٣٦٤

جمع المناقب من الغوث

رباعیه

از خانهٔ کعبه گر بود منزل تو
ور زمزم اگر سرشته باشد گل تو
گر مهر علی نباشد اندر دل تو
مسکین تو و سعی بیحاصل تو

قصیدهٔ امیرالمومنین از قاسم انوار
در صفحهٔ ۱۸۳ مطلعش اینست
الله الله شنیدی ملک کبیرا الی اخره

٢٢١ ورق





هذا الكتاب مجمع المناقب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بیرون از وهم و قیاس مر مالک الملکی را سزاست که
سالکان ظلمتکده امکان را سرگشتگان بادیه حیرت اند بضیای شموع عقول
انبیا بصراط مستقیم هدایت نموده در رهی تا معدوده بر حدیقه طراز گلشن
ایجاد و شمع شبستان مبدع و معاد واسطه نزول رحمت الهی ممدوح
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ سید المرسلین
و خاتم النبیین اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گشت رسولی که از خورشید
روی عالم آرای خویش ظلمت کفر را از جهان برانداخته و مذاهب مختلفه و ادیان
سابقه را منسوخ ساخته و خلعت ختم رسالت بر قامت قابلیت
او راست و انوار هدایتش بر قلوب مؤمنان نور افزا که بهر و ثنا و درود
بی منتها بر آل اطهار او سیما نیر اعظم سپهر امامت و بدر انوار آسمان
کرامت مروج شریعت [illegible] حامی دین مبین ابا الائمة الطاهرین
امیر المؤمنین و یعسوب الدین قائد الغر المحجلین علی ابن ابو طالب صلوات

الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد بر برادران مؤمنین
ایمانی پوشیده نماند که این بنده خاطی علی ابن جعفر اصفهانی بحسب تقدیر قریب
سی سال در مملکت هندوستان نقد عمر خود را در معرض تلف آورده چون
از روی محاسبه بروزنامچه عمر نظر کردم دیدم کاروان عمر گرانمایه در بادیه گمراهی
پنجاه مرحله زیاده قطع نموده از حسرت و پشیمانی بزاویه حرمان مجاور گشته
تأسف می خوردم که ناگاه هاتف غیب این ندا در داد که نقد همت از بهر بوستان علی
جنت و خلد برین و شربت کوثر که بهر برای احبایش تا فردای خدای نار و سقر
از این نوید دلخوش گردیده با خود گفتم خاطر منشین و رقم مدایحش
ور نتوانی ز قلم بی نیازش پس دست توسل بر دامن اسد الله الغالب
غالب کل غالب مظهر العجایب علی ابن ابوطالب علیه الصلوة و السلام و اولاده
الطیبین الطاهرین علیهم الصلاة و السلام زده مدد و توفیق از آنحضرت
طلب نموده در جستجوی باقیات صالحات بنای تالیف کتابی مشتمل بر مناقب
و مفاخر و معجزات و شجاعت و سخاوت و فراست از سرور کائنات
و خلاصه موجودات و شاه ولایت مآب علیه الصلوة و السلام و ائمه
معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از کتب معتبره علمای
امامیه و اهل سنت و اهل ذمه و غیره جمع نماید بنابرین تالیف نموده و موسوم
بر کتاب مستطاب مجمع المناقب گردانیدم امید که برادران دینی از مطالعه
این کتاب هر جائی سهو و ترک شده باشد بقلم مرحمت اصلاح فرمایند
و بالله التوفیق و علیه التکلان

پناه صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث معتبر از لیث بن سعد روایت
کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم و کعب الاحبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما
چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت صلعم در کتابهای خود و فضیلتی
از برای آنحضرت یافته آید یا نه پس کعب ملتفت بسوی معاویه شد که ببیند او راضی است
بگفتن یا نه حق تعالی بر زبان معاویه جاری ساخت و گفت بگو ای ابو اسحاق آنچه
دیده و میدانی کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده
و صحف دانیال خوانده ام و در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت
او هست و بدرستیکه نام او معروفست در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری
ملایکه نازل نشد بغیر از عیسی و احمد صلوات الله علیهما و حجابهای بهشت نزدند
برای زنی بغیر مریم و آمنه و ملایکه موکل نشدند بر زنی وقت زائیدن و حامله بودن
بغیر از مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آنحضرت آن بود
که شبی آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت باد
شما را که در شاهوار نطفه خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت
جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرت اثر را ندا کردند و در زمین هیچ رونده و پرنده
نماند که از ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردید و در شب ولادت آنجناب هفتاد هزار
قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار از مروارید رنگینها کردند و مسمی بقصور ولادت شد
و همه بهشت آراستند و ندا کردند که شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد
و همه بهشت خندید تا قیامت و شنیده ام که یکی از ماهیان طموسا نام سید و بزرگ
ماهیان است هفتصد هزار دم دارد و بر پشتش هفتصد هزار گاو راه میروند و هر گاو

اعظم از دنیا و هر یک هفتاد هزار شاخ از زمرد سبز دارد و آنگاه از رفتار آنها
خبر ندارد و بشادی ولادت شریف بحرکت آمده اگر نه حقتعالی او را ساکن کردانید
همه زمین را بر میکردانید و شنیده ام آنروز هیچ کوه نماند که بکوه دیگر بشارت نداد
و همه صداها بلا اله الا الله بلند کردند و همه کوهها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای
محمد مصطفی صلعم و همه درختها تقدیس حقتعالی کردند با شاخها و میوه ها بشادی
ولادت در زدند میان آسمان و زمین هفتاد عمود از انواع نورها که یکی شبیه بدیگری
نبود و بروح حضرت آدم علیه السلام بشارت ولادت دادند حسن او هفتاد هزار برابر
او مضاعف شد و تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و کوثر مضطرب شد و هفتاد هزار
قصر از در و یاقوت بیرون افکند بنثار و شیطان را بزنجیرها بسته در قلعه محبوس کردند
و چهل روز باب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و واویلا از آنها بلند شد
و صدائی از کعبه شنیدند که ای آل قریش آمد بسوی شما بشیر ثوابها و نذیر عذابها
و با اوست عزت ابد و سود بزرگ و اوست خاتم انبیا و ما در کتابها یافته ایم
که عترت او بهترین مردم اند و بعد از او مردم در امان اند از عذاب مادامی که در دنیا
یکی از آنها راه میروند معاویه گفت ای ابو اسحاق عترت او کیستند کعب گفت
فرزندان فاطمه علیها السلام پس معاویه روی ترش نمود و لبهای خود بدندان گزید و دست
بر ریش خود میمالید کعب گفت ما یافته ایم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند
شد و آنها دو فرزند فاطمه علیها السلام اند و خواهد کشت ایشان را بدترین خلق خدا
معاویه گفت کدام ناکس خواهد کشت ایشان را کعب گفت مردی از قریش
پس معاویه بیتاب شد و گفت برخیزید اگر خواهید پس ما برخاستیم و از امیرالمومنین

مرویست که حق تعالی بود و هیچ خلق نبود با او اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد صلعم بود پیش از آنکه
آب و عرش و کرسی و آسمانها و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا بیافرید
بچهار صد و بیست و چهار هزار سال پس حق نور پیغمبر ما صلعم را خلق کرد هزار سال
نزد پروردگار خود ایستاده بود و با کرد حمد و ثنا میکرد حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت
و فرمود تو ئی مراد و مقصود من از خلق عالم و برگزیده من از خلق من بعزت و جلال من
سوگند اگر تو نمی بودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست میدارد من او را دوست
میدارم و هر که ترا دشمن میدارد من او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت درخشان شد
و شعاع او بلند شد پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت حجاب
عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب
نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب
شفاعت پس امر نمود نور محمد صلعم را که داخل شو در حجاب قدرت پس داخل شد
و دوازده هزار سال این تسبیح را میگفت سبحان الله العلی الاعلی و در حجاب
عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب هیبت
نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر و هفت هزار سال در حجاب
رحمت میگفت سبحان ربک رب العزت عما یصفون و در حجاب
جبروت هشت هزار سال میگفت سبحان الکریم الاکرم و در حجاب کبریا
چهار هزار سال میگفت سبحان العلی الکریم و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت
سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب سعادت ۵ هزار سال میگفت
سبحان من یزید الاشیاء و لا یزول و در حجاب شفاعت هزار سال

بیا

میگفت سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم پس امر تعالی شد فرمود
که از نور پاک محمد صلعم بیست دریا از نور آفرید و در هر دریا علمی چند که بغیر از خدا کسی نمیداند
پس امر فرمود نور آنحضرت را فرو رود در دریای عزت و در دریای صبر و در دریای خشوع و در
دریای تواضع و در دریای رضا و در دریای وفا و در دریای حلم و در دریای تقوی و در دریای خشیت
و در دریای انابت و در دریای حیا و در دریای عمل و در دریای مزید و در دریای هدایت
و در دریای صیانت تا آنکه در همه دریا غوطه خورد چون آخر دریا برآمد وحی نمود بسوی او
که ای حبیب من و ای آخر رسولان من تویی شفیع روز جزا پس آن نور به سجده افتاد
چون سر برداشت یکصد و بیست و چهار هزار قطره از او بریخت پس حق تعالی از هر قطره
از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران آفرید پس آن نورها بر دور نور محمد صلعم طواف میکنند
و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل یعجل
سبحان من هو غنی لا یفتقر پس ندا کرد ایا شناسید پس نور محمد صلعم
پیش از سایر انوار گفت انت الله الذی لا اله الا انت وحدك
لا شریک رب الارباب و ملک الملوک پس حق تعالی باو ندا کرد
که تویی برگزیده و دوست و بهترین خلق من و امت تو بهترین امتهاست پس از نور
آنحضرت جوهری آفرید و بدو نیم کرد و بهر یک نیم بنظر هیبت دید آن آب شد پس نیم
و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد عرش از او آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس
کرسی از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح آفرید و از نور لوح قلم آفرید و بقلم وحی نمود
بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید از شنیدن کلام الهی چون
بهوش آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم فرمود بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله

چون قلم نام محمد صلعم شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد القهار
سبحان الله العلی العظیم پس سر برداشت و شهادتین نوشت و گفت
پروردگارا کیست محمد صلعم که نام او بنام خود یار او بیاد خود مقرون نمودی وحی نمود
که ای قلم اگر او نمی بود ترا خلق نمیکردم و نیافریدم خلق خود را مگر برای او پس او
بشیر و سراج منیر و شفیع و صفی حبیب منست پس قلم از حلاوت نام آنحضرت
گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب فرمود و علیک
السلام منی و رحمة الله و برکاته از آن روز سلام سنت و جواب
واجب شد پس بقلم امر نمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا قیامت
پس ملکی چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند
برای شیعه ایشان تا قیامت و از نور محمد صلعم بهشت آفرید و آن بتعظیم
و جلالت و سخاوت و امانت زینت داد و آن بر محبت و مطیعان خود مقرر
کرد پس آسمانها از بخاری که از آب برخاست خلق کرد و از کف زمین را خلق
کرد و زمین چنین گشت در حرکت بعد بخلق کوها قرار داد پس ملکی خلق کرد که زمین را
برداشت و سنگی عظیم آفرید که پای ملک بر آن قرار گرفت و گاوی عظیم آفرید
که سنگ بر پشت آن و پای گاو بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب و آب
بر روی هوا و هوا بر روی ظلمت و آنچه زیر ظلمت است کسی جز خدا نمیداند پس عرش را
بدو نور منور گردانید نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت
آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خشنودی و حلم و مودت و از سخاوت
محبت آفرید و همه این صفات در طینت محمد صلعم و اهل بیت او آفرید
بیان

و نجمی که بتعداد ارواح مؤمنان امت محمد صلعم آفرید پس مهر و ماه و ستارها و شب
و روز و نور و ظلمات و سایر ملایکه از نور محمد صلعم آفرید و نور آنحضرت را زیر عرش
هفتاد و سه هزار سال ساکن نمود پس آنرا از آسمان که باسمان عرش متصل که تا باسمان اول آنکه
اراده خلق آدم علیه السلام نمود پس امر فرمود جبرئیل را نازل شو بر زمین و قبضه خاک
برای بدن آدم فرا گیر ابلیس لعین سبقت نموده بر زمین آمد و باو گفت که خدا میخواهد
خلقی از تو آفریند و او را با آتش عذاب کند چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من
چیزی بگیرید که آتش را در آن بهره باشد چون جبرئیل نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل
برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و همچنین
میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند حق تعالی عزرائیل را فرستاد چون زمین بخدا
پناه برد عزرائیل گفت من نیز بخدا پناه میبرم از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا
و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین برگرفت
و باین سبب اخلاق و رنگهای آدم مختلف شد وحی نمود که تو چرا آنرا رحم نکردی چنانچه کردند
گفت فرمان برداری تو بهتر بود از رحم کردن بر آن پس وحی نمود که میخواهم از این خاک
خلقی بیافرینم پیغمبران و صالحان و اشقیا و بدکاران در آنها باشند و تو را قابض
ارواح همه گردانم پس امر فرمود جبرئیل را که بیاور آن قبضه سفید نورانی را از طینت مقدس پیغمبر
آخر الزمان صلعم که اصل مخلوقات بود پس جبرئیل با ملایکه صافان و مسبحان بیامدند
نزد موضع طرح مقدس آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و باب تسلیم و آب تعظیم
و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب رضا و آب عفو خمیر کردند پس آنحضرت را
از هدایت و سینه از شفقت و دستها از سخاوت و دل از صبر و یقین و فرج از عفت

ودیباها از شرف و نفسها از بوی خوش بیافرید پس مخلوطی که آن طینت را با طینت
آدم علیه السلام چون جسد او تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری می آفرینم از گل چون اورا
درست کنم و روح دراو دمم همه بسجده درآئید نزد او پس ملائکه جسد آدم علیه السلام
برگرفتند و به بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان ایشان بودند هرگاه مامور گردند بسجود سجده
کنند پس امر نمود روح او را داخل بدن او شود روح مکان تنگ دید از داخل شدن
استعفا نمود پس حق تعالی فرمود بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا چون بدیده
آدم علیه السلام رسید آدم چشم گشود و صدای تسبیح ملائکه می شنید چون
بدماغش رسید عطسه کرد حق تعالی او را ایسخن آورد و گفت الحمد لله این اول
کلمه بود آدم علیه السلام بان تکلم نمود پس حق تعالی وحی نمود رحمک الله ای آدم
برای رحمت تورا خلق کردم و رحمت خود برای تو و فرزندان تو مقرر کردم هرگاه بگویند
مثل آنچه تو گفتی باین سبب دعا کردن برای عطسه سنت شد و هیچ چیز بر شیطان
گران نیست از دعا برای عطسه پس آدم علیه السلام نظر کرد بر بالا دید بر عرش
نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و اسما اهل بیت آنحضرت را
دیده بر عرش نوشته پس چون روح رسید بشکم از آنکه بقدمهایش رسد خواست
برخیزد نتوانست باین سبب حق تعالی فرمود خلق الانسان من عجل
یعنی آفریده شده آدمی از شتاب کاری تم الحدیث پس نور محمد صلعم از
آدم علیه السلام بهبة الله شیث علیه السلام منتقل شد و از شیث بانوش
و از او بقینان و از او بمهلائیل و از او بالیارد و از او بادریس حکما هرمس
الهرامسه میگویند و علم حکمت و ریاضی و هیئات و هندسه و اعداد و طلسمات

و طب متعلق بآنحضرت است که خدا با و عطا کرده و خیاطت و بافتن پشم
و کرباس از معجزات اوست پس آن نور از ادریس باخنوخ منتقل شد و از او بمتوشلخ
و از او بلامک و از او بنوح علیه السلام که فارسیان فریدون میدانند و از نوح بسام
که نزد عجم ایرج است و انبیا و اوصیا و صلحا و ملوک و سلاطین و اکثر مومنان
از نسل او یند و این نور از سام بارفخشد و از او بعابر و از او بقانع و از او
بارغو که بعضی هود علیه السلام میدانند و از هود بشروغ و از او بناخور و از او بتارخ
و از او بابراهیم علیه السلام که نزد مجوس زردشت صاحب مصحف زند و پازند است
و آنکه اهل سنت پدر آنحضرت را آزر میدانند محض عناد و افترا بر آنحضرت است
انبیا و اوصیا و ائمه هدا از کافر بهم نمیرسند و از صلب مشرک و رحم کافر
بیرون نمی آیند و این قول اجماعی شیعه است پس از ابراهیم علیه السلام
آن نور منتقل باسماعیل علیه السلام و از او بقیدار و از او بحمل و از او به نبت
و از او بسلامان و از او بهمیسع و از او بالیسع و از او بادد و از او بعدنان
و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس و از او بمدرکه و از او بخزیمه و از او
بکنانه و از او بنضر که قریش است و از او بمالک و از او بفهر و از او بغالب و از او
بلوی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او بقصی مسمی بزید و از او بعبد مناف
مسمی بمغیره و از او بهاشم عمرو و از او بعبد المطلب شیبه الحمد و از او بعبد الله علیه السلام
و از عبد الله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پدید آمد ذکر بیان اسـ
ماء حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه کنیت آنحضرت
ابو القاسم است و نام مبارک محمد و احمد صلعم و این دو نام مشهورند و نامها

دیگر والقاب در قرآن و احادیث بسیار مثل عبدالله و نون و مقفی و فاتح و کافی
و خاتم و حاشر و مزمل و مدثر و متوقف و قثم و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و مبشر
و نبی و امی و نور و نعمت و رؤف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و حم و ستار و مبین
و سراج منیر و رحمت العالمین و مصطفی و رسول الله و خاتم النبیین و آنچه مشهور است
هیچ پیغمبر دیگر دو نام دارند آدم ابوالبشر و صالح ثمود و یعقوب اسرائیل و هود عاد
عیسی مسیح علیهم السلام و آنحضرت و هود و صالح و اسماعیل و ایوب و خطیب الانبیا
شعیب علیهم السلام عرب بودند و آنحضرت نبی بود و هم پادشاه و دوازده
پیغمبر نیز پادشاه اند آدم و ادریس و نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و یوشع و داود
و سلیمان و ایوب و ذوالقرنین علیهم السلام و پدر آنحضرت از آفتاب روشن‌تر
و مادرش آمنه خاتون بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب
و دایه‌او حلیمه سعدیه و مربیه ام ایمن و برادر رضاعی ایمن پسر ام ایمن و عثمان
بن مظعون از اکابر صحابه قبر او و بعضی توهم قبر ابن عفان بغلط کرده اند
و نام مبارک آنحضرت صلعم آنچه از احادیث ظاهر می‌شود در تورات احید لهم
و بطریق صحیح موذ و بروایت دیگر او دماذ و در توراة لغت حبلی مینسند
و در انجیل آسمانی احمد و در انجیل منحرف نصاری مهمید و در انجیل ستمی مارکاره
و در انجیل مرقوس فارقلیط و در انجیل لوقا محیطاریح و در انجیل فرنکان شنطیاب
و در انجیل یوحنا ناکاورو و در کتاب ژند الستاع مجوس در صحف ستدانند مبین
و در با نقل حمید و در کتاب الکلیون عبدالله و در کتاب دانیال علیه السلام امان
و در کتاب فرقه پسندیده و در کتاب الکلیون حامد و در کتاب براهمه کشن

و در کتاب شاکمونی هندوان تتی و هنده و در صحف حاشر و بروایت دیگر بیقق
و در زبور طاب طاب و در لغت رومی فلیطر و در لغت یونانی منحمنا و در کتاب
شعیا پیغمبر علیه السلام عزیز و در کتاب حضرت سلیمان علیه السلام فرنگان
پرنگالیه انزاکلیطس میگویند علم است و در کتاب ی ترنامی توراته در فصل سیم
اسم آنحضرت مشرقیت و در همه کتاب فرنگان بلکه همه عیسویان صاحب و خاتم
زیرا که قایلند خاتم انبیا می آید و بعضی اسنار این را بحضرت عیسی علیه السلام
میدهند و این بطلان مذهب ایشانست چه اسنار الوهیت بآنحضرت می دهند
ذات ولادت باسعادت آنحضرت روز جمعه هفدهم ربیع الاول عام الفیل
که نجاشی حبشه لشکر با فیل بسرداری ابرهه بخراب مکه فرستاد و حق تعالی انها را ابغلاف
سجیل هلاک کرد و ابابیل را بر آنها مسلط گردانید و کلینی علیه الرحمه در کافی تصریح
بدوازدهم ربیع الاول نموده و عامه باین قایلند و ظاهرا احادیث مجهول بر تقیه
باشد و تولد آنجناب بعد از هفت سال از سلطنت نوشیروان عادل بن قباد
از ملوک ساسانیان عجم و نوشیروان در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت و ملوک
شام و روم و چین و هند و عرب اطاعت او می نمودند و دار الملک او کوفه و مداین
سبعه عراق عرب بود و آنحضرت فرمودند فا ولدت فی زمن الملک العادل
و او را عادل بآن فرمود و او از مجوس عبده نار بود چون صفت عدالت در او بود از شرق
تا غرب عالم رسید حق تعالی او را و حاتم را بسبب این صفت حسنه با کفر مواخذه نخواهد کرد
و آنها را در اعراف خواهد بود ذکر در بیان بعثت آنحضرت بعد از چهل سالگی
شب شنبه مبعث هفتم رجب بخانه ام المومنین خدیجه کبری در مکه معظمه بود

و والدین آنحضرت سلام الله علیهما هم فوت شده‌اند و در مهد حضرت ابوطالب علیه السلام
پرورش یافت و آنحضرت قبل از رسالت نبی بود بر ذات مقدس خود و بدین هیچ پیغمبر
عبادت خدا نکرد مگر بطریقهٔ مرضیهٔ خود و آنکه بعضی میگویند که بشریعت حضرت نوح علیه السلام
عمل میکرد و بعضی میگویند بطریقهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام بود و بعضی میگویند بشریعت
حضرت عیسی بود از اقوال کاذبهٔ عامه است اصلی ندارد و آنحضرت مبعوث بود بر کافهٔ
خلایق از شرق و غرب و عرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین
و ختا و روم و شام و فرنگ و تمام اقالیم سبعه و ما ورای الاقالیم و یاجوج و ماجوج
و طوایف جان بن جان از شیاطین و اهرمن و عفاریت و قبیلهٔ لاقیس و پریان
و غولان و قاطبهٔ خلایق و انام از ذوی العقول و بعضی میگویند که هم مبعوث بود
بر ملائکه و همه روحانیان و این نیز در فضیلت قویست و در ایام نبوت سیزده سال در مکه
معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینهٔ مشرفه و هدایت خلق می‌نمود و جبرئیل علیه السلام
بیست و چهار هزار بار بر آنحضرت نازل شده و نصف این عدد هم گفته‌اند و دو بار
جبرئیل بصورت اصلی دیده ما بین زمین تا و آسمانها پر شده بود از عظم جثه
و گاهی بصورت دحیه بن خلیفه کلبی نازل میشد و روح ملکی است اعظم همه ملائکه
و اکثر امرای ملائکه بر آنحضرت نازل شده‌اند و کسی از انبیای عظام بمعراج نرفت بغیر آنحضرت
که دو مرتبه یا بیشتر یا یکبار بمعراج رفته و دو بار مشهور است یکی جسمانی و یکی روحانی
و بمقام قاب قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب شد آیات توراتیه
در شأن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد آیات تورات و انجیل
و لغات شده را مولانا محمد باقر علیه الرحمه مستخرج نموده‌اند و حقیر نقل آنرا از تذکره

الائمه

ایده نوشتم و متفق علیه [illegible] است که این آیات از تورات است و انکار نمیدارند

ولو قامنا و یعوید اسماعیل کوشحی یداعوا اذونای یاییم

الی یاییم قاوی مقر یحایا مع حیخا کانیا ماهیم لحا ادوفاهی الو

نیشماعون آل اشموسل قول شمعی خاهن برحی ابوهن بطی

انوبیم اودما اوداتوا اشتم اشادیولدا تومالی انم لاهم میقرب

اخهم کاموخا ونا ستی دیاری بقیو ددبر لاهم ان کل اشر

ذریئیم باداصوت وهایوشما ودشینا بنوح هکوییم اوتوایلی

اسماعیل آیات الانجیل در نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم

از انجیل برنوس و هم انجیل متی شماره بیست و چهارم باصطلاح ترتیب این کتاب

اگرچه اکثر نصاری انجیل را آسمانی نمیدانند و میگویند بعد از حضرت عیسی علیه السلام

چهار نفر از حواریین لوقا و متی و مرقوس و یوحنا بعضی از احوالات آنحضرت احوالات او را

از ابتدای تولد تا باسمان رفتن نوشتند و این انجیلها در میان نصاری است

و جمیع فرق نصاری یک انجیل را بلغات و خط خود نوشته‌اند و از روی این چهار

انجیل و این است آیات که نازل شده و اسنای تو دیک بس ساداکم

ارسیس مادکاده اس فار فلیط تو آیما ستوس بو نیبس

برانیو اثانس با قانی صک بو یحاخ ها ینصک بو ها

لا ضیصک کا غا کرایحکا غاک ابس کام کیم دید ذان ابت

سبن اس کیس میان جشما وید آسواس بو با هیال اذکاب

اسود یو یود کادا سون کشیر بو اکاخ حیا و یو یدا وطاو دین

طلیاد لاذ نان فوکو جسیس داتون نورا لیسوس وزکس
سیا ئیل اتحادس تاکن کرتیسوس فاکا وروس بوان دا
موتا اتحادش تاکن ذکر ... ثرند و بازند زعم مجوس ... همین
کتاب صحف است و جاماسب حکیم که از اکابر حکماء فرس است در کتاب
فرهنگ الملوک باین تصریح نموده و اثبات ظهور نبوت آنحضرت کرده و چند
لغت زند و ابستاع مفهوم کسی نمی شود و از لغت سریانی مشکل تر است
اما فدر ضرور به مولانا محمد باقر علیه الرحمه از لغت زند پهلوی و از پهلوی بفارسی
ترجمه نموده و حقیر از برای حجت برای آن مندرج ساختم سام ایزد بنام
نیوا فریدون دکوتا دکوم حبا توکینا اسیم شطر محبر دباکو
کماکدمن وخشور جاونکی سروب ذمر ونتن ابرچ
ما ناکیش مندشتان سینا شوملن. مدیتو مدیتو جینود
سروب رکوتا منش بهایر سینا جامتو نیتین ملتکا من
واس سو برازا باشور ما مند سین شمسا شومک
ذابونتن ملکو ناکنجو مرکینا سلش حکر ودرنش ده ده وس
ساره ونرن ... [illegible]
[illegible] و بعضی گویند در بیست سال نجما بعد نجم فرود آمد و ترتیب نزول
قرآن بدین نحو است و اکثر مفسرین بر اینند و این قرآن مشهور از الحمد
پس بقره تا قل اعوذ برب الناس جمع و ترتیب عثمان است روایت
کند ابو الحمد مهدی نزار ابن الحسن القاینی خبر داد مرا ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله

الحنظلی گفت حدیث کرد مرا فراری ابو یوسف پسر محمد مقری و گفت حدیث کرد مرا ابو نصر
مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حامد حدیث کرد مرا فراری ابو یوسف یعقوب
پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد مرا محمد بن یزید سلمی او گفت حدیث کرد مرا زید
پسر ابو موسی او گفت حدیث کرد مرا عمرو بن هارون از عثمان بن عطا از پدرش
از ابن عباس که گفت انچه نازل شد بمکه اول اقرأ باسم پس ن والقلم پس مزمل پس
مدثر پس تبت پس اذا الشمس کورت پس سبح اسم پس واللیل پس والفجر
پس والضحی پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک
پس الهکم پس ارایت پس کافرون پس الم تر کیف پس الفلق پس الناس
پس اخلاص پس والنجم پس عبس پس قدر پس والشمس پس بروج پس
والتین پس لایلاف پس القارعه پس قیمه پس همزه پس والمرسلات
پس قاف پس ملایکه پس کهیعص پس طه پس شعرا پس نمل پس قصص پس
بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر پس انعام پس
صافات پس لقمان پس قمر پس صبا پس زمر پس نوح پس حم سجده
پس حم عسق پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس والذاریات
پس غاشیه پس کهف پس نحل پس ابراهیم پس انبیا پس مؤمنون پس
الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه پس ذوالمعارج پس عم
یتساءلون پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس روم پس
عنکبوت پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره بمکه نازل شده و نام مکه
معظمه در سر سورهای قران بنامهای مختلف نوشته اند و در مصاحف قدیم مکی

مکه آنست که اگر جایی بشنید نزول آن از آیه دانند که مکه بلد حرام و صلاح و عرش و قادسیه
و مقدسه و ناسه والناسه والباسه والبیت العتیق و ام رحم و ام القری
و حاطمه و راس و بکه و کوثی و اسم بقعه منزل ابن عبدالدار بود و آنچه بمدینه مشرف نازل
شده این است البقره پس انفال پس آل عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نساء
پس اذا زلزلت پس حدید پس سوره محمد صلعم پس رعد پس رحمن پس هل اتی
پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء پس نور پس حج پس منافقون
پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس تغابن پس صف پس
انا فتحنا پس مائده پس توبه و بیست و هشت سوره از اسماء مدینه [illegible]
بدین طور گفته طیبه و طابه و یثرب و دار و مسکنه و جابره و مجبوره و محبه
و محبوبه و عذراء و قاصمه و مرحومه ونبید و از این قران معروف و مشهور آنست
که جزو در فضایل امیرالمومنین علیه السلام و اهل بیت و ذم قریش و فضایح
ایشان بعضی در ذم ثلثه بود عثمان بیرون کرد و قلیلی از علماء گویند قرآن همین
و چیزی بیرون نرفته و بعضی از علماء قرآن را زیاده از این میدانند میگویند
آیات قرآن که مثل این باشد بیشتر بود از آنچه الحال مشهور است در اکثر آیات
اسم امیرالمومنین و اولاد او علیهم السلام صریحا بود عثمان برآورده و چند آیه
صریحا ذم ثلثه بود مثل آیه یا لیتنی لم اتخذ ابا بکر خلیلا و اما فلان
خلیلا است و مشهور آنست که در این آیه اسم ابوبکر بود و بعد از آنکه عثمان
از همه ولایات مصاحف جمع نمود و عاملان او بمدینه فرستادند قریب
چهل هزار قرآن همه را سوخت و هفت قرآن نوشت بترتیب حال که سنیان

آن امام میگویند پس مردم از آن قرآن ها توبه نیند و از تغییر کار و ملا فتح الله
علیه الرحمه بعضی آیات فرزند دیده عثمان دو سوره از سور قرآن را از مصحف عبد الله
بن مسعود نوشته لهذا این فقیر در اینجا ایراد می نماید سورة النورین

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا آمنوا بالنورین
الذین انزلناهما یتلوان علیکم ایاتی ویحذرانکم عذاب
یوم عظیم نوران بعضهما من بعض وانا السمیع العلیم ان
الذین یوفون بعهد الله ورسوله فی آیات لهم جنات النعیم
والذین یکفرون من بعد ما امنوا بنقضهم میثاقهم وما
عاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم ان الذین ظلموا
انفسهم وعصوا الوصی اولئک یسقون من الحمیم ان الله
الذی نور السموات والارض بما شاء واصطفی من الملائکة
والرسل وجعل من المؤمنین اولیاء من خلقه یفعل ما یشاء
لا اله الا هو الرحمن الرحیم قد مکر الذین من قبلهم برسلهم
فاخذتهم بمکرهم ان اخذی شدید الیم اهلک عادا
وثمود بما کسبوا وجعلهم لکم تذکرة افلا تتقون وفرعون
لما طغی علی موسی واخیه هارون اغرقته ومن تبعه اجمعین
لیکون آیة وان اکثرهم فاسقون ان الله یجمعهم فی یوم الحشر
فلا یستطیعون القول یسئلون ان الجحیم ماویهم وان الله
علیم حکیم یا ایها الرسول بلغ انذاری فسوف یعلمون

قد خسر الذين كانوا عن آياتي وحكمي معرضين مثل الذين يوفون
بعهدك انّي اجزيهم جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر [عظيم]
وان عليا لمن المتقين وانا لنوفينّه حقه يوم الدين وما نحن
عن ظلمه بغافلين واكرمنه على اهلك اجمعين فانه وذريته
هم الصابرون وان عدوهم امام المجرمين قل للذين كفروا
بعد ما آمنوا اطلبتم زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها
ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهود
من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال لعلكم
تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا آيات بينات فيها
من يتوفيه مؤمنا ومن يتولى من بعدك يظهرون الظلم
فاعرض عنهم انهم معرضون وانا لهم محضرون في يوم لا يغني
عنهم شيئا ولا هم يرحمون ان لهم في جهنم مقاما عنه لا يعدلون [لا يعتذرون]
فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ولقد ارسلنا موسى [وهارون]
فبغوا على هارون لما استخلف فصبر جميل فجعلنا منهم القردة
والخنازير ولعناهم الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبصرون
ولقد آتينا لك الحكم كالذين من قبلك من المرسلين وجعلنا
لك منهم وصيا لعلهم يرجعون ومن يتول عن امري فان
مرجعه الى جهنم فليتمتع بكفره قليلا فلا تسأل عن الناكثين
يا ايها الرسول جعلنا لك في اعناق الذين آمنوا عهدا

فحذ وكن من الشاكرين ... بحلالحمد

الاخرة ويرجوا ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموا

والذين ظلموا وهم بعذابي يعلمون سنجعل الاغلال في اعناقهم

وهم على اعمالهم نادمون انا بشرناك بذريتة الصالحين

وانهم لامرنا لا يخلفون فعليك وعليهم مني صلوات ورحمة

احياء منهم واموانا في يوم يبعثون وعلى الذين يبغون عليهم

من بعد ذلك غضب الله عليهم انهم كانوا قوم سوء خاسرين

وعلى الذين سلكوا مسلكهم مني ورحمة وهم في الغرفات

امنون وان الله لذو فضل على العالمين والحمد لله رب العالمين

سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين امنوا

امنوا بالنبي والولي الذين بعثناهما يهديانكم الى صراط

مستقيم نبي وولي بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ان

الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم والذين اذا تليت

عليهم اياتنا كانوا باياتنا مكذبين ان لهم في جهنم مقاما عظيما

اذا نودي لهم يوم القيمة اين الضالون المكذبون للمرسلين

ما خلفهم المرسلين الا بالحق وما كان لينظرهم الى اجل قريب

وسبح بحمد ربك وعلي من الشاهدين والمايدة يا ايها

الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فيشان علي وان لم

تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس في الرسل

انما انت منذر [illegible] في الشعراء وسيعلم
الذين ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون في النساء ام يحسدون
الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم وآل محمد
الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما في الصافات وقفوهم انهم
مسئولون في ولاية علي ابن ابيطالب ما لكم لا تناصرون
في الزخرف فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون بعلي بن ابيطالب
في طه ولقد عهدنا الى آدم من قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمة
والحسن والحسين وللتسعة من ذرية الحسين فنسي ولم
نجد له عزما في النجم فاوحى الى عبده في علي ليلة المعراج مما
اوحى في المومن الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة
ولا نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت
الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي
يشفع عنده في الاحزاب وكفى الله المومنين القتال بعلي بن
ابيطالب وكان الله قويا عزيزا في [illegible] ابي بكر يا ليتني لم اتخذ
ابا بكر خليلا و چون اين قدر تحريف آيات قرآن نزد مفسرين و علماء عامه
و ناصبيان و اكثر فرق اسلام بعض آيات اين قرآن را برای خود تفسير که
معنيها قرار دادند و هر يک بطوری خواندند و الفاظ و اعراب تغيير بسيار دادند
و عالم متدبر ظاهر است چه با قرآن که اند معلوم نشده قرآن بقرائت
كدام قاری نازل گشته و بچه طريق آيات آن را در اسلام خوانده اند از انجمله

سنبودن و سطور

هذا القیاس به بنیدر جهاکه اند حمد ... الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم ملک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
نرشد کسبیل المستقیم نسبیل الذین نعمت علیهم سوی المغضوب
علیهم ولا الضالین غزوات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ارباب
سیر و تواریخ و علماء خاصه و عامه گفته اند که همه غزوات و جهاد آنحضرت صلعم
با کفار بیست و شش غزوه بود اول غزوه ابواء دهی است در حوالی مدینه مشرفه و غزوه
بواط عشیره غزوه بدر اولی که چاهیست ما بین الحرمین غزوه بدر کبری هفدهم
ماه رمضان با سیصد و سیزده نفر از اصحاب و هفتاد شتر و یک اسب و اکثر پا برهنه
و طعامشان بیشتر سبوس آرد جو و خرمای پوسیده بود و هفتاد نفر از صنادید
و شیاطین قریش کشته شد مثل ابوجهل و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از عظمای آن قوم
اسیر شدند مثل عباس و عقیل و حق تعالی جبرئیل علیه السلام را با جمعی از ملائکه بمدد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد بر اسبان ابلق سوار بودند و اکثر کفار دیدند
پس غزوه بنی سلیم و غزوه سویق غزوه غزوه ذی امر و غزوه احد با هفتصد صحابه
با ابوسفیان و زنش همراه بودند و رباعیات آنحضرت صلعم بضرب سنگ عتبه
بن ابی وقاص شهید شد و سید الشهدا حمزه با هفتاد صحابه کرام شهید شدند
و لشکر اسلام گریختند و بمدینه رفتند بنحوی که بعد از سه روز خلفاء ثلثه از خانه بر آمدند
و امیر المومنین علیه السلام بر سر پیغمبر صلعم ایستاده جنگ میکرد و کفار را میکشت تا آخر
ابوسفیان منهزم شد پس غزوه بحران پس بنی نضیر پس غزوه ذات الرقاع

پس غزوه بدر [illegible] خندق با احزاب و تخفیف
اکل و شرب در روزه در این جنگ واقع شده از زبردستان عمرو بن عبدود کشته شد
و لشکر کفار و یهودان همه ده هزار بودند لشکر که ابو سفیان صخر بن حرب و باشاره
سلمان خندق بدور مدینه کندند در ماه رمضان بفضله تعالی انها با لشکرش منهزم
شد پس غزوه بنی قریظه با سه هزار صحابه و بسیار از یهود کشته شدند و بقیة السیف جلاء
وطن پس غزوه بنی لحیان پس غزوه بنی قریش پس غزوه مصطلق پس غزوه
حدیبیه و صلح حضرت با سهیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب پس غزوه خیبر
با هفت هزار صحابه و جعفر طیار روز فتح قلعه با بزرگان حبشه از جانب اصحمه
نجاشی آمده و نماز مشهور جعفر از عنایات و انعام آنحضرت باوست و میان امت
سنت پس غزوه فتح با دوازده هزار صحابه و بتان را از کعبه انداخته شکستند
با هبل و در باب السلام خاک کردند و از مکه معظمه بت پرستی برطرف شد
بلکه در عرب هم کفار فوج فوج و صحرا و نهدا از ترس مسلمان شدند پس غزوه حنین
پس طایف پس تبوک با سی هزار صحابه و آنحضرت صلعم در نه غزوه خود هم حاضر بودند
و در بعض غزوات بدست مبارک حرب کرده‌اند اول بدر کبری روز جمعه هفدهم ماه رمضان
سال دویم هجرت و احد بماه شوال سیوم هجرت و حرب خندق و قریظه شوال
چهارم هجرت و جنگ بنی مصطلق و بنی لحیان در شعبان سال پنجم و جنگ خیبر
و فتح مکه معظمه بماه رمضان در سال هشتم و جنگ تبوک و اکثر این غزوات
امیرالمومنین علیه السلام سردار و علم با او بود و همه فتوح بدست مبارک او شده
ذکر ازواج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوای ام المومنین خدیجه کبری

ذ زن نکاحی عقید در حضرت

میدانند که عشقبازی با او میکرد و بدو عشق مبارک بر مبدا شست و بر بلندی رفته او را میسر

میشد یکی حفصه و ام حبیبه و سوده و ام سلمه علیه السلام و این پنج از قریش بودند و صفیه

بنت حیی بن اخطب نضریه و جویریه و میمونه هلالیه و زینب بنت جحش هلالیه

و جویریه بنت حارث مصطلقیه عدد اولاد آنحضرت صلعم قاسم و فاطمه

و رقیه و زینب از خدیجه کبری و بقول شروک رقیه و زینب از شوهر سابق بودند

و ابراهیم از ماریه قبطیه و گویند دو پسر دیگر طیب و طاهر و نزد بعضی لقب ابراهیم

بود و مشرف به پسر خواندگی زید بن حارثه و اسامه بن زید عدد [illegible] آنحضرت صلعم

سکب که نزد اعراب اطرس نام بود و بر بحر و شیبه خوب میکشید لزاز بهیج اسپ براو

سبقت نمیگرفت ظرب از رفتار میماند و بقول سهیلی لغوی و ظرب و لحیف و لزاز این

در دو بند که چون لحاف بر هم می پیچیدند و در مدینه تمیم داری و این شش اسب باتفاق

خاصه و عامه است و اسب ابلق و نخ العقال و ذو اللمه و مرتجل و سرحان

و یعسوب و بحر و داد آهم و ذو الجناح عدد اعزه آنحضرت صلعم و زبیر دوست

و صاحب و سردار و داماد و معین و یاور و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر الامرا

عالیمقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت جعفر طیار و عباس و فضل و عبدالله

و عقیل و عبیده و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود

و جابر انصاری و سعد معاذ و سعد عباده و خزیمه ذو الشهادتین و جبیر مطعم

و عثمان مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفه ایمان و ابو سعید خدری و ابو

ایوب و ابوالهیثم بن تیهان و سهل حنیف و زید ابن حارثه و اسامه سلام الله

علیهم [illegible] وطلحه و زبیر و سعد و سعید
و ابی عبیده و سالم و مغیره و عمرو عاص و خالد ولید و ابو هریره و معاویه و ابو سفیان
و عبدالرحمن و لایات [illegible] در ایام نبوت مکه معظمه و مدینه مشرفه
فتح شد و ولایت یمن و مخا و تهامه و صحار و عمان و قطیف لحسا و حجاز
و تمام بادیه و نجران و خیبر و قلاع آن با مصافات او و کل قبایل عرب و ولایت
بحرین و توابع آن و بعض مواضع شام و طایف و کوشید جبل عامل و جزایر
موصل هم در سال پنجم یا ششم هجرت و بقول بعضی مامور شد بارسال نامه بملوک
و سلاطین عالم بدعوت ایشان باسلام اول نامه بهرقل قیصر روم و او خفیه
اسلام آورد و پسر برادرش بزهر او را کشت دیگر نامه بملک شام او عذر آورد و او
و چیزی چند هدیه فرستاد و توفیق اسلام نیافت و نامه با صحمه نجاشی حبشه
و او مسلمان شد و استر و لد با تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام
بحبشه وفات کرد جبرئیل علیه السلام خبر فوت در مدینه بآنحضرت داد بر او نماز گذارد
و باعجاز زمین حبشه مرتفع شده جنازه او را دید از آنجاست که سنیان نماز
جماعت را در کوچها و بازارها در پشت دیوارها میکنند و امام در میان مسجد یا هر جا که
باشد دیوار و حایل میان خود و امام مبطل نمیدانند اگرچه بعد مسافت باشد و نامه
بخسرو پرویز پادشاه عجم بدست عبدالله خدافه با این مضمون فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد بن عبدالله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا و نذیرا الی
قوم علیهم السخط و سلب عقولهم من یهدی الله فلا یضل له
ومن یضلل

ومن يضلل فلا هادي له والله بصير بالعباد اما بعد فاسلم تسلم
وايدن بحب من الله ودستعل اولی ان یجرهما آنکه نجنت مسلمان شد
و نامه آنحضرت صلعم را پاره کرد و در آب انداخت برود معروف بقراسو حوالی کرمانشاهان
در کنار رود دامن کوه بیستون یا کوه طاق بستان حصار شهر ارمن بود یا شهر سمکان
مقر سلطنت آن بود بسعادت و حرف شر آنکه چرا آنحضرت صلعم نام خود را مقدم
بر نام من نوشته و در جواب نامه مشتی خاک در کیسه فرستاد چون قاصد آنخاک را
آورد حضرت فرمود تعینا خوبست خاک ولایت او بدست ما آید آخر چنین شد
که بعد از آنحضرت ولایت عجم و شام و روم و هند و ایران و توران بر لشکر اسلام
مفتوح شد و نامه بملک یمن و او هم مسلمان شد و ولایت یمن را بدو آنحضرت
واگذاشت و نامه به بحرین و قطیف نیز رفت اندر میان آنحضرت صلعم و امیر المومنین ع
هم کاتب وحی بود و ضابط و خازن چه آنحضرت صلعم خط و سواد نداشت و مامور
بنوشتن و خواندن نبود و بعد از وفات عثمان هم کاتب بود و ابی بن کعب و عبدالله
بن سرح را آخر معزول کرد و او را لعنت و طرد نمود چه او تحریف آیات و کم و زیاد
میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم می نوشت و تبدیل آیات میکرد صبیه های آن
[illegible] سیده نسان عالم فاطمه زهرا علیها السلام زوجه امیر المومنین علیه السلام
بود و رقیه بخانه عثمان و زینب بخانه ابی العاص بن ربیع عثمان رقیه را شهید کرد
و ابی العاص فوت شد خطبه زینب نمود بنی ها را اینجاست عثمان را ذو النورین
گویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا صلعم مغیره بن العاص عم عثمان را
طرد نمود و خون او هدر کرد و لعنت نمود و فرمود هر کس مغیره را نگاه دارد یا اب [illegible] نوشته

وشتر و پهنهایا او را لعنت کن عثمان او را در خانه نگاه داشت وچند بار التماس نمود
حضرت قبول نفرمود عثمان آب و شتر باو داد و از مدینه بیرون نمود قدری راه رفت
شتر او مرد پیاده براه افتاد و نعلین او پاره شد و پاهای او مجروح شد و از رفتار عاجز
شد بحکم الهی در زیر درخت خاری افتاد و جبرئیل رسول خدا صلعم را خبر داد و آنحضرت
امیر المومنین علیه السلام و عمار را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان چون اعتقاد بوحی
نداشت بهانه که رقیه را بسیار زد و گفت تو پدرت خبر کردی چه فرمود مغیره را
کشتند و با کنیز رقیه و طی که رقیه بپدر بزرگوار خود پیغام فرستاد چه عثمان مرا کشت
آنحضرت صلعم امیر علیه السلام را فرستاد چه برو دختر عمت را بیاور امیر المومنین علیه السلام
شمشیر خود برهنه کرده آمد و رقیه را بخانه پیغمبر صلعم آورد و پیغمبر هفت بار پی بار بر عثمان
نفرین کرد و فرمود عثمان تو را کشت خدا او را بکشد و بعد از سه روز رقیه از الم درد و الم
برحمت الهی پیوست و زینب و رقیه هر دو در مدینه بحیات پیغمبر صلعم وفات کردند و حضرت
فاطمه زهرا علیه السلام بعد از وفات پدر بزرگوار از ضربت عمر وفات یافت و قاسم
در مکه پیش از بعثت وفات یافت لهذا کنیت باب القاسم بود و ابراهیم در مدینه مشرف
و علیهم السلام ذکر ... آنحضرت ... و ... ابوطالب علیه السلام
اسلام خود را از کفار و برادران مخفی میداشت برای مصلحت چند چون مومن آل فرعون
در این امت او بود و ایمان خود را از فرعونیان و قبطیان می پوشید و چون
ابوطالب بسفر حبشه رفته بود ماهر تمام بود بلغت حبش و مکرر کلمه طیبه میگفت
بنحوی که کسی نفهمد اسدن لمصافاتالاها یعنی اشهد مخلصا لا اله
الا الله و کفار این را نمی فهمیدند و رفاه صد از آیات خود نقل میکرد نقش نگین

اینطور

ابو طالب علیه السلام وصیت با الله ربا و یا ابن اخی نبیا و بنبی علی وصیا
و سفیان در اسلام شک دارند و دیگر حمزه سید الشهدا در جنگ احد بضرب
وحشی شهید شد و اول تسبیح در اسلام از خاک قبر او بود فاطمه علیها السلام و رسم
دانه خام ساخته و به بند ریسمان کهه و قبر انجاب و با صلاب کوهی در حوالی مدینه
و قبر ابو طالب در مکه بسال عام او و خدیجه کبری فوت شدند و پیغمبر صلعم برفوت ازکه
هجرت فرمود تاریخ هجری مقرر شد دیگر عباس از طلقا و بدر وجد خلفای عباسیه
و قبر او در بقیع دیگر عبد العزی ابو لهب ایمان نیاورد و با زنش ام جمیل بنت حرب
حمالة الحطب و نزول تبت در کفر این نفر کث و این چهار عم ایام نبوت دریافتند
و عمات حضرت صفیه ام زبیر و عاتکه مذکور اند آنحضرت صلعم سلمان فارسی روزبه
از شیراز یا از ولایت حی اصفهان بعد اسلام او مکنی با ابو عبد الله و مسمی بسلمان
و اینکه قلندران گویند آلت تناسل نداشت کذبست بلکه زن و پسری عبد الله نام
داشت پیغمبر صلعم او را آزاد ساخت و از مو کمل مؤمنان و بزرگان بعد از امیر المؤمنین
و اولادش صلوات الله علیهم اجمعین و در صحابه کسی از سلمان فاضلتر نیست
سنیان هم بر فضل او متفق اند و پیغمبر در شان او فرموده السلمان منا اهل البیت
و نیز السلمان منی فرموده و از سخنان او روز سقیفه معاندین امیر المؤمنین علیه السلام
قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین لما اجتمعت الصحابه
علی السلمان الفارسی یوم السقیفه فقال یا ابا عبد الله انک
سنک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله صلعم
فقل فی هذا الامر قولا لا نجد عنک فقال یا الفارسی کویم اکر

شنوبر غدا علیهم فقالوا ما صنعت یا ابا عبد الله فقال یا الف دستبر
اکر بکار برید الشاعر یقول نظم ما کنت احسب ان الامر منصرف
عن هاشم ثم منهم عن ابی الحسن * الیس اول من صلی بقبلتکم
واعلم الناس بالقرآن والاحکام والسنن * ما فیهم من صنوف الفضل یجمعها
ولیس فی القوم ما فیه من الحسن * و دیگر سلمان و سالم و ابی رومه و خیثم
و موهبه و نیز زید از عظماء مؤمنان بیعت و ابو صالح و کعب و همه اهل مکه با جنبار
فتح آن عنوة و سایر مواضع مفتوح العنوه از بندکان آنحضرت بودند
خصایص و خوارق ... آنحضرت صلی الله علیه و آله ... آن بود هرگز
محتلم نشد و آب دهن و بلغم و کثافت دهن نداشت و خمیازه و کمان کشش نکرد
نمیکرد و مدفوع او از مشک خوشبوتر بود و آنرا کسی ندید زمین می بلعید
و از رو و عقب در روز و هم در شب میدید و بهر طرف روی می آورد یکماه راه
رعب و هراس او بدلهای می افتاد و سایه نداشت و ابر همیشه بر سر او می السیار
و بحرکت حرکت میکرد و بر زمین صلب و سنگ نقش قدم مبارک می نشست
و در زمین نرم و ریگ اثر پا نداشت و دل او در خواب بیدار بود و کسی از بنی آدم
در حرب با او مقاومت نمی توانست و بقوت کسی با او برابری نداشت و سخن همه
کس در خواب می شنید و هرگز قهقهه نکرد تبسم میفرمود و در بازارها چیزی نمیخورد
و سر و پا برهنه راه نمیرفت و تندخوئی و درشتی و غلظت نمیکرد و کج خلق
و عبوس نداشت و تواضع و فروتنی میکرد و اغنیا و فقرا نزد او یکسان بودند
در رعایت مالدار کمتر بنیان او نمیکرد و هر چه بدست او می آمد بفقرا و مساکین

میداد و آنکه بقدر قوت و مؤنت عیال بر میداشت و حرام بود بر امت که آنحضرت را
باسم یا کنیت تنها یاد کنند بلکه با تحیت یا رسول الله و یا نبی الله گویند و آنحضرت هرگز
نعره نزد و صدا بلند بلند نکرد و دنیا و جاه نطلبید و نه بان غم کرد و همیشه در غم
مؤمنان و امت عاصی خود بود و اکثر روزه بود و در بلاها و شکنجه‌ها و در آزار دشمنان
و منافقان و عاصیان امت صبر می‌نمود و عذاب قوم از خدا نخواست و قیام لیل
و وتر و اضحیه بر او واجب بود نه بر امت و حرام بود بر او و بر بنی هاشم صدقه و زکوه
واجب و حلال بود بر او روزه و نه زن بعقد دوام مجتمعه بخلاف امت و زنان او
بمنزله مادران امت مؤمنان بودند و حرام بود بر مومنان نکاح آنها و حجاب زنان
از مردان و زنان آنحضرت بهمه سید طاهر از امم سابقه نبود و جایز بود
زنان بی شوهر خود را باو بی مهر هبه نمایند مثل زینب بنت جحش و حلال بود
باو تخییر زنان خود با او باشند و آزار ندهند یا جدا شده بکار خود روند و حرام بود
بر او عقد کنیزان و استبدال نساء و روا بود غنایم دار الحرب و جزیه ذمیان
و خمس اموال بنی آدم بر آنحضرت صلعم حلال بود نه انبیاء سابق و با وجود آنکه
در ضیافت میرفت و بقبرهای مؤمنان داخل میشد و ضیافت میکرد هر چند
چیز کم داشت و بر دراز گوش بی پالان سواری شد و بر روی خاک با فقرا و غلامان
خود چیزی میخورد و بدیدن درویشان میرفت خصوصاً فقرای حلقه اصحاب و بوی
خوش و عطر میمالید و رهبانیت و شال پوشی منع کرد و دشنام بکسی نمیداد و نفرین
عصاه و متمردین امت نکرد و در سلام سبقت میگرفت حتی بر اطفال و زنان
و در عرب هر راهی تشریف میبرد کسی بعد از هفته با آن راه میرفت میدانست

که آنحضرت از آن راه رفتند و از تحفه و هدیه بصحابه نصیب میداد و در اکرام عظیم
بر الفت و شرف مشورت صحابه میکرد و هرگز تربع ننشست و پا بر پا ننهاد خست
و بر روش بندگان می نشست و چیزی میخورد و مؤمنان را دوست میداشت و مناجات
با حق سبحانه بسیار میکرد و اکثر شبها بمقبره بقیع و سایر مقابر میرفت و آمرزش
مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع خاص مناجات آنحضرت صلعم جبل فاران
بود قریب مکه و اشرف دنیاست و هر پیغمبر موضع خاص مناجات داشتند چون
موسی علیه السلام جبل طور و عیسی علیه السلام در جبل ساعیر مناجات میکردند آنحضرت
در ایام نبوت با امیر المومنین علیه السلام و قلیلی از مؤمنان با چند هزار هزار لشکر
عرب و عظمای قریش مجادله و مقاتله کرد و بنصرت حق بر آنها غالب آمد و سیصد
و شصت بتان قریش که آلهه آنها را شکست و دین باطل آنها را بر طرف نمود از
اسامی بتان قریش لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و بعل و یغوث
و یعوق و نسر و طایر و دیگر و اساف و نایله و جبت و طاغوت و صنم و وثن
و لات بت ثقیف بود و هبل از قریش و عزی از غطفان و منات از هذیل و خزاعه
و ود از کلب و سواع از همدان و یغوث از مذحج و یعوق یعون از مراد و نسر
از حمیر و طایر بصورت توری یا طاوس از عرب یمن و اساف و نایله صورت زن
و مردی در صفا و مروه و صنم از روغن و عسل بها از بنی حنیفه در قحط اولا شکستند و خوردند
قدری از کفره و زنادقه از آنها بیان مینماید مذهب قریش آن بود عبادت سیصد
و شصت بت میکردند و بعض آنها عبادت کواکب هم مینمودند مثل شعری و سهیل
و این بتان را شفیع و واسطه میان خالق و خلایق میدانستند و بعض آنها آیین

اصنام را شریک میدانستند بلکه همه آنها خدایان خود میدانستند و در طواف حرم زن و مرد
عریان طواف میکردند و خوردن حیوانات مرده را حلال میدانستند و زن آنها برهنه
در طواف در روی پوشش چهار پایان بچهار دست و پا شوت میکردند و اعتقاد آنها
این بود که ملایکه دختران خدا اند و قرآن اساطیر الاولین یعنی از کتابهای پیشین سریانی
و عبرانی بود رسول خدا صلعم عربی کرده اند و استخاره بازلام میکردند و نکاح زن پدر و خواهر
به برادر حلال میدانستند و وطی با آنها میکردند و زن برادر که میمرد بنکاح مال برادر
دیگر بود اگر چند برادر بودند تصرف برادر کلانتر میشد و دختر خواهر و جمع اختین و شراب
و ربا و قمار را حلال میدانستند و چند کس را بعوض یکی قصاص میکردند و اگر
پدری خون میکرد پسر او را هم در عوض مقتول میکشتند و اگر کسی پسر صغیر بود صبر میکردند
و اعتقاد بمیعاد و حشر و قیامت و به بعض از انبیا نداشتند و نکاح شغار و جایز
نمیدانستند و جمع اختین مع امهات جایز بود و زن بظهار حرام ابد بود و آنحضرت صلعم
چنین دینی را برطرف نمود و دشمنان آنحضرت صلعم در ابتدای نبوت بسیار
[illegible] زبیر و قتل [illegible] عتبه و شیبه و صخر بن حرب و ابو الحکم
و ابو جهل و ولید مغیره بن ابی العاص و عاص وائل سهمی و ولید بن عتبه بن ربیع
خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه ابو سفیان و ابی لهب و حمالة الحطب زوجه
او و عاص بن سعید بن ابی عاص و طعیمه بن عدی بن نوفل این جماعت رؤس
اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل بن خولید بود و زمعه بن الاسود
و حرث بن زمعه و نضر بن حارث بن کلده بن عبد الدار مکرر آن ملعون از عجم
حکایات ملوک کیان و پهلوانان کبران نوشته میطلبید و میگفت محمد صلعم

قصه و حکایات پارسیان گذشته نقل میکند و انا احدث بحدیث رستم
و اسفندیار و بهمن و براعراب می خواند و مردم را متفرق میکرد و این قسم
مردم بسیار اند و از [illegible] اصحاب عقبه اند که قصد قتل آنحضرت کردند
و در برگشتن از حجة الوداع در تل هرشی دبه‌ها پر ریگ کردند و انداختند که شتر
حضرت رم کند و نه نفر بودند از قریش ثلثه و طلحه و عبدالرحمن و سعد و ابو عبیده
و معاویه و عمرو عاص و از غیر قریش پنج نفر بودند ابو موسی مغیره و اوس بن
الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری [illegible]
که در حضور پیغمبر صلعم دعوی نبوت کرد مسیلمه کذاب است عرب او را رحمان الیمامه
میگفتند و یمامه ناحیه میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عرب بحصولات و مسیلمه
در حیات پیغمبر صلعم مدعی نبوت شد پس خلق با او گرویدند و معجزه طلبیدند تخم
مرغ در سرکه خیسانیده در شیشه تنک کرد جمعی از بنی حنیفه بوی گرویدند و آن
ملعون خطی برسول خدا صلعم نوشت که از مسیلمه رسول خدا بمحمد رسول خدا صلعم
سلام علیک اما بعد من در امر دنیا با تو شریکم و در پیغمبری ما را نیمه دنیاست
و قریش را نیمه اما قریش بیحیا بسیار میکنند و خانه‌ها غارت میکنند و خلق الله را
میکشند با وجه رسول بگو با نها که بحال خود باشند حضرت صلعم در جواب نوشتند
که ملک از خداست هر که از عباد می خواهد میدهد و گویند مسیلمه کبوتری سر بریده دید
گفت چرا عذاب مخلوق خدا کرد اگر خدا از پرنده خیر سر بریدن خواست در او برای فریب
من پرنده را بر شما حرام کنم بعضی گفتند از خدا درخواه تا پر او بر آورد گفت اگر
خواهم در خواهم و خدا پر او برآورد و به پرواز آید آنگاه بمن ایمان می آورید گفتند بلی

گفت با من با این خانه درآئید تا کبوتر برآرم که به پرواز آید چون با کبوتر بخلوت رفت
پرهای چند همراه داشت بجای پرهای اوش بند و بیرون آورد و کبوتر را سر داد
پرواز نمود جمعی را او ایمان آوردند گویند شبی تار می آمد و تیره بود گفت امشب فرشته
نزد من می آید و بر سر فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه
او را میگیرد پس بر صورتها از کاغذ بابها و بال کرده جلاجل بسته و سر داد باد آنرا
بهوا برد و صدای جلاجل عالم را گرفت مردم آن صورت را از دور دیدند و صدای
جلاجل می شنودند از ترس صاعقه تنها را نهان کردند گویند چون سوره والذاریات
شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده والزارعات زرعا فالحاصدات
حصدا فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا فالآکلات
اکلا و چون سوره فیل شنید گفت بمن نیز مثل این آمده الفیل ما الفیل
وما ادراک ما الفیل له ذنب وثیل وخرطوم طویل و در برابر
سوره کوثر گفت انا اعطیناک الجماهر فصل لربک وهاجر
ان شانئک هو الکافر و بعهد خلیفه اول خالد او را کشت دیگر مدعی
نبوت زنی سجاح نام و اسود کذاب دعوی نمود که از آسمان بمن فرود آمد
یا ضفدع یا ضفدع نقی نقی کم تنقین لا الشارب تمنعین
ولا الماء تکدرین اعلاک فی الماء واسفلک فی الطین
و در غارت اسد یمامه را گفت خدا این سوره فرستاده و از عذاب بگذشته
والذئب الاطحم والجمل الازلم ما هکفت است و در عوض
والذاریات گفت والمزدعات زرعا والذاریات قمحا

والنادات تو داوها لنه و دسما ولقد فضلتم اهل الحضر
على كل قوم ما افضلكم اهل الدين ما اصفنكم فاصفير والمعسر
فادوده والباعج فادوه ونيز قد افلح من تزكى زكفته قد افلح
من هشم نی صلاته واخرج الواجب من زكواته ومن مكرم
واطعم المسكين فی مخلاته واجتنب الوجس فیفعا لد بتوداکی
نقوده و شانه و در عوض والسمآء ذات البروج كفت والسمآء ذات
البروج والارض ذات المروج والخيل ذات السروج والنسآء
ذات الفروج نحن عليها بموج بين اللوبی والفلوج معجزات
آنحضرت جمله بسیار است از انجمله قرآن که در میان است باوجها هیئت
و بسواد خطوط ولغات انبياء سابق ولغات متفرقه بنی آدم را همه میدانست
و نزول کتابهای آسمانی همه را بی انحراف در خاطر داشت و از معجزات رد شمس
وشق القمر وتکلم بزغاله مسموم وبکفار نمودن آیات نوح علیه السلام از طوفان
و آیات ابراهیم علیه السلام از آتش و احیا طیور و آیات موسی علیه السلام
از ید وبیضا وعصا و اژدها و آیات عیسی علیه السلام از مرده زنده کردن و آب
جوشیدن از میان انگشت و تکلم سنگریزه بدست او و خمیدن اشجار
بهر طرف حرکت پیغمبر و اخبار حالات آینده و شهدا اهل بیت محمد و شیعه
ایشان از بیداد صحابه و خروج بنی امیه و خلافت بنی عباس و خروج خوارج نهروان
و حرب معاویه و بنا کثین در بصره و لشکر کشی عایشه و اذیات و آزار مؤمنان که رسیده
و میرسد تا قیامت ... فرا . عبدالله بن عباس و ابو سعید خدری

و حذیفه یمان و سهل ساعدی و ابن مسعود و ابی کعب و ابن زبیر و جابر انصاری و ابوذر غفاری
و زید ارقم و براء عازب و جابر سمره و سدی و شعبی و مجاهد و عطا و سعید مسیب
و ابو ایوب و ابوهریره و انس و سعد و عمرو عاص و عمار و خزیمه و ام المؤمنین ام سلمه
و عایشه و جماعه باین اکتفا کرده و جمعی این نام موافق و باقی دیگر منافق بیان شد
اسامی نقبای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بیعت اول اشراف مدینه
دوازده نفر بیعت کردند سعید بن عباده که حضرت او را بهدایت اهل مدینه فرستاد
و اسعد بن زراره و سعد بن ربیع و سعد بن خیثمه و منذر بن عمرو و عبدالله
بن رواحه و براء بن معرور بروایت ابن بابویه علیه الرحمه در محله قبا آش
کدو خورد و شکم او روان شد و خود را استنجا کرد با آب از آنکه نجاست بعد آیه
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان او آمده و در مدینه
فوت شد وصیت نمود رو او بمکه بسوی آنحضرت صلعم کنند و این سنت در امت
جاری شد و اول کسی بود ثلث مال وصیت کرد و از آن روز سنت شد و لحد کردن در قبر
واجب شد روی مرده بکعبه نهادن و ابوالهیثم بن تیهان و سعد بن حصین و رافع
بن مالک و اسعد اصغر آنها و ابو ایوب و خزیمه و اول کسی بود از انصار با پیغمبر صلعم
بیعت کرد و در شب عقبه پیش از واقعه بدر سنه احد هجری وفات یافت و سعد عباده
با اعیان و انصار خود با ابوبکر بیعت نکرد و در عهد عمر فرار نمود و بشام رفت و مغیره
بن شعبه بامر عمر او را شهید کرد و تهمت خون او بجن بستند و از جن شعری ساختند
و سعد معاذ بمدینه فوت شد و حضرت پا برهنه از عقب جنازه او رفت و ابوالهیثم
آن بود که روز سقیفه همراه یازده نفر از بزرگان صحابه رفیق شد با ابوبکر را

از منبر بر آوردند کشته شد و او نیز بمدینه فوت شد بیان باب قصور نیست

و اول کسی از مومنات خدیجه کبری علیه السلام بود و اول کسی از مردان عالم ایمان

آورد علی رضی الله علیه السلام در ده سالگی یا دوازده سالگی پسر ابو طالب علیه السلام

پس جعفر طیار و جبرئیل در خانه خدیجه بر حضرت صلعم نازل شد و اول جمعی خفیه ایمان

آوردند پس علانیه اظهار اسلام نمودند و هیچ امر و نهی حلال و حرام بی وحی و نزول

جبرئیل نمی رسانیدند شرح جبرئیل منکشف فرمایند جبرئیل و میکائیل علیهم السلام

اسم عجم اند معرب جبر بسریانی بمعنی عبد ایل بمعنی الله و میکا بمعنی عبد پس معنی

جبرئیل عبد الله و میکائیل عبد الله و در جبرئیل شش لغت است جبرائیل

جبرئیل جبرئل جبرال و میکائیل و میکائل و میکال و لغت نصاری جبرئیل گبرئیل

و لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل و بشر میکائیل آسمان عزرائیل علیه السلام

وفات [illegible] جمعه روز سه شنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجره

در شصت و سه سالگی و قبل از نبوت بتجارت شام رفته بودند دیگر بصنعتی

و پیشه و حرفتی مشغول نبودند مرقد منورش در مدینه مشرفه علیه الف الف التحیة و الثناء

و نام سابق یثرب بود مکان مختصری بود بانی آبادان اسعد حمیری بن

ایوب است در تبابعه یمن بود از اجداد حوالمنار حمیری از اعاظم ملوک یمن

و گویند تبع اکبر اسعد است جامه کعبه از ابریشم سیاه از مخترعات اوست

سابق از لیف خرما بود و اسعد سعیده همشیره خود بمعد بن عدنان جد حضرت صلعم

داد بهفتصد سال پیش از نبوت و ظهور آنحضرت صلعم اسعد بن ایوب تبع ایمان آورد

و پادشاه شجاع و عادل و مومن بود بطریق حضرت موسی علیه السلام او را ستوده

[illegible]

وبروایت دیگر اسعد آنحضرت را در خواب دید و باو ایمان آورد وبقول بعضی ایمان
وبزرگان باو گفتند که این زمین هجرتگاه حضرت رسالت پناه صلعم خواهد بود ایمان
بوی آورد و تعمیر مدینه نمود و بنا های او را بزرگ کرد وبقولی که اسعد بنجران آمده بعد یکسال
بیرون آمد تو به کرد خدا او را شفا داد و بکعبه جامه پوشانید و بمدینه آمده
کاغذی باقرار نبوت نوشت وایمان بآنحضرت صلعم آورد و به بهره زنان سپرد
و وصیت کرد این کاغذ را بدست آنحضرت برسانند تا آخر کاغذ بآنحضرت رسید
و او را دعا خیر کرد و برادر گفت در این اقوال مذکوره بضعف سند و راوی
اندک تامل است و تایع بعد از وفات آنحضرت صلعم چون حضرت صلعم
بروایتی زهر بهودیه از بزغاله بریان که در خیبر تناول کردند بروضه رضوان خرامید
همه قوم او مرتد شدند و چهار صد هزار صحابه او از دین برگشتند الا قلیلی
چنین هر امتی بعد پیغمبر خود اکثر از دین بیرون میرفتند و کافر میشدند این امت
نیز متابعت امم سابقه طابق النعل بالنعل الحدیث نموده رجوع القهقری
بکفر اصلی خود برگشتند و گوساله پرستی نمودند چنانچه شش صد هزار کس وبقول
بعضی شصت بیور هر بیور صد هزار کس از بنی اسرائیل در تیه بیابان سین
در بریه فاران گوساله میجا بعضی سامری پرستیدند و بقول سا وراز کرمان
بعضی از مفسران اسرائیل که دوازده هزار کس از سبط لاوی گوساله پرستیدند
و عزازیل ملعون قوم موسی علیه السلام را بهفتاد و یک فرقه که یک ناجی و باقی
هالک و قوم عیسی علیه السلام بهفتاد و دو فرقه نمود یک ناجی و باقی هالک
وامت آنحضرت صلعم بهفتاد و سه فرقه نمود یک ناجی و باقی هالک که هر یکی

چند شعبه شدند و ملت خراب و دین واصل هلاک گشت منع عمر از نوشتن وصیت
پیغمبر صلعم و غصب خلافت امیر المومنین علیه السلام بعد عرب باغوا او بیعت
اول نمودند و فرقه ناجیه امت طایفه جلیله اثنی عشریه اند کثر الله امثالهم
و آنها را شیعه و امامیه گویند و خصم رافضی گوید و شیعه یازده فرقه دیگر شدند که
همه هالکند کیسانیه و زیدیه و جارودیه و فارسیه و اسماعیلیه و بصانیه و اطروشیه
و واقفیه و افطحیه و سبائیه و غلاة دیگر از فرقه هالکه اهل سنت اند در اصول
هم مذهب دارند معتزله و اشاعره و معتزله دوازده فرقه اند اصلیه هذلیه نظامیه
جاحظیه حابطیه بشریه معمریه مرداریه ثمامیه خیاطیه جبائیه بهشمیه هشامیه
و از مشاهیر فضلا مروج این مذهب جاحظ و ابو الهذیل علاف و ابراهیم
النظام و واصل بن عطا و احمد بن حائط و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد
سلمی و ابو موسی عیسی الملقب بمردار راهب معتزله ثمامه بن اشرس و هشام بن
عمرو الفوطی و ابو الحسین بن عمرو الخیاط استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد ابو الحسن
اشعری و پسرش ابو هاشم عبد السلام و ابو الحسین بصری و قاضی عبد الجبار [illegible]
نحوی و ابو علی فارسی اقضی القضاة ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعض
اصول و فروع با امامیه موافق است و اشاعره و معتزله یکدیگر را ملعون میدانند
و غالب معتزله در فروع حنفی مذهب شده اند و اشاعره شافعی اند و بشر قدریه
و حنابله حشویه و از بزرگان معتزله صاحب بن عباد و زمخشری و فراء نحوی و سیرافی
و اشاعره نیز در اصول دوازده فرقه اند مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه
و عبدیه و تناسخیه و ناصبیه و معطله و صوفیه و کرامیه و مرجئه و ایمه آنها فخر از

وابواسحاق ثعلبی و بیضاوی و علی قوشجی و ابن حجر ناصبی و تفتازانی و واحدی و امثالهم اند

و در فروع اشاعره و زیدیه و جارودیه و ناحیه چهار مذهب شده‌اند اول حنفی منسوب
بابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی مولازاده کابلی امام اعظم اهل سنت مقبور
در بغداد دوم شافعی منسوب بمحمد بن ادریس شافعی مدفون بمصر و مالکی بمالک
بن انس بن مالک و حنابله بعبدالله بن احمد حنبل شیبانی و طایفه از اهل سنت
در فروع تابع داود بن علی جلی اصفهانی شده‌اند رواجی نگرفته و از مذاهب باطله
طایفه ناکثین اصحاب طلحه و زبیر اند و قاسطین اصحاب معویه و مارقین
خوارج هفده فرقه اند حروریه ازارقه اباضیه و نجدات و غیریه و صائدیه و یونسیه
و ثابتیه و مرثدیه و صیلانیه و مجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفویه و ضحاکیه
و بنی سهیلیه و ابتریه و باقی مذاهب مبتدعه متفرقه زبریه اند و مفوضه و جهمیه
و خطابیه و سبابیه و شریعیه و هشامیه و ابومسلمیه و حفصیه و اخنسیه و شمراخیه
و سعدیه و حازمیه و میمونیه و اسماعیلیه از شیعه شش فرقه اند
صباحیه و باطنیه و ناصریه و قرامطه و بابکیه و مقنعیه و رشیدیه را بعضی
هفتم گرفته اند و غلاة پنج فرقه اند و از فرق ضاله نجاریه و جبائیه و محکمیه
و حلاجیه اند و صوفیه سنی و شیعه فرقه اند و مشهور و اصلین اند و حلولیه
و اتحادیه و عشاقیه و نظریه و نوریه و زراقیه و شمراخیه و ملامتیه و سلیمانیه
و وحدت وجودیه و یزدیه و از ملاحده اسماعیلیه و ابن ابی العوجاء و ابن
العمیانیه غرض مذاهب بسیار اند ذکرش طول میخواهد طالب تفصیل اقوال
و جرحهای این مذاهب رجوع به تبصرة العوام سید مرتضی رازی نمایند یا ملل

و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی اشعری تفصیل مقالات آنها وارد

تمیم بعد از بیان مذاهب متفرقه این امت قدری از امم سابقه باقیه

حق امت دعوت بیان مینماید اگر غاصبان غصب نمیکردند این

مذاهب برطرف میشد صابئین جماعت عباد نجوم مقره بصانع و بعض

انبیا و بقولی دینی ندارند میانه یهود و مجوس اند و بقولی زبور خوانند و بقولی

دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله آنها مهب جنوب کوملیت

که نصف النهار را بنظر می ایستند و بقولی بر دین نوح اند علیه السلام

و بقولی اهل دینند در جزیره از جزایر موصل قایل لا اله الا الله و مومن رسول صلعم

و بقولی طایفه از اهل کتاب اند و فقها اجازه داده اند جزیه از ایشان توان

گرفت و مولانا محمد باقر علیه الرحمه فرموده مطلق کوکب پرستان اند از آفتاب

و ماه و شعری و سهیل صابئین والله اعلم زنادقه مشهور آنست که این

طایفه بشر یعنی بقدم و دوام عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته زنادقه قومی

از مجوسند که الهین و ... بقولی زندیق ماخوذ از زند و زند کتابیست

از زردشت و بقولی قومی اند از اصحاب عبدالله بن سبا در اسلام بهم رسیده

و این عبدالله خلق را بطلب خون عثمان بر انگیخت و جهال شیعه را گمراه کرد

بخدائی علی علیه السلام قایل شدند و در مفاتیح العلوم گوید زنادقه طایفه اند

از ثنویه مجوس و در قاموس از اصمعی که زندیق معرب است از زن دین یهود

از امت حضرت موسی اند از فرق مشهوره آنها قبطی و سامری اند و یهود بنی اسرائیل

و بلعمی و عزیری و ابهری و جالوتی اند و اکثر این ملاعین بکفر انبیا علیه السلام

فا

قایل اند و حضرت عزیر پیغمبر علیه السلام را پسر خدا میدانند و حضرت شعیب علیه السلام را
کافر میگویند معاذ الله حضرت لوط علیه السلام با دختر خود جماع کرد و یهودا ابن یعقوب
با عروس خود جماع کرد و حضرت یوسف علیه السلام سجده بت کرد و زلیخا نجات او
بت پرستی بعلم او میکرد و هیچ نمیگفت و هرون علیه السلام باتفاق سامری بنی
اسرائیل را گوساله پرست کرد و گویند چون عزرائیل علیه السلام بقبض روح موسی آمد آنحضرت
توراة می نوشت و قلم فولاد در دست داشت زد و یکچشم عزرائیل را کور کرد
و هنوز کور یکچشم است و حضرت مریم مسیح علیه السلام را بزنا متهم میدارند
و خدا جسم میدانند و گویند حقتعالی دنیا را شش روز آفرید روز هفتم شنبه بود
یعنی شنبه و در آسمان به پشت خوابید و پا بر پا گذاشت که از کوفت بر آید لهذا
در شنبه کارها حرام است و عدد انبیا علیه السلام یکصد و بیست و چهار هزار و بعضی
از انبیا سی را قایل اند پیغمبر نمیدانند و نبوت پیغمبر ما صلعم قایل نیستند و نسبت
پیغمبر موعودی بصاحب الامر علیه السلام میدهند و کفر زند فرقه آنها بسیار است بدین
اختصار نموده [illegible] نصاری منسوب بناصره دهی در حوالی بیت المقدس و مراد عیسوی اند
جمله را نصاری گویند معبود جوهر یست از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب هر چیزی
و عبارت از ظهور ذات باری تعالی است و جهت کل از اوست و اب و ابن و روح
القدس اشاره باو و مراد از اقنوم اب وجود است و اقنوم ابن علم و اقنوم
روح حیات و اقنوم اب قدیم میدانند و ابن کلمه است و اقنوم سیوم
روح القدس و گویند معلومات یا جوهر بود یا عرض و نشاید که خدا عرض باشد
لابد جوهر است و گویند نشاید از و مرکب بود و لازم نیست که بسیط

باشد چنین حکمی درست نبود الا در حق ناطق باشد پس واجب شد در حق ناطق باشد
و عمده طوایف آنها سه فرقه اند ملکانیه بثالث ثلثه یعنی خدا قایلند بیک
ذات باری تعالی و در نفس مستقل در خارج عیسی و مریم و باتحاد و حلول چنین
میدانند و اکثر فرنگان و الیان و لندیز و ماجار و کار انگلستان و مصر دان
و لوتران و ماسر و اسپانیول و بوهرومی و اکلب و الامان و فرنگان انگلیسیه باینطریق
رفته و نسطوریه عیسی علیه السلام را خدا میدانند و بعضی پسر خدا و بعضی آنها را اکثر
ملکانیه دارند و نزد بعضی روح او خدا و تن او بشر است و نزد بعضی معنی پسر خدا
بودن آنکه خلق بوجه کن تن را آفریدند و روح القدس آنکه دنیا باو زنده شود و در حم
عبارت عیسی علیه السلام گویند از بهر آنکه او واسطه است میانه ما و لاهوت و گویند
معنی آنکه روح او خدا و تن او بشر است یکذات و یک شخص مثل عکس شخص
در آیینه و این مذهب اصفهان و همه نصارای ایران و گرجستان و زنگیان
از حبش و سودان و اورس و بلغار و حاجی ترخان و مکاریه و اهل ولایات لمه
و سکان سواحل رود عادل جزایر و شوت و قسطنطنیه معموره جنوب و سکنه
قریب ظلمات و بعضی اهل داغستان و قوم جرکس و ازنادر و نادو نقاوسی
اغفار است و یعقوبیه انحصار بذات لاهوت شد و از ناسوت و این
باطل است چه نزد آنها لاهوت جوهر بسیط و ناسوت مرکب است پس اتحاد
صورت نبندد در یکذات و یک شخص گردد و الا لازم آید لاهوت مرکب یا ناسوت
بسیط شده و هر دو اصلیست و تضاد آنها نسطوریه گوید میان آنها مجاز صحبت
نبود الا آنکه ناسوت مسیح علیه السلام را هیکل ساخت پس عیسی جوهر دو

اقنوم است و بعضی یعقوبیه مصداق این قولند و بعضی گویند که اتحاد آن کلمه
در مسیح تأثیر کند چنانکه تأثیر صورت در آینه بی تنقل و این طریقه مختار است عیسویان
روم و بیت المقدس و ایروان و ارزن الروم و سکنه عمان و پرتکال و ساحل بحر
قسطنطنیه و اقصا یوس و بعضی انکلیس و ولندیز و فرنکستان و اهل کوده و دیلومن
و سواحل و بعضی حبشه و زنکیان و سکنه خط استوا و معموره صیام دیگر از بلاد است
و قول همه نصاری که آن کلمه بر دست عیسی علیه السلام تدبیر چیزها کرد و آن کلمه ایجاد است
مثل آنکه کل خفاش را زنده کرد و احیاء اموات و گویند ایمان داریم بواحد پدر مالک
همه چیزها و برب واحد مسیح پسر خدا پدید آمده از خدا و در ابتدای کارها گویند
بسم الله الاب والابن والروح القدس اله واحد و کتاب انجیل آسمانی نیست چهار نفر
حواریین لوقا و متی و مرقوس و یوحنا بحکم عیسی هر یک انجیلی نوشتند پس از لغت
عبری بلغت لاتین برده و در این اناجیل امر و نهی و فرض و سنت حلال و حرام
نیست احوال آنحضرت است از تولد و سیاحت شهرها و بکجا نشستن و چه
خوردن تا رفتن بآسمان و اصلا در آنها ذکر شریعتی نه بل بشریعت موسی علیه السلام
و احکام توراة در مسایل عمل کنند و عیسی علیه السلام بنسخ و رفع دین موسی و طرد
یهود بنی اسرائیل نیامده بل باتمام و تجدید دین موسی علیه السلام آمده و در اقانیم خلاف
دارند که خواص آنند یا اعیان ذات یا اعراض ملازم ذات یا خواص یا صفات گویند
از جوهر چیزی شریکی در صفت ذاتی باشد چنانچه عیسی علیه السلام از جوهر لاهوت
به شراکت او لازم شد و انفصال عیسی علیه السلام از لاهوت که پدر او است
از او تعالی عن ذلک و این همه مذهب نصارای ترکستان و فرنکستان و قبرس

وسیلان واج وخنکال ها وبان ومکات وباش اچوق وقیتاق وسکنه
روداق وتکیر زوهیرتابل واهل معرب وسکندریه وبلیت الزبان واجداد چنگیز خان
وبعضی ملوک مغولست وبقول بت تنکری نام ترک واضع این مذهب است در عهد
چنگیز خان وچنگیز بعد اسلام آورد کشته و اعتقاد همه نصاری آنکه ابتدا رمیکه سلام
بکفاره ابوالبشر علیه السلام باکل گندم در نار رب عیسی علیه السلام آمد ولکد زد وجهنم را
خراب کرد وابای ثنرا نجات داد والا آن خراب است و اغسال واجب ومطهرات
ونجاسات واستنجا وعبادات مفروضه از صوم وصلوات واعمال سنت تحیه
انها نیست ونماز را واجب کفائی میدانند و هرکس در کلیسیا که از همه ساقط شد
وعمل با حکام تورات کند الا طلاق زن بمذهب آنها نیست و پادریان وکشیشان
انها بهشت را بزر و پیمان میفروشند بهر که زر دهد و هرکه از زن ومرد گناه
میکند نزد علما میروند واظهار تعداد گناه میکند وبی بخشند وگویند بعوض گناه
پرهیز کن وچندی حیوانی مخور واکثر محرمات را حلال دانند مثل شراب وقمار وغیره
وگویند عیسی علیه السلام شراب خورد وامر بخوردن شراب کرد وگفت هر که شراب
خورد خون خدا خورده با و متحد شد معاذ الله منها وقلیلی از زنادقه آنها اکتفا
نمی ذهریه از ملاحده اند هر چند اعلان دین خود را ندارند اما گویند
صانع عالم دهر است که وما یهلکنا الا الدهر وآسمان ستون دارد
که نمی بینیم وهرکه بر آتش بر خورد میمیرد وهود وشعیب وصالح وموسی وعیسی ومحمد
صلی الله علیهم اجمعین انبیا بهند اما هرمس وزرابنوس وافلاطون
وسقراط وبقراط وارسطاطالیس هم پیغمبراند ودنیا را قدیم دانند وعبادت

کواکب نمایند و گویند ما تخم و جوجه آدم را می بینیم که از منی بهم رسد و سبب آنرا می بینیم چه بعقل
مادر نباید و آنچه بعقل نیاید حکم بوجود او نکنیم و غسل جنابت و اغسال واجبی نزد آنها
واجب اما خمر را حلال داشته اند و حشر و معاد و قیامت نزد ایشان نیست برهمه
فرق بسیار اند بعضی نبوت ابراهیم و خضر علیهم السلام قایلند و قلیلی
ببعضی انبیای عجم و برهمنان هندی و اتباع آنها گویند صانع عالم نوری است نه چون
نورهای دیگر قادر و سمیع و بصیر است و همه بتجسم خدا قایل و بتناسخ معتقدند
و گویند اول آدم علیه السلام بود و آخر شیث علیه السلام و بقولی ادریس علیه السلام
نیز نبی بود و اکثر گویند بعثت انبیا قبیح بود چه اگر انبیا چیزی موافق عقل فرمایند
عقل کافیست و اگر خلاف عقل بود قبیح است پس حسن و قبح اشیا نزد
آنها عقلی است و مالش زعفران بر پیشانی شان ایمان وقت القای
ابراهیم علیه السلام در نار خدا زعفران و نرگس و گاو شیرده آفرید و آنحضرت
شیر او می خورد که هندا ذبح گاو را بد میدانند و عبادت کواکب و عناصر اربعه و جمادات
کنند و مرده را می سوزند تا از گناه پاک شود و بنور خدا آتش داخل شود و قایل بمعاد
جسمانی و روحانی نیستند مگر قلیلی بمعاد روحانی قایلند و بتعذیب ارواح
ببدن حیوانات دیگر در می آیند و هر نفس بد و سرکش در زیر قطب شمالی با الم
گرفتار رود و در زیر قطب جنوبی بگرما متألم می شود و ذبح حیوانی از حیوانات حلال ندانند
حتی شپش و همه بدور تناسخ قایلند تناسخیه جمله فلاسفه و بیشتر نصاری
و کل فرق براهمه و گوار و رهنا و سیاسیان و راجپوت و صابئین و طبیعیون
از حکما و بعضی سنیان و بعضی جهال متصوفه و حکمای سوفسطائیه و بعضی

اهل قبله به تناسخ قایلند و تناسخ چهار نوع دانند نسخ و مسخ و رسخ و فسخ و نسخ
در اجسام آدمیان و مسخ در بهایم و طیور و سباع و انواع موذیات و حیوانات
و فسخ در انواع حشرات و دواب و رسخ در انواع اشجار و نباتات و آن را
در اصناف چهارگونه مسخ کنند بقدر مراتب آنها و همیشه میگویند از جنس بجسد
و عالم را آراست و جز اینعالم سرائی نه و حشر و نشر و قیامت و معاد و حساب هیچ
هیچ و قیامت خروج روح است از بدن و دخول به بدن دیگر و در آنهم راحت بهم
و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح در اجساد بهایم و طیور در راحت
و لذت بود و در کلاب و خنازیر معذب و هر که بدو را اول برده بود و حال او
زن است و هر که در آن دور زن کسی گشته بود با وی شوهر گشته شود و هر که با آن مادر زنا
کرد با وی همسر با او زنا کند از مقالات بسیار آنها اینقدر کافیست مجملا
بعضی گبران اگرچه خود را با براهیم علیه السلام نسبت میدهند و گویند کتابی که
داریم صحف است اما اعتقادشان آنکه عالم صانع یزدان خدا و اهرمن شیطان
چون خدا عالم آفرید باندیشه گفت مبادا او را ضدی عدو باشد شیطان از آن
اندیشه پدید آمد و بقولی یزدان تنها بود وحشتی پدید آمد اهرمن پیدا شد
بیرون عالم از سوراخی نظر به یزدان کرد بر جاه و جلال او حسد برد و شر و فساد
از او پدید آمد یزدان بقرید و با لشکر ملایکه با شیطان و لشکر اهرمن جنگ
کرد و جنگ دراز کشید چون دفع اهرمن نتوانست با هم صلاح کردند و شمس و
قمر و بقولی نزد ملایکه سپردند بشرط آنکه مدت معین اهرمن در عالم باشد
و چون تا آخر رسد از عالم برآید خیر محض باشد و یزدان و اهرمن را جسم دانند

و بقولی یزدان جسم و اهرمن نه و یزدان مطبوع بخیر و شر نتواند که بعکس اهرمن
و خلق موذیات و حشرات از اهرمن دانند چه در عالم خیر و شر است پس باید هر عالم
را خالق باشد و مانویه هم باین اعتقاد اند که خیر و نور یزدان آفرید و ظلمت و شر
اهرمن و بقولی نور و ظلمت مبدا اند و بقولی هر دو قادر اند یزدان مبتدی بخیر
و بقولی جسم را هم خالق و بقولی جسم هیچ خالق نیست الا آنکه در خارج هم
خالق یافتند خالق خیر و خالق شر جسم خیر خیر و جسم شر شر از او پدید آمد و پدر
خلق کیومرث و جمشید است و کشتن کرکس راجح و قتل حشرات ثواب و زردشت
پیغمبر است وقت عقد زن و مرد را عریان میکنند نزد ملایان و قاضیان خود
و قاضی دهن خود بندد و هفت سنگ گذارد اول عروس آید و بر سنگ ایستد
و شاش گاو بر او پاشند تا بر هفت سنگ پا گذارد و پشت بعد و قاضی شاش بر او
پاشد پس پشت کند و بر هفت سنگ رود و قاضی باز شاش بر او پاشد و داماد هم
بدین دستور و حایض از خود دور کنند و نگذارند دست بکوزه و کاسه بگذارد و خود
در بیرون خانه ساخته زنان دهن خود بندند و مدت حیض آنجا بنشینند تا بغسل
آب سر و بدن خود پاک شوند و مرده ها را بدخمه گذارند در کوهها و جاها ساخت
مربع می خوابانند و علی هذا القیاس خیالی دین اینها شبیه مجوس و اعتقاد
بطوفان نوح علیه السلام ندارند بعضی هندوان و اهل زیر باد براینند و دنیا را
قدیم دانند و اکثر اینها بطریق براهمه اند اما رستم را پرستند و به بتخانها
شکل رستم کشیده و بطبیعت قایل و عبادت بتها نهم میکنند و متمسک
شرعی نیند و حکما در آنها بسیار اند و احکام و ضوابط نجوم خوب دارند و تناسخ

قایل اند مانویان نیز از مجوس آمده در زمان شاهپور بن اردشیر بهم رسیده‌اند
و دین احداث کرده میان مذهب گبران و ترسایان و ایشان معتقد
بآنکه عالم مرکب از دو اصل قدیم نور و ظلمت هر خیر و خوبی از نور و هر شر و بدی
از ظلمت و خلق موذیات و حشرات از ظلمت می‌گویند بجهل حکم خلق آنها
و ظن عبث کرده نقصان ندارد و حکیم نباید خلق آنها کند و نیست دانند سوی
پشت زنار روز بر بغل و گویند اختلاف الوان و پر و بال مرغان بجهت
اختلاط بدن است نه تقدیر مقدر قدیر و انواع حوادث و بیماری و بلاها و فتنها
وسیله انکار خلق کنند و گویند شکم آدمی اگر بهیئت قبا بودی بهتر بودی هر وقت
خواهد بگشاید و دست درون برد و وطی محارم حلال دانند و فرزند از دختر خود را
انجب از فرزندان عمه و خاله و فایده نکاح که دانند که از کدام خانه برون آید بهتر بهشت
او کند و اینها اندکی از مذهب زنادقه بوده بیان نموده طبیعیون بطبیعت بی‌شعور
و تکون اشیا بخودی خود قایل‌اند و لا گویند در انسان نطفه در رحم مادر مدور
می‌افتد جهت مدور آب بالطبع لا که بحرارت رحم نضج یابد و نطفه با آن چهار
طبقه شود هر طبقه محیط ما تحت یعنی غلیظ رو محیط آرد بسطح اعلی نطفه و تحته
متصل بسطح اعلی و الطف بمرکز و لطیف کمتر بالای مرکز است مرکز میان نطفه را
سودا گویند که خشک و طبع خاک دارد و بجای خاک افتاد و طبقه دوم را
بلغم که سرد و تر و طبع آب دارد و بجای آب افتاد و طبقه سوم محیط خون که گرم
و خشک و طبع نار دارد و بجای آتش افتاد پس جوهر نطفه چهار عنصر و چهار طبع
در تماهی بهم رسید پس موالید ثلثه معادن و نبات و حیوان پدید آید و همه

اعضای درون و بیرون پیدا شود و اول نطفه مدتی علقه است پس مضغه و در او عظام
و عروق و اعضا بهم رسد و در اول چهار ماه نوبت آفتاب است آغاز تشکل شود و بتدریج
حس و حرکت در او پدید آید و لوح روح در او شود و در ماه نهم نوبت مشتری بعالم آید
اینها بطبیعت شود بی تأثیر خالق کبیر و ابر در آسمان ماه است و شهاب بخار دخانی
که بکره نار رسد و بسوزد و بارش حرارت منعکسه شمس در ابر بسته شود و باران
که و چون بزمهریر رسد در حین نزول برف شود و زلزله بخاری در زمین را مضطرب
کند که برآید و آب عرق منفجر زمین که از او بر می آید و قوس قزح عکس آفتاب است
و هذا قلیل من زندقتهم فلاسفه عالم را قدیم دانند و نفی صانع مختار کنند و صانع را
بعضی علت اولی گویند و عالم را معلول علت اولی هر چه با هم بمانند چنین جرم مهر
و نور و معلول اول علت اولی را عقل دویم از علت اولی در عدد است نه در قدم
و آنرا عقل فعال گویند که قلم در قرآن و تأثیر او در نفس چنین تأثیر قلم در لوح و نفس
از آن قرآن مراد است و نفس سوم را در عدد گویند عقل جزوی است که بد او نیک
از بد و نفع از ضرر بداند و قوتی است از قوای نفس کل و عقل ساکن است و حرکت
نکند و نفس در عقل بالا است و همیشه متحرک است و عقل چنین خواهد که علم علت اولی
بداند متحرک شود گویند در عالم عقل چنین مشتاق علت اولی شود بواسطه علت
عقل بعلت اولی رسد و علت اولی داند که عقل معلول او است و جز او هیچ نداند
و جاهل است بآنچه بالا و پست زیرا بکمال نشناسد و هم جاهل است بآنچه زیر
وی است زیرا که نفس خود را به از آن شناسد و هر چه زیر فلک است قمر است
معلول طبایع او است طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول

علت اولی و نزد بعضی انها زمان محیط چیزهای زمانی باشد و عقل نفس محیط
و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی صانع که جمله موجودات و بعضی گویند
مبدأ عقول عالم اسفل عقل عاشر است عقل فلک قمر و عقل فعال گویند واهب
الصور نیز نام او و اما بیشتر بر آنند که عقل عالم علوی همه فعال اند و همه مبادی
عقول و نفوس عالم سفلی اند و لهذا عقلی فایض از فلک قمر هرگز نباشد برابر آن
با عقل فایض فلک شمس و عقول و نفوس عالم علوی و همه کواکب و ثوابت
و سیارات کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت مردم از جهت خاصیت ازمنه
میدانند از سعادت و شقاوت و ملامت و زیرکی و تهمت و خست وضنر
و فقیر و عز و ذل و طول و قصر عمر و مانند آن را از عقول و نفوس عالم علوی و اثر
کواکب و ثوابت و سیارات می‌شناسند و گویند علم باری بذات حق تعقل اوست
و عالم و علم و معلوم هر سه یک ذات اند و علت اولی جز صانعی صنعتی ندارد
و از عقل مجرد عقل دویم و فلک اطلس پدید آمد و از عقل دویم عقل سیوم و فلک
ثوابت و از عقل سیوم عقل چهارم و فلک زحل و از عقل چهارم عقل پنجم
و فلک مشتری و از عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ و از عقل هفتم و فلک
شمس و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره و از عقل هشتم عقل نهم
و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر پدید آمدند پس عقول ده اند
و افلاک نه و اینها بجودی خود بهم رسیدند نه آنکه علت پدید آورد و اهل تحقیق
از حکما گویند افعال الهی دو قسمت ملک و ملکوت و ملک عالم محسوسات
و ملکوت عالم معقولات است و عالم محسوسات را عالم شهادت و عالم اجسام
و عالم

و عالم خلق عالم اسفل گویند و عالم معقولات را عالم غیب گویند و ارواح علوی
و موجودات ملکی دو قسم اند قسمی آنکه بعالم اجسام بوجهی تعلق تصرف و تدبیر ندارند
کروبیان اند و کروبیان دو قسم اند قسمی آنکه از عالم و عالمیان اصلا خبر ندارند و ملائکه
مهیمه اند و قسمی حجاب بارگاه الوهیت اند و مهبط فیض ربوبیت اند باصطلاح
سر اهل جبروتند و روح القدس در صف آخر این طایفه و ملاء اعلی وحی از این
عظیم تر نیست و بیک اعتبار قلم و بیک اعتبار عقل اول گویند و همین عقل
اقبال و ادبار کرده و آن عقل در صف اول این طایفه و روح القدس و جبرئیل در صف
آخر اینست و قسم دوم ملکوتی اند در تصرف و تدبیر دارند و روحانیانند و هم دو قسم
قسمی متصرف در سماوات که اهل ملکوت اعلی اند و قسمی متصرف در عالم سفلی که
اهل ملکوت اسفل اند و هزار ما از آنها بر معادن و حیوانات و نباتات موکل اند
بر هر جوهری ملکی موکل و گویند تا هفت ملک حتی تا برگ درخت نیافرینند و زبده
ملکوت اسفل مرکب است از دو عالم جسمانی و روحانی و او کل موجودات و مقصود همه
آفرینش اوست و ارواح ناری که جن و شیاطین اند منقسم اند چه بهم اول ملکوت
اسفل و بعضی از آنها قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات و ماهیات
خلاف بسیار دارند و عالم اجسام دو قسمند سماویات از عرش و کرسی و ثوابت
سیاره و کواکب سبعه و ارضیات از بسایط عنصریه و آثار علوی از رعد و برق و ابر
و باران و مرکبات از معادن و نباتات و حیوانات بی نهایت بر و بحر و اول
مخلوق جوهر عالم کبیر که بیماد و بی واسطه بنحوی خاص آفریده بود انرا روح اعظم و قلم
گفته اند و روح اعظم او بجز خدا کسی نداند چه بغایت شریف و لطیف است اما وقرب

وحاضر و مشتاق دایم حقیقتاً و هرگز طرفة العینی از آنحضرت غایب نیست و او بواسطه
از مبدا از قبول فیض کند و کسی مثل جوهر اول تقرب ندارد و خطاب و کلام حق با اوست
و خطاب بهمه موجودات و خطاب با این جوهر آمد و مفردات عالم از عقول و نفوس
و افلاک و انجم بنویس بعد نوشتن خطاب آمد و مرکبات بنویس از معادن
از حیوانات و نباتات و بطول در مبدا و دانا که معاد مختصر نیستها اهل نجوم بقدم
عالم قایلند مگر قلیلی و قسمت تعلق به بروج دانند تا چهار تتابع بروج برا او
نگذرند حیوانی پدید نیاید و ابتدا بحمل کنند و دوازده هزار سال و شمس قسم حمل
و ما حصل بنهایت و حمل برج آتشی و یک عنصر حیوان نشود و ده هزار سال قسم
جوزا گرم و تر بهار این سه طبع سرد و خشک و گرم و خشک و گرم و تر نباتات پدید آید
و قسم سرطان بشرکت کواکب سبعه و هفت هزار سال بهر هزار سال اول زحل
با او شریک است و همچنین تا تمام شود و بقمر رسد هزار سال تا او شریک بست و تمامی
این دور آسمان منطبق و عالم خراب شود زمین تا آب فرو رود و بدور اسد و سنبله
و میزان حیوانات نباشد و بدور عقرب حیوان پدید آید و در قسم بروج آبی هم حیوان
پدید آید پس بقول اینها هر سی هزار سال عالم خراب شود و هفت هزار سال اربار
و ربع مسکون را آب بگیرد و هذا قلیل من کثیر فافهم ذکر در بیان احوال
ما[در] آنحضرت فاطمه زهرا سیدة النساء رضی الله عنها ام حبیبه زکیه خاتم الانبیا
محمد مصطفی صلعم بعد ما در آن معصومه ام المومنین خدیجه کبری بنت خویلد
و القاب آنحضرت صدیقه یعنی معصومه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه
و محدثه و زهرا و بتول عذرا و در آسمان منصوره و در توراة عادله و در ژند

ازا

خورشید جهان و در انجیل محمود و در حدیث تزویج خدا نور نام که و بر زمین فاطمه
یعنی بریده شده از بدیها و بر نزد شیعه جهت از دوزخ و احادیث بسیار از طرق
عامه متواتر است بر فضل و جلال و عظمت و طهارت او و آنکه سیده زنان
عالم و اشرف زنان دنیا و اهل بهشت است از حور و جن و انس و اشرف از زنان
پیغمبران و ائمه هدی علیهم السلام و از دختران ایشان و از ام البشر حوا علیها السلام
و اقلیما و عناق بنت آدم علیه السلام و هاجر و ساره زنان خلیل الرحمن علیه السلام
و راحیل و لیا و زلفا و بلها زنان یعقوب علیه السلام و صفورا بنت شعیب
و یوخاوید ام موسی علیه السلام و ام کلثوم خواهر هارون و زلیخا زن یوسف علیه السلام
و ردنیا خواهر او و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و حنه زن عمران بن ماثان و دختران
لوط علیه السلام و ستاره دختر جاشر بن یعقوب علیه السلام و بلقیس بنت شرحبیل
بن الهدهاد زن سلیمان علیه السلام و مریم مادر عیسی علیه السلام و ناهید مادر ذو القرنین
و زهرا باین سبب گویند که در نماز صبح از نور روی او همه خانهای مدینه سفید می شد
و در ظهر همه خانها مدینه زرد و در عصر سرخ می شد و بتول عذرا با آنکه آنچه از حیض
و کثافات زنان می بیند او نمی دید و همیشه باکره بود و انسیه حورا طینت بود
ولادت با سعادت آن معصومه در سال پنجم بعثت بود و مرویست که
شب معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بهشت رطبی خورد و با خدیجه مقاربت
نمود حق تعالی فاطمه را از آن آفرید و بعد از پیغمبر ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث
میگفتند و باسانید معتبره مرویست که بعد پیغمبر صلعم چون آنحضرت مهموم
و غمناک شد حق تعالی جبرئیل را فرستاد و قصص و اخبار آینده تا قیامت و الخ

کهو کنند و ما یقع تا آخر دنیا و آنچه منافقان و خلفای جور از امیه و عباسیه و غیره
ملوک کفر و اسلام در جهان کنند همه را با ئمه معصوم گفت و امیرالمومنین علیه السلام
می نوشت و این طومار مصحف فاطمه است که الان نزد صاحب الامر است و مشهور
آنکه حروف آن نورانیه اند ولکن مفتتح سوره قرآنیست صاحب کشاف و ثعلبی
و فخر رازی و غیره تمام در فضایل آن سخنها گفته اند و مجموع آن چهارده حرف
صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و بآن تمسک جسته ایم و این
کتاب نیز مثل جامعست و حروف مفتتح سوره قرآن ص والقرآن الر الم طه
طسم عسق لم یکن پس حم قرآن ق والقرآن ن والقلم سبحان الذی
اسری کهیعص از سلمان فارسی مرویست که بعد از وفات پیغمبر صلعم
بده روز از خانه برآمدم در راه حضرت امیرالمومنین علیه السلام ملاقی شد فرمود
که برو نزد فاطمه علیه السلام که تحفه از بهشت برای او آمده و می خواهد بتو بدهد من
بتعجیل بخدمت آنمخدومه شتافتم فرمود دیروز بهمین حال نشسته بودم و در خانه
بسته بود و غمگین و فکر میکردم در انقطاع وحی ملایکه بسوی ما ناگاه دیدم در
گشوده شد و سه دختر در آمدند که در حسن و جمال و طراوت و نزاکت و طیب
آنها ندیده بدیدن آنها برخواستم و سوال کردم که شما از اهل مکه و مدینه آیید گفتند
ای دختر رسول خدا صلعم ما ما از اهل زمین نیستیم ما ما را رب العزت از بهشت
جاوید بتو فرستاده و بسیار مشتاق تو بودیم از بزرگتر آنها پرسیدم که چه نام داری گفت
مقدوده گفتم بچه سبب ترا این نام کرده اند گفت برای آنکه بجهت مقداد بن اسود
خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم تو چه نام داری گفت ذره گفتم بچه سبب

ترا این

گفت جهت ابوذر غفاری خلق شده ام از سیوم پرسیدم چه نام داری گفت سلیمه از
نام پرسیدم گفت از برای سلمان فارسی آزاد کرده پدر تو خلق شده ام پس حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود برای من رطبی چند آوردند مانند گرده های نان بزرگ و از برف
سفید تر و از مشک خوشبو تر سلمان گوید فاطمه علیها السلام یکی از آن رطب بمن داد
و فرمود از این رطب امشب افطار کن و فردا هسته اش برای من بیاور من آن رطب را
گرفتم و بر جمعی از اصحاب پیغمبر صلعم میگذشتم پس پرسیدند ای سلمان مگر مشک همراه
خود داری و من میگفتم بلی پس با آن افطار کردم و هسته نداشت روز دیگر بخدمت
فاطمه علیها السلام عرض کردم که هسته نداشت فرمود چگونه هسته داشته باشد حال آنکه
این رطب از درختی بهم رسیده که حق تعالی او را در بهشت عرض فرموده سلوک و تعیش
آن معصومه بدنیا آن بود که اکثر روزها تا آنکه سه روز گرسنه بود با روزه میگرفت
و دستاس میکرد و از اجرت آن مشت جوی بود با آن قناعت میکرد و وقت
مبارک آن صدیقه از بسیاری گردانیدن دستاس پر زخم و پینه و آبله داشت و تسبیح زهرا
که در میان امت مشهور است با آنحضرت تعلق دارد به بسیاری محنت خدمات
خانه پیغمبر صلعم باو شفقت فرموده بود بخواند بطریق شیعه سی و چهار الله اکبر
و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله و عامه برعکس اند و لباس آنحضرت
از پشم خشن و چادر پشم بود پینه بر او میزدند و آنچه بدست او می آمد بفقرا
و همسایگان و یتیمان و بیوه زنان میداد و چیزی ذخیره نمیکرد و بر پوستی می نشست
و می خوابید و نماز میکرد و فرش او از پوست بالیف خرما بود و امیرالمومنین علیه السلام
در یک عبا می خوابید و باندک قوتی سد رمق میکرد و در ظرف چوب و سفال چیز

سی خورد و در شداید و محن و فقر و احتیاج صبر می‌نمود و اصلا مایل بلذات و زینت دنیا
نبود روزی قلاده نقره در گردن و بر در خانه پرده آویخت و قاعده پیغمبر صلعم آن بود
که وقت سفر و برگشتن اول او را میدید پس بود آنجا نمیرفت وقتی از سفر
برگشت دید یا شنید پرده آویخته بدیدن او نرفت فاطمه علیها السلام سبب دریافته
فی الفور قلاده و پرده در راه خدا بتصدق داد پیغمبر صلعم راضی شد مدت العمر از رضای الهی
کار نکرد و امیر المومنین علیه السلام را کاهی دلگیر نکرد و از وی در غضب و خشم هرگز
نشد و نبرد و ام ایمن و اسماء بنت عمیس گواهند و کنیزی داشت فضه نام حبشیه
سوره هل اتی در شان او و شوهر و فرزندان او فرستاده و مخالف و موالف
در شرافت و جلالت و عصمت او خلافی ندارند و عامه نزول هل اتی بشان
او و شوهر و فرزندان علیهم السلام میدانند عدد اولاد امجاد او علیها السلام
از ذکور حسنین علیهما السلام و محسن نام شش ماهه که سقط شد بضربت پسر
صهاک حبشیه و اناث زینب الکبری و ام کلثوم الکبری عمر شریف هجده سال
و بعد پیغمبر هفتاد و پنج روز یا صد و بیست روز یا شش ماه بقول عامه در حیات بود
قائم آل محمد علیه السلام رمح که از در خانه کارد از سوراخ کنی بر شکم او و غلام
او تازیانه بر او زد و دست مبارک او را شکست و در عهد اول بجراحی بموت
مرقد مطهر او علیها السلام چون از منافقان امت اهانت و خفت و آزار کشید
و حق او و شوهر او و فدک را گرفتند و عمر بحضور مهاجر و انصار آب دهن خود بر نامه
فدک انداخت و درید و حرفهای بد باو گفت و عامه این حکایات را در صحاح ستة
و غیره بطرق متعدده آورده اند و انها را بحل نفرمود و وصیت نمود که بر جنازه او

نماز

نماز نکند و همه این ماجرا را عامه بطریق متعدده مفصلاً ضبط و در کتب خود ثبت نموده‌اند

وایضا عامه روایت کرده‌اند از پیغمبر صلعم که فاطمه از منست هر که او را برنجاند و آزار کند

مرا رنجانیده و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کند خلفاء ثلثه و اتباع آنها قایل بوده‌اند

که آزار فاطمه علیها السلام آزار خداست و فضیلت و بزرگی او میدانستند غاصبت

کشتند و زدند و دشنام دادند و حق او گرفتند و شخصی خواستند فاطمه علیها السلام

از ایشان عفو کند و از جرایم آنها درگذرد قبول نفرمود و از زده از دنیا رفت و امیر

المومنین علیه السلام شب دفن کرد و تابوت در این امت بنهج آنحضرت فرمود

تابوت ساختند بتعلیم اسماء بنت عمیس در حبشه دیده بود و در جاهای شان

قبر از او کنند مابین قبر و منبر روبروی پیغمبر صلعم و در بقیع و مولانا محمد باقر علیه الرحمه

فرموده مابین قبر و منبر معتبر تر بدلالت احادیث بسیار بر آن و زیارت آنحضرت

هر کجا که زیاد کند ثواب است والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] کنیت ابوالحسن و ابوالحسین و ابوالریحانتین و بوتراب

و نام عالی علی است به تسمیه الله متعال و در بسی از آیات قران علی صریح بیا

عثمان بر آورده ولی و صالح المؤمنین و در قران اسم اوست و القاب او بسیار

مثل حیدر و قسوره و ضیغم و سیف الله و باب الله و مرتضی و حق و عدل و ید الله

و قدرت الله و امیر المومنین و امیر النحل و شحنة النجف و در توراة ایلیا

و در انجیل آرانه الی و در انجیل فرنگان ارما و سنطیا و در انجیل فرنگان

پرتگالیه بلغت لاتین الی و در کتاب کلیون نصاری ابوالعلا و در کتاب

هندوآن بشن و در کتاب ژند مجوس بلیلا و در جاماسب نامه عبدالاحد و در صحف
ابراهیم علیه السلام اسلام و در اکثر کتب زردشت بت شکن و در کتاب مه آبادیان
بجم دین خدیو و در کتاب تنکلوش لوقا جهاندار و در کتاب آیین پیغمبر علیه السلام
صحب و در کتاب زکیل پیغمبر علیه السلام فریارس و در کتاب براهمه خداوست
و توانا و در کتاب باتنکل سر الله و در کتاب زکریا علیه السلام زیتون که
اشاره است بآیه یکاد زیتها و بادریان فرنگ تفسیر زیتون بخضره
گفته اند و در کتاب فرقف فتاح سر الله و در بعض کتاب فارسیان فیروز
و در بعض کتب زردشت حکم الله و خداشناس و پدر آنحضرت عبد مناف
مکنی بابیطالب و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن مناف جد پیغمبر صلعم
و امیر المومنین علیه السلام [illegible] در روز سیزدهم
رجب سال سی ام یا بیست و هشتم از تولد پیغمبر صلعم در حرم کعبه و بقولی یکشنبه
هفتم شعبان و آنحضرت اول برادران هاشمی اند و سال هشتم سلطنت پرویز
تولد نمود و بده سالگی باسلام مشرف شد و سی سال یا سی و سه سال در حجر تربیت
و ملازمت سید ابرار بود و بعد هم ذیحجه سنه خمس و ثلاثین هجری بروز چهارشنبه
نوروز عجم بخلافت نشست [illegible]
[illegible]
روایت کرده اند از ابیطالب علیه السلام که چون علی علیه السلام در رحم مادر بود
هر وقت رسول خدا محمد مصطفی صلعم در خانه آمدی مادر علی همان دم بی اختیار
تواضع نمودی روزی ابو طالب این روش دید گفت ای بانو ارجمند محمد صلعم مثل فرزند

تو باشد و توا او را در عهد صبا پرورش نمودی و علاوه آن حمل بسیار سنگین تواضع از تو می‌خواهد
مادر سرور اوصیا گفت آن نامدار تعظیم من اختیاری نیست چنین مهر صلعم قدم مبارک
در خانه میگذارد همین فرزند عزیز که در شکم دارم حرکتی بیقراری و اضطراب میکند بی اختیار
من ایستاده می‌شوم ابوطالب گفت من از این حرف تعجب میکنم فاطمه بنت اسد گفت
امتحان کنم پس ابوطالب دست بر کتف بانو و از طرف دیگر حمزه صف شکن
آن هژبر شیر بیشه شجاعت بقوت تمام فشردند هر که کتف بانو را بعد از آن
رسول خدا را گفتند از بیرون داخل سرا شو فاطمه چون چشمش بر آن نور پاک افتاد
به تپ و تاب تمام از زمین برخاست و در تعظیم سید انبیا بایستاد و از آن هژبر دلاور
ضبط آن میسر نشد پس ابوطالب را یقین شد که بانو بانوان راست میگوید
[illegible] هر وقت از بیرون باندرون خانه نزد مادر علی علیه السلام
می‌آمد از روی مهر میفرمود سلام علیک ای برادر من از شکم آن بانو آواز بیرون می‌آمد
و علیک السلام ای رسول خدا و دیگر چون زمان ولادت با سعادت آن امیر کبیر
رسید بانو را درد شدید پدید آمد بسوی خانه کعبه بشتافت شکم خود را بر دیوار آن خانه
بمالید که درد شکم تسکین یابد چون شکم خود را بدان دیوار مالید و شفا از خالق شب
و روز طلبید تخته دیوار از حکم خدا شق شد و در نظر انجمن زنان آمد و ندائی از آسمان
بگوش رسید ای مجذوم مولود این ولد در این سرای شاید درون رفت بانو بحکم خدا
تولد درون حرم یافت شاه از خاصان درگاه حق این شرف بهر خاصه شهریار نجف
چون آنحضرت درون خانه کعبه تولد نمود چشم مبارک خود را نگشود و مادر آن سرور
در دل اندیشه مند بود و مثل جان در بر خود گرفته در سرا داخل شد و در کنار رخت [illegible]

ناگاه علی آواز رسول خدا را شنید روی خود را بگردانید بسوی رسول خدا و دیده خود باز نمود و جمال
باکمال پیغمبر خدا را دید و از روی آداب سلام کرد سرور انبیا جواب سلام باز داد و پیش رفت
از آغوش مادر آن روی مهر در آغوش خود کشید و فرمود چون ولادت با سعادت در حرم شد
و غسل میسر نشد پس فرمود تا کرسی و تخته و سبوی آب حاضر کنند و بجا بنهند شیر خدا را
و شروع نمود در غسل اول سر و سینه بی کینه او را از دست مبارک شست پس
علی علیه السلام از دست راست خود بغلطید و پیغمبر خدا او را شست دیگر باره بغلطید
بر دست چپ سرور کاینات تا آن حجت خدا را شست و گریه میکرد و از اسرار
غیب میدید جفاها و ازدحام امت بر علی علیه السلام مادر امیرالمؤمنین از آنحضرت
پرسید مادر فدایت شود امروز روز بسیار خوشی است نه روز گریه چرا گریه میکنی
بمن گفت ای مادر مهربان کنم باعث گریه بر تو عیان. بدانسو که امروز اینست شوی
ز پهلو به پهلو همی غلطد او بروزی رود کز بهم زنش ز پنهان بدان سان دهم غسل این مهربان
ز پهلو به پهلو چنین دمبدم بغلطم من و او بشوید تنم چه گفت این سخن را رسول خدا
فتادند در گریه اهل سرا پس رسول خدا آن دُر درج خلافت بعد از غسل بمادرش داد
و فرمود شیرش بده مادر مهربان همچنان در بر گرفته شیرش بر لب مبارکش رسانید
آن امام معصوم روی خود را از مادر بگردانید و نظر بطرف رسول خدا نمود و گریه
و گریه آغاز کرد مرادش بدانست خیر البشر دیگر باره بگرفت او را ببر
زبان را حبیب خدای مجید رساندش بلب او گرفت و مکید غذائی که اول تناول نمود
همان آب سرچشمه علم بود و بعد از آن شروع بنوشیدن شیر مادر نمود
شیوه داشت که هر طفل در جهان تولد میشد

اقای

از خاک پای بتان می‌آورد و در چشم اطفال میکشید و آن جاهل اجهل همان
ناستوده خود را می‌خواست با شیر خدا بعمل آورد چنانچه پیش آنحضرت آمده دست
پیش آورد آنحضرت چشم مبارک پوشانید آن لعین خواست چشم او را
بزور بگشاید که ید الله از روی غضب و قهر پنهان سیلی بر آن بی ادب زد که بیهوش
شد و خاک از دستش بریخت چون بهوش آمد و خود را ملاحظه نمود سر و گردن
او کج شده بود و آن زشت خو تا زنده بود صورت و گردنش کج بود و بهیچ نوع
علاج پذیر نبود دیگر آنست مشهور در خاص و عام که حیدر مر او را از آن گشت نام
که آن شیر پروردگار مجید بگهواره ماری بزرگ درید بر او این عنایات رب و
بعهد صبا پیش از اسلام بود [illegible] پیغمبر صلعم
چهار نور دید در زیر عرش گفت این نورها چیست ندا رسید یکی از عبد المطلب است
و ابوطالب و عبد الله و جعفر طیار و عقیل و او از طلقای بدر است که در آنجا مسلمان
شد و خواهر او ام هانی و پیغمبر صلعم آنجناب را از تربیت و بشرف مصاهرت مختص نمود
و از انس روایت صلی الله علیه و آله و سلم کسب آداب حسنه میکرد و آنچه از آسمان می‌آمد از همه علوم
و احکام الهی و اوامر و نواهی تعلیم او نمود از جمله جفر جامع است که علمای خاصه و عامه
قایلند که با آنحضرت است و آنچه الان در میان است بیست و هشت جزو است که هر جزوی
بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طولا و هم عرضا و هر خانه چهار
حرف از حروف تهجی و آنرا کسی نداند بجز اولیاء الله که ائمه المعصومین علیهم السلام
تعلیم نموده باشند دیگر کتاب علی از املای پیغمبر صلعم و خط علی علیه السلام و زراره
و محمد بن مسلم و جمعی معتمدین آنرا نزد صادقین علیهم السلام دیده اند

بضخامت ران شتری و آن کتاب مشتمل است بجامعه و در آنست هر حلال و حرام و هر حکمتی
تا ارش خراش بدن ده بابت و دیگر جفر ابیض چهارده جزو و چهارده خانه طولا و عرضا
و هر خانه چهارده حرف برموز عام این علم را شیخ بایزید و سلطان ابراهیم ادهم
و حسن بصری و معروف کرخی نسبت می دهند و دیگر کتاب ناموس آسمانی پیغمبر صلعم
با آنجناب شفقت فرموده و در صحیح بخاری و غیره مرویست که حضرت امیر علیه السلام
روز کسوف شمس بعد از نماز فرموده الیوم منکشف شد بر من همه چیز تا اهل بهشت
و دوزخ و در همه عالم شدم بعلم حضوری و جمعی کثیر از آن کتاب نام خود را یافته اند و در انجا
اسامی شیعه و موالیان خود مفصلا الی یوم القیمه نوشته و از اعجاز امیر المؤمنین علیه السلام
ترکیبات حروف اسم اعظم سابقه حروف کتب شان مفرد بود و امیر علیه السلام
مرکب نموده الحمد [illegible] و در احادیث آمده حقیقتا اسم اعظم هفتاد و سه
بیست و پنج عدد تعلیم حضرت آدم علیه السلام نموده و بنوح علیه السلام بیست عدد
و با ابراهیم علیه السلام هشت اسم و بعیسی علیه السلام دو عدد و با آصف بن
برخیا یک اسم و برسول صلعم هفتاد و دو اسم و این اسما همه را آنسرور
با امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نموده و مرتبه و جلالت او بجائی رسید که از پیغمبر صلعم
جز نبوت در همه چیز برابر شده تا آنکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا
و علی من نور واحد بگوش و هوش رسانید و دیگر فرموده انا مدینة
العلم و علی بابها و زهد و قناعت و سخاوت و مروت و فتوت
و شجاعت و عفت و پرهیزکاری و علم و کمال هنر و استعداد و خداشناسی
و بزرگواری و قابلیت ملازم رکاب هدایت انتساب آنجناب که عدو و مخالف

وسوآلف و مؤمن وکافر و دوست و دشمن موافق و منافق اقرار بفضل و بزرگی او نموده اند
و دشمنان با عداوت زیاده بر دوستان کتابها نوشته و قدما متنافقین و کوساله
پرستان این امت و شیوخ ثلثه و اتباع و اعوان آنها و آل ابوسفیان
و مروانیان و متابعان این گمراهان و محدثین و منحرفان صحابه و تابعین و جموشان
و اهل بادیه و اعراب و گرگان و دزدان قریش و مریدان ثانی و علمای همه فرق
مسلمانان آشنا و بیگانه و جمهور ملوک امویان و عباسیه و محبان ایشان و فضلا
نواصب و ائمه سنیان ابوحنیفه و تلامذه او و ابراهیم نظام و شافعیان و حنابله
و مالکیان و اشاعره و معتزله و مجسمه و حشویه و ملوک روم و عظمای آل عثمان
و پاشایان و لوندان آنها و حکام و ولات عربستان و رایان اعظم برآهمه
و هندوان و اطالیقان و خوانین ترکستان و طراوی و کابل خانه تورانیان
و رئیسان دهاقین و اقایان الوس و احشامات قبچاقیان و فرمان روایان
مصر و شام و پادشاهان ایران و خراسان و کرمان و مکران و ملوکان نیمروز
و زابلستان و خدیوان کابل و فراه و سیستان و تبابعه یمن و جمریان و نجاشی حبشه
و زنگیان و حکام اطراف جهان از چنگیزیان و مغولان و اتابکان و خواقین
خطا و چین و ماچین و شاهان غرغر و بدخشان و توران و ترکان و لوران
و کردان و داغستان و امیران غزنویان و سربداران و بزرگان گیلان و مازندران
و کردستان سلجوقیه و صفاریه و فاطمیه ملوک ترکان و تیموریان و سکنه
البرز کوه و دشت ماوران و اهالی سد ذی القرنین و سبع طلینان از کنجان
و اعزه خوارزم شاهیان و خسروان زیر باد و سراندیب و هندوستان و دو جره

هند و یزد و اشراف و دانایان و اشراف و عقلا و بزرگان عرب و عجم و ترک و دیلم
و خوانین بلخ و بخارا و سمرقند و سغدیان و قاطبین ولایات جزیره عرب و موصل
و بغدادیان و سکان ولایت قسطنطنیه و روم و تاتاریان بلکه فرنگان از ماجار
و للامان و نصاری پرتگال و مصریان و عوام الناس و جمهور انام از صالحان و مفسدان
و جاهلان و عالمیان و هر صنف از بنی نوع انسان من المغرب الی المشرق در هر
زمان قدیم الایام الی الآن و ائمه عامه مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داود سلیمان بن اشعث سیستانی و احمد بن شعیب
نسائی و محمد بن ادریس و احمد حنبل و مالک انس و ابو حنیفه کوفی و تبعه ابنیهما
و مفتیان و قاضیان اهل سنت و خوارج و اتباع ابنیهما از شیخ خازنی و بغوی
و خرکوشی و سمعانی و حسکانی و نطنزی اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و زعفرانی
و خطیب صدر الائمه و بلاذری و ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و ابو المظفر سبط
جوزی و رافعی قزوینی و محی الدین حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و اقضی القضاة
ماوردی و زمخشری و بیضاوی و احمد کبیر شهرستانی و ابن ابی الحدید و غزالی و ابن حجر
ناصبی و ابی عمرو زاهد عثمان همدانی و علی قوشجی متعصب مصر اثبات امامت
شیخین مع تفتازانی و ابن حاجب و ابن مقله و ابو نعیم اصفهانی و دیلمی و ابن
اثیر و ابن مغازلی و طبری و طبرانی و حموینی و ابن مسلم و ابن صباغ و ابو بکر خطیب
و همه این جماعت از عظمای اهل سنت‌اند و همه سنیان و ائمه زیدیه و اسماعیلیه
و غلاة و خوارج تصدیق فضیلت و عدالت آنحضرت نموده‌اند و کل مفسرین
و قراء سبعه و محدثین و رواة و اهل سیر و تواریخ و معاندین صحابه و تابعین

چون عمرو عاص و برآء عازب و انس و معاذ و عایشه و ابی کعب و سعد و ابوهریره و سمره
و زید ارقم و معاویه همگی قابل کمالات و استعداد آنجناب بوده‌اند و عظما و مشایخ
متصوفه چون مولوی روم و شمس تبریز و شیخ عطار و جنید و بایزید بسطامی و غیره و علمای
صرف و نحو و فضلا و اهل نجوم و حکمت و استدلالات عقلیه و وهمیه و سالکان و درویشان
هر طریق از نعمت اللهی و حیدریان و جلالیان و مولویان و نقشبندیان و قادریان
و چشتیان و سفره خوانان صاحب ذکر و فکر و اوراد و همه صوفیان و عباد و زهاد و شیخان
و فرقه ضاله منحرفه از ملحدان و دهریان و طبیعیون و علمای هیئت و زیج و رصد و ستاره
شناسان و رمالان و کاهنان و ساحران و اعدادیان و عزیمت خوانان فسون
دمان و چله نشینان اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه و جلال آنمخدوم جهان
و مطاع زمین و آسمان نموده بلکه اکثر شاهان کفر ربع مسکون در معابد و بت خانه
شبیه آنحضرت را کشیده و اساطین ایوان و قبضه‌های شمشیر خود بنام او نقش
کرده‌اند و هر طایفه از بنی آدم از سیاه و سفید بنده و آزاد خاص و عام اسم اعظم آنحضرت
و در شدت و بلا و سختی و عنا باو پناه میبرند و علمای هر مذهب باو ملتجا و فضلای
هر مذهب در مشکلات باو راجع می‌شدند و شجاعان و زبردستان باو ملتجی‌اند
و زایران بقبر او تقرب خود می‌جویند و صالحان و صدیقان باو پناه میبرند و بیماران
از او شفا جو و بیچاره کان و درمانده کان از او چاره خواه و جبریان و قلندران
در وصف و ثنا او را ولی الله دانند و عالیان او را خدا میدانند و شیعیان او را
عبدالله و سرالله و قدرت الله و اسدالله و ولی الله گویند و خلق دنیا و آخرة
باو نازند و همه مومن و کافر او را شناسند و آنچه مخالفان در فضل او جمع کرده‌اند

از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط کرده اند
زیاده از دوستان است فی در بیان کتب احادیث احمد مختار و فضایل حیدر کرار
نزد طرفین [illegible] بیده و معتمد و معتبر [illegible] نزد اهل سنت کتاب تفسیر فخر رازی
کتاب تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی تفسیر کشاف کتاب تفسیر طبری کتاب تفسیر در منثور
سیوطی کتاب تفسیر بیضاوی کتاب مدارک نسفی حنفی کتاب انوار التفسیر بن الایمه زیدی کتاب
مجمع البحرین عبد الله بن زید الدمشقی الاسماعیلی کتاب معراج السالکین حسن
بن یوسف مروانی کتاب بستان ناصر بن مرشد ملعون نعمانی خارجی کتاب
زاد المسافر بن خطیب بن اسطاطری اسماعیلی کتاب بیان الصحابه طاهر بن
کتاب عبد الرحمن اسکندرانی عاملی کتاب زینت المومنین وهب خللی هزاره کتاب
حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم محمد محدث اصفهانی کتاب سکینه فخر الدین احمد بن شعیب
کنذرانی کرمانی کتاب اسباب النزول واحدی کتاب عبد البر ابو عمر یوسف بن عبد الله
بن محمد بن عبد البر کتاب خصایص نطنزی کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف
النبی خرکوشی کتاب در نظیم سیوطی کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه
کتاب تحفه عبد القادر جیلانی کتاب فضایل صحابه ابو المظفر سمعانی کتاب
تحفة الغرایب ابو العباس فضل بن یزید باقلانی کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی
کتاب صحیح ترمذی کتاب صحیح مسلم کتاب سنن نسائی کتاب موطای مالک کتاب جواهر القر[آن]
محمد بن ادریس شافعی کتاب احیاء العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود بن عمر
زمخشری کتاب شرح نهج البلاغه احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم
اشعری شهرستانی کتاب وسیله بن ابراهیم بن ماجد عدنه زیدی کتاب فردوس اخبار

ابن شیرویه دیلمی . جامع الاصول ابن اثیر . جمع انوار ابو یوسف اردبیلی شافعی
. صواعق محرقه ابن حجر ناصبی . ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم
. غرایب القرآن سجستانی . نهایة العقول فخر رازی . مقتل امام اسمعیل
بخاری . شواهد التنزیل ابو القاسم حسکانی . رجال ابو بکر کلاثی .
اربعین فخر رازی . تفسیر کبیر فخر رازی . مناقب ابو الحسن علی بن مغازلی
شافعی فقیه واسطی . حدایق الحقایق . صفین نصیر مزاحم . مقالید
السموات ابن ابی الشوارب قاضی بغداد عباسی . مناقب ابن سعید باطر
. مفاتیح العلوم نجم الدین حسین علوان جارودی بصری . در ملتقط صنعانی
. احکام القرآن ابو بکر رازی . کشف الغمه فی احادیث اهل السنه علی ابن
عیسی اردبیلی وزیر شیعی . کشف الاسرار نجم ائمه زیدی حریری . دروس الاشهاد
عبد الله بن کمال الدین بن طلحه شامی شافعی . مقالات یحیی بن حسن بطریق
. سر العالمین غزالی . اربعین موفق بن احمد بن مکی معروف عندهم
بصدر الائمه اخطب خطباء خوارزمی . کاشف الحقایق حسان بن مرشد بن
شعیر خارجی حروری . دریة طاهره محمد بن احمد بن جمال انصاری معروف بدولابی
. کفایت الطالب محمد بن یوسف شافعی گنجی . متدوین یافعی
یمین الیقین احمد الله سمعانی قزوینی . انساب الصحابه بلاذری .
شرح السنه ابو محمد حسین بن مسعود بغوی . مناقب ابو حنیفه دینوری .
صراط مستقیم ابو حفص عمر بن یزید بغدادی . فضایل اصحاب ابو الفضل جعفر
بن حمدان بن حمود سعدی اهوازی . یواقیت ابو عمر و زاهد عثمانی مروانی .

الا آل بن خالویه کتاب مبسر شدا کتاب بشارة المصطفی کتاب روضة الصفات کتاب
تاریخ محمد بن جریر طبری کتاب مشکوة کتاب مصباح الکلم محمود بن جابر جابری طوسی
کتاب مقیاس مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب عبر بیان هروی کتاب مستدرک محمد بن حسن
بن بطریق کتاب عمده او کتاب نهایه ابن اثیر کتاب معاذ بن محمد بن اسحاق کتاب
احمد بن حسین بیهقی کتاب سفینه فضل بن عقید مالکی مازندرانی کتاب منقبة المطهرین
ابو نعیم کتاب درایة مسعود بن ناصر سیستانی هفده جزو در احادیث غدیر از صد
و بیست و پنج طریق کتاب ولایة ابن عقده در طرق غدیر از صد و بیست طریق کتاب
رد حرقوصیه محمد بن جریر طبری در طرق غدیر هفتاد و پنج طریق کتاب النشر والطی
فتح الباری ابن حجر شرح بخاری کتاب المنقذ من الضلاله غزالی در لعن و رد شیعه
کنز الغرایب خوارزمی مطالع الانوار تفتازانی کتاب معروف ابراهیم بن مسعود
ثقفی مقبول طرفین کتاب مسند ابو یعلی موصلی کتاب مسند احمد حنبل کتاب
فضایل صحابه زعفرانی کتاب تذکره ائمه بلاذری کتاب ایضاح فضل بن سعدان
کتاب بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب
رجال نجم الدین زکریا بن یحیی حلبی کتاب مروج الذهب مسعودی کتاب ان صحابه قطان
کتاب منهاج الصلاح کتاب مصابیح ابو الفتح جنید بن زیار شامی اسمعیل صاحب
فضایل احمد حنبل کتاب الزهرا کتاب زواید الزهد پسر او کتاب اعلام الدین دیلمی کتاب
نجات السالکین زید بن سعید شافعی کوبانی کتاب تاریخ علی بن عبد الکریم
معروف بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر عسقلانی کتاب خصایص علویه کتاب
معالم العترة النبویه عبد العزیز بن اخضر حنابذی حنبلی کتاب معجم البلدان

یاقوت بن عبدالله حموی کتاب موالید اهل البیت ابن خشاب کتاب صفات ائمه
از رافضه ابن مردویه کتاب نصوص محمد فی اوصاف ائمه رجال عامه مثل مستدرک
حاکم ابوعبدالله کتاب دلایل ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری کتاب اخبار الائمه
کمال الدین بن طلحه مثل حیوة الحیوان دمیری کتاب سیر و تواریخ از عرب و فارس
و ترک و کتب مشایخ متصوفه و منظومات شعرا عامه از عرب و عجم و ذکر آن از کثرت
باعث طول است مثل عجب از قوشجی و تفتازانی که گویند ما علی علیه السلام را افضل مردم
سخی و اعلم افقه و اورع اصلح اشرف قضی و اکمل خلق میدانیم بعد از پیغمبر صلعم
و تفتازانی ذکر نموده لعن بر یزید و اصحاب او و لعن بر هر که با اهل بیت رسول خدا بد کرده بود
و بعد گفته چرا بعض علما منع لعن ظلمه اهل بیت کرده اند تا تعدی نکنند از علی بهر
علما مراد از اعلی اول معاویه و از ثانی ثلثه اند و ظاهر که اندر اینها اولی بلعن اند
چه اولا بنا ظلم شیخین گذاشته در غصب امامت و فدک و میراث و رد شهادت
شهود فاطمه و شهادت باقی ائمه علیهم السلام لکن همه حرفها دال بر تشیع اوست
اما آخر گوید علما ما براهی رفته اند ما را هم لازم است پیروی و عقب انها رفتن بلی
فاروق و صدیق و قوشجی ملامی خواهند و دیگر ببینی که مصطفی علیه السلام در جهاد
ها از آفتاب روشنتر ملایکه در احد میگفتند لا فتی الا علی لا سیف الا
ذوالفقار و دلاوری او در روز خندق با عمرو بن عبدود مشهور چنین سر خاک انداخت
و سر او را برید پیغمبر خدا صلعم فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین
یعنی ثواب عمل خندق و فضل زدن شمشیر بر عمرو در حرب خندق زیاده
دارد بر عبادت و بندگی پریان و آدمیان و بروایتی الی یوم القیمه و عمرو را در حرب

با هزار سوار برابر دارند چنانچه از همه خطاب او بوده اند که گفت من در راه شام با عمرو
به تجارت رفیق بودیم به منزلی هزار نفر قطاع الطریق دزدان بادیه بر قافله ما تاختند و ما
جمعی گشتیم که بگریختیم و دست از جان و مال برداشتیم ناگاه عمرو دوید و شتر بچه ای بر
دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر ان جماعت تاخت و جمعی را بکشت و باقی را
گریزانید قافله بسلامت گذشتند و در وقتی چنان شمشیر بر کوهان شتر
خوابید زد که چهار پای او قلم گرد بر زمین آمد و حکایت خندق و قتل و زور عمرو
متفق علیه امتست و کسی از فرق انکار ندارد از ین دنیا و ثواب افضل از عبادت
جن و انس تا قیامت و از جمله جانفشانیهای آنحضرت آنکه در شب غار در فراش
رسول خدا صلعم خوابید که همه صنادید عرب قریش و همه قبایل عازم قتل پیغمبر صلعم
شدند و خدا شر ایشان را کفایت کرد با جبرئیل و میکائیل علیهم السلام مباهات
نمود که ببینید علی چگونه جان خود فدای رسول من کرد و جبرئیل بالای سر و میکائیل پائین
پای او ایستاده اند و [illegible] بر جبله شامی زد که تنگ مرکب او بریده بر زمین
رسید جبرئیل با امر رب جلیل شهپر بر زیر تیغ او داد که مبادا از زمین گذشته بگاو
و ماهی رسد بزور آنحضرت جبرئیل بزانو در آمد و از تعجب سر بالا کرد گفت سبحان الله
دید میکائیل زیر بغل او دارد اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم نبود ذوالفقار
تا بکجا میرفت و آنچه در خیبر کرد عقول عقلا متعجب و حیران و در چهل کس از شجاعان
میبستند و میگشودند و سیصد هزار من بود و انگشت مبارک الخالقه در را
گرفت و کند و چهل ذرع پشت سر انداخت و هفتاد نفر قویان مثل عمرو خالد
و غیره آمدند و آن را حرکت دهند نتوانستند و در آنجنگ هر سه شیخ سردار

اعلی

و علم دار شدند و چون روباه گریختند و آنچه در بدر و احد که عبرت عالم است از زبر
دستان عرب و گردنکشان قریش و اقوام و عشیره خود چه قدر کشته و اسیر
مانده و عامه و خاصه از شجاعان عرب در بدر این جماعه کشته شدند هر یک
رستم وقت خود بودند ولید عتبه خال معاویه و عاص سعید ابی عاص امیه و طعیمه
عدی نوفل سردفتر ضلاله و نوفل خویلد اسد از شیاطین قریش که او را اباطلحه بن
عبدالله گرفت و بر هم بست و به ابی بکر سپرد و زمعه بن اسود و حرث بن زمعه
و نضیر بن حارث بن کلده بن عبدالدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عم
طلحه و عثمان و مالک برادران طلحه و مسعود بن امیه بن مغیره و قیس بن فاکهه
بن مغیره و حذیفه بن ابی حذیفه و ابو قیس ولید بن مغیره و حنظله برادر معاویه
و عمرو بن مخزوم و ابوالمنذر بن ابی رفاعه و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن
منبه و علقمه بن کلاه و ابو عاص بن قیس عدی و معاویه بن مغیره بن ابی عاص
و لوذان بن مغیره و عبدالله بن ابی منذر بن مغیره و حاجب بن سائب
بن هوم و اوس بن مغیره بن لوذان و زید بن ملیص و عاص بن عوف و سعید
بن وهب و حلیف بن ابی عامر و معاویه بن عامر بن عبد قیس و عبدالله
بن جمل و سایب بن مالک و ابوالحکم و ابوجهل بن اخنس و هشام بن امیه
و اوس جمحی و قتلا احد طلحه بن ابی طلحه بن عبدالعزی و عبدالله بن جمیل و ابوالحکم بن
اخنس و ابو سباع بن عبدالعزی و ابو امیه بن مغیره و اباسعد طلحه و صواب حبشی
غلام بنی عبدالدار و غیرهم و آنچه در حرب [illegible] جماعه صفین کشته و منهزم [illegible]
[illegible]

و سرکشان عفاریت و شجاعان اهرمن خلق بسیاری را کشت چنانکه محمد بن مرزبان
و کعب بن میمون و قرطاس و سراج و طیهور و ابی جرهنکر و طیفور و عفریت سیه
سالار و طوایف بسیار از جن چون بنی مسعود و بنی ملیح و بنی راشد و بنی یعقل را
مسلمان کرد و شاه در موز و عبد الرحمن را پادشاه کرد و تمام بن هاهیم بن قیس بن
لاقیس نبیره ابلیس با مامت و هدایت مومنین جن مقرر فرمود و این مسلم است
نزد مخالف و موالف و دوست و دشمن که بنای اسلام و ارتفاع لوای ایمان و اظهار
کلمه شهادتین از ضرب ذوالفقار حیدر کرار خیبر فرار بود و سبقت او باسلام و سال
پیش از همه مهاجر و انصار نماز میکرد بلا خلاف ثم او به تنبیه جمعی نیز نشست تا
بر عایشه و مروان و عبد الملک و اولاد کبیر الاربعه و عبدالله زبیر و سایر
اسیران منافقین جمل عذاب و جزو خطاب شتم و قهر نفرمود و بعد تمکن در خلافت
بر مخالفین و غاصبین جزا اعمال ایشان نداد و بر فدک تصرف نکرد و زهد او بمرتبه
که سه مرتبه بدنیا طلاق داد و اکثر ایام قران مینوشت و باجرت آن هزار بنده
آزاد ساخت و آنچه بدست می آمد بمستحقین و ارامل و ایتام میداد و اکثر ایام
خود را بصبر میداشت و باجرت آب کشی بدلوهای بزرگ و خرما گرفته بفقرا
میداد و دست مبارکش از بسیاری بیلداری و آب پینه کرده بود و هرگز از طعام
سیر نخوردی روزی در خلافت مردی طبق حلوا و خرما هدیه آورد آنحضرت ابا فرمود
که من امیر المومنین ام و دهن ما بین حلوا آلوده نمیکنم حال آنکه میدانم جمعی از همسایه
از اهل حجاز پیش ما می خوابند اکل این حلوا از مروت دور است و جامهٔ کهنهٔ
پینه داری پوشید عبدالله بن عباس گوید روزی بخدمت آنحضرت آمدم گفتم

پنه میزد فرمود ای پسر عباس چه قدر می ارزد این کفش گفتم فدای تو شوم از بس پینه بر روی
زدی شرم مندم که بگویم چه دربهای نماید آنحضرت فرمود والله ای پسر عباس این کفش را
بهتر میدانم از این امارت که من دارم و باعتقاد شما بمن داده اید مگر باینکه خرسندم در این
شغل هستم که حق بگیرم و حق را از باطل جدا کنم و داد مظلوم از ظالم بستانم و بیکس در عمر خود
خشتی بر خشتی و آجری بر آجری ننهاد عقیل با سلوک و زهد و قناعت برادر نیاورد
چه آنحضرت هر روز یک نان جیره برای او مقرر کرده بود قانع نشد و خشم نموده نزد معاویه
بشام رفت و مدتها در آنجا بود بعد پشیمان گشته باز آمد آنحضرت بقصد خود نهار
جمع شده از طعام معاویه از کرمهای او کشیده هرگز از برای خود و عیال خود ذخیره نکرد
و در خزاین بیت المال تصرف و خرج نکرد و زیاد از رعایا نگرفت و کیا و راه داری
و عشاری و شیره بدعات تازه برطرف نمود و رسم و طریقه ملوک و سلاطین
جور برطرف نمود و بدعتی در دین و ملک احداث نکرد و مال کسی بظلم و جور و شیوخ
نگرفت و خانه کسی تالان نکرد و از عمال مثل عمر و دیگران جریمه نگرفت و کسی را بناحق
نکشت مثل خلفا در حاجب و دربان نداشت چنانکه معاویه و ثالث و شبیه
با کاسره و اجابره نمود و هر رجوع باو داشت تا اطفال و زنان بیمانع نزد او می آمدند
و همیشه لباسهای پشم خشن و درشت می پوشید و لباس ملوک و فراعنه
نپوشید و طعام آنحضرت نان جو یا گندم تنها بود یا نان خورش با سرکه و نمک
یا سبزی یا خرما و گاهی گوشت بود یا شیر و آنها هم همیشه نبود و بلا و محن زیاده بود از همه
اوصیا و پیغمبران و آنچه عرب با او و اولاد او کردند معلوم است بکسی از بنی آدم
این قسم ستم واقع نشده فقره جن و انس و هم ملک هم اهل قاف

جمله دارند بر کمالش اعتراف و علم او ثابت است نزد خاص و عام و همه فرق
اسلام و اهل این است بلکه اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثلثه و تمامی صحابه
و تابعین اشرفیت و اعلمیت او بعد پیغمبر صلعم از همه خلق و اعتقاد فرقه
ناجیه و اکثر مسلمین آنکه اعلم بود و افضل بود از آدم و شیث و ادریس و نوح و هود
و صالح و ابراهیم و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعیب
و موسی و هارون و یوشع بن نون و کالوب بن یوفنا و حزقیل و ذی الکفل و الیسع
و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب و جرجیس و یونس و شعیا و اشموئیل و اسماعیل
صادق الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی و شمعون
و لقمان و حیقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذی القرنین و سایر انبیا عظام
علیهم السلام و در آدم و ابراهیم علیهما السلام توقف جهت رتبه ابوبیت و اعلم
بود از انبیا عجم مثل جی افرام و جی اسب صاحب ربوبیت و مه آباد و صاحب
کتاب و سایر وارداخ این دبیر فرداز آزر و هوشنگ و شاه کلبو و باشان
و سولان و اشری و رکیان و سفیان که نصاری ایشان را انبیا دانند و شادول
و شموئیل و حزقیل و ارمیاه حبی و پیلنا و میخا و لوءل و زخریا و حبقوق که یهود
انبیا دانند و اعلم از همه اوصیا پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین امام
سریان و از همه متکلمین و عقلا و حکمای یونان و دانایان جهان از قبط و روم
و حلوان و مقدونی و عرب و عجم و شام و هند محق و مبطل و از آصف بن برخیا
و ارسطو و فیلقوس ماقدونی و سیمرج حکیم نمرها و سنان بن سام و قلیثها
عوز بلعم بن باعور و بلیناس و افلاطون و بقراط و سقراط و بقراطیس

معلم افلاطون الهی و ارسطاطالیس و آبوذرجمهر وزراهو هندی و برسر و اسقیلوس و بوعلی
و فارابیها و علم آینده تا قیامت بالاویه و علم بلایا و منایا و آجال و ارزاق و اعمال
خلق و احکام دین و شریعت هر ملت از امم ماضیه و علم ملکوت آسمانها و زمینها
ما تحت الثری و ما فوق العرش و علم حیات و ممات خلق و علم خداوند شناسی و مبدا
و معاد و احوال برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم حکمت و هندسه
و ریاضی و طبیعیات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین
و عدد ریگ بیابان و قطرات باران و کیل و وزن مثقال و انهار دریا و کوهها
و معادن و نباتات و خرابها و آبادانیها و عدد قصبات و قریات و بلاد
معموره دنیا و طول و عرض آن و علم اصول دین و فروع و معانی و بیان و کلام
و ترجمه تفسیر و بطون قرآن و علم صحف تورات و زبور و انجیل و کتب آسمانی
و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت و رمل و کیمیا و سیمیا و ریمیا و علوم غریبه
و علم حرفت و صنعت و طی الارض و طی لسان و تسخیر نجات و اعداد طلسمات
و مناظره و رد سحر و افسون و نیرنگ و تفال و عاقبت و مستقبل احوال و جفر
ابیض و احمر و جامعه و خافیه و مصحف فاطمه و احکام و شرایع کتب آسمانی و صحف
آسمانی بر طبق نزول همه نزد او بود و علوم قرآن و معانی آن کما هو حقه از قرات
و اعراب و لغات و غوامض مشکلات و حل معانی و جهات آن و تفسیر
و بطون و سبب نزول آن و اخبار و قصص و آثار حدیث و احکام حلال و حرام و اصول
و فروع و معقول و مسموع و وعد و وعید و امر و نهی و جدل و قصص و امثال و
محکم و متشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار و ناسخ و منسوخ و مجمل

ومفصل و رجا و خوف و مطلق و مقید و خاص و عام از آیه میراث و علم
معرفت مومن و کافر و منافق و عاشق و اهل اعراف با او و علم صرف و نحو
و تجوید و حدیث و سنت و قراءت و قیافه و فقه و حدود و قصاص و سیاست و
و دیانت و شجاع و جراحات و ارث و طلاق و نکاح و علم زهد و سلوک
و تصوف و درویشی و اوراد و تعقیب و مجاهدات سیما جهاد النفس و تهذیب
همه با او بود و اینهمه از فضل و منتهای اکبر بود که با او عطا کرد ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و کسی را از بنی آدم بعد از
پیغمبر صلعم اینهمه بزرگی و جاه و جلال نیست بلا خلاف کسی از امت کمال
و مهارت او ندارد در احکام و قضایا و سوانح و حوادث و مسایل و بدیهه
اشهر است منجمله مسئله کافی او از دیناریه در حالی پای مبارک بر رکاب
میگذاشت زنی آمد و گفت یا امیرالمومنین برادرم مرده و ششصد اشرفی
از او مانده و بمن یک اشرفی داده اند داد مرا بستان فوراً فرمود از برادر تو
دو دختر ماند گفت بلی فرمود رسد این دو دختر را ثلثان چهارصد اشرفی
و فرمود مادر برادر تو ماند گفت بلی فرمود سدس مال صد اشرفی رسد مادر
و فرمود زوجه او هم مانده گفت بلی فرمود ثمن هفتاد و پنج اشرفی رسد زوجه
و فرمود دوازده برادر با تست گفت بلی فرمود رسد هر برادر دو اشرفی و رسد ترا
یک اشرفی است تو حق خود یافته و حضرت سوار شد مسئله منبریه
که بر منبر کوفه خطبه میخواند مردی آمد و گفت یا امیرالمومنین شوهر دختر من مرده و چهار
ثمن تسع باو داده اند داد من بده فرمود دختر تو پدر و مادر داماد تو ماند گفت بلی

او والد

که نصف آن تتبع شد زیاده مطلب و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه داخل مسجد شد دید که جوانی از برابر آن حضرت
می آید و میگرید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی میدهند پس حضرت از او
پرسید چرا میگریی گفت یا امیر المؤمنین شریح قاضی حکمی بر من کرده است نمیدانم
چونست این جماعت پدر مرا با خود بسفر بردند و اکنون برگشته اند و پدرم با ایشان
نیست چون احوال پدر خود را از ایشان پرسیدم گفتند مرد پرسیدم مال او چه شد
گفتند مالی نداشت پس ایشان را نزد شریح بردم شریح با ایشان سوگند داد و من
میدانم که پدرم مال بسیاری با خود بسفر برد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
فرمود برگردید چون نزد شریح آمدند فرمود ای شریح چگونه میان این گروه حکم
کردی گفت ای جوان دعوی کرد بر این جماعت که پدرم با ایشان بسفر رفت
و برنگشت از ایشان پرسیدم گفتند مرد پرسیدم مالش چه شد گفتند مالی نداشت
جوان را گفتم گواه داری گفت نه پس ایشان را قسم دادم حضرت امیر علیه السلام
فرمود هیهات در چنین واقعه باین نحو حکم میکنی والله در این واقعه حکمی بکنم که کسی
پیش از من نکرده باشد مگر داود علیه السلام پس فرمود ای قنبر پهلوانان لشکر را بطلب
چون حاضر شدند بر هر یک از آن جماعت یکی از ایشان را موکل کرد پس نظر فرمود بسوی
آن جماعت و فرمود چه میگوئید گمان میکنید که من نمیدانم که شما با پدر این جوان چه کردید
اگر این را ندانم نادان خواهم بود پس فرمود اینها را پراکنده کنید و هر یک را
در پشت ستونی از ستونهای مسجد باز دارید و سرهای ایشان را بجامهای ایشان
بپوشانید که یکدیگر را نه بینند پس عبیدالله بن ابی رافع کاتب خود را طلبید و فرمود

که نامه‌نویس و دوات را حاضر کنند و در مجلس قضا متمکن گردید و مردم بر در آنحضرت جمع شدند
پس فرمود هرگاه من الله اکبر بگویم شما نیز الله اکبر بگوئید پس یکی از ایشان را تنها
طلبید و در پیش روی مبارک خود نشانید و روی او را گشود و فرمود ای عبیدالله
آنچه میگویم بنویس پس شروع نمود بسوال کردن از او و فرمود چه روز از خانهای خود
بیرون رفتید و پدر این جوان با شما بود گفت در فلان روز فرمود در چه ماه بود
گفت در فلان ماه فرمود در کدام منزل رسیدید او مرد گفت در فلان منزل
فرمود در خانه که او مرد گفت در خانه فلان شخص فرمود چه مرض داشت گفت
فلان مرض فرمود چند روز بیمار بود گفت فلان روز پس آنحضرت احوال او را
همه سوال نمود که چه روز مرد و که او را غسل داد و که او را کفن کرد و از چه بود و که
بر او نماز کرد و که او را بقبر برد چون حضرت همه را از وی سوال کرد و او جواب گفت
الله اکبر فرمود و همه بتکبیر صدا بلند کردند پس رفقای او جزم کردند که او اقرار کرده است
بر خود و بر ایشان بکشتن آن مرد و مردم صدای تکبیر بلند کردند پس فرمود سر و روی
آن مرد را بستند و بجای خود بردند و دیگری را طلبید و در پیش روی خود نشانید و روی او را
گشود و فرمود گمان میکنید من نمیدانم که شما چه کرده اید او گفت یا امیرالمؤمنین من
یکی از آنها بودم و راضی بکشتن او نبودم و اقرار کرد پس هر یک را طلبیدند اقرار
کردند تا آنکه همه اقرار کردند و آن مرد را که اول طلبیده بود حاضر کردند و او نیز اقرار کرد که ما پدر
این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم پس حکم فرمود بمال و خون بر ایشان از برای
آن جوان مو[illegible] لو[illegible] ان مسئله اگرچه با عجاز زده فرمود محمول بر تقیه است
که مذهب اهل سنت و قول شریح قاضی کوفه است او را معزول نمود بعد از آن مفاد

دیگر وقتی از عزل اهل کوفه باجتماع بجمع عام آمدند و گفتند و اعم امیر میخواهیم شریح
قاضی ما باشد که منصوب عمر است بجهة عدل و تعصب اختراع او و مناسب او برهم
نمیزنیم آنحضرت بدفع فتنه باز نصب او فرمود و دیگر آنحضرت علیه السلام لغات
همه بنی آدم از هند و شام و روم و فرنگ و عجم و حبش و ترک و دیلم و زنگ و گرجستان
میدانست و خطوط یونانی و سریانی و عبرانی و معقلی و غیره نیکو میدانست و خط
کوفی تغییر فرموده بنسخی که الحال رایج است و در خواب با بن مقله استاد یاقوت
مستعصمی تعلیم نموده او نوشت و چون بعهد عمر شهربانو بنت یزدجرد شهریار را
با اسرای عجم بمدینه آوردند عمر او را بمجلس طلبید و یکیک صحابه را برکرسی برو عرض
میکرد هر که را خواهد در حصه الصحابه بدهد و شهربانو جلوس و عرض خود بر مردم منافی
عصمت دانسته بلغت مجوس جد خود را یعنی خسرو پرویز را نفرین کرد و دیم پرویز
که فا خذ بش پاره که وا به بندگی گفتن یعنی روی پرویز سیاه شود که نامه پیغمبر را
پاره کرد و من به بندگی افتادم و چرا مسلمان نشد که سبب ذلت بندگی باشد عمر
دانست که دشنام داد فرمود او را بزنند حضرت امیر علیه السلام فرمود تو را دشنام
نداد بلکه نفرین بجد خود پرویز نمود خشم عمر فرو شد حضرت امیر علیه السلام از شهربانو
به پهلوی پرسید چه نام داری گفت شاه زنان فرمود بل همیشه شهربانویه و عقد
او با امام حسین علیه السلام داد و احادیث که بلغات متفرقه تکلم نموده بسیار است
و خلفاء ثلثه مکرر در مهالک و ورطه‌ها پناه بآنحضرت می بردند و مشکلات
مسائل انها حل میکرد عمر هفتاد مرتبه لولا علی لهلک عمر گفته باختصار
بسؤال اکتفا نمود روزی سه نفر [illegible] ما سه شریکیم و هفده شتر خریدیم

یکی نصف می‌برد و یکی ثلث و یکی تسع و حال حصه منجوا هم بکنیم شتر را
پاره باید کرد تو حکم کن میان ما عمر حیران شد و نگاه بصحابه کرد همه سر بزیر افکندند
عمر نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت یا ابو الحسن نفری بارس و حل این مسئله
کن آنحضرت فی الحال شتری از بیت المال طلب فرمود بآن شتر ضم
~~کرد و ... شتر ... ~~
~~و ده ... ~~ یکی باقی ماند به بیت المال فرستاد
همه صحابه تکبیر گفتند عمر گفت مباد روزی تو در میان ما نباشی و ما چون نیزه هم ...
... آنحضرت ... سابق بود در اسلام و عبادت
در کمال خضوع و خشوع می‌نمود و هرگز برای بهشت یا خوف نار عبادت نکرد
خالصاً لوجه الله بود و واجبی از واجبات ترک نکرد و اکثر روزها صیام داشت
متهجد بود و هر وقت و هر وقت پا در رکاب میکرد یکختم قران میکرد و در نماز
از خود خبری نداشت و روز خندق تیری در استخوان پای مبارک نشست جراح
نتوانست بیرون آورد بخدمت پیغمبر صلعم عرض کردند فرمود چون بنماز ایستد
بیرون بیاورید و حبا انچه در نماز بیرون آوردند و هرگز تهجد از او فوت نشد
حارث همدانی گوید لیلة الهریر بر بغله شهبا بود بازده و عقب آنحضرت منهم
بهم پانصد و هفتاد و پنج تکبیر شمردم و در تکبیر بذالفقار یک نفر را میکشت
و هزار رکعت مقرر هم ادا کرد و شبی و روزی نیامد برادر حق الله با مردم از خمس و زکوة
و سایر حقوق بذمه آن باشد که ادا نموده باشد خصایص و حوارق عادات
و کشف و کرامات و معجزات او از حد و حصر بیرونست و فضایل و مناقب

از جناب او قرون در صفت و خوارق پیغمبر صلعم با او بود و اسباب و میراث پیغمبر صلعم
از عمامه و ردا و انگشتر و موزه و تازیانه و کلاه و طیلسان و ناقهٔ عضبا و اسب
ذوالجناح و نعلین شهبا و حمار یعفور و زره و شمشیر و قران و علوم و صحف اسمانی
و هفتاد و دو اسم اعظم با آنحضرت بود و اضافه بر انها نیز عطا فرمود عصا و سفره
آدم علیه السلام و ترکهٔ شعیب و ید بیضا و عصای موسی و الواح توراة و انگشتر
و تاج سلیمان و تابوت سکینه و صندوق شهاده و زره داود و پیراهن ابراهیم
و صحف و توراة و زبور و انجیل و لحن داود و میراث همه انبیا از صاع یوسف و ترازو
و کیل شعیب علیهم السلام و [illegible] آنحضرت [illegible] الا که
عبادت و سجده بت و کواکب نکرد باتفاق فرق اسلام و لهذا کرم الله وجهه
ذکر نام نامی آنحضرت کویند و فایده در سه سجده بت که اندر او هرگز نکرد
و آنچه اکثر یاران در جاهلیت کرده اند و دیگر متصف بود بسخا و کرم و بذل
و جود و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت و انصاف و عفت و شجاعت
و ادب و مهربانی و وقار و وفا و شبان و بزرگی و همواری و نرمی و خوشخویی و داد
رسی و شفقت و رعیت پروری و حسن خلق و ایثار و مواساه فقرا و از کمال
اخلاقش آنکه در صفین دوازده هزار کس از لشکر او از دین برآمده با جناب
مواجه ناسزا میگفتند چرا با معاویه بحکمین راضی شدی و او بلطف و مهربانی
جواب انها میداد که من بشما گفتم ابن عباس برود و شما گفتید ابو موسی برود و از اصلاح از سخنهای
انها رو ترش نکرد و غلظت و خشونت ننمود و کوفیان لعن شامیان کردند
و از سب معاویه منع فرمود [illegible] هرگز بجا آورده اند

که او متصف بصفات ذمیمه باشد از مهد تا لحد از عقده و حسد و کینه و حب
و شتم و لعب و قهقهه و نعره و بر جستن و عداوت و شیطنت و شرارت و دزدی
و خیانت و سوگند دروغ و حرص و طمع و زنا و اکل ربا و لحم خوک و غل و غش
و مکر و فریب مردم و اغلام و لواطه و قمار و لعب طنبور و سازها و شرب
بازی و بخل و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعه و شک و نفاق و ریب
و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش و هیچ‌گوئی و تندخوئی و مفسد و فتان
و سفاک و بیرحم و خاین و خاسر و ظالم و غدار و شریر و بدچشم و کج خلق
و بدطبع و کره رو و رعیت آزار نبود علیه و آله الصلوة و السلام و از جمله آنکه
استاد جبرئیل بود و مطاع اکثر ملائکه بود و عزرائیل بحکم او قبض ارواح مینماید و حضور
او فرزندی نزاید و ساقی کوثر و قسیم جنت و نار است و موذن و معرف اعراف
و لوآء حمد در قیامت بدست او و مومن و کافر را او بجنت و نار فرستد و خدا
امیر المومنین نام کرد و کسی از مقربان گذشته و آینده بان موسوم نبود بخلاف
عامه که هر فاسقی را امیر المومنین میخوانند: هست تهمت یا علی بستن بنام خدا
بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المومنین و معجزات او از حساب بیرون و از آن جمله
احیاء مقتول سی نفر با او در صفین شهید شد و رد شمس دو بار و رفع
سنگ از قلیب و جوشیدن آب در زیر آن و زیر آب شدن تمام لشکر باتفاق
کل و آیات داله قرآن بر فضایل او علیه السلام باتفاق عامه قریب سیصد آیه است
منها آیه انما ولیکم الله و رسوله آیه یا ایها الرسول بلغ آیه
مباهله آیه انما انت منذر و قفوهم انهم مسئولون آیه

موده قربی آیه کونو مع الصادقین آیه واعتصموا بحبل الله آیه
ومن الناس من یشری آیه وکفی الله المومنین القتال آیه
فالیوم الذین آمنوا من الکفار آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات
والسابقون السابقون آیه اذا ناجیتم الرسول آیه واذا لقوا
الذین آمنوا آیه افمن کان علی بینه آیه ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات آیه سیجعل لهم الرحمن ودا آیه من المومنین رجال
صدقوا آیه اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا مع الراکعین
آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا آیه
واسئل من ارسلنا آیه یا ایها النبی حسبک الله آیه کفی بالله
شهیدا آیه هذان خصمان آیه ان الذین لا یومنون من الصراط
لناکبون آیه افمن کان مومنا آیه اولئک هم الصدیقون آیه
فان الله هو مولیه وجبرئیل آیه یوم لا یخزی الله النبی آیه
اولئک هم خیر البریه آیه وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر
فاستوی علی سوقه آیه الم احسب الناس آیه وشاقوا الرسول
من بعد ما تبین لهم آیه ویوت کل ذی فضل فضله آیه
افمن یعلم انما انزل الیک آیه فانقلبوا بنعمة من الله آیه
فی بیوت اذن الله آیه لا تحرموا طیبات ما احل الله آیه
واجعل لی لسان صدق علیا آیه والعصر ان الانسان
آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی آیه ولتعرفنهم

في لحن القول آيه من جاء بالحسنة آيه فاذن مؤذن آية في مقعد
صدق آيه ولما ضرب ابن مريم آية وممن خلقنا امة آيه وتعيها
اذن واعية آيه والذين يؤذون المؤمنين والمومنات آيه يقولون
امنا بالله والرسول آيه هو الذي خلق من الماء بشرا آية واولوا الارحام
بعضهم اولى آيه اليوم اكملت لكم آيه واذان من الله طوبى وحسن
مآب آيه فاما نذهبن بك آيه بينهما برزخ آيه ونادى اصحاب
الاعراف آيه ونزعنا ما في صدورهم من غل آيه اجعلتم سقاية الحاج
آيه انما يريد الله آية سورة هل اتى آيه والموفون بعهدهم آية ومن
يطع الله والرسول آيه وجزاهم عند ربهم آية ءاشفقتم ان تقدموا
آيه قل هذه سبيلي آيه واذكروا نعمة الله آية قل ما يكون لي ان ابدله
آيه سأل سائل في اهدايه آية بئس الذين كفروا آيه ولقد صدق
عليهم ابليس ظنه وسيعلم الذين ظلموا امام يحسدون الناس
آيه ولقد عهدنا الى آدم فاوحى الى عبده ما اوحى والنجم
متفق عليه خاصه وعامه وبعه فرق تا غلاه وخوارج ودرانيجي

اكتفا نموديم براى سهولت تا حجت باشد غدير خيبر مودة منزلت
طاير جنابت سيد ابواب نجوى نجاة مناجات برآمرفتن
افتخار قضا بيعة مواخات حب اربعه فضايل
ولايت رسوخ ايمان في غلبة خاصف النعل لحمك لحمي انا وعلي
من نور واحد انا مدينة العلم انه اقرب الناس الى رسول الله

الخ

الشجرة مع اللوز المناقب استغفار عمر في امر الخلافة اعانة الراس
انار مولد اخوة نوره سلم لوآخرة مناقب مخاطبه باميرالمومنين في عهد
رسول صلعم ببيعة رضوان مارقين مباهله قاسطين ناكثين
اشتياق جنه معراج خطاب الله في لغة احزاب ضربة عمرو بن عبدود
بدر احد مكتوب على العرش تزويج علم روشمر كسا
انه مع الحق قتل عمار اكمال دين واتمام نعمه وصف شيعه قضيب
عمود قسيم الجنة سقايه كوثر در توك مواخاة ملايكه اعلم الناس
تمنى قوم انس بيان حب على بيان اول من امن انه افضل اوصيا
بيان بغض على اول من صلى بالقبلة سبقة اسلامه قصه ياقوت
قصه تابوت مولوده انه افضل من الانبيا افضل خلفا انبيا خلافة ائمه
المهدي من عترته التراب اثانه ايمان نقص كوكب رسوخ
الايمان في قلوب شيعه سيد المسلمين ان القرآن مع على انه افضل
الاصحاب انه خير البريه على خير البشر الزبير في المعركه يوم وفات النبي
مجنبه بالجبيل حجه في يوم الكشور [illegible] بچند طرق روايت كرده اند
كه حقيقت زبان انها جاري ساخته قريب هفتاد هزار حديث در كتب اهل سنت
از مناقب حضرت امير المومنين صلوات الله عليه است و شاعر آن ترا گفته چو
امير عليه السلام را كو اين رباعي گفت على حبه جنة قسيم النار والجنة وصي المصطفى حقا
امام الانس والجنة و گفت اين رباعي در حب فضل و بزرگي او بجا است
[illegible]

و بند [illegible] ولایت [illegible] سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر حذیفه
ابوایوب و قیس بن سعد و مالک اشتر تماد توقف بکمال کمیل زیاد عمرو خزاعی حارث
همدانی خزیمه ثابت قیس و مهر ابن ابوبکر و بقول رشید هجری و سهیل حنیف و حجر
بن عدی طرماح بن عدی و بقول سلمان و ابوذر و مقداد و جابر و مالک و اویس و حجر
عدی حاتم عمرو و عروه مرادی عمار و صعصعه عامر و اثله کنانی احنف قیس و حارث
قدامه سعدی خالد بن معمر سدوسی [illegible] مشهور شدند
طایفه اول غالی مفرط در حب او قایل باثبات الوهیت امیرالمومنین علیه السلام طایفه
مفرط و مقصر ناصر اکویند و طایفه متخلف قایل باستتار در مرتبه چهارم مقدم
محل بر آنحضرت و طایفه جلیله اثنی عشریه بفاصله بعد از پیغمبر صلعم آنحضرت را
امام دانستند مفوضه [illegible] کویند الله تعالی واکذاشت اکثر کارها را بعلی علیه السلام
مثل تقسیم ارزاق خلق و تعیین اجال و امامه و حضور نزد احتضار و تولد و غیره
انچه می خواهد میکند و خدا را دخلی دران نه منسوب به از نصیریان اصحاب عبدالله
بن سبا که روزی بآنحضرت کفت انت انت یعنی انت الله آنحضرت حرارت
او را بکرد کریخت بساباط مداین فوجی نعیین فرمود برخی ازاصحاب گرفته
آوردند آنحضرت فرمان کود ها کنندند و در انجا آتش کنند و آنها را سوختند در وقت
انداختن باتش کفتند یقین ما بخدائی تو زیاده شد پیغمبر صلعم کفته که حقیقتا جبار
باتش عذاب و احراق کند تو خدائی که مارا باتش میسوزانی و بعد شهادت امیر علیه السلام
کفتند او نمرده بلکه زنده است در ابر و رعد او از اوست و برق تازیانه او اخر بزیر خواهد
آمد که دشمنان را بکشد و آنکه او را ابن ملجم ملعون کشت علی علیه السلام نبود بلکه شیطان

بصورت علی علیه السلام گشته شد و غرابیان از غلاة گویند خدا جبرئیل را بعلی علیه السلام
فرستاد او غلط کرده نزد محمد صلعم رفت که بعلی مانند بود غراب بغراب و معاذ الله
لعن صاحب ریش یعنی جبرئیل میکنند و او رسالت از علی علیه السلام بمحمد صلعم برد
و بعضی گویند او خداست شریعت را ... گویند خدائی بر نبی و علی و فاطمه و حسنین
صلواة الله علیهم فرود آمد و اینان خدا اند و ... از اینها ... گویند خدائی
بر علی تنها فرود آمد و او خداست و طایفه ... و ... شعشع باین اعتقاد ...
و طایفه از آنها مخمسیه نامند مراد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عمر و ضمیری اند
و گویند این پنجنفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی علیه السلام و اوله آیات
و اول این مقدمه در بصره واقع شد هفتاد نفر از طایفه زط که هنود باشند آمدند
و بزبان هندی گفتند تو خدائی آنحضرت فرمود من خدا نیستم بنده خدایم قبول نکردند
و بر این قول اصرار نمودند حضرت بمالک اشتر فرمود تا چاهی کندند و آنها را در آنجا کشتند
و از آنها نها را گشت و آنچه عوام و جهال و قلندران گویند آنحضرت هفتاد مرتبه نصیر را
کشت و زنده کرد و او میگفت تو خدائی آنحضرت ندا از جانب خدا رسید یا علی کل دنیا بنده
من آنکه این یکنفر بنده تو باشد و تو خدائی او باشی این محض کفر و زندقه و افترا است
بر خدا و هر که باور کند و اعتقاد خود باین دارد کافر جهنمی ابدیست و خدا پناه است از آنکه
شریک در خدائی و بنده دارد ... ایراد ... بن ... حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در حیاتش حرام بود بر حضرت امیر علیه السلام بر سر او زن بخواهد و در این
قول تامل است و این از جمله خصایص است و اگر علی علیه السلام نمی بود فاطمه علیها السلام را
کفو و همسر نمیداشت در دنیا شوهر کند و بعد فوت معصومه امامه بنت ابی العاص ...

الربیع و دختر زینب بنت پیغمبر صلعم را خواست بوصیت فاطمه و لیلی بنت مسعود
تمیمیه و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام سعیده بنت عروه و خوله
بنت جعفر بن قیس و حنفیه را ابوبکر لشکر بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد او را کشته
و حنفیه را باسیری آوردند آنحضرت سلمان را فرمود که او را آزاد کرده بعقد خود در آورد و چهار نفر
حریر انداخته و حنفیه با هفده نفر امهات عدد اولاد آنحضرت علیه السلام حسن و حسین
علیهما السلام محمد اکبر و عبد الله و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر عبد الله و محمد اصغر و یحیی
و عباس و عون و محمد اوسط علیهم الرحمه و از اناث زینب کبری و ام کلثوم و ام
الحسن و رمله کبری و ام هانی و میمونه و زینب صغرا و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه
و ام کرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه در صغر سن فوت شدند و محسن و شفیق
سقط شدند و مادر حسنین و زینب کبری و ام کلثوم بتول طاهره است و محمد اکبر
از حنیفه و عبد الله و ابوبکر از لیلی بنت مسعود و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله
از ام البنین بنت حزام بن خالد و یحیی و عون از اسماء بنت عمیس منکوحه جعفر طیار
پس منکوحه ابوبکر مادر محمد بعد طلاق آنحضرت خواسته و محمد اوسط از امامه بنت
ابی العاص و ام الحسن و رمله کبری از ام سعید بنت عروه و ام کلثوم را بجبر و تعدی
عمر بعقد خود آورد و بمهر چهار هزار دینار طلا نقدا و چهار سال با وی برد آن خون نبید
بدست ریش عمر گرفته سیلی بر صورت عمر زد عمر را بد آمد و گفت این حمیت
بنی هاشم است و فاضل هندی در کتاب خود آورده بقول که ام کلثوم تنها نمی خوابید
و هر شب جنیه بحکم امیر المومنین علیه السلام پهلوی عمر می خوابید و این بعینه مثل حکایت
آسیه زن فرعون است و ولادت آنحضرت علیه السلام مکه معظمه و مدینه مشرفه

ونجد و تهامه وحجاز و کوفه و سودان و بصره و جزایر و جزیره و موصل و انطاکیه و حلب
و انطابد و نجران و یمن و طایف و مصر و قاهره و سینا و مداین و ساباط و تکریت
و جبل عامل و اهواز و شوشتر و حویزه و فارس و نهاوند و دارابجرد و خیبر و اصفهان و قم و کاشان
و یزد و دیلم و طالقان و قزوین و استراباد و تمام خراسان و مکران و کرمان و سیستان
و کابل و صیاقل و غزنین و هری و فرح و مازندران و گیلان و آذربایجان و اردبیل
و ولایت کرمان و اعراب و مردم بادیه و ری و شهریار و طوس و همدان و دماوند
و نهاوند و اهل فرس و روم و تاتار و از بلاد تکریت و ساباط و کرکوت و دیار بکر
و سکان دریای فارس و عمان و مخا و سعدیه و مسقط و لحسا و قطیف و بحرین
و صحار و صنعا و زبید و عدن و جده و قادسیه و نهروان و مدین و کنعان
الاشام و بیت المقدس و اریحا و مرو شالام و اردن و انطاکیه و عسقلان
و انکوریه که بتعصب در تصرف معاویه بود باقی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف
آنحضرت بود و محصول مختص ... بار بعمال چون زمام خلافت در قبضه اقتدار
آن مهر ... آمد تعدی و ظلم و ستم عمال عثمان را از کیوان گذشته
همه ولایات و عمال او بر طرف نمود الاشاه مینمود مومن و شیعه بود دستور
بحال فرمود و اکثر روزها در بازارها میگردید پیاده تازیانه بر دوش و بمردم نصیحت
و تخویف از عذاب الهی میکرد و ترازو و کیل مردم درست میکرد و حدود مردم
جاری مینمود روزی غلام سیاهی اقرار بدزدی کرد فرمود تا دست او بریدند سیاه دست
برداشت و از قصر کریه کنان برآمد و مدح میکرد مرا از عذاب الهی نجات داد
کسیکه امام زنان و پیشوای روسفیدان بود یکی از اصحاب آنرا شنیده آمده

غرض که در این سپاه بالای دست او بریده او مدح شما میکرد حضرت او را طلبید و دست بر بریده او بجای خود گذاشت چنانچه دست بحال خود عود کرد و بدست مبارک خود گوشت و غیره بخانه میبرد و نمیگذاشت کسی از غلامان و ملازمان بردارد و منقولست
ابو العباس احمد ابن محمد جهاد حضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باتفاق امت بیست و پنج سال و شش ماه خانه نشین بود در مدینه و سلطنت ظاهر او چهار سال و نه ماه و جنگ اول آنحضرت جمل بود با طلحه و زبیر چه بر امارت کوفه و بصره با آنحضرت بیعت کرده چون بظهور نفاق آنها حکومت این دو ولایت میسر نشد نکث بیعت نموده و عایشه را برداشته ببصره رفته و عامل را اخراج کرده تصرف نمودند و نفاق ظاهر کردند و حضرت با آن ناکثین جنگ فرموده بود و عایشه را بر شتر لوک بسته سوار شده در معرکه ایستاده و اصحاب آنحضرت چند بار شتر عایشه را پی نمودند و ابلیس شتر را نگاه داشته بود بالآخره آنحضرت طلاق عایشه گفت و مخالفانهم حکایت طلاق در کتب خود ایراد نموده اند نامه امیر المؤمنین علیه السلام به عایشه اما بعد بدرستی که تو بیرون آمدی از خانه خود در حالیکه عاصی شدی بخدا و رسول او و طلب میکنی چیزی را که خدا از تو و زنان دیگر ساقط کرده و گمان تو آنکه اصلاح مردم میخواهی پس خبر ده بمن که با زنان لشکر کشی و سردار سپاه میکنند و ظن تو آنکه طالب خون عثمانی و او مردی بود از بنی امیه و تو زنی از تیم بن مره بن جان و قسم بعمرم که غرض کاری تو بلا را و بار و کش خود نمودی معصیت را و گناه عمل تو بزرگترست از گناه قتل عثمان و بخشم نیاوردم تا مرا بخشم آوردی و بجوش نیاوردم تا بجوش آوردی و اتو

ازو

از همه فتنه عثمان در شهر بصره و میگفت اقتلوا النعثل قتل الله نعثلا و اولاد تو
بدادن دیت خون عثمان و خدا نهی کرده بر زبان پیغمبر صلعم بر نیایند و بخانه بنشینند
و نطلبند امری که از آنها نباشد نه شما باشد که لشکر جرار از این غش و فریبی که از تو
صادر شد اسلام را هلاک و فرزندان خود را قتل کردی پس بترس ای عایشه از خدا
و برگرد بمنزل خود و بنشین والسلام جواب عایشه ای پسر ابو طالب کار از عتاب
بدر رفته و من باطاعت و فرمان بر تو هرگز در نیایم هرچه خواهی بکن و آنچه از دست
بر آید تقصیر مکن آنحضرت محمد ابو بکر را فرستاد که بگو بخواهرت گناهی که از تو صادر
شد اسلام را خراب کرد دست بردار و اگر نه ترا طلاق گویم محمد آمد و گفت
فایده نکرد برگشت و جنگ در گرفت محمد حنفیه فرموده برو و شتر عایشه را پی کن
محمد آمد نیزه ضربه سر راه برو گرفتند بر عایشه دست نیافته برگشت امام حسن علیه السلام را
فرستاد آمد و پای که شتر را و دولت او را از زیر و زبر نمود برگشت محمد حنفیه خجل شد
آنحضرت فرمود ای فرزند دلگیر مشو از آنکه بر عایشه دست نیافتی تو فرزند منی
و حسن فرزند رسول خدا صلعم و در این تفاوت بسیار است و خاصه و عامه
متفقند بر تطلیق امیر علیه السلام عایشه و عامه گویند از این عمل چندان گریست
که کور شد و حضرت توبه او قبول نمود نزد شیعه توبه او دروغ اصل ندارد
[illegible] علامه زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده از جمیع بن عمیر
که در آمدم بر عایشه و باو گفتم که بود احب الناس نزد رسول الله صلعم و کیست
اعز و اکرم نزد او عایشه گفت فاطمه جمیع گفت از مردان پرسیدم گفت شوهر
فاطمه و چه باز میدارد مرا از آنکه نگویم بحق خدا همین است که گفتم جمیع گفت

پس چه براین داشت ترا که با او جنگ کنی عایشه روپاک از سر فرو کشید و برو
آورد و گریست و گفت آری امری بود جاری شد اما در جنگ سی هزار نفر از لشکر عایشه
کشته شد و عایشه را داخل بصره نمودی پس عمار و مالک اشتر بشماتت او در رفتند
بعمار گفت که همراه تو کیست گفت اشتر عایشه گفت تو بودی در معرکه جنگ
کردی و بر خاک انداختی که بکشی مالک گفت بلی و گرنه این بود که ابن زبیر پیر
و بزرگ اولاد مهاجرین بود البته او را میکشتم و راحت مسلمین میدادم عایشه
گفت مگر نشنیده قول پیغمبر صلعم که مسلمان را نتوان کشت مگر بکفر بعد ایمان
و زنا بعد احصان و قتل نفس بحرام و عصیان مالک گفت یا ام المومنین بیکی
از این سه چیز که گفتی او را میکشتم یعنی عبدالله مرتد شده بود پس مالک این شعر را خواند
شعر اعایش لولا اننی کنت طاویا ❊ ثلثا لا لقیت ابن اخیک ثاکلا
فلم یعرفوا ذ دعاهم و عمه ❊ حذیت علیه بالعجاجه بارکا ❊
فنجاه منی اکله و شبابه ❊ و انی شیخ لم اکن متماسکا مقالات [illegible]
[illegible] بعد تسویه صفوف زبیر بمعرکه آمد و مبارز طلب
نمود حضرت امیر علیه السلام در میدان رفت زبیر ترسید و گفت یا امیر
المومنین از شمشیر تو ایمن نیستم فرمود بلی چه بر این داشت ترا که این کار
کردی گفت خون عثمان فرمود تو و اصحاب تو او را کشتند پس واجب است بر تو
که فدیه خون عثمان بدهی لیکن قسم بخدائی که جز او خدائی نیست که فرستاد قرآن را
بر پیغمبر صلعم آیا یاد می آید آن روز که رسول خدا صلعم بتو میگفت یا زبیر
علی را دوست میداری تو گفتی چه مانع است مرا از آن چرا دوست ندارم او پسر خالم

ملتفت فرموده بتو بودن براو خروج خواهی کرد و تو ظالم خواهی بود براو زبیر گفت خداوندا چنین است

آنحضرت باز جا نفس ماعاده که فرمود یاد داری روزی که رسول خدا صلعم از بنی

عبد عوف می آمد و تو با آنحضرت بودی دست تو را گرفت و من استقبال آنسرور نمودم

و بر او سلام کردم پیغمبر صلعم بر روی من خندان شد و من هم خندان شدم پس فرمود بتو

ای زبیر وا مگذار پسر ابوطالب را هرگز روزی باشد که تو بر او بیرون آئی و تو ظالم باشی

بر او زبیر گفت خداوندا بلی چنین است که تو میگوئی اما از خاطرم رفته بود اگر این را

بخاطر میگفتی تو بیاد میدادی بتو خروج نمیکردم پس زبیر از معرکه برگشت عایشه گفت

یا ابا عبدالله برای چه برگشتی و چه دیدی زبیر گفت خود را موقف اسلام و شرک

می بینم و در کار خود نابینا هم و شک در امر خود بهم رسانیدم پس صف لشکر شکافت

و از لشکر بیرون رفت در آغل قوم بنی تمیم شد و بخواب رفت عمرو بن جرموز

سر او برید و تحفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد آنحضرت فرمود که بتو گفت

زبیر را بکشی عمرو گفت بد امیری هستی ما دشمن تو را کشته ایم میگوئی چرا کشتی فرمود

ناگهان او زدند و زبیر و قاتلش هر دو بجهنم اند و بر مقتل طلحه تیری ناگهان آمد

و بر زمین ملحق شد و میگفت خون کسی از بنی آدم و صحابه رسول خدا ضایع تر از خون

من نبوده ندانستم مرا که کشت [illegible] بالشکر معاویه و شیاطین

[illegible] چنین آورا از امارت شام عزل نمود قبول نکرد

که مرا پسر عم عثمان والی شام کرده و او خلیفه مقتول بظلم است بعد او امیرالمؤمنین

و خلیفه منم و در امارت دچار صد هزار نفر یا هفتصد هزار نفر از بلاد و امصار و قبایل

عرب جمع کرده و پیراهن خون آلود عثمان در جا بکار آیند و طلب خون او را بهانه ساخت

، بصفین فرود آمد بعد رسل و رسایل جانبین بصفها صف آراست و عسکر ظفر پیکر
پنجاه و سه یا نود هزار بودند و اکثر آنها چهارده ساله و بیشتر و کمتر بودند چنین بار
مبارک بر رکاب نهاد و برگشت و رو بلشکر نمود و فرمود کجا رفتند انان که میگفتند
پسر ابوطالب شجاع نیست والله من از همه بنی آدم اشجعم اگر پدران ایشان را
میکشتم آتش بهم نمیرسیدند و آیه یخرج الحی من المیت بخواند و این جنگ
در شب واقع شد و وجه تسمیه بلیلة الهریر آنکه جمع هریره بمعنی گربه و سگ از انبوه
لشکر ضلالت اثر و غلغله و صدا در میان آسمان و زمین پر شده بود مالک اشتر را
سپه سالار فرمود و هاشم بن عتبه مرقال را علمدار بود و اویس قرنی زره پوشیده
و جنگ نمود با معاویه و خزیمه ذو الشهادتین هم چنین کردند اما در جمل زره و شمشیر
کار نکرد و با امیر علیه السلام نماز نکرد متردد بود که حق با کدام است در این جنگ بشهادت
عمار دانست که حق با امیر علیه السلام است چه از پیغمبر صلعم مکرر شنیده بود لعمار که
تقتلک الفئة الباغیة و خزیمه و اویس با قلیلی از عظماء صحابه و تابعین شهید
شدند و ابا عمار [illegible] نود [illegible] ساله [illegible] پوشیده و با معاویه
حرب نمود و قریب سیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد و بضربت ابو عادیه بزمین افتاد
ابن حوی سکسکی سر او برید و با ابو عادیه نزاع کرد که من کشتم و او میگفت من
کشتم عمرو عاص گفت این هر دو با هم مخاصمه میکنند مخاصمه آنها باتش است
باتش میروند معاویه بعمرو عاص باعتراض گفت چه میکنی جماعتی جان فدا ما
میکنند و از برای ما جنگ میکنند میگوئی بجهنم میروند و مخاصمه انها با آتش است عمرو عاص
گفت من میدانم چه میگویم کاش بیش از این جنگ به بیست سال مرده بودم آخر

طعام عمار جامی از شیر بود بخورد و شهید شد چنانچه پیغمبر صلعم خبر داده بود احمد بن حنبل

بیهقی از بخاری آورده که عبد الله بن عمر به پدرش گفت که کشنده عمار را و تحقیق

که رسول خدا صلعم فرمود میکشد عمار را فیه باغیه عمرو عاص بمعاویه گفت نمی شنوی که

عبد الله چه میگوید معاویه گفت هر که او را آورده بود بکشتن داد خوش براوت

اهل شام نیز چنین گفتند علی علیه السلام فرمود از این قرار رسول خدا صلعم قاتل حمزه بود

که با او آمده بود و احمد حنبل این را در مسند خود آورده و گویند از لشکر معاویه

سیصد و بیست و پنجهزار کس با یکدیگر کشته شدند و از امرای آنحضرت مالک اشتر

و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت و اویس قرنی و هاشم مرقال و عمار علیهما الرحمه شهید

شدند [illegible] چون از ماجرای صفین فارغ شدند و مقدمه حکمین واقع شد

و از دوازده هزار کس از لشکر حضرت که اعبد و اصلح و آقرای اصحاب آن بودند چون

تیر از کمان جسته از دین برآمدند و بمواجهه گفتند تو کافر شدی و حرب با تو بر ما واجبست

چرا اسم خود را از امارت مؤمنان برآوردی در حکمنامه و جدا شده بکوفه رفتند

و اکثر در [illegible] راخراب کردند و جمع کثیر را کشتند و حضرت با چهار هزار کس برایشان

رفت و ابن عباس را فرستاد و حرف زد گفت علی علیه السلام بیاید ما او سخن

گوئیم ابن عباس برگشت آنحضرت خود بمعرکه آمد عبد الله بن کواه که سردار آنها بود

با ده کس آمدند آنحضرت فرمود چرا از من رنجیدید و چه سبب دلگیر بید نقل رفع

مصاحف بر نیزها و دخل ابو موسی در حکم نمودند فرمود این کوا من بشما نگفتم که

اهل شام بشما مکر میکنند ابن عباس بحکم بردید شما گفتید نه ابو موسی بروی من

تقصیری ندارم گناه شماست گفتند راست گفتی یا امیر المؤمنین و آن ده نفر

توبه کهند و باقی منفرق شدند و با عبداللّه بن وهب راسبی و دو التدیه حرقوص بن زهیر به نهروان رفتند در حوالی بغداد و بقولی کرمانشاهان اینجا بقول بعض فرمود هشت هزار دیگر توبه کهند که التوبه التوبه و ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه خوارج چهار هزار بیکم و زیاد بجرب ایستاده اند و عبداللّه و حرقوص گفتند ما حرب منهم الاهم کرم وجهه اللّه و یوم القیمه پس علی علیه السلام این آیه برخواند قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیواة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و حرب شد و از غیر نه نفر شهید شدند و از آنها غیر از نه نفر زنده نماند و سه هزار و نهصد و نود و یک کشته شد و بقولی خوارج چهارده هزار بودند و این جنگ تا رقین بود و از آن نه نفر دو نفر بسیستان گریختند و نسل آنها بسیار شد و دو نفر بعمان و نسل آنها بسیار شد و قلاع شهرها ساختند و از مسقط و جلفار و تردی و بهله هنوز در آنجا باقی اند و دو نفر بیمن که اتباع آنها مشهور اند با باضیه و خوارج عمان به ... و دو نفر با دجزیره در موضع سن و تواریخ کنار فرات فطن گهند و یکنفر به تلموذن رفت لعنهم اللّه و بکر الحضرت تا زندگی حرب نکهم ... انحضرت ... امام مشهور شصت و سه سال تا پنج سال و شهادت در شب جمعه بیست و یکم رمضان سال چهلم بضربت ابن ملجم مرادی و وردان بن مجالد شبیب بن بجره و اشعث بن کندی و قطامه بنت اخضر لعنت اللّه علیهم و در مکه بیست و سه سال ماند و بده سالگی بعثت پیغمبر صلعم ایمان آورد و بهودت نزده سالگی شروع بجهاد نمود و بنوزده سالگی شجاعان عرب را ...

ثلث وحضرت در خیبر کند بیست و سه ساله بود و سی سال مدت امامت او بود سال
و چهار ماه اول و یازده سال ثانی و دوازده سال ثالث خلافت کردند در قصص المعتبر
روایت از صادق علیه السلام شصت و پنج سال عمر شریف آنحضرت بود و آورده آند
که قبل البعثت دوازده ساله بود و سیزده سال بمکه ماند و ده سال بمدینه و سی سال
بعد از پیغمبر صلعم و مزار پر انوارش در ظهر کوفه در تل غری معروف بنجف اشرف
و بروایتی بعد شهادت آنحضرت علیه السلام چون برضوان خرامید
بنیاد اسلام درهم شکست و بنای ایمان ازهم ریخت و اساس تقوی و خداشناسی
از پا افتاد و شیعه و مومنان خوار و ضعیف و ذلیل شدند و اعلام کفر و شقاوت
و ظلم و عداوت با اهل بیت رسالت بلند شد و خلق از جاده متابعت
و محبت خاندان نبوت و ولایت بتیه ضلالت و گمراهی و غوایت آل ابوسفیان
درآمدند و جمهور امت و عامه ناس و کافه خلق از خاص و عام و وضیع و شریف
عرب و عجم رو بدر شقاوت بمعاویه آوردند و تقرب باو جستند و آل زیاد
و آل مروان و پسر ابوسفیان را بامامت و پیشوائی برداشتند و بنی امیه را
خدایان خود شمردند و عبادت آنها گزیدند و ابوسفیان و هند زن او را
جد و مادر مومنان میگفتند و معاویه را خال مومنان و ابن زیاد را نایب و وکیل
خدای جهان و انها را امیر المومنین و خلیفه الله و خلیفه الرسول خواندند و اطاعت
آنها با طاعت خدا و رسول برابر دانستند و بدوستی و محبت آنها فخر کردند و خلق
همه بمعاویه گرویدند و پرستیدند و بعد تسلط و غلبه سلطنت بتمامی مردان
صحابه و تابعین را امر نمودند احادیث در مدح خلفاء ثلثه و جعل و وضع

نمایند و مدح بنی امیه کنند و فضل و بزرگی بر آنها قرار دهند و بگویند پس امر نمود خلق را
که لعن بر امیر علیه السلام و اهل بیت او و افترا و سب نمایند لاجرم خلق عالم
عرب و عجم ترک و دیلم قبول نمودند و امر و نواهی او را مطیع و منقاد شدند
وجوه عرب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضرب شمشیر آبدار
و خروار درم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد کردند و روش منابر و مساجد
و منابر شهر و ده بسبب اهل بیت رسالت استوار و فرمان بعمال هر ولایت
نوشت که در منبرها و مساجد و منارها و بازارها و رواقها هر صبح و شام و سحر سب
و شتم آنحضرت و اهل بیت او کنند و هر که متهم بحب ایشان باشد بکشند
و هر که دشمنی و عداوت اهل بیت اظهار کند معزز و مکرم دارند و صله و انعام
و وظیفه و جوایز و عطایا دهند و هر بیتی در هجو اهل بیت یا مدح بنی امیه گویند دهن
او را پر در و گوهر کنند و بهر بیتی هزار و حدیثی ده هزار دینار انعام کنند خلق دنیا باین
افعال زشت و قبیح قیام نمودند و تقرب بدرگاه خدایان خود جستند و زر و زیور
یافتند و بتهمت رفض و تشیع قریب نهصد هزار مومن کشتند و در ایام او
خلق بیشمار از زنان و اطفال پایمال شدند و خانها و ولایتها خراب و سوختند
و جماعت بسیار جلای وطن نمودند و شدت تقیه بجدی رسید اگر کسی اسم علی علیه السلام
خواستی بزبان آورد و کنیه گوید یا کانه ده سال و بیست سال آشنا بعد شیعه میدانستند
بخانه او در آمد و زیر زمین میرفت و قسمهای مغلظ میداد و قرآن در میان می آورد
که سر او فاش نکند و سر در گوش او میگفت و نام مبارک آنحضرت میبرد و علی علیه الفدا
تامل نمایند که حال مردم در آن زمان بچه طور بود و این بدعت شنیعه هزار ماه چند کم

مازرا

ماند و شهرهاست در زمان آمیه مردم خوارزم و ارگنج و اهل ری هر روز هر یک از این
ده ولایت هزار دینار بعمال خود داده تا لعن نکنند و اهل اصفهان و دیگر انصار آن
خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و از ملوک امیه عمر عبد العزیز نکرد و منع مردم
از تبرای امیر المومنین علیه السلام و فدک را با امام محمد باقر علیه السلام رد نمود و تا زنده
او آن امام و سایر اقاربی و سادات علوی معزز و مکرم بودند و خمس غنایم و خراین
و اموال خود بایشان میداد و هر سال آن مبلغها خطیر بآنحضرت میفرستاد و باقی آمیه
خلق را بضلالت و گمراهی انداختند تا قیامت و این امت سه بار تجدید کافر
شدند یکی در اول غصب خلافت و ثانی خلق را بمتابعت عجل اول افواج
و در ملک معاویه که خلق با او اقتدا نمودند و جمعیت خلق بقتل امام حسین علیه السلام
در بودن امویه خلافت را که هنوز اثر آن میرسد ... ...
... ... حسن بسر هند مقلد حکمران شد احوال با تفاق
عامه آنکه او اول کسی بود که در اسلام خلاف بخلافت شمشیر کشید و اول کسیکه
خلافت بمیراث نهاد و بپسر یزید داد و اول کسیکه بظاهر زنا کرد با دختر القلابه
زوجه زیاد چه زیاد او را طلاق داده و معاویه او را در عدت زیاد بنکاح آورد
و اول کسیکه غارت اهل اسلام کرد و اول کسیکه سر حجر بن عدی با شاعر شیعه
و مسلمین بر نیزه ها کرد و اول کسیکه سب و شتم حضرت امیر علیه السلام را
حلال دانست و اول کسیکه احادیث تهمت در اهل بیت رسالت وضع
کرد و اول کسیکه حضرت فاطمه علیها السلام را نسبت ببدی داد و اول کسیکه قتل
ضحاک بن قیس فهری را با سه هزار و زیاد بن ابیه را با صد و پنجاه هزار و بسر بن ارطاة را

با چهل هزار کس بر سر مسلمین باطراف عالم پهن کرد تا هر که شیعه باشد بکشند
واول کسیکه سعی صفا و مروه سواره کرد واول کسیکه در مجلس او ساز نواختند
واول کسیکه شراب خورد وحلال دانست واول کسیکه بمکر وتدویر نامه نوشت
واول تشبه کننده باکاسره وفراعنه که بیرون وقهرمانان باز داشت واول کسیکه
بموت مسلمانان شماتت نمود وامر کرد که مردم بموت علی علیه السلام عید کنند واول
کسیکه بت فروخت وبت فروشی را تجارت نام نمود وبسفرهند بتان میفرستند
وبهندوستان بلاد برده میفروختند ودرعوض امتعه می آوردند واول کسیکه
اسیر مسلمانان فروخت واول کسیکه با مشرکان بلا اخذ جزیه صلح نمود واول
کسیکه زندان ساخت ودر مساجد مقصورها قرار داد واول کسیکه خواجه
سرایان باز داشت واول کسیکه ریش تراشید وشارب گذاشت واز بدعت
اوست که اهل روم تراش بنبر زنند واول کسیکه خطبه نشسته خواند از سمن وعظم
شکم واول کسیکه استحقاق بکنایه بخود نمود وزیاد بن ابیه را برادر خواند
واول کسیکه مسجد پیغمبر صلعم را کند واز اساس اول بزرگتر واز آجر ساخت
واول کسیکه مثل سمره بن جندب وابوهریره وانس وبرا بن عازب
وزید بن ارقم وعایشه را مقرر نمود که احادیث در مذمت امیر علیه السلام
ومدح او وضع کنند مشهور که معاویه روزی زری فرستاد نزد ابوهریره که حدیثی
چند طرح کند از برای من تا اهل شام ملا اعتبار کنند ابوهریره بر منبر رفت
وگفت شنیدم از رسول خدا صلعم که معاویه خال مومنانست و از این خبر
گذشت ابوهریره ملکی در طایف بشرکت مردی تنبری گشته ودر ملنا آورده لهب

که بفروشد و آن سبزی کاسد بود کسی نمیخرید حدیثی ساخت که پیغمبر صلعم در وقت فتح مکه
تعریف این سبزی کرده بود و گفت هر که این سبزی را بخورد یا بخرد او را شفاعت
مردم شنیدند سبزیها را بقیمت اعلا خریدند و درم و دینار بسیار دادند ابو هریره رسید
بسیار یک خوند این خبر بمعاویه رسید پس فرستاد که خدا بتو بدهد تو آن خاک جاده مسجد
دروغ گو که وکه پیغمبر صلعم تعریف این سبزی کرده و گفته داست ابوهریره جواب
فرستاد در روزی که میگفت معاویه خال مومنان است و بقولی برنج بود و اول کسیکه
آیات قرآن تحریف نمود میر مصطفی در حاشیه کتاب جال آورده که از عبدالحمید
در شرح نهج البلاغه آورده که معاویه صد هزار درم بسمره بن جندب فرستاد که آیه
ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیواة الدنیا ویشهد الله علی
ما فی قلبه وهو در ذم خودش و بقولی در ذم ابن ملجم نازل شده در ذم حضرت
امیر علیه السلام بیان کند و آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء آخر
که در شب غار در مدح امیر علیه السلام نازل شده بود در باب ابن ملجم نقل کند سمره
قبول نکرد دو صد هزار درم فرستاد قبول نکرد سیصد هزار درم فرستاد قبول نکرد چهار صد هزار
درم فرستاد قبول کرد و آیه چنین بیان نمود عامه گویند معاویه مجتهد بود چنانچه که
حق بود او هفده سال از قبل عثمان امارت شام کرد و بروایت نوزده سال
سه ماه یا بیست سال پادشاهی کرد و در شصت هجری مرد پس یزید سه سال تمام
پس معاویه بن یزید بقول ضعیف چهل روز پس مروان حکم ده ماه پس
عبدالملک مروان بیست و یکسال و ولید عبدالملک نه سال و شش ماه در عهد او
بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و کل کابل فتح شد پس سلیمان عبدالملک دو سال و هشت ماه

عمر عبد العزیز مادر او ام عاصم بنت عمر خطاب و در لعن او اکثر امامیه متوقف اند
پس یزید عبد الملک چهار سال و کسری پس هشام عبد الملک نوزده سال و نه ماه
و ده روز پس ولید یزید بن عبد الملک چند روزی پس مروان بن محمد ملقب
بحمار چه عرب سر سال صدم را حمار گویند دولت بنی امیه از پادشاهی معاویه
تا انقراض دولت آنها یکسال کم نود سال بود و غلبه آنها هزار ماه بود هشتاد
و سه سال و کسری باشد [illegible] کافر مشرک زانی داخل
الزنا و بت پرست بودند و اکثر آنها ابو سفیان صخر بن حرب بن امیه
چند بار لشکر با رسول خدا صلعم آورد و جنگ کرد و هجو نمود و عاشق هند بنت
عتبه بن ربیعه شب و روز ملازم او بود و بعرف زنان و سنگ دار بود چنین نقل
شوق جماع برهنه میشد علم بر بام خانه خود بر پا میکرد و خلق بخانه او آمده
محظوظ می نمودند و بقولی همیشه علم بر بام او بود و از صاحبان علم مشهور
بزنا حنتمه مادر ابن خطاب است و بقولی اروی مادر عثمان ثالث این زنان است
و بعضی بجای اروی ام طحال گفته اند و ابو سفیان بعد اسلام منافق بود و منافق
مرد دیگر از امیه عتبه بن ربیعه در احد صاحب علم بود و حکم پدر مروان به هفتاد بیت
هجو پیغمبر صلعم نموده بود و رسول خدا صلعم در مواضع بسیار لعن ابو سفیان و حکم
کرده و مروان که متولد شد پیغمبر صلعم وزغ یا کرده و عایشه هم او را وزغ خوانده و براست
صحیح پیغمبر صلعم هفت بار لعن معاویه نموده و در اول از مؤلفة قلوب و بعد اسلام او منافق
بود و از اصحاب عقبه بوده دبها بر رم ناقه پیغمبر صلعم انداختند که حضرت را اندازند
و بت در کهنه و شراب در شکمش بود مرد و شجره ملعونه در قرآن بنی امیه اند

و زیاد ولد زنا از بنی امیه و پدرش ملعون لهذا زیاد ابن ابیه گویند اما ابو سفیان با مادر او
زنا کرده و زیاد را نسبت با خود ملحق ساخت و عبدالله زیاد از مرجانه زانیه بهم رسید و عقبه
بن ابی معیط یهودی از اهل صعود معاویه او را هم ملحق نسبت خود نمود و ولید بن عقبه
حاکم کوفه نماز صبح بمستی چهار رکعت کرد و گفت امروز نشاط دارم اگر خواسته باشید
زیاده تر بکنم و آیه افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون در شان
ولید آمده و مسلم بن عقبه کعبه و استار او را خراب کرد و بقولی تا سه روز در مدینه
قتل عام کرد و ام جمیل خواهر ابو سفیان را حمالة الحطب خوانده اند و تبت در ذم
او آمده و عبدالله بن سرح طرید پیغمبر صلعم تحریف آیات می نمود غفور رحیم
عفو حلیم می نوشت عثمان از بنی امیه چهل هزار مصحف سوخت و خزانه بیت المال
به بنی العاص قسمت نمود و عبدالله بن مسعود را کشت و اخراج ابوذر از مدینه نمود
و عمار را آنقدر زد که علت فتق بهم رسانید و دیوان ظلم در مسجد پیغمبر خدا صلعم
بود و حجاج امیه در حکومت خود یکصد و بیست هزار علوی و فاطمی و شیعه را کشت
و در آینه شریک فاروق که چهار مرد هشتاد هزار شیعه و علوی در جبر آوردند و امیه
اما نند در بعد پیغمبر صلعم منجنیق بکعبه بستند و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و بجا
ریختند و زنان آنها فاطمیه مشهور بزنا بودند و اولاد پیغمبر را کشتند و ذریت او را
اسیر کردند و سب امیرالمومنین علیه السلام نمودند و هم سب فاطمه علیها السلام و عداوت بهم
با اهل بیت رسالت آنچه از عداوت و قتل خواستند بجا آوردند و حضرات
ائمه المعصومین صلوات الله و سلامه را شهید کردند با وجود تشیع جعفر و هارون
و مامون و عدم اقرار بامامت ثلثه کافر بت پرست بودند و بعد از مامون

خلفای مالکی مذهب شدند ذکر خلافت بنی عباس ابتدا سی و هفت تن بودند
خروج انها از زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور هلاکو خان پانصد و بیست و دو سال
و سه ماه ابو العباس محمد بن علی بن عبدالله عباس چهار سال و چهار ماه خلیفه بود
پس ابو جعفر منصور دوانقی بانی بغداد بیست و دو سال چون طاق کسری مداین خراب شد
بغداد را خواست بنا کند که برای اخراجات بهر نفری از زرعای خود دانگی نقره حواله نمود با بو الدوانیق
موسوم شد و حضرت صادق علیه السلام معاصر او بود بزهر شهید نمود پس مهدی بن
منصور ده سال نیز گویند یازده [illegible] و چند روز پس موسی بن مهدی یکسال و سه ماه
و امام موسی علیه السلام معاصر او بود و دعای جوشن صغیر مشهور در شیعه برای او خواند
و خدا او را کشت پس هرون الرشید بالله بیست و سه سال و امام موسی علیه السلام
سیزده سال در بغداد در حبس داشت آخر یحیی برمکی وزیر خود را فرستاد و آنحضرت را
زهر داد و آنچه قلندران گویند که آنحضرت را سر بریدند و در آب شط انداختند
و چوبها نیز برآورد اصل ندارد پس امین بالله محمد هرون چهار سال و هشت ماه المامون
بالله عبدالله بن هرون الرشید بیست و پنج سال و پنج ماه و پنج روز و حضرت
امام رضا علیه السلام را ولی عهد خود گردانید و آخر پشیمان شد و زهر داده شهید نمود
معتصم بالله ابو محمد اسحاق بن هرون بانی شهر سر من رای سامره بیست و سه سال
برای سپاه بغداد تنگ نمود سامره را بنا کرد و عسکر هم گویند و معتصم ملقب بمثمن شد چه
در سنه ثمانین متولد شد بشوال و ثامن خلفای عباسیه و ثامن اولاد عباس بود
و هشت فتح نمود و هشت ملک زاده عجم در خدمت کمر بستند و هشت پسر و هشت
دختر داشت و متروکاتش هشت هزار هزار طلا و هشت هزار هزار نقره و انواع درهم و دینار بود.

وهشتاد هزار اسب و هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز و هشت قصر بنا کرد و چهل
هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر کرد واثق بالله هرون بن معتصم پنجسال و نه ماه
و سیزده روز متوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم چهارده سال و نوزده روز
هفده بار آب بکربلا بست و گاو بدبخت فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آنحضرت را
محو نماید بقدرت الهی آب از جایر پیشتر نرفت و زوار را میکشت و منع از زیارت
می نمود و سب آل عبا علیهم السلام میکرد پسرش منتصر بعنوان معلمش شیعه متقی متوکل
و فتح بن خاقان را بضرب شمشیر آبدار به بئس المصیر فرستاد [illegible] علیهما السلام
سعید حاجب خود را بر انداخت و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگی نمی خواهم
و ندیمی نیز بر تخت رفته و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگی نمی خواهم ندیم جان
برد و حاجب با متوکل پیوست عمارت جعفریه سامره بنا کرده اوست و مدرسه غریبه بغداد هم
و منتصر بالله محمد بن متوکل در بیست و پنج سالگی پدرش را از دشمنی امام حسین علیه السلام
بقتل رسانید یکسال یا کمتر حکومت نمود معتز بالله محمد بن جعفر بالله متوکل سه
سال و شش ماه و بیست روز مهدی بالله ابو عبد الله محمد بن واثق یازده ماه و هفده
معتمد علی الله احمد بن متوکل بیست و سه سال حضرت صاحب الامر علیه السلام
در عهد او غایب شد معتضد بالله ابو العباس احمد بن موفق نه سال و نه ماه و ده روز
مکتفی بالله علی بن احمد معتضد بیست و چهار سال مقتدر بالله ابو الفضل جعفر
بن معتضد شش سال و شش ماه و شانزده روز قاهر بالله ابو العباس محمد بن
معتضد شش سال و دو ماه و ده روز متقی بالله ابو القاسم علی بن مکتفی یکسال
و چهار ماه مطیع بالله فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنجماه طایع بالله

ابوبکر عبدالکریم بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز قادر بالله ابوالعباس احمد بن
اسحاق بن مقتدر چهل و یکسال و سه ماه یازده روز قائم امر الله ابوجعفر عبدالله
قادر چهل و چهار سال و هشت ماه ده روز مستظهر بالله ابوالعباس احمد بن
مقتدی بیست و پنجسال و کسری مسترشد بالله هفده سال مستنجد بالله عبدالله
بن یوسف بن محمد بن احمد مستظهر بیست و چهار سال و سه ماه و بیست یکروز راشد
بالله ابوجعفر بن مسترشد یازده سال و یکماه مستضیء بنور الله ابومحمد الحسن بن
مستنجد نه سال و هشت ماه ناصر لدین الله ابوالعباس احمد بن مستنصر بالله
ابوجعفر بن منصور بن ظاهر شانزده سال و دو ماه و هفت روز مستعصم بالله
ابوعبدالله احمد بن عبدالله بن مستظهر شانزده سال و هشت ماه [illegible] پنجم
ولد از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه به خواجه نصیر الملة والدین محمد بن حسن
طوسی باتفاق هلاکو بن جوجی از ملک مغول مستعصم را کشت و دولت عباسیه
برانداخت و خلافت از عهد عمر دست بدست آمد تا بترکان رسید نکته
[illegible] از [illegible] با وجهها [illegible] با اهل بیت از بنی امیه اذیت و آزار
و عداوت با ائمه معصومین علیه السلام زیاده تر کشیدند و بنای طوایف و ساختن
مدارس و خانقاه و صوامع و سیورغال بعهد انها بهم رسید و احادیث موضوعه
مکذوبه که معاویه و منافقان در مدح خلفا وضع کرده وضع انها هم آفتاب
روشن به علما و فضلای هر عهد را طلبیده مقرر کردند تصحیح آنها نمایند و رواج
دهند و علمای هر چهار مذهب که نواصب بامر انها بعمل آوردند و کوس الکه برستان
سر فخر و مباهات باوج کیهان رسانیدند و عوام و جهال اعتقاد بامامت

خلفاء ثلثه بهم رسانیدند فعلیهم و اعوانهم ما علیهم تمثیل صاحب
کشاف در آیه لا ینال عهدی الظالمین از ابو حنیفه گفته این آیه
دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
داشته باشد کسیکه قاضی نباشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد
مرد و اطاعتش واجب نیست و خبرش قبول نه و پیشنمازی نمی تواند کرد و از
ابن عیینه منقول است که میگفت حق تعالی هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه جایز است
که ظالم را امام حال آنکه امام برای دفع ظلم در کار است اگر ظالم را نصب کند مثل
مشهور گرگ را شبان گوسفندان کند و بر گوسفندان ظلم کرده باشند
و قاضی بیضاوی در تفسیرش اتصاف بظلم هر وقت ظالم باشد صلاحیت
نبوت و امامت ندارد و این دال است بر آنکه پیغمبران میباید معصوم باشند
پیش از بعثت و امامان نیز میباید معصوم باشند و بعد از امامت بر او هم
بحث کرده دلالت اینست هر چه در نبوت است در امامت همانست پس
بگواهی سه امام شما ابو حنیفه و زمخشری و بیضاوی ثابت شد که فاسق صلاحیت
امامت ندارد پس شیخین که سالهای دراز بکفر و ضلالت بسر برده و اعل هبل گفته
باشند و بعهد خلافت چه ظلمها و فتنها که نکرده اند و خلق را بگمراهی ابدا انداختند
که هنوز اثرش باقی است مستحق و صالح خلافت نباشند معهذا آنچه ظاهر
می شود فضل شافعی و غیره زیاده از ابو حنیفه بهم بیان چند دلیل از فتاوی ابو حنیفه
گفته وطی محارم ضرور به جایی که جلد بجلد نرسد جایز است که مذهب مانی
نقاش و ثنویان است و گفته خیر و شر از خداست که مذهب کفار و مجوس است

روزی ابو حنیفه گفت که جعفر صادق علیه السلام معتقد است چند چیز که من بقول او کار نمیکنم
اول آنکه میگوید خیر از خدا و شر از بنده من میگویم بنده اختیاری ندارد شر از خداست دویم
آنکه شیطان در قیامت در آتش است و من میگویم آتش او را نمی سوزاند چه جنس
از جنس متأذی نشود او خود مخلوق از آتش است سیوم آنکه خدا را در دنیا و آخرت
نتوان دید من میگویم کسی موجود باشد چنین نتوان دید اگر در دنیا نه بینند در آخرت
خواهد دید بهلول خشتی بر سر او زد و گفت هر سه مسئله ات باطل شد و گریخت
ابو حنیفه شکوه او بخلیفه برد خلیفه احضار بهلول نمود چرا سنگ بر ابو حنیفه
زدی بهلول گفت من نزدم خدا زد گفت تو زدی بهلول گفت تو میگوئی شر از خداست
و بنده را اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متأذی نمیشود
تو از خاکی و هم این کلوخ که بر تو زدم از خاک چرا خاک تو را متأذی کرد و میگوئی خدا را
نمیتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که بر سر تو است موجود بمن بنما و تو
میگوئی درد میکند کو درد که موجود است و دیگر گفته جلد سگ را از دباغت پاک کن
رنگ او را مثل رنگ خاک کن و می توان پوشید او را در نماز و اجتهاد حرم
از سر واز «بسم الله» گر بگوئی «ای سیر» باطل است کل نمازت سر سبز
و این مذهب غلماق وارونس و کرجیانست و گفته استنجا با آب لازم نه
بلکه کلوخ مال کند و سجده بر سرگین سگ جایز است این روش از بهیمه گرفته
و گفته بنگ و بوزه حلال است این مذهب از براهمه و گفته بجای حمد و سوره
دو برگ سبز قرآن گفتست این مذهب از کرامیه یافته و گفته گر تو عمدا باد را سازی
در نماز خود درست و روا و این از ستوریه گرفته و گفته اگر در بغل زن شب

نجا پای وسفر روی چین مدتی برکهی هرچه از اولاد بهم رسانیده باشد فرزندان تواند
که ملک نقال نطفه تو آورده و در شکم آن زن ریخته و آبستن شده و این دین ملحدان
و دهریه گرفته و گفته هرکه دلو و عصائی دارد و پیاده تواند رفت واجب الحج است
و این را از قلندران گرفته و دیگر تکلم خدا را باعث و علت میلان و او را قادر بالذات
نمیداند و این را از فلاسفه یونان گرفته و گفته زن از مرد حجاب نکند و این را از
زردشت و گبران است و ازین قسم تاویل بسیار گفته و شافعی گفته شراب بحرارت
آتش حلال می شود و این مذهب مباحیانست و منی را پاک گفته این مذهب
اطباست و گفته یزید ملعون غیبت مومن است و اینمذهب نواصب است و گفته چنین
قطرات بول از زمین برکهد و بر شر و جامه چکد استحاله و پاکست و اینمذهب ملعونست
و وطی غلام زرخرید حلالست چه بمنزله ملک می شود و لوطیانست و جایز دانسته عقد
دختر از زنا و خریدن عمودین و محارم خود و وطی آنها اگر اسیر کند یا بخرند چه بمنزله ملک است
و این مذهب زنادقه مجوس است و مالکی گفته صید تا مار و موش و سوسمار حلالست و خوردن
سگ بچه چشم باز نکرده حلال دانسته و این مذهب فرنگست و خوبتر از این حنبلی گفته
و دست بعالم بالا برده شنو حنبلی گفته خدا جسم است و جان ٭ می نشیند بر فراز آسمان
صورت مرد پسر باشد خدا ٭ لولو و مرجان به کفش سیاه ٭ هر شب جمعه ز چرخ چهارمین
پس فرود آید نشیند بر زمین ٭ بر خری باشد سوار آن شهریار ٭ لیک تنها گاه بر اشتر سوار
شافعی گفته که شطرنج مباحست مدام ٭ کم مبازید جز راست یکنفر همه امام ٭ بوحنیفه به از او گفته در باب شراب
که ز جوشیده بخور تا نبود بر تو حرام ٭ حنبلی گفت که هرگز الکه نعم در ماند ٭ البته بنگ تناول کن خبر شکر نه خمر حرام
گر کنی بروی مفتی چهارم مالک ٭ او هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام ٭ بنگ و می تجویز رو و طی مسکین ومنی با غار

که مسلمانان ازین چهار امام است تمام بعد پس خلق از شرق تا غرب تمام عالم رو بدرگاه دوانقی
و باقی ملوک آل عباس آوردند و فقهای اربعه جمعیت کردند و بجائی رسید که هرکه نزد
ابوحنیفه میرفت و یک مسئله میپرسید منصور یک اشرفی میداد و هرکه از صادق علیه السلام
سؤال میکرد اگر شیعه بودی یک اشرفی از او میگرفتند و خلق فتاوی این چهار کس
که قریب بهفتاد هزار مسئله خلاف میرسد حق دانستند املا و سلاطین خلق را تحریص
نمودند برفتن نزد فقهای اربعه و دلایل صحت خلافت شیخین بستند و بافتند و عوام را
بمحبت شیخین راغب نمودند و بقیاس و رای و اجتهاد دروغ و تعصب استدلال
بر حقیت خلفای ثلثه و حرکات منافقین و اصحاب سقیفه بنی ساعده پیدا کردند
و هم بر حقیت هرچه اعمالی نسبت باهل بیت بجا آورده بودند از تعیین خلیفه و از
زدن و کشتن و سوختن و آواره کردن و تهمت زدن و از کشتن مالک نویره
و خواستن خالد زن او را بی نکاح و زنا با او کردن و منع مغالات و آنچه منافقین
با مومنین صحابه نموده بودند و آنچه از زبان پیغمبر صلعم وضع کردند و احادیث دروغ بستند
و بدعتها که در دین پیغمبر صلعم کردند همه حق دانستند تا آنکه خطا و معاصی و ذنوب
بر هر یک از انبیا و رسل قرار دادند و اجماع نمودند بر توثیق و عدالت مرتدان و منافقین
صحابه و تشنیع و رد نمودند اقوال شیعه و امثال صحابه و تابعین را و احادیث ایشان را
طرح کردند و همچنین حق دانستند آنچه معاویه که با امیرالمومنین علیه السلام در صفین
و غیره از لعن و حرب و آسیر و غارت شیعیان و هزار ماه چیزی کم لعن امویان بر حضرت
امیر علیه السلام و اهل بیت او و تهمت زدند بر فاطمه علیه السلام با وجود نقل احادیث
بسیار از رسول مختار حسنی طیرد و لعن بیشمار در حق معاویه و یزید خبر از آن سرور

ادا

در کتب خود کفر و زندقهٔ او در اکثر جاها ایراد نموده اند مسنداً و مرسلاً و تهمةً نسیاناً
منسیاً انگاشته باز مدح او نموده و خال المؤمنین خوانند و همچنین حق دانستند
آنچه شیخین با اهل بیت کردند از نسبت معاذ الله زنا بحضرت فاطمه علیها السلام و دشنام
دادن و غصب فدک و خلافت و کشتن و زدن آن مظلومه و سقط محسن شش ماهه
و آتش بخانهٔ پیغمبر صلعم انداختن و حلال دانستن قتل امام حسن علیه السلام
بزهر الماس و اذیت و اهانت او و حلال دانستن قتل امام حسین علیه السلام
و غارت اموال و اسیر زنان و اولاد و تشهیر شهرها و مبارک و میمون دانستن
روز شهادت او و عید کردن و خضاب و سرمه کردن و سازها زدن و بدیدن
همدیگر رفتن و هنوز اهل مکه و مدینه و عراقین این طریقهٔ مشوم دارند و روز عاشورا
و ایام محرم را عید میکنند و حق دانستند آنچه طلحه و زبیر و عایشه و حجاج و ابن زیاد
و سایر منافقان و کفره کردند و نجاسات در حرم و قتل عام در مدینه سه روز
و کندن مسجد از اساس اول و بزرگ تر کردن و تغییر حجر الاسود از جای خود و حق
دانستن هر که از منافقین دعوی امامت نمود از اسماعیلیه امویه و ابن زبیر
و عباسیه و زیدیه و حق دانستن هر که از فساق و مخنثین گفت منم امیر المؤمنین امام
و عدل دانستن همه اولاد زنا و منافقان و فجرهٔ بنی امیه و ملوک آنها و هر فرقه
اسلام را سوای شیعه از خوارج و غلاة و نواصب و مشبهه و مجسمه و تناسخیه از اهل
بهشت دانستن و هر مرتد را خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتن و شیعهٔ
اهل بیت پیغمبر صلعم را کافر و رافضی خواندن و واجب القتل دانستن و خود را
از اهل سنت جماعت نامیدن و چندان غلو کردن اخفا و پوشیدن قباحتهای

شیخین و گفتند آنچه ایشان در امر خلافت کردند بهتر از پیغمبر صلعم کردند و خلفاء
زیاده از آنحضرت در دین سعیها کردند و پیغمبر را هم مجتهد دانستند و آنچه عمر
در مرض موت به پیغمبر صلعم گفت که او هذیان و پوچ میگوید و حرفش اعتبار ندارد
و گفتن آنکه شعور عمر در امر دین زیاده از پیغمبر است و آنکه گفته که رسول خدا صلعم
پوچ و یاوه حرف میزند ما را کتاب خدا بس است و دست از عترت پیغمبر برداشتن
با وجود این همه سفارش که آنسرور در باب عترت طاهرین نموده و کتاب الله فرموده
و حق دانستند آنچه عثمان کرد از احراق مصاحف و قتل عبدالله بن مسعود و اخراج
ابوذر غفاری و ضرب عمار یاسر و قسمت کردن بیت المال را به بنی العاص
و سکوت خلافت آنها دانستند [illegible]
[illegible] اگر از ایشان میپرسی که عمر خطاب را میشناسی چه کاره بود گویند
عمر نخم سوکیو راست بلغت عبرانی یعنی حرام زاده اگر تو گوئی بایشان که از کجا
میگوئید میگویند در کتب ما نوشته اند که عمر با چند نفر دیگر در این دین امت پدید
آورند و بدعتها احداث نمایند چنانچه در دین موسی علیه السلام سه کس گمراه
و آنان و غیر او دین موسی علیه السلام را خراب کردند از عالم یهودی در اصفهان شنیدم
که قسم میخورد در آن سه کس باعث هلاک امت موسی علیه السلام و خرابی
دین ما هم نام خلفاء ثلثه بود و ترجمه کرد گمراه را بابو بکر و غیر را بعمر و آنان را
بعثمان و گفت لعنت خدای موسی و هرون بر این سه کس باد اگر نصاری
گوئی که عمر را میشناسی لعنت میکنند اگر گوئی چرا لعنت میکنید میگویند بزبان
ارامنه که او ترکا ینت و قیاس یعنی از ازل تا سر و پا و پادشاه ظالم بود که

که جزیه ما را آزار کرده و ایذای او بتو رسانید و اگر از برادر چه پرسی چو عمر را می‌شناسی دوست
بر گوشهای خود می‌گذارد و میگوید با در گاه و حرام زاده است و در کتب ما نوشته است
انکه حرمصدر خلافت است شد و علمیه اخراب که نام او عمر است فرد
آنچه کند خلق از بدعت جمله از یک خلاف آتش خیز است پس شیعه با این اعتبار
اخذ مسایل از حضرت صادق علیه السلام می‌نمودند بجهت خلاف فقهای اربعه
پس شیاطین انس و اتباع خلفا راه‌ها را بر شیعه بستند و مانع دخول و خروج
بخدمت آنحضرت شدند و فجره بنی عباس و علمای عهد براه حسد فتوی بقتل شیعه
دادند و رافضی خواندند و علمای اهل سنت در هر عصری سلاطین آنعهد را با این
اعتقاد فاسده بقتال متعرض شدند و کسی از نام و نشان عباسیه و امویه
خبر نمیدهد دشمنان دین هم امال آنحضرت را صادق می‌خوانند و بنی عباس از حضرت
صادق علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام را شهید کردند و همه خلق عالم
از اولین و آخرین مرتد نموده‌اند و هنوز متعصبه اهل سنت با شیعه با این اعتقاد و عداوت مانده‌اند
هر که خواهد بکتب ایشان رجوع نماید و ببیند که چه آتش در کار است کذالک یضل الله
من یشاء در [illegible] با هر [illegible] که در [illegible] بمنه
[illegible] نزل القران اوباع فربع فینا و ربع فی عدونا
و ربع سیر و امثالنا و ربع فرایض و احکام شریعة لنا کرایم
القران یعنی قرآن بچهار بخش نازل شد و یک ربع در تعریف و توصیف و یک ربع
در مذمت و منقصت اعدای ما و یک ربع سیر و قصص و امثال است و یک ربع
فرایض و شریعت از اوامر و نواهی و ما راست آیات کریمه شریفه که در قران

مجیبات و ایضا از آنحضرت مرویست که فرمود نازل نشد آیه خطاب
یا ایها الذین آمنوا مگر علی علیه السلام امیر آن آیات بود و امیر اصحاب
بان خطاب بود و هم از آنحضرت مرویست که فرمود بدرستی الله تعالی عتاب
کرد باصحاب مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و بازنکه امیر المومنین علیه السلام را
مگر بخیر و نیکوئی و ایضا از آنحضرت مرویست که فرمود نیامد در شان هیچکس
از کتاب الله آنچیزی که فرود آمد در شان من و ایضا از حذیفه الیمان مرویست
که گفت در قران خطاب یا ایها الذین آمنوا ذکر نشد مگر امیر المومنین
علیه السلام لب لباب و مغز آن بود و ایضا از مجاهد روایت که امیر المومنین علیه السلام را
سابقه است که امیر و پیشوا و مخاطب بخطاب یا ایها الذین آمنوا
باشد زیرا که بر جمیع مومنان در اسلام آوردن او سبقت نموده بود و این
روایات هم از احمد حنبل و دیگر در اوسط طبرانی و صواعق محرقه نیز منظور آمده
و هم در کتب مذکوره از ابن عباس منقول است که نزلت فی علی علیه السلام
ثلاثمائة آیة یعنی نازل شد در شان علی علیه السلام سیصد آیه کریمه
قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوٰة ویؤتون الزکوٰة وهم راکعون یعنی متصرف نیست در شما
مگر خدا و رسول و آن مومنان که اقامت صلاة میکنند و صدقه و زکواة میدهند
در حالت رکوع جمهور مفسرین متفق اند که این آیه در شان علی علیه السلام نازل
شده و حقیقت آن اینست که روزی سایلی در مسجد نزد رسول خدا آمده استدعا
نمود هیچکس بوی چیزی نداد سایل دست بسوی آسمان برداشته گفت بار خدایا

گواه باش که من در مسجد رسول خدا سوال کردم اکنون محروم میروم در آنوقت امیرالمومنین
نزدیک خیرالبشر صلعم در نماز و بر رکوع رفته بود بر سایل بانگشت اشاره فرمود سایل
آمده و انگشتر را از انگشت علی علیه السلام بیرون آورد و در آن اثنا آثار وحی در بشره
مبارک خیرالبشر صلعم پدید آمد و جبرئیل آیه کریمه انما ولیکم الله بر حضرت رسالت پناه
آورد و حسان بن ثابت انصاری که مداح رسول خدا بود این بیت بشعر گفته و یک بیت
و انت الذی اعطیت و کنت راکعا فدتک نفس القوم یا خیر راکعا
و در امالی شیخ سهیل مسطور است که وزن حلقه انگشتر چهار مثقال و نگینش از یاقوت
احمر بود پنج مثقال و قیمت آن خراج مملکت شام بود و خراج شام سیصد بار
شتر از نقره و چهار بار شتر از طلا بود و آن از طوق بن حران بود که امیر علیه السلام
بخدمت رسول خدا آورده و آنسرور صلعم با میرالمومنین عطا فرمود و چند نفر از
اکابر سلف خبر میدهند ناصر خسرو گوید : آنچه علی داد در رکوع فزونست
زانچه همه عمر داد حاتم طی [illegible] گر قیام و قعود بود او که بود در رکوع و سجود جود او که
[illegible] سبحان الله از است مسلم کرم که گاه رکوع بکسی بر آه حق انگشتری نثار نکنت
قوله تعالی و من الناس یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
یعنی از مردان کسی هست که بفروشد جان خود را در راه خدای تعالی برای طلب رضای او
و اثیر در کتاب خود جامع است میان کاشف و کشاف ثعلبی در تفسیر خود روایت
عبدالله عباس می آورد که آیه مذکور در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شد
و سبب نزول آن بود که حضرت رسول خدا صلعم در شب غار بحکم پروردگار هجرت نمود
امیرالمومنین علیه السلام را قایم مقام خود گردانیده تا قرض مردم را بر زمه داشت

ادا نمائید بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام بر فراش مبارک سید المرسلین تکیه
مشرکان که سراز بجا بون آمده قصد آنحضرت نموده بودند جمعاً وحی کرد بجبرئیل و میکائیل
که من میان شما هر دو برادری دادم فرمان چنانست که عمر یکی از شما درازتر از عمر دیگر
باشد پس کدام از شما زندگانی برادر خود را از زندگانی خود اختیار می نماید جبرئیل گفت
بار خدایا من زندگانی خود را اختیار کنم میکائیل نیز چنین گفت جمیعاً فرمود اے جبرئیل
چرا شما همچو علی ابن ابیطالب نباشید که میان او و محمد صلعم عقد مواخات
بسته ام و او بر فراش محمد صلعم خواب نموده و نفس خود را مهر کهانیده شما هر دو بر زمین
روید و علی را از دشمنان محفوظ دارید تفرمهر قیام نمودند جبرئیل جانب سر و میکائیل
جانب پا ایستاده تمام شب محافظت نمودند و جبرئیل میگفت بشارت باد تورا
یا علی مثل تو کیست که حق تعالی مباهات میکند بر ملائکه آسمان و زمین موافق گوید
آن رسول خدا صلعم او را در میان احباب بجای خود اختیار نمود شب غار بستر داد
و روز غدیر شش منبر داد و بضنال که نشر تیغ به سر داد و به نسبتش دختر داد
و حوض کوثر داد و این معنی از آفتاب روشن تر است که جهادش فی الله بود و نان
دادنش لوجه الله و جان دادنش ابتغاء مرضات الله قوله تعالی
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم
اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنکه اهل ایمان
آورده اید و صدقه میدهید اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا پس هست
ایشان را اجر نزد پروردگار و نیست خوف و غم ایشان را و در تفسیر ثعلبی و اسباب
نزول احدی و کشاف زمخشری و مناقب ابن مردویه و کتاب نهج الحق و مسند احمد

حنبل وصواعق از عبدالله بن عباس مرویست که آیه مسطوره در شان علی علیه السلام
بر چهار وجه نازل شد زیرا که حضرت امیر علیه السلام از ملک خود بجز چهار درم چیزی نداشت
یکدرم را در شب صدقه داد و یکدرم را در روز و یکدرم مخفی و یکدرم علانیه بعد از آن
آیه الذین ینفقون اموالهم نازل شد و صاحب تفسیر حسینی در روضه الشهدا
مینویسد بعد از نزول آیه سید المرسلین صلعم از امیر المومنین علیه السلام پرسید
که یا علی ترا برین صدقه چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق عطای صدقه را
منحصر درین چهار وجه یافتم بامید آنکه وجهی ازین وجوه مقبول درگاه رب العالمین
گردد پس سید کاینات فرمود که ترا بیطالب آنچه مقصود تو بود یافتی قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقه یعنی ای آنکه بخدا و رسول ایمان آورده اید هرگاه مناجات پیغمبر صلعم کنید
باید پیش از مناجات صدقه را مقدم دارید ثعلبی و واحدی و غیره از علمای عامه در تفسیر آورده اند
که اغنیا اکثر مناجات کردند فقرا و اهل صغر را مجال نماند و از کثرت آن ملالت
و کراهت در جبین مبین خیر المرسلین مبین و ظاهر گشت هر قدر اهل ثروت
بودند بهذه وجه تصدق هیچکدام نداشتند و اغنیا محبت دنیا را بر مناجات
آنسرور ترجیح دادند بعد از چند روز توبیخ و تفریح برایشان آمد قوله تعالی
ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات یعنی آیا شما ترسیدید
از آنکه پیش مناجات پیغمبر ما صدقه را مقدم دارید ثعلبی از امیر المومنین علیه السلام
روایت میکند چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت پناه صلعم
مرا خواندند و فرمودند برای دنیا واز آن مناجات فرود آمده و نیز حضرت امیر علیه السلام فرموده

بدرستی که در کتاب الله آیتی هست و پیش از من کسی بدان آیه عمل نکرده و بعد عمل نخواهد

کرد و آن آیه مناجات است زیرا که چون نزول آیه شد در بساط یک دینار زر سرخ بود

بده درهم چند فروختم و هرگاه قصد مناجات رسول صلعم کردمی از آن درهم تصدق

نمودم چون آن ده درهم تمام شد حکم آیه مناجات منسوخ گشت و آیه اءشفقتم نازل شد

و جمعی سوقی از روایات امیرالمومنین علیه السلام و در مناقب ابن مردویه و تفسیر

ثعلبی واحدی و در روایت بریده اسلمی مسطور است حضرت رسول صلعم فرمود یا علی

بدرستی که حق تعالی فرموده مرا که تورا نزدیک دارم و دور نگذارم و تعلیم و تفهیم تو کنم

که تو فهم میکنی و در بیان این حدیث رسول خدا صلعم با امیرالمومنین علیه السلام این سخن فرمود

آیه مذکور نازل شد و از مکحول مرویست که بعد از نزول آیه مسطور آنسرور صلعم

بسوی علی علیه السلام رو نمود و فرمود بدرستی درخواستم از خدای تعالی که اذن واعیه را

گوش تو کند و امیرالمومنین علیه السلام فرمود بعد از آن هر کلامی که میشنیدم

فهم میکردم و بیاد میگرفتم قوله تعالی افمن کان مؤمن او کان فاسق

لا یستون یعنی حق تعالی میفرماید با آنکه مومن بوده چو آنکس است که فاسق است

پس ایشان برابر نخواهند بود و جمهور مفسرین متفق اند در آنکه سبب نزول

آیه مذکور آن بود که ولید بن عقبه برادر عثمان بن عفان با امیرالمومنین علیه السلام

منازعت نمود و گفت اسکت فانک صبی والله انا ابسط منک

لسانا واحد سنانا یعنی خاموش که تو کودکی و من بخدا که به زبان چیره‌تر

سنان از تو فصیح تر و تیزترم امیرالمومنین علیه السلام باو فرمود اسکت

فانک فاسق یعنی خاموش شو که تو فاسقی حق سبحانه و تعالی تصدیق قول

و کلام امیر المومنین علیه السلام آیه مذکور را قرین ساز و ولید در فتح مکه معظمه از خوف و هیبت
شمشیر اسلام پناه آورده بود چون عثمان بر سریر خلافت نشست او را والی کوفه
کرد و او بعادت شرب خمر اشتغال داشت چنانچه یکنوبت در مستی نماز فرض بامداد را
چهار رکعت ادا نمود و گفت دیگر بیفزایم تو فیق رفیق من گشته و نوبت دیگر در حین
امامت قی کرد و از بوی خمر فسق ولید ظاهر شد و بهمین علت از حکومت کوفه معزول
گشته و در شب جانب غربی بغداد دست برد میرد و حسان بن ثابت انصاری
مطابق حال او شعری گفته نظم انزل الله الکتاب العزیز فی علی و الولید قرآنا
فتبوء الولید من ذاک فاسقا وعلی مبوا ایمانا لیس من کان مؤمنا
عرف الله کمن کان فاسقا خوانا سوف یجزی الولید خزیا
و نارا و علی لا شک یجزی جنانا فعلی یلقی لدی العرش عزا و ولید
یلقی هناک هوانا معنی [illegible] نازل گشت از الله کتاب عزیز در باب
مرتضی علی علیه السلام و در باب ولید قرینه یعنی لایق آن معنی هم پس مهیا شد از کس
امیر المومنین علیه السلام ایمان را معنی سوم نیست آنکه مومن باشد و شناسد
خدا را او باشد فاسق و خیانت کننده معنی [illegible] زود باشد که جزا داده شود ولید را
رجم و آتش و اجر داده شود مرتضی علی علیه السلام بیشک بهشت را معنی پنجم
پس مرتضی علی علیه السلام ملاقی کرده شود نزدیک عرش عظیم و ولید ملاقی کرده در آنجا خواری
قوله تعالی ان علیا مولی المومنین یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس یعنی ای پیغمبر برسان تو آنچه از پروردگار تو فرود آمده است

واگر این کار نکنی همانا رسالت و پیغامهای کردگار خود نرسانیده باشی فرمان بجا
آور چه تعالی ترا از گزند بداندیشان محفوظ نگاه میدارد و در حلیة الاولیا و تفسیر ثعلبی از ابن
عازب مرویست که چون آیه مسطور نازل شد در موضع غدیر خم در ما بین مکه و مدینه
رسول صلعم است آنحضرت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که را من مولا
و خداوند باشم پس بدرستی این علی مولا و خداوند باشد انگاه عمر بن الخطاب گفت
یا علی یا علی اصبحت مولای من کل مؤمن و مؤمنة یعنی مژده باد ترا یا علیا
خداوند من و جمیع مؤمن و مؤمنه شدی و از ابن عباس و زید عنهما مرویست
که چون رسول خدا صلعم از سفر حج مراجعت نمود در منزل غدیر خم نزول فرمود و جمع
آیه مذکور فرستاد پس بازوی مبارک امیر المؤمنین را بدست حق پرست گرفته
بر منبری از جهاز و بر منبر صعود نمود بعد از ادای توحید باری تعالی روی با صحابه نموده
فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسکم یعنی نیستم من بهتر
ای مؤمنان از نفسهای شما همگی گفتند بلی یا رسول الله تو بجمیع وجوه از ما اولی تر
انگاه بزبان معجز بیان فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اعن
من اعانه و اخذل من خذله و انصر من نصره یعنی هر کرا من
مولا و خداوند باشم پس علی مولا و خداوند است بار خدایا دوست دار کسی را
که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را و یاری ده کسی را که
یاری دهد علی را و فرو گذار کسی را که فرو گذارد علی را راوی گوید والله بحکم این آیه و حدیث
نبوی صلعم ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بر کافه صحابه و سایر اهل اسلام واجب

وفرض کهید قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز تمام کردانید دین شما و تمام
کردم بر شما نعمتهای خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام و در مناقب ابن
مردویه از ابو سعید خدری مرویست فرود آمد این آیه کریمه در روز غدیر خم در زمانی
که سید المرسلین صلعم دست امیر المومنین علیه السلام را گرفته بر داشته و در حین
نزول فرمود الله اکبر بر اکمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من
و ولایت علی علیه السلام قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة
المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله واحدی در اسباب نزول آورده که امیر المومنین علیه السلام
وطلحه بن شیبه افتخار کردند عباس گفت من سقا بام یعنی آب دادن بحاجیان
تعلق بمن دارد و طلحه گفت من مجاور خانه کعبه ام و مفتاح آن در دست منست
امیر المومنین علیه السلام فرمود بدرستی که من پیش از همه با رسول خدا صلعم نماز کردم
الله تعالی جمیعا آیه مسطور را فرستاد و تفسیر آیه کریمه چنین است آیا کردانیدید
آب دادن بحاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام به همچو کسی که باشد ایمان آورده بخدا
و در راه خدا جهاد کرده و این صفات نزد خدای تعالی برابر نمی شود و بعد از آن بجهت
از دیاد بیان فرمود الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله
باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون
یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم
خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی آنانکه

ایمان آوردند و مهاجرت و جهاد کرده اند در راه خدای عزوجل باموالها و انفسها و رتبه ایشان
عظیم تر است از دیگران نزد رحمان و او فایند رستکار است مژده و بشارت میدهد
پروردگار ایشان برحمت خود و بجنات و لذاتی که ایشان را در انجا نعیم و مقیم اند
بدرستی انکه ایشان در آن جنات همیشه باشنده در نزد الله تعالی مزد بزرگ حاصل است
واحدی بعد از بیان روات مذکوره گفت حقتعالی مرتضی علی را در دعوی خود صادق کرد زیرا که او ایمان
و مهاجرت گواهی داد مر آورا و تمیز کرده مخود و جستود و منزلتش رفیع و بلند کرده اند بسبب انجه
در شان او فرموده و مرتبه اش بجائی رسانیده بعد از بنی غیر او هیچکس با آن مرتبه نرسیده

قوله تعالی انی جاعلك فی الارض خلیفة اماما قال ومن ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی رب العزت با براهیم خطاب میکند
و بر سبیل احتفی و امثال میفرماید که بدرستی من ترا امام انام کردانیدم ابراهیم علیه السلام
از جناب باری مسئلت نمود ذریه و فرزندان مرا هم چنین کردان حقتعالی فرموده عهد و پیمان من
که امامت و خلافت است نمیرسد بان فرزندان تو که بت پرست باشند و حمیدی
از عبدالله مسعود روایت کنده سید المرسلین صلعم در شان و نزول این آیه
فرموده وعده و مسئلت ابراهیم علیه السلام بجهت ذریت من به من منتهی شده
با مامی رسید هرگز پیش بت سجده نکرده بنا بر این حق سبحانه و تعالی مرا پیغمبر مرسل
کرده علی را وصی من نمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین یعنی انکه ایمان آورده اند بخدای تعالی پرهیزکار شوید و همراه راست
گویان باشید ابن مردویه و اخطب خطبای خوارزمی در مناقب خود بروایت ابن
عباس می آورنده گفت کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با امیرالمومنین

باصحاب عالی اجابت خود قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی بشارت
امیر و اصحاب او بحکم حدیث نبوی کنایه از صادقین امیرالمومنین و اصحاب عالی‌جناب
اویند و حنبلی در مسند و شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب خود آورده
و از ابن عباس روایت کند که چون آیه مذکور نازل شد آنسرور صلعم دست بر سینه خود
نهاد و فرمود منذر و بیم دهنده منم و بدست خود بسوی دوش مرتضی علی علیه السلام اشاره
کرد و گفت تویی یا علی هادی و راهنمای خلق بعد از من بسبب تو خلق راه یابند و در روایت
فردوس الاخبار اینست که چون آیه مذکور نازل شد رسول خدا صلعم فرمود منم منذر و علی
هادی و بواسطه تو یا علی هدایت یابند نه بواسطه غیر تو و در روایت ابن مردویه اینست
که آنسرور صلعم انما انت منذر را خواند و بدست خود ایما بسینه خود کرد و لکل قوم
هاد را خواند و اشاره با امیرالمومنین کرد گفت راه یابندگان بعد از من بسبب تو راه یابند

شعر
اگر تمام جهان دشمن است نیست غمی * که دوستی ز ره صدق با خدا دارم
اگرچه مو بمو عاصی و گنه کارم * ولی چه غم که شفیعی چو مصطفی دارم * مرا بحشر و بکس نیست حاجت رهبری
که رهنما بره حق چو مرتضی دارم

قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و آمن
و عمل صالحا ثم اهتدی در صواعق محرقه و ثابت شیبانی از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که مراد از اسم اهتدی امیرالمومنین و اهل بیت است و از حضرت
امیر علیه السلام مرویست گفت بدستی گرفت آنسرور صلعم دست حسنین را و فرمود
من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم
القیمة یعنی کسی که محبت دارد و پدر و مادر اینها را باشد با من در درجه من در روز قیامت
و بعضی رانده‌اند مراد از کان معی فی درجتی معیت قرب و شرافت است و بعضی

معیت مکانی و منزلی با قرابت دانند و شاهد آن گفته بحکم من احب قوم
فهو منهم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا در صواعق محرقه که جمهور مفسرین برانند که آیه
مسطور در شان علی مرتضی و سیدة النساء و حسنین نازل شد از ام سلمه
مرویست که بعد از نزول آیه مذکور آنسرور چادری بر ایشان کشید و فرمود اللهم
هؤلاء اهل بیتی وخاصتی اذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا یعنی بار خدایا اینها اهل بیت منند دور کن از ایشان رجس را
و پاک کن ایشان را و فرمود الا من اذی قرابتی فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله یعنی دانا و آگاه باشید هر که ایذا کند اقربای مرا پس بتحقیق
ایذا کرده باشد مرا و هر که ایذا کند مرا به تحقیق ایذا کرده حضرت حق تعالی را و دیگر فرموده
والذی نفسی لا یؤمن عبد حتی یحبنی حتی یحب ذوی قرابتی
یعنی قسم بآنکه جان بید و قدرت اوست که ایمان نیاورده بنده تا دوست ندارد
مرا و دوست ندارد اهل بیت مرا و در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از ابن عباس
مرویست بعد از نزول آیه کریمه انما یرید الله آنسرور در چادری از موی سیاه
برخود داشته حضرت امیر و فاطمه زهرا و حسنین صلوات الله و سلامه علیهم
آمدند ایشان در زیر چادر کشیده و آیه مذکور قرائت نمود قوله تعالی فمن حاجک
فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از سعد وقاص مرویست

لما

که گفت چون این آیه نازل شد سید انبیا مرتضی علی و فاطمه زهرا و حسنین را طلبیده
و فرمود هؤلاء اهل بیتی و در صواعق محرقه و کشاف زمخشری مسطور است که نیست
دلیل قوی‌تر از این فضیلت آل عبا که مرتضی علی و فاطمه و حسنین و پشت علی و
سر فاطمه زهرا و در یک پهلو امام حسن و پهلوی دیگر امام حسین در هنگام مباهله داد
پس دانسته شد که حضرت مرتضی علی را نفس پیغمبر صلعم و اولاد و ذریه او را ابنا و نسا
و نفس او نامیده حضرت باری فرموده قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی
که الله تعالی و ملائکه صلواة میفرستند بر نبی و ای کسانی که ایمان آورده اید صلواه
و سلام بر نبی و در صواعق محرقه از کعب مرویست که بعد از نزول آیه مذکور صحابه گفتند
که یا رسول الله تعلیم کن ما را چه طور صلواة فرستیم بر تو و اهل بیت تو فرمود بگوئید
اللهم صل علی محمد و آل محمد را و گوید بنا بر سؤال صحابه و جواب رسول خدا
بموجب نص قطعی دلیل ظاهر است بر این که امر صلواة اهل بیت اندر و نیست
که یکی از صحابه و علی آل محمد گفت آنسرور فرمود من فارق بینی و بین آلی بعلی
فلیس من امتی قوله تعالی سلام علی آل یس در صواعق محرقه مسطور است
که به تحقیق نقل کرده اند جماعت مفسرین از ابن عباس که مراد آیه مذکوره سلام
بر آل محمد است و بعضی بر آنند که مراد الیاس پیغمبر است که الیاسین نیز آمده
چنانچه میکال و میکائیل اما قول اول اصح است قوله تعالی و ما کان الله
لیعذبهم و انت فیهم یعنی نیست الله تعالی عذاب بر آن جماعت که تو
در آنها باشی و در صواعق می‌آورد که مراد از انت فیهم اهل بیت مانند مر اهل زمین را

چنانچه آنسرور صلعم فرمود النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان
لامتی یعنی چنانچه اهل سما بوجه نجوم قایم اند همچنین اهل زمین بوجه اهل بیت من
قایم اند یعنی قایم بودن دنیا بوجه اهل بیت علیه السلام وابسته است قوله تعالی
ولسوف یعطیک ربک فترضی حق تعالی بحبیب خود وعده واحسان میکند
ومیفرماید عطا خواهم کرد هر آینه تو را ای محمد صلعم پروردگار تو انقدر که تو راضی شوی
ایضا در صواعق محرقه مسطور است از ابن عباس روایت میکند که رسول خدا
گفت وعده کرد مرا پروردگار من هر کس اقرار کند بتوحید خدای عز وجل و نبوت
من و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت منند هر آینه او را
عذاب کرده نشود در روز قیامت قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی آنان که ایمان آورده اند وعمل صالح
کرده اند باشد مر خدا تعالی خلق کند محبت مروی است رسول خدا صلعم با امیرالمومنین گفت
یا علی اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی عندک ودا واجعل
فی صدور المومنین موده هذه الآیة یعنی ای علی علیه السلام بگو بار خدا
بگردان برای من عهد و محبت نزد خود و بیافرین برای من در سینهای مومنان
مودت پس آیه مذکور نازل شد قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی
در قیامت فرمان آید خلایق را ایستاده کنید پرسیده شود در مناقب
ابن مردویه از ابن عباس و در مسند حنبل از ابو سعید خدری منقول است که
از خلایق پرسیده شود محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام را و دیگر مروی است
که رسول خدا صلعم یعنی یسئلون عن الاقرار بولایت علی علیه السلام

دیگر مرویست در کتب احادیث که جمیع انبیا در لیلة المعراج بصاحب قاب قوسین
گفتند که ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت لا اله الا الله و اقرار کردن نبوت تو
و ولایت علی ابن ابیطالب قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة در مناقب ابن مردویه و خطیب خوارزمی از یزید بن
شراحیل انصاری که کاتب امیرالمومنین علیه السلام بود مرویست گفت من شنیدم
از مرتضی علی علیه السلام که فرمود رسول خدا با من در حالتی که او را تکیه داده بودم بر سینه خود فرمود
که آیا نشنیده یا اخی قول خدای تعالی فرمود بدرستی که ایشان که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند
آن بهترین مخلوقانند تویی و محبان تو و وعده گاه من و شما حوض کوثر است
در هنگامی که امم برای محاسبه بزانو درآیند و خوانده میشوند حال آنکه پیشانی
و دستهای شما نورانی باشد و دیگر از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت
نزدیک پیغمبر صلعم جمعی از صحابه کبار بودند که علی علیه السلام آمد آنحضرت فرمود بدرستی
که برادر من بسوی شما آمده بعد از آن دست بر کعبه زده و گفت بحق آنکه جان من
بید قدرت اوست که محبان تو رستگارند در روز قیامت و نخستین شما در ایمان
و ترین بخدا و پیشترین شما در وفا کردن بعهد و پیمان خدا و بهترین شما در روز
قیامت بودن بفرمان خدا و عادل ترین در حق رعیت و نیکترین شما نزد حق
از روی افزونی جابر گوید بعد از نزول آیه مذکور هرگاه علی علیه السلام می آمد اصحاب
رسول خدا صلعم گفتند جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین مخلوقات قوله تعالی
ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
یعنی بدرستی که پرهیزکاران در جنت هستند جوی آب روان و در مناقب ابن مردویه

از جابر انصاری مرویست که روزی نزد رسول خدا بهم اصحاب یاد جنت کردند آنحضرت

فرمود بدرستی که اول اهل جنت از روی دخول علی ابن ابیطالب خواهد بود جابر انصاری گفت

یا رسول الله تو ما را خبر دادی که جنت بر انبیا حرام است تا آنکه من بجنت پا گذارم

و حرام بر جمیع امت هاست تا امت من پا گذارند فرمود بلی اما ندانستی که نزد خدای عز

و جل لواییست از نور و عمودیست از یاقوت که بر آن نوشته لا اله الا الله

محمد رسول الله وال محمد خیر البریه و صاحب لوا علی ابن ابیطالب است

جابر گوید چنین شنیدم ولی خود را بدان منقبت یار که مرتضی علی علیه السلام گفت

ستایش مر پروردگار را که بطفیل تو مکرم و مشرف شدم آنسرور فرمود بشارت

ترا یا اخی هیچ بنده محب تو نیست که بمحبت تو محقق نشود مگر خدا با همراه

ما نگر در روز قیامت آنگاه این آیه خواند فی مقعد صدق عند ملیک

مقتدر و در مناقب خطیب از جابر مرویست که رسول خدا صلعم بعلی علیه السلام

گفت هر کس ترا دوست دارد و بتو تولا کند حق عز جله همراه ما در منازل ما

آرام دهد بعد از آن تلاوت فرمود آیه مذکور را قوله تعالی والسابقون السابقون

اولئک المقربون فی جنات النعیم مرویست خطیب در کشف الغمه

از ابن عباس روایت کند که معنی آیه کریمه از رسول خدا صلعم پرسیدم فرمود

جبرئیل بمن خبر داد که آن علی است و محبان او در سابقان و پیشروان اند

بجنت و مقربان نزد خدا اثبان راست قوله تعالی الذین امنوا

لا یومنون بالاخرة عن الصراط لناکبون یعنی به تحقیق آنکه ایمان

بقیامت نمی آرند میرانند از راه راست بر کنار و محدث حنبل گوید از صراط

و آل محمد مراد است و ابن مردویه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که صراط
مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل بیت است قوله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد صلعم بامت خود که من [illegible] از
کفر برآوردم و بنور اسلام مشرف ساختم اجر این نمی خواهم مگر دوستداری اهل بیت را
در تفسیر مدارک و فصل الخطاب و هدایت سعدا و کشف الغمه مسطور است
که بعد از آیه کریمه را ادا فرمود خاتم انبیا صلعم را جماعت سوال کردند از جماعت
کیستند که محبت و مودت ایشان بر خلایق واجب شد از برای تاکید سه نوبت
فرمود علی است و فاطمه و حسن و حسین علیهما صلوات و السلام قوله تعالی
قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم من عنده علم الکتاب یعنی بگو ای محمد
پسندیده است خدا تعالی در گواه بودن میان من و شما و آنکس نزد اوست علم کتاب
و ثعلبی از محمد حنفیه روایت کند که گفت نزد کسی علم کتاب است که پیغمبر صلعم فرمود
انا مدینة العلم و علی بابها و ثعلبی در تفسیر خود از عبد الله بن سلام
که دانشمند قوم یهود بود و آخر بشرف اسلام مشرف شده بود روایت کند
که گفت من از رسول خدا صلعم پرسیدم کیست آنکه نزد اوست علم کتاب
آنحضرت فرمود نیست کسی بجز علی ابن ابی طالب علیه السلام نظم از پیمبر سوال کرد یکی
که بگو نزد کیست علم کتاب در جواب از ره صواب گفت نیست آن جز علی [illegible]
قوله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی الله تعالی سوگند
یاد میکند بستاره زهره و میفرماید بحق آن ستاره که فرود آمد بر زمین که

که صاحب شما از سر هوا و هوس نطق نمی کند و نیست نطق او مگر وحی این معنا ما لکه
روایت کند از ابن عباس که گفت طایفه از جوانان قریش در مکه معظم نشسته بودیم
و رسول خدا صلعم در میان ما بود که ستاره زهره فرود آمد آنسرور فرمود این ستاره
در منزل هر کس افتاد وصی من اوست آن جماعت برخاسته دیدند که در منزل امیر المومنین
منازل امیر المومنین علیه السلام افتاد حضرت فرمود وصی من اوست پس از فرط
جهالت با سرور میگفتند تو بسبب محبت علی گمراه شده از آن جهت والنجم نازل شد
قوله تعالی یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روزی خواهد بود که خجل نسازد رسول خود را و آنان
که ایمان آورده اند نور ایشان پروانه می شود در پیش ایشان و دست
راست ایشان و خجلت آورده نازل شد این آیه در شان علی علیه السلام
و محبان او پس مراد والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم
علی است و اصحاب او بند قوله تعالی والذین جاء بالصدق
وصدق به ابن مردویه از مجاهد و محدث حنبلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کند که الذین جاء بالصدق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و صدق به
علی ابن ابیطالب علیه السلام است قوله تعالی یوم تشقق السماء
بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا یعنی یاد کن روزی را که در آن روز بشکافد
آسمان بسبب سفیدی بالای طبقه هفتم است و غلظ او برابر سموات و او گران
تر است از همه آسمانها و قادر ذو الجلال امروز بقدرت کامله خود نگاه میدارد
و روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان را بشکافد

و در تفسیر حافظ و تفسیر ثعلبی و علی ابن ابراهیم از ابی عبدالله روایت کنند که کف انکسر
که آسمان بشکافد امیر المومنین علی علیه السلام زیرا که مظهر العجایب و مظهر الغرایب
چنانچه در دنیا بعد امور عجیبه و غریبه بظهور رسانیده در آخرت نیز میرساند
قوله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی از جمله
کسانی که آفریدیم امتی و جماعتی هستند که خلق را بحق و راه راست می نمایند
و هدایت میکنند بتوفیق حق از راه باطل عدول میجویند و طریق عدل می ورزند
و روایت میکنند از علی علیه السلام که تفترق هذه الامة ثلاث و سبعین
فرقة اثنان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین
قال الله فیهم و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
و هم انا و شیعتی یعنی این امت من هفتاد و سه فرقه میشوند و هفتاد و دو
در دوزخ میروند و یکی در جنت و این گروه را حق تعالی در شان ایشان آیه
میفرماید آن فرقه منم و محبان من نظم بنده حیدر نجات اهل اسلام * زان بنور ذات حق واصل شدم
دست من دامان حیدر روز حشر * نام پاکش بر زبانم روز حشر قوله تعالی و جنات
من اعناب و زرع و نخیل و صنوان یعنی صنوان درخت خرما را
گویند که از یک بیخ دو سه شاخ باشد از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که از
رسول صلعم شنیدم که بعلی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود الناس اشجار
شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرء الآیة یعنی مردمان جهان
از درختهای گوناگون اند و من و تو از یک درختیم بعد از آیه مذکور خواند قوله تعالی
ان یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها

الانهار یعنی بدرستی حق تعالی داخل میکند انکسانرا که ایمان آورده اند و عمل نیک کرده اند در جنت که نشیب آن جویها است ابن مردویه از مجاهد روایت میکند گفت این در شان مرتضی علی علیه السلام و حمزه و عبیده نازل شد در روزیکه عتبه و شیبه مبارزت کردند و در شان کفار این آیه نازل شد قوله تعالی فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار تا للا عذاب الحریق یعنی انانکه کافر شدند جامها از آتش بریده شد تا عذاب ایشان در آتش قوله تعالی فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون یعنی حق تعالی بسید المرسلین میفرماید اگرچه تورا بعالم بقا خواهم برد ولیکن از منافقان تو انتقام میستانم ازجابر انصاری در مناقب عباس مرویست این آیه در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شد زیرا که رسول خدا صلعم فرمود و بعد از من دارد و اد کعو مع الراکعین یعنی نماز گذارید با نماز و رکوع کنندگان و حنیلی و ابن مردویه از ابن عباس روایت کنند گفت آیه کریمه خاصه در شان محمد مصطفی و علی مرتضی نازل شد زیرا که ایشان اول کسانی که هم نماز کرده اند و رکوع نموده اند قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائك ینظرون یعنی در روز قیامت انان که ایمان آورده اند از مشاهده حال کفار می خندند و بر سریرهای آراسته نظر میکنند خطیب خوارزمی در مناقب آورده که امیرالمومنین علیه السلام با چند نفر از اصحاب بخدمت رسول خدا صلعم می آمدند پس ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وایل و چند دیگر از مشرکان خندیدند بنا بر آن حق تعالی این آیه را نازل نمود قوله تعالی لقد رضی الله

عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة تا آخر آیه

یعنی بتحقیق راضی شد الله تعالی از مومنان در آن حین که بیعت میکردند با تو

ای محمد در زیر درخت و خطیب خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند

که این آیه کریمه در شان اهل مدینه نازل شد و در آن روز هزار و چهار صد نفر بودیم

آنسرور صلعم فرمود امروز شما آید بهترین اهل زمین و ما همه بیعت کردیم زیر شجره

بر مرگ خود یعنی کشته شویم و از دشمن رو نگردانیم لیکن والله احق و اولی در این

مردمان باین آیه امیرالمومنین علی بود زیرا که فتح خیبر بدست علی علیه السلام بود

حق سبحانه و تعالی فرمود و اثابهم فتحا عظیما یعنی مژده بایشان از فتح

بزرگ که فتح خیبر است قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من

اتبعک من المومنین یعنی ای پیغمبر بس است ترا الله تعالی و آنانکه

اتباع کردند حنبلی و مفسران متفق اند برآنکه مراد از من اتبعک علی ابن ابیطالب است

قوله تعالی والذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون

والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی آنکسانیکه ایمان بخدا

و پیغمبر آورده اند ایشان اند صدیقان و شهیدان مرایشان را مزد و نور

حاصل است و حنبلی گوید این آیه در شان مرتضی علی نازل شد زیرا اول کسی در تصدیق

رسالت پیغمبر صلعم نبود مگر او بود فی السبیل الله تمام عمر جهاد کرد و آخر بدرجه شهادت

فائز گشت قوله تعالی و کفی الله المومنین القتال و کان الله قویا

عزیزا حافظ ابن مردویه در مناقب خود از ابن عباس آورده که گفت ما

این آیه را بار بار ها چنین قرارت می نمودیم و کفی الله المومنین القتال

تعالی وکان الله قویا عزیزا یعنی بس است الله تعالی پسند که آیند مؤمنان را که

وارهانید او را بواسطه علی ابن ابیطالب علیه السلام از جنگ و قتال که عمرو

عبدود و هست الله تعالی قوی و غالب و حکایت این قصه در سوره احزاب

بتفصیل مذکور است و حدیث لضربت علی یوم الاحزاب خیر من

عبادت الثقلین بعد از آنکه جنگ مرتضی علی علیه السلام با عمرو عبدود واقع

شد قوله تعالی وجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی گفت

حکایت از حضرت ابراهیم علیه السلام که گفت برای من لسان صدق

نیکو بیافرین در آخر الزمان و در مناقب ابن مردویه از امام محمد باقر علیه السلام

مرویست که لسان صدق علی ولی و ولایت او لبراهیم کرامت بار خدایا علی

از ذریه من گردان حق سبحانه و تعالی ملتمس او را مبذول داشته خواهش او را بفعل

آورد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله والرسول اذا دعاکم

لما یحییکم یعنی آنکسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و رسول کنید چون

خواند شما را بچیزی که زنده کند شما را و در مناقب ابن مردویه از امام محمد باقر علیه السلام

روایت کند که مراد از دعاکم لما یحییکم ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام

یعنی بخواند شما را بولایت حضرت علی علیه السلام قوله تعالی یا ایها الذین

آمنوا اطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی کسانی را ایمان آورده اند طاعت

کنید خدا و رسول را و اطاعت کنید اولی الامر را و در مناقب ابن مردویه از امام

جعفر صادق علیه السلام منقول است که امیر المؤمنین علی علیه السلام اولی

الامر است باصالت و سایر احکام بیعت و در تفسیر فخر رازی آورده

که مفسرین در اولی الامر دو قول ایراد نموده اند فرقه گویند مراد امرااند و زمره گویند
علمااند و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مراد از اولی الامر ائمه اثنا
عشر اند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین اطاعت خود داشته زیرا که چون نیست
حق تعالی اجابت کرده اند اطاعت احدی را علی الاطلاق تا ثابت نشود عصمت او
و دانند ظاهر او مثل باطن اوست و ایمن بود از غلط و سهو او و این حاصل نیست در امر
علما پس متعین ائمه هدی باشند بلا شک و در کشف الغمه از جابر عبد الله انصاری
مرویست گفت چون آیه مذکور نازل شد گفتم یا رسول الله ما خدا و رسول را میدانیم
پس اولی الامر چه کسانند که حق تعالی اطاعت ایشان را قرین کرده با طاعت خود
و رسول خدا آنسرور صلعم فرمود خلفای منند بعد از من اول ایشان علی علیه السلام
و یازده فرزندش هر گاه به بینی او را اسلام من برسان و آخران هم نام من و هم
کنیت من حجة الله فی الارض محمد بن الحسن و فتح کند حق تعالی بر دست او مشارق
و مغارب ارض را و او غایب شود از شیعه و اولیا خود جابر گوید من گفتم یا رسول الله
آیا باشد شیعه او را انتفاع از او در غیبت او فرمود بلی آنکه مرا برحق فرستاده خلق
فرستاده که ایشان مستفیض گردند از نور او و منتفع شوند از ولایت او در غیبت
او کنداری جابر این راز مکنون و سر الهی و مخزن علم نا متناهی اوست باید مخفی
داری از نا محرمان پس دلالت در آیات مؤید این معنی است که مراد از اولی الامر
ائمه هدی اند که امامت و عصمت برای ایشان ثابت است و اتفاق جمیع امت است
بر علو رتبت و عدالت ایشان قوله تعالی فلعلک تارک بعض ما
یوحی الیک و ضایق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه

كنز او جاء معه ملك انما انت نذير والله على كل شيء وكيل
یعنی مگر ترک کند بعضی امور وحی را و ادای آن تنگ کند بسبب گفتن منافقان که
چرا از آسمان گنجی فرو فرستاده نشد بر محمد یا چه فرشته همراه از آسمان نیاورد
و تو ای محمد جز بیم دهنده نیستی و خدا بر همه شی کارفرما است و در تفسیر علی بن
ابراهیم و علی بن عیسی فخر رازی و مناقب ابن مردویه از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که رسول خدا صلعم با علی مرتضی گفت یا علی بدرستی که من از خدای عز و جل
درخواست کردم که میان من و تو موالات و محبت اندازد و خواهش من
بفعل آمد و مسئلت کردم که در میان من و تو مواخات کند آن مسئول نیز
مبذول شد التماس کردم که ترا وصی من کند چنان که فرمود تعالی ولما ضرب
ابن مریم مثلا ومنه یصدون یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل
کردیم دیدیم که قوم تو ای محمد صلعم ازان ضرب المثل اعراض میکنند و از امیر المومنین
مرویست که آنسرور فرمود با من بدرستی تو ای علی مثل داستانیست از عیسی
که عیسی را قومی دوست داشتند و در محبت او هلاک شدند یعنی ابن الله گفتند
و قومی دشمن داشتند و در دشمنی او هلاک شدند پس منافقان در غیبت
گفتند رسول خدا صلعم راضی نشد برای علی به هیچ مثلی و داستانی بغیر از عیسی
لاجرم این آیه نازل شد قوله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من
غل اخوانا علی سرر متقابلین یعنی بیرون کشید از سینه های خود اهل جنت
آنچه بود از کینه و صفات ذمیمه و این برادران که بر سریرها نشسته روبروی
یکدیگر دارند و از ابوهریره مرویست که علی علیه السلام گفت یا رسول خدا صلعم

کدام یک نزد تو دوست‌تر میداری من یا فاطمه آنسرور فرمود فاطمه نزد من دوست‌تر است
و تو عزیزتری از او و با او ضرت می‌بینم ترا بر حوض کوثر که آب میدهی و مردم شقی را از حوض دور
میکنی بدرستی که بر آن بقعه‌هاست بعدد ستاره‌های آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین
و جعفر و عقیل در جنت باشید بر سریرها نشسته رو بروی یکدیگر و همراه من باشید
و محبان تو نیز در جنت باشند و بعد از آن آیه کریمه اخواناً علی سرر متقابلین
قرائت کرد و فرمود نظر نمیکند هیچکس از ایشان در قفای صاحب خود و همه در مشاهده
جمال با کمال تو مستغرق خواهند بود قوله تعالی طوبی لهم وحسن مآب محمد بن سیرین
گفت طوبی درختیست در جنت و اصل و بیخ آن در حجره علی ابن ابیطالب است
و درختی در حجره ایست که شاخی از شاخهای آن درخت در بنا شد قوله تعالی
ونادا اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم یعنی ندا کنند
اصحاب اعراف بمردمانی که ایشان را بسیما و نشان میشناسید و اعراف
کوهیست مشرف شدن بجنت و از امیرالمومنین علیه السلام مرویست که مائیم
اصحاب اعراف هر کرا بشناسیم داخل کنیم در جنت قوله تعالی ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و قوله تعالی حسبنا الله
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل از ابی رافع روایت کند
که این آیه کریمه در شان علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شد زیرا که رسول خدا
علی علیه السلام را با چند نفر دیگر بطلب ابوسفیان فرستاد اعرابی از بنی خزاعه
ایشان را دید و گفت قوم ابوسفیان و اتباع آن اسباب جنگ از برای شما
جمع کرده اند امیرالمومنین فرمود حسبنا الله و نعم الوکیل

درخانهٔ کعبه گر بود منزل تو * و ز زمزم اگر سرشته باشند گل تو * گر مهر علی نباشد اندر دل تو
مسکین تو و سعی های حاصل تو قوله تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها
وهم من فزع یومئذ آمنون و من جاء بالسیئة فکبت وجو
ههم فی النار یعنی هر که در قیامت به نیکوئی آمد و بهمه صفت موصوفند
از ترس آن روز ایمن خواهند بود و هر که ببدی آمد دوزخ بروی افتد امیرالمومنین
علیه السلام فرمود الحسنة حبّنا اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء اکبه الله
علی وجهه فی النار یعنی حسنه محبت ماست که اهل بیت رسولیم و سیئه بغض
ماست هر که باین آمد حسنه و لطا او را در آتش دراقکند قوله تعالی ولتعرفنهم
فی لحن القول ببغض علی ابن ابیطالب علیه السلام یعنی البته
میشناسی منافقان را در لحن قول و از گفتار ایشان بسبب خصومت
و عداوت ایشان با علی علیه السلام دارند قوله تعالی ام حسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون یعنی مردمان پنداشتند
که معاف می شوند و گویند ما ایمان آوردیم ما از مهر نشوند و از امیرالمومنین
علیه السلام منقول است که من از رسول خدا پرسیدم بچه چیز از مهر خواهد شد
فرمود بتصدیق ولایت تو قوله تعالی اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین و اولوا الارحام
یعنی خویشان نزدیک سوی من باشند در کتاب الله و اتفاق مفسرین است
که این آیه در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شد زیرا که مومن و مهاجر
و خویش نزدیک رسول خدا صلعم علی علیه السلام بود که بمنابت مصطفی بروز قدیر

که بر شرع محمد و وصی و امیر(ع) از خوارج اگر بدل شکست ، کفر هذین نزد تو جهل گشت

قوله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عمل

الصالحات از عبد الله بن عباس مرویست که گفت مراد از ان الا

نسان لفی خسر ابو جهل لعین است و الا الذین آمنوا امیر المؤمنین علیه السلام

و سلمان است قوله تعالی تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر یعنی وصیت

کنند با یکدیگر بحق و وصیت کنند با هم صبر را و دیگر از ابن عباس مرویست گفت

هر ستی که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد قوله تعالی

یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون

الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله

لا نرید منکم جزاء و لا شکورا الآیه وفا می نمایند و اطاعت میکنند و می

ترسند از روزی که هست محنت و شدت او فاش و آشکارا و میدهند برای خدا

عز و جل طعام با وجودی که خود محتاجند بدان طعام و ایثار می نمایند درویش بیچاره را

و خورد سال بی پدر را و اسیر را و میگویند جز این نیست که می خورانیم این طعامها را

برای طلب لقای باری تعالی و نمی خواهیم از شما پاداشتی و نه سپاسی و در تفسیر بحر المواج

و حافظ و حسینی مسطور است سبب نزول آیات بینات سوره هل اتی جمهور

مفسرین متفق اند که روزی سید المرسلین صلعم بخانه امیر المؤمنین علیه السلام

آمد و حسنین را بیمار دید بمرتضی علی و سیدة النساء فرمود نظری کنید تا فرزندان

شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه بگیرند چون حق تعالی سبطین را شفا

بخشید ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض حسنه گرفته آوردند و آرد نمودند و نان

پختند چون نماز شام شد خواستند افطار کنند مسکینی بدر خانه آمد و گفت

یا اهل البیت مرا طعام دهید که حق تعالی شما را الوان نعم عوض کرامت

فرماید امیر المومنین علیه السلام نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت

نیز موافقت نمودند و باب خالص روزه کشودند و شب بطاعت گذرانیدند

و روز دیگر نیز روزه گرفتند باز وقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سؤال کرد طعام

که ایثار نمودند و شب سیوم نیز اسیری بسبب وقت ایشان رسید الحاصل طعام باو

دادند و باب خالص افطار نمودند و تمام شب بطاعت الهی بسر بردند بعد از آن

سوره هل اتی نازل شد و چندی از اکابر سلف از اینمعنی خبر میدهند و * انوری

الا ای شهنشاه ملکها کبیرا * که هستی تو مر مومنان را امیرا * بنص کلام و حدیث پیمبر

ولی و وصی خدا و نبی را * ترا میتوان گفت انسان کامل * که هستی بمعنی صغیرا کبیرا

چو کردی ادا صوم یوفون بالنذر * شدی ایمن از هر شر مستطیرا * به یطعمون الطعام که دادی

بمسکین و هم بر یتیما اسیرا * از انا نخاف از خدا گشت ایمن * ز یوما عبوسا و از قمطریرا *

شیخ عطار * مسکین نان از بهر خدا داد * خداوند جهانش هل اتی داد * عبد الله انصاری

آن شنیدی که حیدر کرار * کافران کشت و قلعها بگشاد * تا بداد او سه نان جوین را

هفده آیت خدایش فرستاد * ملا * نوح را عبداً شکورا گفت و سر او ولی

سعیکم مشکورا آمد مر ترا در هل اتی * با ملایک مر ترا اندر تحیت یاد کرد * بارها در انما نخاف حمد میگوید خدا

امیر شمس حلوا * گر چه بشب قسمت خود را اسیر داد * بمسکین و یتیم و اسیر *

لاجرم آمد ز نعیم این عطا * در خوره او مایده هل اتی * سلمان * ای برادر که اینزمان خلعت وفا

آیت یوفون بالنذر است بر قولم گواه * بهر ایوب است در صبر و شکیب

ز

شته با جبرئیل همره در ره خوف و رجا تا نوح را در شکر عبداً شکوراً گفت کفت
زبرایت سعیکم مشکور اندر هل اتی کمال هل اتی دریای علم و مطلق دین زبده یقین
خورشید جمل الدو مریخ لافتی قوله تعالی محمد رسول الله والذین معه
اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذالک مثلهم
فی التوراة ومثلهم فی الانجیل یعنی محمد صلعم فرستاده خداست و این مومنان
که با وی اند سخت بر کافران مهربان اند در میان یکدیگر می بینی ایشان را رکوع
و سجود میکنند و اکثر اوقات مشغول اند یعنی میطلبند فضلی از جناب اقدس الهی و زیادتی
ثواب و خشنودی در جنت و علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر است
از اثر سجود و این صفت مذکور شد صفت امیر المومنین علیه السلام است در تورات
و انجیل و بروایت اهل سنن گویند آیه والذین معه در شان خلفا اربعه
یعنی ابوبکر نازل شد زیرا که سید ابرار صلعم در شب غار مرافقت اختیار نمود
و اشداء علی الکفار صفت عمر بن خطاب است که در مباحثه و مجادله
او با اهل شرک و نفاق است و رحماء بینهم صفت عثمان است
که او موصوف بصفت صله رحم بود بیان حال مرتضی علی علیه السلام است
که اکثر اوقات او بوظایف و عبادات میگذشت بمرتبه که هر شب هزار تکبیر
احرام از خلوت بسمع خادمانش میرسید والذین معه تا مثلهم
فی الانجیل در شان علی علیه السلام نازل شده و هم از کتابهای معتبره شیعه
حجتهای قاطع و ظاهر و دلایل باهره بر سبیل سند آورده اند و ثبوت رسانیده اند

که والذین آمنوا مراد صفات امیرالمومنین علیه السلام است زیرا که اول
کسی که با پیغمبر صلعم نماز گذارده او بود چنانکه در کتاب صفوة الزلال از امیرالمومنین علیه السلام
مرویست که گفت صلیت مع رسول صلعم سبع سنة قبل ان یسلم احد
و یصلی احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس مرویست که گفت اول من صلی
مع النبی علی ابن ابیطالب علیه السلام و غیر این قرب و شرافت اتحاد
بحسب ظاهر و باطن که امیرالمومنین علیه السلام را با سید المرسلین است هیچ یکی
از ایشان را و از اهل بیت عظام و صحابه را در آن شارکت نیست چنانچه
حدیث کنت انا و علی بین یدی الله مطیعا یسبح الله و ذلک النور
و یقدس قبل ان یخلق آدم اربعة الف عام تا الا آخر مخبر این
معنی است و گویند چون امیرالمومنین علیه السلام متولد شد رسول صلعم او را
غسل داد و در کنار گرفت و زبان معجز بیان خود را در دهان او بر مالش نهاد
و اول چیزی که علی علیه السلام تناول نمود لعاب دهان مبارک رسول خدا صلعم بود
چنانچه در شواهد النبوة می آورد که روزی حضرت امیر علیه السلام در بالای منبر فرمود
که بپرسید از من ماورای عرش که در میان دو پهلوی من علوم بسیار است و این
اثر لعاب دهان مبارک خیر البشر است و همچنین در کنار فیض آثار سید
ابرار پرورش شد تا هنگامی که آنسرور سیدة النساء را بوی داد و حجره تعیین
نمود بجهت امیر و تمامی غزوات علم سید کائنات بدست امیر علیه السلام بود
و چون آنسرور در میان صحابه مرتبه عقد مواخات منعقد گردانید او را
نوبت با چه عقد مواخات نیست چنانچه مکتوب است فرمود انت اخی فی الدنیا

والاخر

والآخرة و نوبت دیگر فرمود آن اخوک و در زمان کشکستن بتان بر جسم مبارک
رسول خدا بر آمد و دیگر در وقت مباهله همراه آنحضرت بود و رسول خدا را بعد از رحلت غسل داد
و تکفین نمود و بقبر درآورد و اول شخصی که بر جنازه پیغمبر نماز کرد و آخرین کسی که از قبر
بیرون آمد علی بود و اشداء علی الکفار نیز وصف ذات فایض البرکات
اوست زیرا که آیه مذکور در غزای خیبر بعد از فتح نازل شد و سبب نزول آیه کل تفاسیر
و صحاح و مشکواة و غیره مسطور است که آنحضرت صلعم یکمرتبه ابوبکر و دو دفعه عمر بن
الخطاب را رایت و علم داد با جمعی از صحابه کبار بجنگ فرستاد ایشان روی بفرار
آوردند پس آنحضرت صلعم فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرار غیر فرار
یحب الله و رسوله و رایت نصرت بدست حق پرست امیر المومنین
علی علیه السلام داد و روانه فرمود و آن فتح بر دست حضرت امیر علیه السلام شد
و در شرح لافیه آمده که علی علیه السلام را سید ابرار کرار از آن روی خوانده که بتکرار حمله
نمود و فرار نکرد از اینجاست صاحب نزهة الارواح گوید شیر مردی که در هیجا هیچ
روی پشت نداد و آن مردی که بیک نعره لشکر را پاره پاره میکرد و از صفدری
که بیک حمله قلعه را پاره پاره می افکند و آیه کریمه و کفی الله المومنین القتال
در شان امیر المومنین علیه السلام در جنگ عمرو بن عبدود نازل شد که سابق مذکور
و مسطور گشته و مراد از اشداء علی الکفار حضرت امیر علیه السلام و نیز
رحماء بینهم توصیف ذات بابرکات حضرت امیر است نه صفت
عثمان بن عفان زیرا که از فرط صله ارحام او مخالفت و منازعت میان
صحابه و مومنان بسر حد رسانیدند که بر یزید پلید علیه اللعنه خلافت رسول خدا صلعم

نموده چه ظلمها که بر اهل بیت مصطفی صلعم نکردند و این همه خرابها از عمر است که با مروان
حکم و کرده رانده سید الثقلین بود وشیخین او را وزیر و امیر خلافت حضرت
رسالت ساختند و معاویه را حاکم شام ساخت و ولید بن عقبه را
که بشرب خمر و فسق اشتغال داشت والی کوفه گردانید و مروان با سایر الناس
معاش پیش گرفته بد عملیهای نهار مثل حاجب بر دروازه گذاشتن و با گناه
بر قتل صحابه و غیره متفق گشته او را کشتند چنانچه مشهور است و در اکثر کتب
معتبره متداوله مسطور است بنابران رحماء بینهم خاصه وصف امیر المؤمنین
علیه السلام است چون بنصرت و فیروزی رسید بر سریر خلافت صوری جلوس فرمود
و بد عملیهای مذکوره را برطرف نمود و تا به بار دگر افطار مینمود با اهل بیت نان شعیر تناول
نموده و میفرموده ملاحظه دارم مبادا در عهد من کسی گرسنه مانده باشد و من سیر باشم
و در تفسیر حافظی در شرح سوره فاتحه مسطور است که روز جمعه امیر المؤمنین علیه السلام
بر منبر خطبه میفرموده و جامه کهنه پر از پیوند در بر داشت و با بند لیف خرما
شمشیر در دست داشت عبد الله بن عباس را بخاطر رسید این مناسب
حال ستوده صفات امیر علیه السلام نیست آنحضرت بعلم ولایت دریافت
نموده فرموده بر است چندان رقعه رقعه رانیده ام که هر زننده آن منفعل علی را
زینت دنیا در کار نیست که کل خار است و پوشش نیست چگونه شاد باشم
بلذت دنیا اندک زمانی بسر آید و بمعرض فنا در آید و چگونه سیر خورم که در ولایت
حجاز شکمها گرسنه باشد و چه سان راضی شوم بانکه مومنان مرا امیر خوانند
و در دشوارها شریک با ایشان نباشم و از حدیث ثابت است که

که امیر المؤمنین علیه السلام در زمان سید المرسلین صلعم صحابه سطر خریده و فیمه
مجبر کرده اند خبر یکی از آن به جامه اختیار نمود و یکی را آنحضرت پوشید و بود در روضه الشهدا
می آورد که در زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام از بصره تا سمرقند و تحت و تصرف
بود اما یکدمی مشغول صنع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردم که بمعامله و بیع و شری مشغول
بودند آواز سخن واقف نبودند بر دور انبوه کرده و آنحضرت میفرمود ای مومنان علی را
راه دهید چون مردم آواز دلنوازش را استماع می نمودند راه میدادند و چون تریهم
رکعا سجدا الا آخر باتفاق علماء فریقین در شان امیر المومنین علیه السلام
و چون تامل میکنی صریح دلالت میکند که والذین معهم تا مثلهم فی
الانجیل تمام در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شد زیرا که حق سبحانه میفرماید
میبینی ایشان را رکوع و سجود کنندگانند و میطلبند فضلی از خدا و علامتهای
ایشان در رویهای ایشان هویدا و آشکارا است با وجه این وصف مذکور شد
در تورات و انجیل و حال آنکه در انجیل نام هیچ یک از صحابه ثبت نشده بجز نام شاه
اولیا که در تورات است ایلیا و در انجیل شنطیا است و اگر در این محل معترض
زبان گشاید که والذین آمنوا معه تا آخر همه چنین صورت جمع واقع شده
بر یک نفر چگونه راست آید پس انما ولیکم الا آخر چگونه است حال آنکه در آیه
اختلاف نیست چرا هیچکس بجز امیر المومنین علیه السلام در رکوع صدقه نداده
و چون الکنایة ابلغ من التصریح داب عرب است بنابراین حضرت
همچون بکنایه و اشاره متکلم شده تا هر که سعادتمند ازلی بمقصود اصلی
نبرده مبتلا بشقاوت گشته و در حجب نفس ظلمانی بماند و اگر خواهیم با وجه دلایل

مذکوره رعایت صنعت جمع کنیم قول اهل سنت والذین معه تا آخر چگونه منطبق فرد
صادق آید بر حضرت پس بنا بر این هم گوییم در شان آنانکه در غزا حاضر بودند
نازل شد بر این تقدیر هم نسبت بحضرت امیر علیه السلام بالاصالة است و نسبت
بسایر صحابه تبعیت چرا که حقیقتا اشداء علی الکفار میفرماید و در غزا
اکثر صحابه روی بفرار آوردند و فتح خیبر بدست امیر المومنین علیه السلام شده
و این مستشهدات وهو عیان لا یحتاج بالبیان قوله تعالی
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء
ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی بیامیخت
حق سبحانه و تعالی هر دو دریای بزرگ را در حالتی که ملاقی اند با هم و در میان ایشان برزخیست
که از حد تجاوز نمیکند پس بکدام نعمتهای پروردگار خود را تکذیب میکنید و بر می آید
از آن هر دو دریا در و مرجان و شیخ شهاب الدین سهروردی در عمدة الابرار نیز روایت
سعید خبیر و سلمان فارسی با سناد سفیان ثوری رحمه الله مسطور است که مراد
از مرج البحرین مرتضی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیهما است و از
بینهما برزخ محمد مصطفی صلعم و لؤلؤ والمرجان امام حسن و امام حسین
علیهم السلام است مولفه گوید اگر کسی اعتراض کند و گوید در اول آیات مخصوص
بذات امیر المومنین بلکه حمزه و عبیده و سلمان و غیرهم داخل اند جواب آنست
که چون امیر المومنین علیه السلام مقتدا و پیشوای این امت است نزول اکمال
این آیات منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که مقتدا بالاصالة است
و دیگران بالتابعیة پس به تحقیق که مخصوص امیر المومنین علیه السلام است مولفه

هرگاه کسی خطره مذموم در خاطرش خطور کند این کتبها را بدست آورده رفع خطره
نماید و تحقیق بیقین کامل حاصل کند بجهة کله احادیث که در کتب معتبره تواتر یافته
باشد و جمیع علما و فضلای عرب و عجم برابرادش متفق اند بلاشک از اشتباه
مبراست و [illegible] بکلام معجز نظام فخر العالم [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] عن [illegible] فقال النبی صلعم من اراد آن
یتمسک بحبل المتین فلیحب علیا وذریته در سوره الحاتق بروایت
زید بن ارقم مسطور است که گفت رسول صلعم کسی خواهد تمسک کند برشته
استوار هر آینه دوست دارد علی را و فرزندان او را قال [illegible] صلعم خلق الله
عزوجل من نور وجهه علی ابن ابیطالب سبعین الف ملک
یستغفرون له ولمحبه الی یوم القیامه در بحر المناقب مسطور است رسول خدا
گفت آفرید حقتعالی از نور علی ابن ابیطالب هفتاد هزار فرشته که آمرزش می نمایند
از برای علی و دوستدارانش تا روز قیامت قال النبی صلعم اذا کان یوم القیامه
یصعد علی ابن ابیطالب علی الفردوس وهو جبل فی الجنه وفوقه
عرش رب العالمین ومن صفحه ینفجر انهار الجنه ویتفرق فی
الجنان وهو جالس علی فی الکرسی من نور بین یدیه التمو
لا یجوز احد علی الصراط المستقیم الا ومعه براة بولایته
وذریته وهو یشرف علی الجنه فیدخل المحبه ومبغضه
فی النار در بحر المناقب و خلاصه المناقب مسطور است که رسول صلعم فرمود
چون قیامت قایم شود بالا رود علی در فردوس و آن کوهیست بلند در بهشت

و بالای او عرش پروردگار است و از دامن او جوی بها روان شده و بهشت مستغرق
کند و بر کرسی نور امیر المومنین علیه السلام نشسته و از شهر او چشمه تسلیم روان شد
و هیچکس را رخصت گذشتن نیست مگر آنکه با او برات باشد از دوستی آل او
مشرف در جنت شود و امیر المومنین علیه السلام دوستان خود را در بهشت
در آورد و دشمنان خود را بدوزخ فرستد قال النبی صلعم یا علی ان الله تعالی
اشرف علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین ثم اطلع
الثانیه فاختارک علی رجال العالمین ثم اطلع الرابعة
فاختار فاطمه علی نساء العالمین در روایات از امیر المومنین علیه السلام
مرویست که رسول خدا صلعم فرمود ای علی بدرستی که حق تعالی نظر کرد بر دنیا پس برگزید
فاطمه را بر زنان عالمیان قال النبی صلعم یا علی انت خیر البشر من
شک فیه قد کفر از علی ابن ابیطالب مرویست که گفت رسول خدا صلعم فرمود
ای علی تو بهترین آدمیان و هر کس شک کند در این به تحقیق او کافر است
بهترین بشر علی را دان و کا نچنین گفت بهترین بشر برگردید از او که در ره دین
هر که برگشت او به کافر وا قال النبی صلعم لا یحب علی الا مؤمن و لا
یبغضه الا کافر از امیر المومنین علیه السلام مرویست که رسول خدا صلعم
فرمود دوست نمیدارد علی را مگر مومن و دشمن نمیدارد او را مگر کافر قال النبی
ان الله تعالی جعل لکل نبی وصیا فشیث وصی آدم و یوشع وصی
موسی و هارون و شمعون وصی عیسی و علی وصی و هو
خیر الاوصیا فی الدنیا و الاخرة و انا الداعی و هو المصلی از امیر علیه السلام

مرویست که رسول خدا صلعم فرمود بدرستیکه الله تعالی گماشته از برای هر نبی وصی پس وصی آدم شیث بود و وصی موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی من علیست و او بهترین اوصیاست در دنیا و آخرت و منم خوانند بر آه راست

و اوست روشنائی آن راه و قال النبی صلعم لما اسری بی الی السماء لاوفی الملائکة بالبشارة فی کل السماء حتی لقینی جبرئیل فی جماعة من الملائکة فقال یا محمد لو اجمعت امتک علی حب علی ما خلق النار از امیر المومنین علیه السلام مرویست که گفت رسول خدا

چون مرا بمعراج بردند بسوی آسمان ملاقی شدند مرا فرشتگان در هر آسمان تا آنکه ملاقات شد مرا جبرئیل در مجلس خود با جمعی از ملائکه گفت ای محمد اگر جمع شدامت تو بر دوستی علی ابن ابیطالب هر آینه آفریده نمیشد آتش دوزخ

قال النبی صلعم کف علی کفی از امیر المومنین علیه السلام که گفت رسول خدا صلعم فرمود دست علی کف دست منست یعنی هر که با علی بیعت یا مصافحه کند با من کرده باشد قال النبی صلعم لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قوم

و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم بین الصفا و المروة قتل مظلوما ثم لم یوالک لم یدخل الجنة از امیر المومنین علیه السلام مرویست که گفت

رسول خدا صلعم اگر بنده پرستش کند مقدار آن مدت که نوح علیه السلام در قوم خود ایستاده بود و باشد مر آن بنده را مانند کوه احد زر و آن زر را نفقه کند در راه خدا و عمر آن بنده چندان دراز شود هزار حج کند در مدت هزار سال پیاده در میان

صفا و مروه و بجور کشته شود آن بنده و دوستی تو نداشته باشد ای علی شفاعت بهشت

بروی نصیب و در نیاید در بهشت قال النبی صلعم لاتستخفون الشیعتی فان

الرجل منهم لیشفع مثل ربیعه و مضر از امیرالمومنین علیه السلام مروی است

که گفت رسول خدا صلعم سبک مدارید پیروان علی را بدرستی مردی از ایشان

درخواست کند گناهان جمعی را که مانند گوسفندان قبیله ربیعه و مضر باشند

ظاهرا از آن مراد قرنیست زیرا که شیخ عطار در تذکرة الاولیا می نویسد

در حرب صفین امیرالمومنین علیه السلام را با معاویه واقع شد اویس قرنی

با امیرالمومنین علیه السلام بیعت نمود بدرجه شهادت پیوست لیکن تفاوت

در این است که شیخ میگوید بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر بالتمام کس

اویس امت محمد صلعم آمرزیده خواهد شد و در حدیث شریف قید موی نیست

ظاهرا بنا بر اختلاف روایت تفاوت شده والله اعلم بحقایق الامور

یکون فی اهل بیتی اثنا عشر امام خلقهم الله

من طینتی و اعطاهم علمی و فهمی اولهم علی و آخرهم مهدی

یعنی خواهند بود اهل بیت من دوازده امام صاحب واجب الطاعت آفریده است

ایشان را الله تعالی از طینت من و داده است ایشان را علم من و فهم من

اول ایشان علیست و آخر ایشان مهدیست و این حدیث را خواجه محمد

پارسا خلیفه خواجه بهاءالدین نقشبند در کتاب فصل الخطاب آورده است

قال النبی صلعم من احب ان یرکب سفینة النجات و لیتمسک

بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی

والمیعاد غدوه ولا بانتم بالائمة الهدی من ولده فانهم
خلفائی واوصیائی من بعدی وحجج الله علی الخلق بعدی
وسادة امتی وقایدا الاتقیاء الی الجنة حزبهم حزبی وحزبی
حزب الله وحزب اعدائهم حزب الشیطان از امیرالمؤمنین علیه السلام
مرویست که گفت رسول خدا صلعم فرمود هر کس خواهد سوار شود بر کشتی نجات و دست
بچسبد بریسمان محکم چنگ در زند بریسمان خدا که استوار است پس باید دوستی
بگیرد علی را بعد از من و بدشمنی بگیرد او را و بدشمن نظر نکند بغیر مطیع باشد
امامان را که راه نمایند بسوی حق یا الی مدرسی از اولاد آن خلف و اوصیا مند بر
آوردها خدا بعد از من و برگزیدگان امت مند و جنگ ایشان جنگ با من است
و جنگ با من جنگست با خدای عز و جل و جنگ با دشمنان ایشان جنگ است
با شیطان [illegible] یا علی انی رایت اسمک مقرونا باسمی
فی اربعة مواطن فالنت بالنظر انه لما بلغت بیت المقدس
فی معراجی الی السماء وجدت صخرت بها لا اله الا الله محمد
رسول الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری
فقال علی ابن ابیطالب علیه السلام فلما انتهیت الی سدرة المنتهی وجدت
علیها انا الله لا اله الا انا وحدی ومحمد صفوتی من خلقی
ایدته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری فقال علی ابن ابیطالب
علیه السلام فلما جاوزت سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش
رب العالمین وجدته مکتوب علی قایمه انی انا الله لا اله الا

انا ومحمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فلما هبطت
الی الجنه وجدت مکتوبا علی باب الجنه لا اله الا الله محمد
حبیبی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره از امیر المومنین
علیه السلام مرویست که رسول خدا صلعم فرمود یا علی دیدم من نام ترا در چهار
مکان پس انس گرفتم بدیدن آنها بدرستی چون رسیدم به بیت المقدس
در شب معراج بسوی آسمان یافتم بر سنگی که در بیت المقدس است نوشته
بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره
یعنی نیست خدائی مگر الله و محمد صلعم فرستاده بر حق منست و من خداوندم
قوت دادم ویاری دادم محمد را بوزیر او پس گفتم کیست وزیر من گفت علی ابن
ابیطالب علیه السلام دیگر رسیدم بسدرة المنتهی دیدم که بر او نوشته که منم خدای
سزاوار پرستش ونیست خدائی مگر من که یگانه ام ومحمد صلعم برگزیده منست از آفریدگان
من قوت ویاری دادم محمد صلعم بوزیر او پس گفتم جبرئیل را کیست وزیر من گفت
علی ابن ابیطالب علیه السلام است چون درگذشتم از سدرة المنتهی رسیدم بعرش
پروردگار عالمیان دیدم بر پایهای عرش نوشته بود بدرستی که منم خدای سزاوار
پرستش ونیست خدائی جز من ومحمد حبیب منست از آفریدهای من وقوت
ویاری دادم محمد را بوزیر او چون فرود آمدم بسوی بهشت دیدم نوشته بود بر در
که خدائی جز من ومحمد دوست منست واز آفریدها منست قوت ویاری دادم
بوزیر او [illegible] من کنت ولیه فعلی ولیه ومن کنت
امامه فعلی امامه از [illegible] فاطمه زهرا علیها السلام مرویست

که رسول خدا صلعم فرمود کسی که من امام باشم پس علی علیه السلام ولی اوست و هر که با من
باشد علی امام و پیشوای اوست قال النبی صلعم اعلم من بعدی امتی
علی ابن ابیطالب علیه السلام از سلمان فارسی مرویست که رسول خدا صلعم فرمود انا
ترازو انت کفه علی ابن ابیطالب قال النبی صلعم یا ابا بکر کفی و کف
علی فی العدل واحد از ابی بکر مرویست که گفت شنیدم رسول خدا صلعم ای ابوبکر
کف من و کف علی یعنی دست من و دست علی در عدل هر دو برابر است
قال النبی صلعم لو اجتمع الناس علی حب علی لما خلق الله النار یا علی
انت سیدی فی الدنیا والاخرة من احبک فقد احبنی وحبیبی حبیب الله
وعدوک عدوی وعدوی عدو الله والویل لمن ابغضک من بعدی
از عمر بن الخطاب مرویست که رسول خدا صلعم فرمود اگر جمع شوند آدمیان بر محبت
علی علیه السلام هر آینه آفریده نمی شد آتش دوزخ قال النبی صلعم لن تضلوا
ولن تهلکوا وانتم بحب کف علی واذا خالفتموه فقد ضللتم
طرق الهدی ودفعتم فی الغی واتقوا الله فی ذمة الله علی علیه السلام
از عبدالله عباس مرویست که گفت رسول خدا صلعم گمراه و هلاک نشوید در حالی
که شما زیر دست علی علیه السلام باشید و هرگاه مخالفت کنید او را پس تحقیق
گم کرده باشید راه های راست را و افتاده اید در گمراهی پس بپرهیزید از حق تعالی
از گذشتن حق خدای بر گردن خود از فرمان نابردن علی ابن ابیطالب علیه السلام
قال النبی صلعم یا ابن عباس علیک بعلی فان الحق علی لسانه
والنفاق مجانبه وان هذا افضل الجنة وصفا محابه یدخلون

الجنة وبه یدخلون النار از عبدالله عباس مرویست که گفت رسول خدا
فرمود ای ابن عباس بر تست مهر و محبت علی هر زمانی که حق بر زبان اوست و نفاق
دوراست از او و علی قفل و کلیدهای بهشت است بوسیله دوستی او در آیند مردم
به بهشت و بواسطه دشمنی او در دوزخ قال النبی صلعم علی و شیعته هم
والفائزون یوم القیمة از ابن عباس مرویست که گفت رسول خدا صلعم
فرمود علی و گروه او رسیدند بنعمتهای اخروی در روز قیامت قال النبی
یا علی لو ان احداً عبد الله حق عبادته ثم شک فیک و اهل
بیتک وهو افضل الناس کان فی النار از جابر مرویست که گفت
رسول خدا صلعم در حضور مهاجر و انصار فرمود ای علی هر زمانی اگر کسی پرستش کند حق تعالی را
چنانچه سزاوار پرستش است پس از آن شک کند در تو و اهل بیت تو در حالی که
بهترین آدمیان باشد در آید باتش دوزخ قال النبی صلعم لا خیر فی امته
لیس فیها احد من ولد علی یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر
از جابر مرویست که گفت رسول خدا صلعم که نیست نیکوئی در امتی که نیست در آن
امت کسی از فرزندان علی علیه السلام که امر کند بمعروف و باز دارد از منکر
قال النبی صلعم والذی بعثنی بالحق نبیاً ان الملائکة یستغفرون
لعلی وتشفق علیه وعلی شیعته اشفق من الوالدین علی
ولدهم از جابر مرویست که گفت رسول خدا صلعم بحق آن خدائی که بر انگیخت
مرا براستی برسالت که فرشتگان آمرزش می نمایند از برای علی و مهربان اند
براو و بر پیروان او مثل پدر و مادر بر فرزندان خود قال النبی صلعم اذا کان

یوم الا

یوم القیمة یا نعیق بحر منین من المفاتیح حزمر من مفاتیح النار
وحزمة من مفاتیح الجنة اسمآء المومنین من شیعة آل محمد
وعلی مفاتیح النار یکتب اسمآء المبغضین من اعدائه فیقول
یا احمد هذه لمبغضیک وهذه لمحبیک فادفعها الی علی
ابن ابیطالب یحکم فیهم بما یرید فو الذی قسیم الارزاق
لا یدخل مبغض الجنة ولا محب النار ابدا عن جابر الانصاری
مرویست که گفت رسول خدا صلعم هرگاه شود روز قیامت بیاید بسوی من جبرئیل
با دو بسته کلید یکدسته کلیدهای بهشت و یکدسته کلیدهای دوزخ و بر کلیدهای
بهشت نامهای مومنان و پیروان آل محمد و بر کلیدهای دوزخ نامهای دشمنان
او پس میگوید جبرئیل بمن که ای محمد صلعم این دسته کلید از برای دوستان تو است
و این دسته از برای دشمنان تو پس من میدهم آن هر دو دسته را بعلی ابن
ابیطالب علیه السلام میدهم که او رای کند در میان مردم بانچه خواهد بحق آنکه بخش
کرد روزیها را که در نیاید دشمنان علی علیه السلام در بهشت و در نیاید
دوستان او در دوزخ [illegible] ان الله تعالی علی الاوصیا وصیا
وصیره ابن عمی وظهرنی له وشدّ به عضدی کما شد عضد
موسی باخیه هرون وهو خلیفتی ووزیری ولو کان بعدی
نبی لکانت النبوة له علیه السلام از انس بن مالک مرویست که گفت
رسول خدا صلعم بدرستیکه حق تعالی برگزید مرا بر پیغمبران و مختار ساخت مرا
و برگزید از اوصیا وصی مرا و گردانید آن وصی را پسر عم من و مرا ساخت

پدر زن او و استحکام و قوت داد بان وصی بازوی محمد چنانچه مستحکم کرد بازوی
موسی را ببرادرش هارون و ان پسر عم منست و خلیفه منست و وزیر منست و اگر
نبی بعد از من بودی هر آینه نبوت و ولایت مر او را بودی قال النبی
حدثنی جبرئیل عن الله تعالی یحب علیا ما لا یحبه الملائکه
ولا النبیین ولا المرسلین وما من تسبیحة یسبح الله الا و یخلق الله
منه ملک یستغفر لمحبه وشیعته الی یوم القیامه ترجمه
از انس مرویست که گفت رسول خدا صلعم فرمود بمن که جبرئیل آمد از خدای
بزرگ و گفت بدرستی که خدای دوست میدارد علی را و دوست ندارد آن فرشتگان
و نه پیغمبران و نه مرسلان را و نیست هیچ تسبیح کننده که تسبیح کند خدا را مگر
بیافریند خدای از آن ملک فرشته که آمرزش بخواند برای محبانش و پیروان
او تا روز قیامت [illegible] من احبك یا علی کان مع النبیین
فی درجتهم یوم القیامه ومن مات یبغضك فلا تبالی
مات یهودیا او نصرانیا از عمر خطاب مرویست رسول خدا فرمود
که هر که دوست دارد ترا ای علی برابر باشد با پیغمبران در درجات ایشان
بروز قیامت و کسی بمیرد بدشمنی تو پس لاشک بمیرد یهودی و نصرانی
[illegible] ان الله قد عهد الی ان خرج علی فهو کافر و ادخله
فی النار از عایشه مرویست گفت رسول خدا صلعم فرمود بدرستی که الله تعالی
به تحقیق پیمان بست با من که کسی بیرون آید بر علی علیه السلام او کافر باشد
و سزاوار تر است در آتش دوزخ و گفت عایشه فانسیت هذ

الحديث يوم الجمل حتى ذكرتها البصرة وانا استغفر الله
عسى ان يكون يعنى من فراموش كرده بودم اين حديث را در روز جمل تا آنكه
بياد آوردم آنرا در بصره وآمرزش مى خواهم از خدا ورئيست كه بيامرزد مرا
[illegible] ايمان اهل السموات والارض ان وضع ايمان
على فى كفة لرجح ايمان على ابن ابيطالب عليه السلام از عبدالله
جويشفى پسر مره ضبرى از پدر كلان خود روايت كرده دو مرد از عمر پرسيدند
در طلاق كنيزك پس عمر پرسيد آن مسئله را از مردى در آنجا كه حاضر بود
وانمرد اشاره نمود بهر انگشت خود پس عمر باز كشت بسوى آن دو مرد وگفت
دو طلاق است پس گفت يكى از آن دو مرد بعمر سبحان الله آمديم ما بسوى
تو و تو امير مومنان و پرسيديم از تو مسئله جواب ندادى و متوسل شدى
بسوى مردى و حال آنكه بخدا سوگند با تو سخن نكرد عمر باشاره جواب داد وگفت
ميدانيد آنمرد كيست اين مرد برادر رسول خدا صلعم است گواهى ميدهم كه من
شنيدم از رسول خدا صلعم پيغمبر مى گفت اگر بگذارند ايمان على عليه السلام را در پله
ترازو و در پله ديگر بگذارند ايمان اهل زمين و آسمان را هر آئينه زيادة آيد ايمان
على عليه السلام بر ايمان اهل آسمانها و زمينها [illegible] يا على بخ بخ
من مثلك فملائكت تشتاق اليك والجنة لك اذا
كان يوم القيمة ينصب لى منبر من نور ولابراهيم منبر من نور
ذلك فيجلس عليه واذا منادى ينادى بخ بخ من وصى
بين حبيب وخليل ثم اوتى بمفاتيح الجنة والنار فادفعنا

الیک از زید بن اسلم مرویست که رسول خدا صلعم فرمود ای علی خوشا حال تو
کیست مانند تو که فرشتگان آرزومند تواند و بهشت مر توراست بدرستی که
هرگاه شود روز قیامت برپای کنند شهار برای من منبری از نور و از برای ابراهیم
منبر از نور و بنشینیم ما بر آن منابر بود در آن هنگام ندا کند خوشا حال وصی که
نشسته است میان حبیب و خلیل پس بیاورند کلیدهای بهشت و دوزخ را
و بدهم من آن کلیدها را بدست تو [illegible] صلعم کنت انا و علیا نورا
بین یدی الله مطیع یسبح الله ذلک النور و یقدس قبل
ان یخلق آدم اربعة عشر الف عام فلما خلق آدم رکب ذلک
النور فی صلبه فلم یزل ینقله من صلب فلم ینقله من
صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما
فی صلب عبد الله وقسم علی فی صلب ابیطالب
فعلی منی وانا منه [illegible] اربعین ابو الحسن الدامغانی و نزل السالکین
شرف الدین در کنز لغات فی و مناقب خوارزمی و مودات میر علی همدانی
و مسند احمد حنبل و بحر الانساب جعفر بن محمد از سلمان فارسی مرویست که گفت
رسول خدا صلعم من و علی هر دو از یک نور بودیم و آن نور بدرگاه خدای عزوجل طاعت
و تسبیح و تقدیس میکرد و خدای لایزال پیش از آنکه آدم را بیافریند چهار هزار
سال چون آدم را بیافرید آن نور را در صلبش قرار داد و همچنین حق سبحانه و تعالی
از صلبی بصلبی منتقل میساخت تا آنکه در صلب عبد المطلب قرار یافت پس آن
نور را بدو قسمت نمود قسم مرا در صلب عبد الله قرار داد و قسم علی را در صلب

ابی

بیان باب پسر علی از منست و [illegible] تعلیق الشیء مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخ رسول الله قبل ان یخلق السموات بالف عام در صحاح ستة و مواد ات مسطور است که رسول خدا فرمود نوشته بر در بهشت پیشتر از آنکه خلق بیافرید آسمانها را بهزار سال که نیست الله مگر الله و محمد صلعم فرستاده خداست و علی برادر رسول خداست قال النبی ان علیا منی وانا من علی وهو ولی کل مومن و مومنة بعدی لا یودی عنی دینی الا علی در صحاح ستة و صواعق محرقه و مشکوة مسطور است که رسول خدا صلعم فرمود بدرستی که علی از منست و من از علی و اولاد او حاکم بر هر مومن و مومنه است بعد از من ادا نکند کسی ورثه از من دین مرا مگر علی علیه السلام [illegible] یا علی انت اول المسلمین اسلاما وانت اول المومنین ایمانا وانت منی بمنزلة هرون من موسی در اربعین ابو المکارم و نزل السائلین بروایت عمر بن الخطاب و در صفوة الزلال المعین از ابن عباس مسطور است که رسول خدا فرمود ای علی توئی اول مسلمانان از روی اسلام و توئی اول مومنان از روی ایمان و توئی نزد من بمنزله هرون از موسی قال [illegible] مثل علی فی الناس کمثل قل هو الله احد [illegible] در اربعین فردوس الاخبار مسطور است که رسول خدا فرمود ای [illegible] در میان خلق است مثل سوره اخلاص در قرآن چنانچه سوره اخلاص اشرف سوره قرآنست و دلالت میکند بر وحدت ذات و صفات الهی و اشرف هر ذات و صفات است همچنین علی علیه السلام

درمیان خلایق افضاع ... شرش ... و جمیع کمالات وحمیده که نسبت او
... حب علی ... الذنوب کما اکل
الحطب النار در اربعین ... روایت
که رسول خدا صلعم فرمود ... امان ... جهرود حباکه آتش
... اصل جمله کنان ...
...
قسمت الحکمه علی عشرة ... الی تسعة اجزاء والناس
جزو واحدا در تفسیر ... مروی است که شیخ سوال
نمود از رسول خدا صلعم که چه میگوئی در حق علی علیه السلام آنحضرت فرمود
شد حکمت بر ده جزو پس داد ... بعلی ... نه جزو ...
همه جهانیان ... حق علی هذه الامة حق الوالدین علی
ولده در اربعین از جابر انصاری مروی است که رسول خدا صلعم فرمود علی علیه السلام
برامت من همچو حق پدر بر فرزند خواست ... سبب ... فرزند
و همچنین علی علیه السلام سبب معمور این امت است و نعیم حقیقی
هر آنکه نیکت بخشد قدم اخلاص بر جاده متابعت امیرالمومنین علیه السلام
نهد و سخن ... بسمع جان و دل استماع نماید معترف بحقایق
معارف ... نجات ابدی و نعیم مقیم تا بر گشته بحیات ...
حق فی الدارین مخصوص که ... امیران العلم علی کفه
والحسن ... حبوطه و فاطمه ... الائمه عموده

اعمال المحبین و المبغضین لمنا [illegible] در کتاب مذکور از ابن عباس مرویست

که رسول خدا صلعم فرموده من ترازوی علمم و علی بر دو کفه آن و حسن و حسین رشتها

او و فاطمه علاقه او و امامان عمود آن پس وزن می شوند از این ترازو اعمال

دوستان و دشمنان ما [illegible] یا علی اوتیت ثلاثا لم یوتهن

احد و لا ما اوتیت صهرا و لم اوت انا مثله و اوتیت صدیقه

مثل ابنتی و لم اوت مثلها و اوتیت الحسن و الحسین من صلبک

و لم اوت من صلبی و لکنکم منی و انا منکم [illegible] در شرف النبی از ابو الحمرا

مرویست که رسول خدا صلعم فرموده یا علی داده مر تو را سه فضیلت داده نشده

هیچکس از خلایق را و نه مرا [illegible] خسری مثل من بتو ارزانی داشته شد و مرا

نیست [illegible] منکوحه همچو فاطمه دختر من تو راست و مرا نیست [illegible]

فرزندان چون حسنین علیهم السلام از صلب تو تو را هست و مرا

نیست لکن شما ها یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین از من هستید

و من از شمایم و باین عبارت نیز در بحر الدرر بنظر رسید [illegible]

من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی

زهده و الی بطشه فلینظر الی علی ابن ابیطالب علیه السلام

در صحیح واقدی از ابو الحمرا مرویست که رسول خدا فرموده هرگاه کسی خواهد نظر کند

بآدم در علم او و بنوح در فهم او و به یحیی در زهد او و بموسی در هیبت او پس باید

نظر کند بعلی ابن ابیطالب و حدیث مذکور در شرف النبی از ابو الحمرا بنظر

درآمده و در صحایف هدایت السعدا و جواهر الاخبار باین عبارت

از جابر انصار مرویست من احب ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته
والی میکائیل فی رتبته والی جبرائیل فی جلالته والی آدم فی
سلمه والی نوح فی خشیته والی ابراهیم فی خلته والی یعقوب
فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی کلماته والی ایوب
فی صبره والی یحیی فی زهده والی یونس فی ورعه والی محمد صلعم
فی حسبه وخلقه فلینظر الی علی فیه تسعین خصلت من خصال
الانبیاء وجمع الله فیه ولم یجمع احداً غیره یعنی فرمود رسول خدا صلعم
هر کس همت دارد و بنگرد بسوی اسرافیل در هیبت او و بسوی میکائیل در مرتبه او
و بسوی جبرئیل و بزرگی او و بسوی آدم در درس او و بسوی نوح در ترس او از حق تعالی
و بسوی ابراهیم در دوستی او و بسوی یعقوب در اندوه او و بسوی یوسف در حسن او
و بسوی یحیی در زهد او و بسوی یونس در پرهیزکاری او و بسوی عیسی در عبادت او و بسوی
محمد صلعم در بزرگی او و حسب خلق او پس هر آینه به بیند بسوی علی علیه السلام که نود
که در او نود خصلت است از خصال پیغمبران جمع کرده است حق سبحانه و تعالی
در علی ابن ابیطالب علیه السلام نه در غیر آن ... صح یا ایها الناس
لا تشکوا علیاً والله لانه لاخشی فی دین الله ... در حلیة الاولیا
بروایت ابو سعید خدری مسطور است که بعضی از مردمان شکایت علی علیه السلام
نزد رسول خدا صلعم کردند آنسرور فرمود ای مردمان شکایت علی را در هیچ امر
مکنید بخدا که محکم در دین و یگانه است در راه خدا عزّ در اقامت و قواعد
اسلام سعی میکند و از ملامت هیچ آفریده می اندیشد لا یخافون لومة لائم

صفات اوست واشداء علی الکفار در شان اوست وحدیث مسطور
در صواعق محرقه ومستدرک حاکم از راوی مذکور باین عبارت مرویست که
لا تشکوا علیا فواللہ انہ لاخشی فی ذات اللہ او فی سبیل اللہ یعنی شکوہ مکنید
نجدا سوگند که او ترسنده تر است در ذات خدای تعالی یا در راه خدا ... الخ
لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن در مسند حنبل وصحیح ترمذی
ومشکوة از ام سلمه ودر صواعق محرقه از امیر المومنین علیه السلام مرویست
که قسم بآنکه رویانید دانه را وپیدا کرد ادم فرزانه را بدرستی که عهد کرده است
نمیدارد علی علیه السلام را مگر مومن ودشمن نمیدارد او را مگر منافق ... الخ
لعلی دمك دمی ولحمك لحمی وقلبك قلبی ونفسك نفسی
ودو حدیث در دستور الحقایق مسطور است سبب ورود این حدیث
آن بود که روزی سید المرسلین امیر المومنین را درون پیراهن خود برآورده چنانچه
تن آنسرور با مرتضی علی یک شد بعد از آن سر بیرون نمود در آن حالت حدیث
مذکور فرمود ودر هدایت السعدا وبعض از کتب دیگر بنظر درآمده که روزی حسنین
نزد سید الثقلین حاضر بودند اعرابی پرسید یا رسول اللہ ایشان کیستند
فرمود پسران من اعرابی گفت پسران علی علیه السلام کجا نیند آنحضرت فرمود
ایشانند پس علی را در کنار گرفت وحدیث مذکور فرمود ودر مسند حنبل از ابن
عباس مرویست که من شنیدم از امیر المومنین علیه السلام که میگفت انا عبد اللہ
واخو رسول اللہ وانا صدیق الاکبر لا یقولها غیری الا کاذب
ومفتری یعنی منم قطب زمان وقایم مقام حبیب رحمان وبرادر رسول اللہ

ومنهم صدیق اکبر واین کلمه دیگری نگوید مگر مفتری باشد مؤلف گوید عبد الله مخصوص اقطاب است ولهذا اکابر انبیاء علیهم السلام را که قطاب اعصار بودند در قران مجید هر جا ذکر کرده می شود و موسوم بعبد الله است کما قال الله تعالی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی [illegible]

[illegible]

[illegible] واصحاب بینش ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای عز و جل و حدیث مصطفی کلامی فصیح تر و شریف تر از کلام امیر المومنین نیست بنا برین بطریق تیمناً و تبرکاً بکلام معجز انجام آن امام معلی مقام شروع نموده شد [illegible]

انا الذی عندی مفاتح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری یعنی منم

~~انکسی نزد [illegible]~~ منست کلیدهای غیب نمیدانند آن کلیدها را بعد از محمد غیر از من [illegible] انا الذی فیه رسول الله

انا مدینة العلم و علی بابها یعنی منم انکسی که گفت رسول خدا در شان من که منم شهر علم و علی دروازه آن [illegible] انا ذو القرنین المذکورین فی الصحف الاولی یعنی منم ذو القرنین که ذکر کرده شده در کتب سماوی که پیشتر از این نازل شده [illegible] انا المجر المکرم الذی ثجت عشر عینا [illegible] انا الذی عندی خاتم سلیمان یعنی منم انکسی که نزد منست خاتم سلیمان پیغمبر علیه السلام و متصرف در جمیع مخلوقات از جن وانس وغیره [illegible] بحکم سلیمان نبی میرفت بر دیو و پری بود بس تو اناکستری الله مولانا علی

قال امام المحققین علیه السلام انا الذی الیّ ایاب الخلق الیّ حساب الخلایق یعنی منم
آنکس که مقتدا و متکفل حساب خلایق را قال امام الساجدین علیه السلام انا اللوح
المحفوظ یعنی منم لوح محفوظ که ثابت است در ضمیر منیر من جمیع صور حقایق کون
و آنچه قال امیر المؤمنین علیه السلام انا مقلب القلوب والابصار ان
الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم یعنی منم داننده دلها و چشمها ظاهر
و باطن مردم بسوی خیر و شر بدرستی که بسوی ماست حساب ایشان قال امام المتقین
انا الذی قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یا علی
الصراط صراطک والموقف موقفک یعنی منم آنکس که رسول خدا صلعم
فرمود یا علی طریقه طریقه تست و موقف موقف تست برانچه تو ثابت
و راسخی بر همان ثابت باید بود یا آنکه پل صراط صراط تست و تو صاحب تصرفی هر کرا
خواهی همچو برق لامع بگذرانی و بنجات نعیم واصل سازی و هر کرا نخواهی نگونسار
بدرکات جحیم فرستی و بعضی را از شدت عبور مرور مواخذه نمائی بحسب اخلاص
و تفاوت مراتب اعتقاد که بتو دارند و همچنین موقفهای قیامت موقفهای
تست و بتو تعلق دارد و هر که را خواهی در ظل حمایت خود کشی و شدت و محنت
آنجا را بروی آسان سازی و بعضی را بعقوبت انتظار و گذشتن ایام حساب
که پنجاه هزار سال است معاقب گردانی قال امام العابدین علیه السلام
انا الذی عندی علم الکتاب علی ما کان وما یکون یعنی منم
آنکس که نزد اوست دانش کتاب آنچه بر هر چیز بوده باشد قال امام المتقین
انا آدم الاول وانا نوح الاول وانا ابراهیم الخلیل حین القی فی

فی النار انا مونس المؤمنین یعنی منم آدم اول و نوح اول و منم ابراهیم خلیل
و منم عمگسار مؤمنان مراد که گوید در مرات الطالبین مسطور است که خلق که
حیعا بعد از بهشت هر نوح را در هشتصد هزار سال آن ده هزار سال پیش از آدم صفی الله
و عمر داد هر آدم را هزار سال پس میراند و خلق که بعد ایشان ده هزار آدم و عمر
داد هر آدم را بدستور سابق ده هزار سال پس خلق که بعد از ادمها مرتبه اول
و دویم آدم صفی را انبا بر این در زمان هر آدم نوحی هست پس نوح اول بد پیغمبر
صادق آمده [illegible] عالم لطف و عین خور تو از روی یقین
ذات مقصود تو ایجاد عالم آمده ٭ بهر آدم مقدم معنیست اندر ازل
نامت از سبقت چو بر جواو آدم آمده ٭ اول آدم توئی گر راست میپرسی زمن
گرچه آدم از ره صورت مقدم آمده ٭ صدق حوی را درین باشد خطاب بو تراب
شاهد است اما از مراعیان مبهم آمده ٭ [illegible] انا فتاح
الاسباب یعنی منم گشاینده و سلب کننده سببها [illegible]
انا منشی السحاب یعنی منم پیدا کننده ابرها [illegible]
انا مورق الاشجار یعنی منم برگ دهنده و سبز کننده درختها [illegible]
انا مفجر العیون انا مطرد الانهار یعنی منم بیرون آورنده چشمه‌ها
ورهها و روان کننده دریاها و جویها [illegible] انا داحی
الارضین انا سماک السموات یعنی منم گسترانندهٔ زمینها و بلند سازنده آسمانها
[illegible] انا الاذی فصل الخطاب انا قسیم
الجنة والنار یعنی منم آنکسی که نزد منست فصل خطاب یعنی خطاب فاصل میان

حق واهل وكلام [illegible] سازند وامتياز كنده [illegible] صواب وخطا وكلام كه
[illegible] وقصود [illegible] ومخزن حقايق [illegible] دن وفهمانيدن معارف
[illegible] براهل جنت [illegible] براهل جهنم
[illegible] انا توحيد [illegible] الله انا معصوم
ومحفوظ من صغاير وكباير وخسرات وشكوك عمدا وسهوا
بعصمت من جانب الله [illegible] انا
حجة الله على من في السموات وفوق الارض يعني منم حجت
قاطع وبرهان ساطع جهت وحدانيت وكمال قدرت الهى برآنانكه
كه برافلاكند از جنس ملايك ونفوس قدسى وبر ساكنان طبقات زمين
از انس وجن وملايك اراضى وغيره [illegible]
انا خازن علم الله انا قايم بالقسط يعني منم گنجينه وگنجور علم الهى
ومنم قايم ومتصف بعدل وعدالت [illegible] انا
دابة الارض يعني منم دابة الارض كه آن علامات واشارات قيامت
[illegible] انا الراجفة انا الرادفة يعني منم
آن نفخه اول [illegible] جنبانيده است زمين را ومنم رادفه يعني
نفخه دوم ورادفه [illegible] كه دراول است ماخوذ از زدف چنانچه
اول ماخوذ است از رجف [illegible] انا
[illegible] انا القيمه [illegible] لا يكم عند خلق
السموات والارض يعني منم حق در روز [illegible] وحشر كهن خلايق است

انچه در جهان حضرت پوشیده نیست از مخلوقات آسمانها و زمینها قال امام الائمة [illegible]
انا صوت علی ابن ابیطالب فی الحروب کاصوت الرعد آواز علی ابن
ابیطالب در جنگها آواز های رعد قال امام الراشدین [illegible] انا اول
ما خلق الله حجته وکتب علی حواشیه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله وصیه یعنی منم اول کسی که خلق کرد الله تعالی حجت او را و نوشته
بر اطراف او لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه و نیز فرمود
که خلق کرد عرش را و نوشت بر ارکان چهارگانه او کلمات مذکوره را وقال
ثم خلق الارضین فکتب علی اطرافها لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله ووصی رسوله و آنحضرت نیز فرمود پیشتر خلق طبقات
زمین را و نوشت بر اطراف و جوانب او کلمات مذکوره قال ثم خلق اللوح
فکتب علی حدوده لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه
و نیز آنحضرت فرمود پیشتر خلق کرد لوح محفوظ را و نوشت بر نهایات و جوانب
آن این کلمات معهود را [illegible] انا الساعة
التی لمن کذب بها سعیرا یعنی منم آن ساعتی که هر کس تکذیب منکر اوست
واجب شده بروی دوزخ و مراد از آن ساعت روز قیامت است [illegible]
انا ذلک الکتاب لا ریب فیه یعنی منم آن کتابی که نیست هیچ شکی
در وی در وی عبارت از قرآن مجید است [illegible] انا اسماء
الحسنی التی امر الله ان یدعا بها یعنی منم اسماء حسنی آنکه امر کرده است
حق تعالی که خوانده شود او را بآن اسماء [illegible] امیر [illegible] بخوان الله مولانا علی

تسبیح خود کن بزبان الله مولانا علی ؑ شمس و عظیم و اعظمت غفار و فرد و تمامت

مولا و حق آدم است الله مولانا علی ؑ خواهی که یابی زوتش ان جان دره او برفشان

کو جان هست جان نش ن الله مولانا علی قال امام السابع [illegible] علیه [illegible]

انا نور الذی اقتبس منه موسی فهذا یعنی منم آن نوری طلب روشنائی

که از وی موسی علیه السلام پس هدایت یافت با آن نور قال الامام الباقر [illegible] علیه [illegible]

انا هادم القصور یعنی منم برانداز ند قصرها دنیا و عمارات عالم قال امام

المجتبی [illegible] علیه السلام انا مخرج المؤمنین من القبور یعنی منم برآورنده

مؤمنان از قبورهای ایشان [illegible] المجتبی [illegible] انا الذی عندی

الف کتاب من کتب الانبیا یعنی منم آنکه نزد منست هزار کتاب انبیا و

قال [illegible] منه علیه [illegible] انا متکلم بکل لغت فی الدنیا یعنی منم گوینده بهر

لغت و زبان که در دنیا هست قال [illegible] المتعالی [illegible] علیه [illegible] انا صاحب

نوح و منجیه انا صاحب ایوب المبتلا منجیه و شافیه انا

صاحب یونس و منجیه یعنی منم صاحب نوح و نجات دهنده او و منم

صاحب ایوب مبتلا به انواع محنتها نجات دهنده و شفا بخشنده منم و منم

صاحب یونس و نجات دهنده او و قال الامام القاددین علیه [illegible] انا

اقیمت السموات السبع بنور و قدرة الکاملة یعنی منم برپا کننده هفت

آسمان بنور و قدرت کامله خود قال امام الغالبین علیه السلام انا الذی لی سلم

ابراهیم الخلیل لرب و اقر بفضله یعنی آنکه بسبب من علیه السلام

ابراهیم به پروردگار عالمیان و اقرار که بفضل و بزرگی او و قال آقا [illegible] الله ان نبی علیه السلام

انا عصاء کلیم فبه اخذ بناصیة الخلق اجمعین یعنی منم عصای موسی
کلیم و بآن که برنده ام موهای پیشانی تمام خلق را و قابض و متصرف در ایشانم
[illegible] انا الذی نظرت فی عالم ملکوت
فلم احد غیر اشیاء وقد غاب یعنی منم آنکسی که نظر کردم در عالم ملکوت
پس نیافتم غیر از خود چیزی دیگر را و به تحقیق غائب بود [illegible]
انا الذی احصی هذه الخلق وان کثر وحتی اردیهم الی الله تعالی
یعنی منم آنکسی که میشمارم و می یابم اعداد خلق را اگرچه بسیار شوند تا آنکه مؤدی
میکنم ایشان را بسوی الله تعالی [illegible] انا الذی
لایتبدل القول لدی وانا بظلام للعبید یعنی منم آنکسی که متبدل
و متغیر نمی شود قول و کلام پیش من و نیستم من ظلم کننده مر بنده ها [illegible]
[illegible] انا ولی الله فی الارض والمفوض الیه امره
وحکمه فی عباده یعنی منم ولی خدا در زمین و گذاشته شده بسوی من امر خدا
و حکم میکنم بر بنده های او چنانچه فرمود یا چنانچه می خواهم [illegible]
انا الذی دعوت السموات السبع فاجابونی فامرتها فلینصبون
یعنی منم آنکسی که خواندم آسمان های هفتگانه را پس اجابت نمودند مرا و من حکم کردم که
برپا نمایند [illegible] انا الذی بعثت النبی المرسلین
یعنی منم آنکسی که برانگیختم انبیا و رسولان را [illegible]
انا الذی دعوة الشمس والقمر فاجابانی یعنی منم آنکسی که خواندم و طلب
اطاعت نمودم ماه و آفتاب را پس اجابت کردند ایشان مرا [illegible]

ای خواجه خیر البشر ای باب شبر و شبیر ای جامع شمس و قمر شاه سلام علیک

ای حیدر لشکرشکن باب حسین و حسن ای شیر خدا بوالحسن شاه سلام علیک

قال امام المتقین [illegible] انا قطرة العالمین یعنی خلق کهم عالمیان [illegible]

[illegible] واحی الارضین و عالم بالاقالیم

یعنی منم آنکسی که گستراننده زمینها و دانا بجمیع اقالیم [illegible]

انا الذی قال الله لاعدائه القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی منم

آنکسی که گفت خدا با دشمنان او را بیفکنید در دوزخ هر کافر کهن کشی که باشد

[illegible] انا الذی ارسیت والجبال و بسطت

الارضین انا مخرج العیون ملبت الزروع ومشف

ومنبت الاشجار و مخرج الاثمار یعنی منم آنکسی که لنگر کرده ام کوهها را

بجهت نگاه داشتن زمینها و گستراننده ام زمینها را جهت سکونت مخلوقات

ومنم بیرون آورنده چشمها و رویاننده زراعتها و بلند کننده درختها و برآورنده

میوه ها [illegible] افذ اقواتها و منزل المطر

و مسمع الرعد والبرق یعنی منم آنکسی که تقدیر و اندازه کرده و مقدر [illegible]

قوتهای مردم را و فرود آورنده باران و شنواننده آواز برق و رعد [illegible]

[illegible] انا مضیء الشمس و مطلع الفجر و منشئ النجوم

و منشئ الفلک فی البحور یعنی منم روشن کننده آفتاب و برآورنده صبح و پیدا کننده

ستاره ها و پیدا کننده و سازنده دریاها [illegible]

انا الذی اقوم الساعة انا الذی ان امت وان قتلت فلم

آقتل یعنی منم آنکه حشر برپا میکنم خلایق را و منم آنکه هیچگاه نمیرم مرده نشوم واگر
بکشتند کشته نشوم قال امام المتقین [illegible] انا الذی اعلم ما یحدث
لنا بعد الان وبعد ساعة انا الذی اعلم خطرات القلوب
ولمح العیون وما تخفی الصدور یعنی منم آنکه میدانم خبرها را
که پیدا میشود در هر وقتی از اوقات و در هر ساعتی از ساعات و منم آنکه
میدانم خبرهای خطور میکند و میگذرد در دلها و پلک زدن چشمها و خبرهائی
که مخفی و پوشیده است در سینهای مردم [illegible] انا
صلوٰة المؤمنین وزکوتهم وحجهم وجهادهم یعنی منم نماز مؤمنان
وزکوة وحج وجهاد ایشان [illegible] سبحان من لا ینام پیداست هر صبح و شام
حج و نماز است وصیام الله مولانا علی [illegible]
انا الناقور الذی قال الله تعالی فاذا نقر فی الناقور انا صاحب النشر
الاول والاخر انا اول ما خلق الله نور محمد وعلی من نور واحد
یعنی منم آن ناقور حق سبحانه فرموده فاذا نقر فی الناقور که دمیده می شود در صور
منم آن ناقور صاحب نشر و برانگیختن اول که از قبر است واین کنایه از زنده
ساختن است و منم صاحب نشر آخر یعنی برانگیختن زمین بسوی عرصات
و منم اول کسی خلق کرده است الله تعالی نور مرا [illegible]
انا صاحب الکواکب ومنزل الدولات انا صاحب الزلازل والرجفة
وانا صاحب المنایا وصاحب البلایا وفصل الخطاب یعنی منم صاحب کواکب
و برکننده دولت و منم صاحب منایا و صاحب زلزله و راجفه و منم صاحب مقصودها

وصاحب علامها وکلام که امتیاز کننده میان حق و باطل قال الامام الباذلین علیه السلام
انا صاحب ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد وانا ذلها
انا المنفق الباذل بما فیه یعنی منم صاحب آدم که خداوند عمود و ستونهای
بزرگ است اینچنین آدمی مخلوق نشده مثل او در هیچ شهری و منم فروتر از او
ومنم انفاق کننده بچیزی که در آن آرام است از نفایس و جواهر و غیره قال الامام
الاشجعین علیه السلام انا اهلکت الجبابرة المتقدمین بسعی وذو الفقار
یعنی منم هلاک کنندهٔ جباران و سرکشان پیشین را از سعی و کوشش بضرب
ذو الفقار قال الامام المعلم علیه السلام انا الذی حملت نوح فی
السفینة التی عملها انا الذی انجیت ابراهیم و مونسه انا
مونس یوسف فی الجب و مخرجه انا صاحب موسی و معلمه
یعنی منم کسی که برداشتم نوح را در سفینه که ساخته بود او را و منم آنکه نجات دادم
ابراهیم را از آتش و مونس اویم در غربت و منم مونس یوسف در چاه و برآورنده
او از چاه و منم صاحب موسی و تعلیم کننده آن در هر حکمتها و غوامض اسرار الهی
قال الامام المحیی علیه السلام انا منشاء الملکوت والکون یعنی منم سبب
و باعث پیدا ساختن ملکوت و عالم کون و منم پیدا کننده این هر دو قال الامام
المحمد بن علیه السلام انا البا[illegible] انا المعمور فی الارحام یعنی منم مبرا و منزه
از نقصانها و منم [illegible] در رحمها قال الامام المغیث علیه السلام
انا الذی ابرء الاکمه والابرص واعلم ما فی الضمایر انا انبئکم بما تاکلون
وما تدخرون فی بیوتکم یعنی منم آنکسی که بینا میکنم نابینای مادرزاد را و پیس را

برص و پسر راه داد [illegible] فهم با آنچه [illegible] طراست و خبر میدهم بچیزی

مرشد [illegible] ذخیره می گذارند [illegible] خود [illegible]

انا البعوضة [illegible] بها مثلا بعض منهم آن بعوضه

که ان الله تعالى لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها

فا [illegible] انا الذي اطعت الله في الظلمة بعض منهم

انکرچرا طاعت و فرمان بردار حقتعالی را در وقت تاریکی کهم و اجابت کو

مسئول مراد در آنوقت [illegible] انا الذي اطاعني الله

والخلق في ظلمة ودعى الى طاعته فلما اظهرها انكروا وقال جل

وعلا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به بعض منهم انكر بر پا کهد و مهیا

ساخت حقتعالی حقیت مرا و حال آنکه جمیع مخلوقات در ورطه ظلمت و مستتر

و خواندن آن خلق را بسوی طاعت من بعد از آن روشن و ظاهر شد از ظلمت در وقت

وجه آمدن آن مخلوقات انکار نمودند طاعت و فرمان برداری مرا چنانچه خود فرموده

و اشاره [illegible] ایت بلندست در کلام مجید

که فلما جاءهم [illegible] هرگاه نموده [illegible] ایشان نشناخته اند

قدر او را و کافر [illegible] با وقار [illegible] الذي كسوة

العظام لحما بعض منهم انکر [illegible] استخوانها و لباس کسوت از گوشت

قال [illegible] حامل عرش الله مع الابرار

من ولدي وحامل العلم انا [illegible] علم تاويل القران والكتب

الله [illegible] انا الراسخ في العلم بعض منهم انکر بردارنده عرش خدا

با جماعة ابرار که فرزندان منند و منم انگشتری بردارند علامت یعنی لواء الحمد و منم آنکسی

که نیک میدانم تاویل و معانی قرآن و کتب گذشته را و منم راسخ و استوار شده

در علم قال الامام الصامتین علیه السلام انا وجه الله فی السموات والارض کل

شیء هالك الا وجهه انا صاحب الجبت والطاغوت یعنی منم ذات الله

که در آسمانها و زمین تا است و هر شیء فنا و هلاک شونده است مگر ذات من و منم

صاحب و خالق جبت والطاغوت و منم شیطان و واله مشرکانند قال امام الواثقین

انا باب الله الذی قال الله ان الذین کذبوا [illegible] واستکبروا ولم

اعنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل

فی سم الخیاط و کذلك نجزی المجرمین یعنی بدرستی و به تحقیق آنانکه تکذیب

کردند آیات الله و استکبار و سرکشی نمودند از آن آیات کشاده نمی شود ایشان را درهای

آسمان و داخل نمی شوند در بهشت تا آنکه درآید شتر در سوراخ سوزن و این بحسب عادت

محال است پس درآمدن ایشان در بهشت نیز محال باشد و بهمین روش خبر میدهم

مجرمان را قال [illegible] المیزان [illegible] علیه السلام انا الذی خدمنی جبرئیل و میکائیل

انا الذی رددت الی الشمس مرتین انا الذی حص الله جبرائیل

و میکائیل بالطاعة الی یعنی منم آنکه خدمت کرد جبرئیل و میکائیل مرا و منم آنکسی که

رد کرده شده و باز آورده شد آفتاب برای در دو مرتبه و منم آنکسی خاص کرد انید جبرئیل

و میکائیل را بطاعت و فرمان برداری من قال الامام الا [illegible]

انا اسم من اسماء الحسنا و هو اعظم والاعلی یعنی منم اسمی از اسماء

حسنی الهی و آن اسم اعظم است و اعلی [illegible] المبین هیمنین [illegible]

انا صاحب الطور انا صاحب الکتاب المسطور انا بیت الله المعمور
انا حرث النسل انا الذی فرض الله طاعتی علی کل ذی روح
متنفس من خلق الله یعنی منم صاحب طور و آن کوهیست مشهور در مدینه و منم
صاحب کتاب مسطور یعنی قرآن و لوح محفوظ و منم بیت المعمور و آن خانه ایست در آسمان
بمقابل کعبه و عمارتها بقدر زایران و طواف کنندگان اوست و در اخبار آمده که داخل شوند
در بیت المعمور هر روز هفتاد هزار فرشته بجهت طواف و نوبت طواف بایشان
نمیرسد مراد بیت المعمور کعبه باشد و معموریت بحاجیان و زایران چنانچه در مدارک
مسطور است و منم آنکسی که فرض کرده الله تعالی طاعت مرا بر هر روح متنفس از خلق الله
قال امیر المؤمنین علیه السلام انا الذی انشر الاولین و الآخرین
انا قاتل الاشقیا بسیفی ذو الفقار و محرقهم فی النار یعنی منم
آنکسی که نشر کرده و بر انگیخته خلق اولین و آخرین را و منم کشنده بدبختان و بدکاران
بکوشش ذوالفقار و منم سوزنده خرمن حیات ایشان بآتش غضب حق
قال امیر المؤمنین علیه السلام انا الذی اظهرنی الله علی الدین انا
منتقم من الظالمین انا الذی ادی دعوة الامم انا الذی اذود
المنافقین من حوض کوثر یعنی منم آنکسی که ظاهر کرده اند و غالب کرده حق تعالی
مرا بر دین و منم انتقام کشنده از ظالمان و منم آنکسی قبول میکنم دعوت امتها را
و منم آنکسی رد میکنم منافقان را از حوض کوثر و اگر خواهم فروشانم آتش
منافقان را از حوض کوثر قال امیر المؤمنین علیه السلام انا باب فتح الله
من دخله کان آمنا بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران یعنی منم

١

انگشتری وآن در حرکت شاره است او را الله تعالی که هر کس در آید از آن در بدرستی جمیع ایمان یابند از انواع مکرومات دارین و منم انگشتری بدرستی منت کلیدهای بهشت و دوزخ قال امام المظفر بن علیه السلام انا الذی جهدت الجبابرة باطفاء نور الله واذا حصت محبته قال الله الا ان یتم نوره و ولایته اعطی الله بنیت النهر الکوثر واعطانی نهر الحیات انا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الارض فعرفنی الله من یشاء ویمنعی من یشاء یعنی منم انگشتری سعی کرده بند جباران بفرونشاندن نور الهی وکم کردن حجت او را متصل که مرا باری تعالی مکر لکه تمام نشد نور الهی و ولایت او و داد خدای عز و جل بنی خود را دریای کوثر و مرا داد دریای حیات شدم من با رسول خدا در زمین پس بشناسند مرا کسی خواست و منع کرد کسی را که نمی خواست قال الامام ابو احمد بن علیه السلام قایم فی خضت حیث الارواح بتحرک ولا نفس متنفس غیری قال الامام التقی علیه السلام انا صامت العالم و محمد صلعم عالم الناطق یعنی منم دانای خاموش و محمد است دانای گویا قال امام القادر بن علیه السلام انا صاحب القرآن الاولی انا حاورت موسی الکلیم واغرقت فرعون انا عذاب یوم الظلة یعنی منم صاحب قرآن اولی در حدیث وارد است خیر القرآن قرائی یعنی بهترین قرآنها قرآن منست و منم که محاوره و مکالمه کرده ام با موسی علیه السلام و غرق کرده فرعون را و منم سیران کننده در روزی غیر از ظل عرش سایه نباشد قال الامام الکاظم بن علیه السلام انا آیات الله و امین الله انا احی و امیت انا خلق و رازق وهو السمیع العلیم انا العلم البصیر انا الذی

اجود علی السموات السبع والارضین السبع فی طرفة عین انا اول
وانا الباطن یعنی منم آیات رحمت الله و راز دار الله و من زنده میکنم و میرانم
بقدرت خدا و پیدا میکنم هفت آسمان و هفت زمین را در یک چشم بهم
زدن و منم اول یعنی نفخه اول و نفخه دویم قال امام المالکین علیه السلام انا ذو القرنین
هذه الامة امام الوصیین علیه السلام انا الذی نفخ فی الناقور
یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر یعنی منم آنکس که نفخ میکنم در صور در آن روز
که نهایت سخت است بر کفار و حال آنکه اصلا احتمال آسانی ندارد امام المتقین
انا اسم الاعظم وهو کهیعص یعنی منم اسم اعظم که آن کهیعص است قال امام
المظلومین علیه السلام انا المتکلم فی لسان صباء عیسی انا یوسف
الصدیق انا الذی باب الله علیه الا انا دی یصلی فی آخر الزمان
عیسی فی خلفی انا المنقلب فی الصورة یعنی منم آنکه گویا شدم در زبان خورد سالی او منم
عیسی و منم یوسف صدیق و منم آنکسی که توبه داده است خدا او را و قبول کرده است توبه
او را و منم آنکسی که نماز میکند در آخر الزمان حضرت عیسی در عقب من و منم که اندر صورتها
عن امام محمد باقر عن آبائه علیهم السلام سئل رسول الله صلعم عن الناس
فقال النبی صلعم خیرها و اتقیها و افضلها و اعلمها و اقربها الی
الجنة و اقربها منی ولا فیکم اتقی ولا اقرب الی من علی ابن ابیطالب علیه السلام
ترجمه از امام محمد باقر از آبای بزرگوار خود روایت فرموده است که پرسیدند از رسول خدا صلعم
از آدمیان پس رسول خدا فرمود که بهترین و پرهیزکارترین و فاضل ترین و نزدیک
ترین آدمیان بسوی بهشت و نزدیک ترین ایشان بمن و نیست در میان شما

پرهیزکارتر و نزدیکتر بسوی خدا علی ابن ابیطالب عن انس قال کنت مع النبی
فاقبل علی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم هذا حجتی علی امتی
یوم القیمة عند الله از انس بن مالک مرویست که گفت رسول خدا صلعم روزی
که من بودم با پیغمبر صلعم پس از مقابل پیدا شد مرتضی علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلعم
که این مرد حجت است برامت بعد از من در روز قیامت نزد خدای عزوجل عن ابو هریره
قال یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قبل ان یخلق آدم ونفخ الروح فیه واذ اخذ ربک من بنی آدم
من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی فقال انا ربکم الاعلی ومحمد نبیکم وعلی امامکم وامیرکم از ابو هریره
مرویست که گفتم یا رسول الله کی واجب شد ترا نبوت فرمود پیش از آنکه بیافرید حقتعالی
آدم را و بدمید در او جان را و فرمود رسول خدا در آن هنگام که گرفت پروردگار
از فرزند آدم از پشتهای فرزندان ایشان را بر نفسهای ایشان یا نیکه آیا نیستم
پروردگار شما گفتند هستی تو پروردگار ما پس گفت حق سبحانه وتعالی که من پروردگار
شما ام بالاتر از همه و محمد نبی شما و علی امیر شما و امام شما عن انس قال رسول الله صلعم
یا انس انطلق فادع لی سید العرب والعجم یعنی علیا فقالت عایشه
الست سید العرب فقال انا سید ولد آدم ولا فخر وعلی سید العرب
فلما جاء ارسل رسول الله الی الانصار فاتوه فقال یا معشر الانصار
الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی قالوا بلی یا رسول الله
قال هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی

قلت لكم عن الله از انس بن مالک مرویست که گفت رسول خدا صلعم ای انس

برو و بخوان سید را از برای من بزرگ عرب یعنی مرتضی علی علیه السلام پس گفت عایشه

آیا تو نیستی سید و بزرگ عرب فرمود من سید و بزرگ فرزند آدمم و در این فخر نیست

و علی است بزرگ و سید عرب و چون آمد علی پیش رسول خدا آنسرور فرستاد جماعتی

انصار چون آمدند رسول خدا فرمود ای انصار راه نمایم شما را بچیزی که اگر دست زنید باو

هرگز گمراه نشوید بعد از من گفتند بلی یا رسول الله فرمود این علی است که دوست دارید او را

بواسطه دوستی من و گرامی دارید بسبب گرامی داشتن من هر سخنی که جبرئیل امر کرده مرا

از جانب الله تعالی آنچه گفتم شما را عن ابو موسی النهدی قال کنت مع رسول الله

فی بقیع الغرقد معه ابی بکر و عثمان و عمر و نفر من اصحابه و علی

فالتفت الی ابی بکر فقال یا ابا بکر هذا الذی تراه وزیری فی السماء

و وزیری فی الارض یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام فان احببت

ان تلقی الله و هو عنک راض فارض فان رضاه رضا الله تعالی

و غضبه غضب الله ترجمه از ابو موسی نهدی مرویست که بودم با رسول خدا صلعم

در موضع بقیع غرقد من و ابوبکر و عثمان و عمر و یکنفر از صحابه و مرتضی علیه السلام پس

پس رسول خدا صلعم روکرده بسوی ابوبکر و گفت ای ابوبکر کسی را که تو می بینی وزیر منست

در آسمان و زمین یعنی علی علیه السلام اگر می خواهی ملاقات کنی حق تعالی را در حالی که او

از تو راضی باشد و خشنود شود پس خشنود دار علی را بدرستی که خشنودی او خشنودی خداست

و خشم او خشم خداست عن ابی ذر غفاری قال سمعت النبی صلعم یقول

الله تعالی اطلع الارض اطلاعة من عرشه کیف و لا زوال فاختارنی

وهو نبي سيد [illegible] الاولين والاخرين من النبيين والمرسلين

واعطانی [illegible] والركن والمقام والحوض والزمزم

والمشعر [illegible] العالم يمينه الصفا ويساره المروة واعطاه الله

ما لم يعط [illegible] من النبيين والملائكة المقربين فلنا وما ذا

رسول الله قال اعطاه علي واعطاه العذراء البتول زوجة لكل

[illegible] يعط احدا من الاولين والآخرين [illegible] الحسين ولم يعط احدا

مثلهما واعطاه الله اصهارا مثله وليس لاحد مثله واعطاه الحوض وجعل اليه

قسيم الجنة والنار ولم يعط ذلك الملائكة وجعل شيعته في الجنة

واعطاه اخا مثله وليس لاحد اخ مثله ايها الناس من اراد ان

يطفي غضب الله وان يقبل عمله فلينظر الى علي فان النظر اليه

يزيد الايمان وان حبه يذهب السيئات كما يذهب النار الرصاص

[illegible] از رسول خدا صلعم روایت است که گفت رسول خدا صلعم برگزید خدا تعالی ما را بدر زمین

[illegible] از عرش خود که کیف و زوال پس برگزید مرا و کرامت بزرگ بخشید

[illegible] میان از پیغمبران و فرشتگان مقرب و گفتیم حبیب [illegible] سلام [illegible]

[illegible] آنکه اصدیه [illegible] از عالمیان و آن رکن و مقام ابراهیم و حوض [illegible]

[illegible] زمزم و مشعر و منا [illegible] بزرگ که جانب [illegible]

[illegible] چیزی چند که نداد کسی از پیغمبران و فرشتگان مق[illegible] آن گفت

[illegible] داده است با و [illegible] فرزند حسن حسین [illegible] پیغمبر را مانند این

[illegible] و داده است با و [illegible] هیچ [illegible] و داده است با و حوض

کوثر و کها نیده است بسوی او بحشر کهن بهشت و دوزخ را و نداد این مرتبه بغیر

و داده است سروان او را بهشت و داده است باو برادری مانند من و نیست کسی را برادر

همچنان من از گروه آدمیان هر که خواهد فروزش نده آتش غضب الهی را قبول

کهن بسوی علی علیه السلام بدرستی در نظر کهن بسوی علی زیاده میکند ایمان و درستی او میکند از

بدیها را چنانچه میکند آتش ارزیز را عن ابو هریره قال سمعت رسول الله

انه قال صیام یوم الثامن عشر من ذی الحجه کان له ستین

شهر وهو یوم الذی اخذ فیه النبی بید علی علیه السلام بغدیر خم

فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد

من عاداه ترجمه از ابو هریره مرویست که شنیدم از رسول خدا فرمود هر کس روزه

بگیرد هژدهم روز ماه ذی الحجه مر او راست ثواب شصت ماه روزه و این روز روزیست

که گرفت دران روز پیغمبر دست علی را در موضع غدیر خم و فرمود هر کس را من حاکم و امیرم

علی حاکم و امیر است بار خدایا دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار

کسی را که علی را دشمن دارد عن عمر ابن الخطاب قال نصب رسول الله صلعم

ولد لعلی علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره اللهم

انت شهید علیهم فقال کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب

الریح فقال عمر لقد عقد رسول الله عقدا لا یحله الا کذا

الا منافق فاحذر ان تحله فقلت یا رسول الله صلعم انک حیث

فقلت فی علی کان جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال لکذا

وكذا قال نعم يا عمر ليس من ولد آدم لا كيف حين سئل عليه السلام

اراد ان يوكد ما بكم ما قلبه في ليلة ... عليه السلام تو ... از عمر خطاب

... بر پای کرد رسول خدا صلعم از برای علی علمی و گفت هر که را من

حاکم و امیرم او است بار خدا دوست دار او را که علی را دوست دارد

دشمن دار او را که علی را دشمن دارد و فرو گذار او را که علی را فرو گذارد و یاری کن

هر که علی را یاری کند بار خدایا تو گواه باش بر ایشان عمر گفت در پهلوی من

جوانی نیکو روی خوش بوی نشسته بود آن جوان گفت ای عمر هر آینه بسته است

به تحقیق رسول خدا عقدی که فراموش نکند آنرا مگر منافق پس بپرهیز که نتوانی که

بگسلی این عقد را پس گفت عمر من گفتم یا رسول الله هر آینه تو گفتی

در حق علی علیه السلام چون ... در پهلوی من جوانی خوش روی و خوش بوی گفت

بمن چنین و چنان رسول خدا فرمود ای عمر آن جوان از فرزندان آدم نبود جبرئیل

بود خواست که محکم سازد آنچه بر شما گفتم من در حق علی علیه السلام عن عائشه

سمعت رسول الله صلعم یقول لعلی ان لیس لمحبک حسرة عند

موته ولا وحشة فی قبره ولا فزع فی قبره از عائشه مرویست

که شنیدم از رسول خدا صلعم فرمود ای علی نیست دوستان ترا افسوسی

در وقت مردن و نیست او را ترسی در گور و اضطرابی در روز قیامت عن ابن عمر

قال کنا نصلی مع النبی صلعم فالتفت الینا و ... ایها الناس

هذا ولیکم بعدی فی الدنیا والآخرة از ... الله بن عمر مرویست

که نماز میکردیم با رسول خدا صلعم پس نگاه کرد بجانب ما فرمود ای مردمان

این مرد یعنی علی علیه السلام حاکم و امیر شما است بعد از من در دنیا و آخرت پس
حرمت او را نگاه دارید عن عمر الخطاب قال لما عقد مواخات بین
اصحابه قال هذا علی اخی فی الدنیا والاخره وخلیفتی فی
اهلی ووصی فی امتی ووارث علمی وقاضی دینی وماله منی
وماله منه ونفعه نفعی وضره ضری من احبه فقد احبنی
ومن ابغضه فقد ابغضنی از عمر مرویست که فرمود رسول خدا هر گاه که بست عقد برادری
در میان اصحاب خود فرمود علی علیه السلام برادر منست در دنیا و آخرت و خلیفه من
در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و ادا کننده دین من و مال او از من
و مال من از آن اوست و نفع و ضرر او نفع و ضرر منست هر کس دوست دارد او را
به تحقیق دوست داشت مرا و هر کس دشمن دارد او را به تحقیق دشمن دارد مرا
عن زید خارجه مولا رسول خدا قال لما کان اللیله التی اخذ
فیها رسول الله صلعم علی الانصار بیعه الاولی فقال اخذ علیکم
بما اخذ الله علی النبیین من قبل ان تحفظونی بما تحفظون انفسکم
وتمنعو انفسکم وتحفظوا علی ابن ابیطالب علیه السلام انفسکم
فانه صدیق الاکبر یزید الله به دینکم وان الله اعطی موسی
العصا وابراهیم النار المطبقه وعیسی الکلمات التی کان یحیی بها
الموتی واعطانی هذا ولکل نبی آیه وهی والائمه الطاهرون من
من ولده ولن تخلو الارض من الایمان ما بقی احد من ذریته
وعلیهم تقوم القیمه از زید خارجه که غلام رسول خدا صلعم بود مرویست که چون آن شب شد

که گرفت رسول خدا از انصار بیعت اول خود را پس فرمود که گرفتم از شما ها بیعت چنانچه

گرفته است خدا تعالی از پیغمبران که بهند پیش از این پس بدرستی که علی علیه السلام صدیق

اکبر است پس او را بر حق دین شما را بعلی علیه السلام و بدرستی که داده است خدای تعالی

موسی را عصا و ابراهیم را آتش سرد و عیسی را سخنان که زنده می‌گردانید مرده را

و داد بمن علی علیه السلام را از هر پیغمبر برادرش نیست از پروردگار من پس صدر

و بزرگی و امامان پاک و پاکیزه ایشان پروردگار منند از فرزندان آن و هرگز خالی

نشود بر روی زمین و آسمان مادامی که شخصی از اولاد او باقی باشند و بر پای شود روز

قیامت بذریت او و در مصابیح القلوب و سیر النبی و کفایت المومنین از

امام حسین علیه السلام مرویست گفت روزی پدر من در کنار فرات جهت غسل

در آب شدند ناگاه موجی بر آمد و پیراهنش را ببرد چون بیرون آمد هاتفی گفت انظر عن

یمینک و خذ ما تری چون نگاه کرد دید پیراهنی در دیبا پیچیده بر گرفت رقعه دید

از گریبانش افتاد و بر او نوشته بسم الله الرحمن الرحیم هذه هدیة من

العزیز الحکیم الی علی ابن ابیطالب علیه السلام هذا قمیص هرون بن عمران

کذلک و اورثناها قوما آخرین یعنی این تحفه ایست از خداوند عزیز حکیم بسوی

علی ابن ابیطالب علیه السلام و این هدیه قمیص است که وارث شده است هرون عمران

همچنین بمیراث میدهم تورا در مجلد ثالث حبیب السیر و مناقب ابن مردویه از انس

مالک مرویست که رسول خدا فرمود بهشت مشتاق است بچهار کس از امت من

و من خواستم معلوم کنم پس رفتم نزد ابوبکر و گفتم رسول خدا فرمود ان الجنة لتشتاق

الی اربع من امتی آیا آن چهار کس کدامند ابوبکر گفت ملاحظه دارم که از آن

چهار کس از بنی هاشم بنی تمیم مرا سرزنش خواهند که آنگاه نزد عثمان آمده حدیث مذکور

در میان آورد او نیز گفت اندیشه دارم اگر از جمله چهار کس بنی هاشم بنو امیه زبان طعن

بر من گشایند پس نزد عمر رفته گفتم او نیز در جواب گفت میترسم اگر داخل آن چهار

کس بنی هاشم بنو عدی مرا کنایه گویند بعد از آن نزد علی علیه السلام رفتم و گفتم آنچه شنیده

بودم از رسول خدا امیرالمومنین گفت والله از رسول خدا سؤال کنم اگر از جمله چهار کس بنی هاشم

تو ازم حمد الهی بتقدیم رسانم و اگر نباشم از خدای عز و جل مسئلت نمایم که مرا از آنجمله گرداند

این بگفت و بسوی رسول خدا متوجه شد من با او رفتم تا در آمدیم در سرای همایون دیدیم سر مبارک

رسول خدا در دامن دحیه کلبی بود چون دحیه حضرت امیر علیه السلام را دید سلام کرد و گفت

بگیر سر مبارک پسر عم خود را که تو سزاوارتری از من چون رسول خدا صلعم بیدار شد خود را در کنار

مرتضی علی دید فرمود یا علی نیاورده است تو را نزد من مگر حاجتی گفت یا رسول الله وقتی

در خانه داخل شدم سر مبارک تو بر زانوی دحیه کلبی بود بر من سلام کرد و گفت

سر پسر عم خود را تو از من سزاوارتری و احق و اولائی بدین کار پس رسول خدا صلعم

فرمود یا علی شناختی او را حضرت امیر فرمود رسول خدا بهتر میداند پیغمبر خدا

فرمود جبرئیل علیه السلام بود امیرالمومنین گفت یا رسول الله انس مرا آگاه کرد

که تو فرموده‌ای بهشت آرزومند چهار کس است از امت من کدامند آن چهار کس

آنسرور بندگان حق پرست چهار نوبت بسوی امیرالمومنین علیه السلام اشاره

فرمود والله تو اول ایشانی در مناقب حافظ ابن مردویه از ابن عباس

و ابن مسعود روایت کند که روزی در آمد علی مرتضی بخانه محمد مصطفی صلعم و عایشه

نزد آنسرور بود امیرالمومنین در میان سید المرسلین و عایشه بنشست عایشه

گفت یا علی این نه جای تست آنسرور صلعم فرمود کوتاه کن دست بردار ازاین سخن
و مرنجان مرا در رنجش برادر من بدرستی که اوست امیر مؤمنان و بهترین مسلمانان
و پیشوای آنان ذو دست و پای و پیشانی‌هایشان نورانیست که در روز قیامت بر صراط
می‌نشیند و اولیا و دوستان خود را بجنت داخل می‌سازد و اعدای خود را در آتش
می‌اندازد نظم علی حبه جنه * قسیم النار والجنه * وصی مصطفی حقا * امام الانس والجنه
در مصابیح و مشکوة و روضة الاحباب و حبیب السیر و معارج النبوة از جابر
انصاری روایت است که در محاصره طایف رسول خدا صلعم با حضرت مرتضی علی
سخنان میگفت چون زمان بیان راز بامداد کشید مردمان میگفتند عجب راز دور
و دراز بست با پسر عم خود میگوید رسول خدا بر ضمایر آنها آگاه گشته بآنها فرمود
ما انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی من نه از خود با او راز میگفتم بلکه الله تعالی با وی
راز میفرمود نظم محرم او بود کعبه جان را * محرم او گشته سر یزدان را * کاتب نقش و خامه [تنزیل]
خانه گنج و نامه تاویل * رازدار خدا و پیغمبر * راز پیمبرش [وار] حیدر و در کنز العباد و هدایت
السعدا مسطور است که روزی سید کائنات پنج مرتبه سجده فرمود اصحاب استفسار
که یا رسول الله سبب اینهمه سجده چیست فرمود جبرئیل آمد و گفت بدرستی حق تعالی
دوست میدارد علی علیه السلام را من سجده کردم چون سر از سجده برداشتم
گفت دوست میدارد فاطمه را باز سجده رفتم گفت دوست میدارد حسنین را
دیگر بار سجده کردم باز گفت دوست میدارد کسانی را که دوست دارند ایشان را
دیگر بار سجده کردم باز گفت دوست میدارد کسانی را که حسنین را دوست دارند
در مسند حنبل و صحاح بروایت انس بن مالک مرویست که چون عبدالله

بن عباس بحالت نزع رسید گفت بار خدایا تقرب [illegible] بر حرمت [illegible]

علی ابن ابیطالب علیه السلام در کشف الغمه [illegible] خوارزمی [illegible]

بروایت امام حسن [illegible] علیه السلام [illegible] شاه ولایت

در زمان سید المرسلین ملقب بامیر المؤمنین [illegible]

رسول خدا [illegible] با آخر با آفتاب جهانتاب سخن کن او نیز با او سخن

[illegible] علی [illegible] شد [illegible] بعید السمیع

[illegible] در جواب گفت [illegible] ال[illegible] امیر المؤمنین والمتقین

و نیز گفت [illegible] نور [illegible] و اول کسی که داخل

شود [illegible] آفتاب بدین [illegible]

[illegible] بسجده [illegible] شد و اشک از چشم مبارک

جاری [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] بس تو [illegible]

[illegible] اقرار [illegible]

[illegible] ابن [illegible] انبیا و [illegible]

[illegible] فرموده است [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] و صفت او [illegible]

[illegible] در [illegible] کس باشد فرمود همین لحظه [illegible]

امیر المومنین آمده دست بدروازه زد رسول خدا فرمود اینست امیر المومنین

و خاتم الوصیین والی الناس بعد از آن برخاسته با مرتضی علی علیه السلام معانقه

کرد و عرق روی مبارک خود را بروی او مالید و عرق روی امیر المومنین را بروی خود

مالید پس امیر المومنین گفت یا رسول الله موجب این شفقت و التفات

چیست فرمود یا اخی چرا با تو مهربانی نکنم حال آنکه تو احکام دین مرا بامت من

میرسانی و بیان میکنی ایشان را بعد از من تا خلاف نکنند و در آن در صحیح ترمذی

و صحیح نسائی و صحایف و مشکوة و مصابیح و دستور الحقایق و هدایة

السعدا در مجلد ثانی جیب السیر هم از انس بن مالک مرویست که روزی

مرغ بریان به نزد نبی آخر الزمان صلعم آوردند آنسرور روی خود بسوی آسمان

کرد و گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی هذه

الطیر یعنی بار خدایا دوست ترین خلق خود را نزد من فرست تا این مرغ بریان

تناول نماید پس امیر المومنین علیه السلام همان دم نزد سید المرسلین آمد سرور

ابرار با حیدر کرار مرغ بریان را تناول فرمود در شرح حافظ مسطورست که امیر را

مرتضی از آن رو خوانند که همیشه در رضای حق تعالی بود و رسول خدا صلعم نیز از وی

همیشه راضی و شاکر بود در دستور الحقایق و کنج الاسرار مسطورست که علی

علیه السلام ملقب بلقب اسد الله الغالب از آن زمان شد که چون سید کاینات

بمعراج رفت و در بارگاه کبریایی شیری دید با زنجیرهای از نور بسته رسول خدا صلعم هر چند

میخواست پیشتر رود آن شیر حمله میکرد رسول خدا از جبرئیل پرسید یا اخی این اسد

چه میخواهد جبرئیل گفت یا رسول الله تفحص کن و از متاع دنیوی چیزی با تو هست

باو بده رسول خدا صلعم چون نظر کرد دید در دست حق پرست انگشتری دارد آن انگشتر را
بجانب شیر افکند و چون از معراج مراجعت نمود امیر المومنین علیه السلام مبارکباد
عرض نمود و انگشتر را در نزد رسول خدا نهاد پس آنسرور فرمود جزاک الله فی
الدارین خیرا یا اسد الله الغالب در صحیح بخاری و صواعق محرقه و روضه
الاحباب و معارج النبوه مسطور است که در غزوه العشیره چون سید کاینات
صلح و معاهده نمود و بمدینه باز گشت در صفر ظفر اثر امیر المومنین علیه السلام
بکنیت ابو تراب مکنی گشت عمار یاسر گوید در غزوه مذکور من و امیر المومنین در پای
درخت خرما بخواب رفته بودیم و خاک آلود شده بودیم که سرور انبیا صلعم بر بالین ما
آمده بامیر علیه السلام فرمود قم یا ابو تراب و فرمود با تو خبر دهم تورا از بدبخت ترین
مردمان و آن دو کس اند یکی آنکه ناقه صالح پیغمبر را عقر کرد و دیگر آنکه محاسن تورا
بخون تو رنگ کند این بگفت و دست خود را بر سر و روی امیر المومنین کشید
در کتاب زینت المجالس از عمار یاسر مرویست که امیر المومنین بجهت مهمی از کوفه
بیرون آمده بولایت بابل شتافت و در آنموضع که قدیم شهر بابل بود اشتغال نمود
نماز عصر نگذارده تا آفتاب بحد غروب رسید در این اثنا جوانی آمده گفت یا امیر المومنین
من از عدم قوت ضایع خواهم شد بفریاد من برس آنحضرت از صورت حال استفسار
نمود جوان گفت مزرعه بقفیز دارم که معاش من از آنجاست و سه سال شده که شیری
نر و بچهٔ در آن محل مسکن گرفته هیچ برزگری را مجال تخم افشاندن نیست آن
امام المتقین پرسید آن صحرا کجاست جوان گفت باین قریه نزدیکست عمار
گوید مرتضی علی علیه السلام با من فرمود همراه این جوان برو و چون شیر را بتو نماید انگشتر

مرا بشیر نمای و بگو ای شیر علی ابن ابیطالب میفرماید که دیگر در این صحرا مقام مکن
عمار گوید من متحیر ماندم چه از مخالفت امیر علیه السلام می اندیشیدم و از شیر می ترسیدم
عاقبت توکل بر خدای عز و جل کرده روان شدم چون بآن مرغزار نزدیک رسیدیم
جوان اشارت بتلی کرده گفت شیر در پس این پشته است بر بالای کوه سنگی
خواب رفته هر با ستاد و گفت از اینجا پیشتر نیایم عمار گفت من ترسان و لرزان بر آن
پشته رفتم شیری را دیدم برابر گاومیشی خفته از دیدن آن بیشتر ترسیدم و مضطرب گشتم
چون شیر مرا دید بغرید و روی بمن آورد من انگشتر امیرالمومنین علیه السلام را باو نمودم و پیغام
گذاردم هنوز سخن تمام نگفته بودم که شیر روی بخاک مالیده آغاز تملق کرده و باز گشته بموی در بیابانی نهان شد
نهار من از آن تعجب نمودم و امری ناشایسته بخاطرم راه یافت چون بخدمت سرور اوصیا رسیدم
آفتاب فرو رفته بود آنحضرت برخاست و دستهای مبارک بر داشته دعا فرمود
و بانگشت اشارت نمود آفتاب از مغرب طلوع کرده بر آن برج بر آمد که وقت نماز
عصر باشد و اصحاب را امامت نمود بعد از فراغ از نماز بمن نگریست و فرمود یا عمار
اگر امر شیر سحر بود رد شمس چه بود من گفتم یا امیرالمومنین امری بخاطرم در آمد و من
در آن بی اختیار بودم و معذرت کرده توبه کردم ایضا در کتاب مذکور جعفر بن حسن الکبار
روایت کرده که در سنه احدی و اربعمایه در بغداد بمجلس شیخ مفید در آمدم ابو عبدالله
علوی را نزد او دیدم از تعبیر خواب سوال می نمود من از شیخ پرسیدم که مولانا علم تعبیر
خواب خوانده اند جواب داد ازین علم مؤلفات و تصنیفات بسیار است
آنگاه فرمود قلم بردار و آنچه تقریر نمایم تحریر کن من نیز بموجب حکم شیخ مفید فرمود که
بغداد یکی از علماء مذهب شافعی داشت و کتب بسیار جمع آورده بود وفات یافت

چون ولدی نداشت مردی بجعفر دقاق موسوم [illegible]

من فارق شوی این کتابها را ببازار برده و فروخته بها [illegible]

تفصیل داده ام صرف کنی و جعفر دقاق بعد از [illegible]

بمعرض بیع در آورد و من نیز بآنجا رفتم تا شاید

کتابی بر داشتم در علم تعبیر خواب پس چون [illegible] شدم بر خیزم جعفر [illegible]

توقف نما که امر غریب در این روزها دیده ام تا تو نقل [illegible]

نصرت مذهب [illegible] گفتم بگو گفت [illegible]

رفیقی داشتم هر روز پیش او میرفتم و احادیث تصحیح میدادیم و او [illegible]

محدر میگفت و هرگاه حدیثی در فضایل اهل بیت روایت میکردم

و راویان آن طعن زدی و سخن ناشایسته برزبان راندی نوبتی در فضایل [illegible]

و فاطمه زهرا علیهم السلام سخن منکرانه گفت من برفیق خود گفتم [illegible]

نزد این مرد منافق تردد کنیم که با مذهب و با دیانت [illegible]

ظاهر میشد و عزم کردیم که دیگر او را [illegible] شب [illegible]

که بمسجد جامع [illegible] الله محمد [illegible] الفاء [illegible]

بر حال مصیبت [illegible] رسید [illegible] گفتم [illegible] خط [illegible]

رها از روز کار [illegible]

چو با در دست مبارک شربه بر چشم ابو عبدالله [illegible]

دشنام میداد محدر دست بر چشم [illegible] و فریاد کشید آه [illegible]

از خواب [illegible] آن گاه که نزد رفیق خود رفته صورت [illegible]

نظر [illegible] چون از خانه بیرون آمدم رفتم بر در وثاق محمد نشسته بود رنگش متغیر گشته
[illegible] خواب در خواب [illegible] دیدم بعینه همان طریق که من مشاهده کرده بودم
[illegible] و شیر [illegible] آمدم تا با تو بگویم بیا تا مصحف بر داشته
[illegible] را با او گفته سوگند خوریم که این خواب را راست گفته‌ایم
و او را [illegible] از آن اعتقاد مذموم رجوع کند چون بدر خانه او رفتیم خلقی بسیار
دیدیم که [illegible] بیرون آمده گفت ابو عبدالله را امروز نمیتوان دید گفتیم چه واقع شد
گفت از نیم شب دست بر چشم نهاده فریاد میکند و میگوید علی ابن ابیطالب علیه السلام
مرا کور کرده و از درد چشم می‌نالد کنیزک را گفتیم در بگشا که ما نیز بجهت همین قضیه
آمده‌ایم پس در بگشود و ما درون رفتیم محمد را دیدیم بر پشت بر زمین و چهره افتاده فریاد
میکند و میگوید مرا با علی علیه السلام چه کار بود که او هر دو چوب بر چشم من زده مرا کور
کرد جعفر گوید ما هر دو خوابهای خود بیان کردیم و او را برجوع از آن اعتقاد مذموم ترغیب نمودیم
گفت چه فایده شما را اخبار خیر دهد اگر علی چشم دیگر مرا کور کرده باشد من او را بر صحابه تفضیل نمیدهم
[illegible] بر [illegible] گفتیم در این امید خیر نیست و بعد از سه روز نزد او
رفتیم چشم دیگرش [illegible] کور شده بود گفتیم آخر عبرت نمیگیری گفت هیچ جا که از اعتقاد خود برنمیگردم
و بعد [illegible] حالش را پرسیدیم گفتند [illegible] واصل شد و پسرش از خشم
[illegible] مرتد شده بروم رفت و ما باز گشته آیه کریمه فقطع دابر القوم
الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین بر زبان راندیم ایضا از [illegible]
[illegible] گفت با امیر المؤمنین علیه السلام بگورستان گذر کردم فرمود
میخواهی ابیحی بتو نمایم گفتم نعم یا مولای آنحضرت [illegible] بر قبری زد و گفت

برخیزای صاحب قبر فی الفور زمین شکافته شد و پیرمردی برخواست کفن در خود

بچیده گفت السلام علیک یا خلیفه رسول رب العالمین امیرالمومنین

علیه السلام از او سوال نمود نام تو چیست جواب داد من عمرو بن دینار الهمدانی

گویند اصحاب معاویه مرا با مردی بیمار کشتند آنحضرت فرمود بجانب منزل خود

بشتاب وانچه دیدی بیان کن وعمرو بن در خانه خود رفت و بعد از آن مدتی زیست

ایضا آورده اند که در عهد رسول خدا صلعم گاوی حماری را کشته صاحب حمار

بر خداوند گاو دعوی نمود نزد رسول الله صلعم آمدند آنسرور ایشان را نزد ابوبکر

فرستاد ابوبکر گفت این فعل از بهیمه صادر شده بر خداوندش چیزی نیست ایشان

باز بان سرور رسید خصمین را نزد عمر ارسال داشت عمر گفت من نیز همان میگویم

که ابوبکر گفت آنگاه رسول خدا صلعم مدعی و مدعی علیه را بحضرت مرتضی علی علیه السلام

فرستاد جناب ولایت مآب فرمود اگر گاو بخانه که خر در انجا بوده است رفته و او را کشته

غرامت بر خداوند بقر است و اگر حمار بخانه گاو رفته کشته شده است بر صاحب

گاو چیزی نیست رسول خدا را از آن حکم خبر دادند فرمود که حمد خداوندی را که در امت من

شخصی را ایجاد فرموده احکام او مانند داود نبی است و دیگر از عبدالله عباس

روایت کرده گفت در زمان خلافت ابوبکر تاجری صاحب ثروت زنی از انصار

خواسته بود و آن زن از شوهر دیگر پسر خورد داشت و تاجر مذکور نیز از زنی دیگر پسری داشت

نوبتی بسفر رفته پسر خود را همراه برد اتفاقا در اثنای آن سفر رخت سفر آخرت بربست

و اموال فراوان در مدینه داشت پسر زنش تصرف نمود پسر تاجر بعد از فوت پدر

بمدینه رسید و مال پدر طلبید پسر زن گفت او پدر من بود و مال او میراث منست و بینهما

منازعت و مخاصمت روی نهاده بمسجد رسول خدا صلعم آمدند و صورت حال با ابوبکر گفتند
ابوبکر در آن باب با اصحاب مشورت نمود هر یک سخنی گفتند و قال و قیل بسر حد تطویل
رسید و بهیچ جهت قطع نزاع واقع نشد عمار یاسر گفت اگر شما حکمی نمیکنید من ایشانرا
نزد کسی برم که میان ایشان محاکمه فرماید مفارن اینحال اسد الله الغالب بزیارت
روضهٔ رسول خدا صلعم آمده مردم صورت حال را برای شیر آنحضرت جلوه دادند
فرمود بحق تربت رسول الله که میان ایشان حکمی کنم که ملایک آسمان تعجب نمایند
آنگاه امیرالمومنین علیه السلام سلمان را فرمود تا مهاجر و انصار را حاضر آوردند و فرمود
که قبر متوفی را شکافته استخوان او را حاضر ساختند بعد از آن فصاد بامر
آن سرور عبا یک پسر را فصد کرد و قنبر باشاره امیرالمومنین حیدر استخوان تاجر را
در آن خون انداخت چون استخوان را از آن خون بیرون آوردند اصلا از آن خون بجهه
نگرفته بود علی علیه السلام فرمود تا پسر دیگر را فصد کردند و قنبر استخوان را در طشت خون انداخته
چون بیرون آورد سفیدی آن بسرخی مبدل شده بود شاه اولیا فرمود تا مال تاجر را به پسر
دویم تسلیم نمودند و فرمود این فرزند اوست حضار مجلس بر رسول خدا صلوات فرستادند
و بر آنحضرت ثنا گفتند از شیخ مفید علیه الرحمه منقول است که در یمن مردی بود روی خود
بسوی محراب عبادت داشت و باستمداد ورع و زهادت پشت بر دنیای دنی
و امتعهٔ فانیه کرده بود نامش مثرم بن رعیب و بخطاب زاهد یمن معروف و یکصد و نود
سال از عمرش گذشته بود و در این مدت از طاعت الهی ملول نگشته شبی روی نیاز
بدرگاه بی نیاز آورده در مناجات گفت خداوندا یکی از بزرگان حرم محترم خود را بیمن
ملاقی گردان خدنگ دعای او بر هدف اجابت رسیده و ابوطالب بسفر یمن

رفته به ملاقات او توجه فرمود چون او را دید تعظیم بسیار نمود و سر و رویش بوسید و در پهلوی خود
نشانید و پرسید از کجائی گفت از تهامه مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم
بن عبد مناف دیگر بار سر و روی ابوطالب را بوسید و گفت الحمد لله حق سبحانه
دعای مرا رد نکرد و یکی از مجاوران حرم شریف بمن نمود دیگر بار پرسید نام تو چیست
فرمود ابوطالب بن عبد المطلب زاهد گفت والله در انجیل خواندم که عبد المطلب را
دو نبیره خواهد بود یکی اکمل انبیا نام پدرش عبد الله و دیگری افضل اولیا نام پدرش ابوطالب
چنین کیفیت نبی خدا سی ساله شد و ولی خدا متولد نگردید آنگاه گفت ای ابوطالب آن نبی خدا
بوجود آمده است ابوطالب گفت آری محمد صلعم متولد شده و از عمرش بیست و نه سال
گذشته زاهد گفت بشارت باد ترا ای بزرگ قریش که آسمان فرزندی از صلب تو بوجود آید که
مقتدای اولیا و پیشوای اتقیا باشد ای ابوطالب چون بمکه معظمه برسی با برادرزاده خود بگو
که من ترا سلام نیاز عرض کرده و گواهی میدهم که خدای عز و جل لا شریک است
و تو که محمد صلعم رسول خدائی و خاتم انبیائی و چون ولد تو متولد شود او را نیز سلام من
عرض کن و بگو پیری حسرت و هوادار تو به چنین گفت که تو وصی محمد صلعم و با آنحضرت
نبوت انتها پذیرد و بوجود متبرک تو ولایت هویدا شود او خاتم نبوت و تو فاتح
ولایت ابوطالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمائی حقیقت آن را در کجا یابم برهانی
مبرهن و دلیلی مبین بمن بنمائی گفت چه برهان میطلبی که از خدا بدرستی آن نبی
و ولی درخواست کنم درخت اناری بر در دروازه زاهد بود خشک شده بود ابوطالب
گفت از این درخت خشک شده انار تازه میخواهم زاهد دست بدعا برداشت و گفت
بار الها آنچه از سر نبی و ولی تو گفتم اگر راست است از این درخت خشک شده

تا از رحمت کن فی الحال بقدرت ایزد متعال درخت خشک سبز شد و گلداد

و انار لطیف پر آب بقدرت الهی و بقدر بیست درم هر چشم بر زمین افتاد آنرا

[illegible] نزد ابو طالب آورده بنهار چون بشکافت دانها مانند لعل سرخ بود ابو طالب

دانه چند تناول نمود رنگش سرخ شد و نطفه سرایت نمود منقول است که سرخی

روی امیر المومنین علیه السلام از آن انار بود القصه ابو طالب شادان و خندان از خلوه زاهد

بیرون آمده روانه شد چون بمکه رسید امیر المومنین از پشتش در رحم فاطمه بنت

اسد منتقل شد در احسن الکبار مسطور است که روزی شاه اولیا در سن هفت سالگی

بر غرفه بام نشسته رطب تناول می نمود و سلمان فارسی در پای آن غرفه خرقه می دوخت

و قواعد فقر و [illegible] می اندوخت شاه ولایت یک خسته خرما بر روی انداخت سلمان

گفت من مردی سالخورده ام و روی براه آخرت آورده ام و تو خرد سالی مناسب نیست

با من چنین [illegible] امیر المومنین علیه السلام فرمود ای سلمان تو خود را بزرگ

[illegible] مرا خرد [illegible] مگر احوال گذشته [illegible] فراموش کردی و آگاه نیستی در آنجا

که کسی تو را نجات داد و تو را از شر [illegible] و از تو حیات [illegible] سلمان

[illegible] و گفت یا امیر المومنین از سرگذشت [illegible] بیابان فراخ و بمشغله تقریر

زنگ غفلت از دلم بردار فرمود در میان آب [illegible] از بیم شیر حیرت زده و [illegible]

در آسمان رو کرده دعا آوردی و دعای تو باجابت مقرون شد و من در آن صحرا عبور نمودم

[illegible] زره بر کند [illegible] تیغ در کف داشت تیغ بر کشیدم و شیر را

[illegible] و تو را بسر منزل نجات رسانیدم سلمان گفت نشانه دیگر هست

[illegible] بر روی من بگشا امیر المومنین علیه السلام

یکدسته گل تر و تازه با طراوت از آستین مبارک برآورده فرمود این را هدیه تو کرد

بآن سوار دادی و از مساعدت او منت بر جان خود نهادی سلمان بیشتر متحیر

شد ساعتی راه تفکر نوردیده هاتفی آواز داد و گفت ای پیر متقی سوی پیشوای انبیا

بشتاب و بعرض حال زبان بگشا سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین صلعم

گردید و ماجرا را بموقف عرض اقدس رسانید و گفت من انجیل نعت تو خوانده ام

و در عرصه محبت تو توسن اشتیاق رانده ام و دست تمهید از جمیع ادیان افشانده ام

و دین تو را از پدر خود پوشانیده ام و نزد او از اظهار آن متعرض نگشته ام اما پدرم

از حالم آگاه گردید و در مقام کشتن من آمده مرا رنجانید لیکن از ملاحظه مادرم

از کشتن من حذر می نمود و حیله نامی اندوخته مرا بقتل رساند اهل خود را از غدر

من فارغ کند بنابر این کارهای مشکل بمن مفوض میشد و مرا بحل مشکلات امر می نمود

از این سبب روی بغربت نهادم و در دشت ارژنه افتادم چون ساعتی خوابیدم قضا را

محتلم شدم بعد از بیداری بسر چشمه رسیدم غسل کرده در آنوقت شیری پیدا شد و روز من

نهار و برکنار چشمه بر سر جامهای من ایستاد و من روی خود بسوی قاضی الحاجات آورده بزبان

تضرع و زاری گشودم و از شر شیر نجات خواستم ناگاه سواری پیدا شد و آن شیر را

بتیغ آبدار بدو نیم کرد من از آب بیرون آمدم و رکاب شریف را بوسه دادم چون بهار لاله

و صحرای گلزار رسته بود گلی چند چیدم و نیاز گردانیدم در آن حال گوهر وجود آن سرور

نایاب گردید بهر سو شتافتم اثری نیافتم و مدت سیصد سال از این واقعه گذشته

و من در این مدت بکسی اظهار نکرده ام اما ابن عم تو اظهار این قصه نموده و ابواب

تحیر بر روی من گشوده یا رسول الله پسر عمت علم غیب از که آموخته و اسرار لاریب چگونه

اندوخته آن سرور فرمود این چیزها از برادر من عجب مدار که آن از او عجب‌تر از اینها من دیده‌ام
ای سلمان چون بمعراج رفتم و از سدرة المنتهی گذشته بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی
من فرو ماند پس روانه بسوی عرش مجید شدم و دامن از که وجه عالم فشاندم و با جمیع عالم
راز و نیاز میگفتم و جواب می‌شنیدم در آنحالت شیری در مقابل خود ایستاده دیدم چون
نظر کردم دیدم اسد الله الغالب است و چون از معراج بازگردیدم بمضجع خود رسیدم علی علیه السلام
با تحیت و سلام و احترام مالاکلام درآمد و گفت ای خیر الانام مبارک باد ترا عنایات
ملک العلام پس زبان بگشود و رازی که در میان من و پروردگار گذشته بود بلفظا بالفظ
بیان نمود ای سلمان از زمان حضرت آدم تا حال هر کس را از انبیا و صلحا و اتقیا بلائی
و محنتی گرفتار می‌شد علی علیه السلام ایشان را نجات میداد و ابواب خلاص بر روی ایشان
می‌گشاد چنانچه حدیث قدسی مخبر این است یا احمد بعثت علیا مع
کل نبی سرا و معک علانیة مولف گوید قصه دشت ارژن اگر چه از آفتاب
مشهورتر است اما اگر کسی را خلجانی بخاطر رسد در جبل مجالس شیخ علاء الدوله
سمنانی نیز مطالعه نماید و در کفایت المؤمنین از سعد بن ابی خالد مرویست
که روزی سید المرسلین صلعم را عارضه تب روی داده بود چون علی علیه السلام
بخدمت سید المرسلین صلعم آمد آنسرور فرمود یا اخی مرا تب به تشویش میدارد
امیر المؤمنین دست راست بر سینه مبارکش نهاد و گفت یا داء اخرجی
فانه عبد الله و رسوله راوی گوید دیدم آنسرور برخاست و نشست
و فرمود یا اخی حقا از قضا که بتو عطا فرموده است همه دردها را مطیع و منقاد تو
کرده اند ایضا در کتاب مذکور از محمد بن سنان مرویست که روزی بخدمت امام جعفر صادق

بوم که مردی از چین آمد امام فرمود آیا مردم آن شهر ما را می شناسند گفت بلی یا ابن
رسول الله در بلاد ما درختی است در فصل بهار روزی چهار بار گل میدهد و شکوفه بشکفد
و در اول روز در گلش نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بر گل آخر روز
مرقوم است که لا اله الا الله علی خلیفة الله در احسن الکبار از حضرت
امام حسن علیه السلام مرویست که شبی پدر بزرگوار بمن فرمود ای فرزند در خانه آب نیست
و من احتیاج غسل دارم و آن شب بغایت تاریک بود من برخاسته بطلب آب رفتم
در آن اثنا هاتفی ندا در داد که یا امیر المومنین سطل آب بستان مرا از بهشت آورده ام
از این آب غسل نموده بنماز مشغول شو چون من آب آوردم دیدم آنحضرت بنماز مشغول است
گفتم این آب از کجا حاصل شد فرمود حق سبحانه و تعالی سطل آب فرستاد بعد از فراغ از غسل
منادی میگفت یا علی مثل تو کیست که جبرئیل از بهشت آب آورد تا تو غسل کنی و جبرئیل
با من گفت از عمل مرا فخری حاصل شد در میان ملایکه و بدین شرف مباهات کنم
تا روز قیامت و در مصابیح القلوب از ابن عباس مرویست که روزی سید کاینات
از نماز عصر فارغ شد برخاسته فرمود هر که مرا دوست دارد همراه من بیاید ما همه روان
شدیم تا بمنزل فاطمه زهرا رسیدیم در آن اثنا تاجدار هل اتی و شهسوار میدان
لا فتی مشرف بشرف انما مخصوص بعنایت قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی یعنی علی مرتضی گلیمی برخود پیچیده دستهای گل آلوده بیرون آمد
مطهر و بهتر عالم گفت یا اخی خبر ده مردمان را آنچه در شب مشاهده نمودی گفت یا رسول الله
آب میخواستم که طهارت کرده نماز ادا کنم و آب نبود حسنین را بطلب آب فرستادم ساعتی
بگذشت هاتفی گفت یا ابا الحسن بجانب راست خود نظر کن چون نظر کردم سطل آب

دیدم از زر معلق در هوا و در وی آبی دیدم سفید و خنک تر از برف و شیرین تر از عسل
و خوشبوتر از گلاب من از آن آب وضو ساختم و اندکی آشامیدم و قطره بر سرم چکید
که خنکی آن بدلم رسید آنسرور فرمود یا اخی انسطل از بهشت بود و آبش از زیر درخت طوبی
و آن قطره که بر سر تو چکید از زیر عرش بود و آنحضرت را تنگ در بر کشیده و در میان
هر دو ابرویش را بوسه داد و فرموده است ای نور چشم من کسی است که خادمش جبرئیل
بوده باشد ایضا در کتاب مذکور از واقدی مرویست که روزی پیش هارون الرشید
رفتم شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق نیز حاضر بودند هارون بشافعی گفت چند
حدیث از فضایل امیر المومنین علیه السلام یاد داشته باشی گفت تا هزار بلکه
زیاده یوسف را گفت تو چند حدیث یاد داری گفت پانصد اسحق گفت تو
چند حدیث روایت میکنی گفت از فضایل او بتواتر بسیار اگر بیم و ترس
نبودی بیان کردمی هارون گفت ترس از کیست گفت از تو و عمال تو هارون گفت
بیان کن و از همین اندیشه بخاطر راه مده اسحاق گفت پانزده هزار حدیث
سند و پانزده هزار مرسل هارون گفت من خبر دهم شما را از فضایل آن که بچشم خود
دیده ام و بشما نیز بنمایم بهتر از آنکه شما یاد دارید گفتند بفرما گفت عاملی دمشق خطی بمن
نوشته که در آنجا خطیبی است که امیر علیه السلام را دشنام میدهد و ناسزا میگوید من
آن ملعون را از دمشق طلبیدم و گفتم چرا دشنام میدهی گفت برای آنکه برادران
مرا کشته گفتم او هرگز نکشته مگر بحکم خدا و رسول کشته گفت اگر چنین باشد من او را دشمنم
پس فراش را فرمودم تا صد تازیانه بر وی زدند و در خانه انداخته قفل کردند چون شب در آمد
اندیشه کردم که او را بچه طور بکشم یا بسوزانم یا با بشر غرق نمایم یا بدنش را پاره پاره

کنم در این خیال بخواب رفتم دیدم در آسمان گشاده شد و رسول خدا
با پنج حله پوشیده بود و حضرت امیر علیه السلام فرود آمد با پنج حله پوشیده و امام حسن
و امام حسین علیهم السلام فرود آمدند و هر کدام پنج حله پوشیده بودند و جبرئیل
آمد و یک حله پوشیده بود و کاسه در دست داشت پر از آب [illegible] بعد
رسول خدا از دست جبرئیل گرفته و در سرای من قریب پنجاه هزار کس بودند فرمود
هر که شیعه ماست از این مجمع برخیزد دیدم چهل کس از انجا برخاستند رسول
ایشان را آب داد و فرمود آن دمشقی را بیاورند همان لحظه از خانه بیرون آوردند
حضرت امیر علیه السلام را نظر بروی افتاد گفت ای ملعون چرا مرا دشنام میدادی
و فرمود خداوندا این ملعون را مسخ کن در همان وقت بصورت سگ شد
و بفرمود تا آن سگ را در آن خانه بند کنند و من از خواب بیدار شدم گفتم در آن خانه را
گشوده دمشقی را بیاورند چون او را دیدند سگ بود و الحال در آن خانه موجود است
و فرمود تا او را آوردند اما گوشش بگوش آدمی مشابهت داشت آنکه را گفتند
چون دید عذاب خدا را سر در پیش افکنده و آب از چشمش جاری شد شافعی گفت
از آنجا در تیر بر بند مسخ است و از عذاب الهی ایمن نتوان بود چون او را دیگر بار
در همان خانه محبوس ساختند صاعقه بر آمد در آن خانه و آن سگ دمشقی را با هر چه
در آن خانه بود بسوخت در مسند حنبل و مناقب خطیب و بکر المناقب و معارج النبوة
مسطور است که یکی از تشریفات قیامت که با پیغمبر مخصوص شد آنست که
لواء احمد [illegible] لعم در دست او خواهد بود و همه انبیا و رسل در ظل آن لواء
باشند چنانچه لواء احمد یومئذ بیدی و بروایت دیگر فرموده

سید ولد آدم یوم القیمه ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر وما
من نبی یومئذ آدم ومن سواه الا هو تحت لوائی و آن لوا را هزار سال راه
طول باشد و قبضه اش از فضهٔ بیضا و سنانش از یاقوت حمراء و در بحر اش از زمرد
سبز او را سه رایت بود از نور یکی در مغرب و دویم در مشرق و سیم در مکه معظمه و بر او
سه سطر مکتوب است اول بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر دویم الحمد لله رب العالمین و در سطر سیم
لا اله الا الله محمد رسول الله مولف گوید در سودات بروایت عبدالله بن سلام
مسطور است که در سطر سیم علی ولی الله نیز مکتوب است و طول هر سطری هزار روز
راه باشد و لوا را در فضای عرصات حاضر گردانند و منادی ندا کند که این النبی
الامی العربی القرشی المکی المحرم التهامی محمد بن عبدالله خاتم
النبیین سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین و آن سرور
پیش آید و آن لوا را بدست مبارک خود بگیرد بعد از آن تمامی انبیا از آدم علیه السلام
تا عیسی علیه السلام با سایر صدیقان و شهدا و صالحان و کافه اهل عرفان در ظلال
آن لوا مجتمع گردند آنگاه هفتاد هزار لوا در پیش آنحضرت برند پس آن سرور لوای
الحمد را بدست مبارک شاه ولایت علیه السلام دهد و افواج و اعلام مذکوره را در
لوای الحمد آورد و هر که طریقه درست و متابعت دین محمدی صلعم را سلوک نموده اند
سالم و غانم بجنات عدن نزول نماید اللهم ارزقنا بفضلک متابعة
هذا النبی الامین و النور المبین علیه الصلوات و السلام الی یوم
الدین و وجه تسمیه لوای الحمد در تفسیر بحر العلوم و در بعضی از کتب تذکره چنین
بنظر در آمده که چون حضرت آدم علیه السلام در وقتی که جان [illegible] بدنش آمد عطسه نمود

وگفت الحمد لله برحمتك ربك سبقت رحمتی را آن حین نور محمد صلعم

در جبین مبین متحرک بود گویند در حین عطسه از آدم علیه السلام امد گفت الهی این

آواز چیست خطاب آمد که از نور فرزند تو است یعنی نبی آخر الزمان آدم را تمنای مشاهده

نور محمدی صلعم شد و این آرزو از دل وی مستولی گشت آن نور از پیشانی او انتقال یافته

بسر انگشت مسبحه اش جلوه گر ساخت حضرت آدم علیه السلام انگشت مسبحه بر آورد

بشهادت یمن صفا در ترنم و این سنت بر اولاد خود درمیان آورد تا

ونقوش مهر و محبتش بر صفحه دل و جان برقم صدق و یقین منقش گشت از برکت

انتقال آن نور بیمین آدم علیه السلام آمد اولاد که از جانب راست متمکن بودند سعادتمند

بلقب اصحاب ارجمند گشتند و آنچه در چپ آدم بودند از این اسعاد و ارفاق محروم ماندند

القصه چون آدم علیه السلام جمال محمدی صلعم در آینه مسبحه دید خطاب آمد که ای آدم هر که

فرزندی از غیب آید هدیه با وارزانی دار و اکنون هدیه تو باین فرزند ارجمند چه خواهد بود گفت

خداوندا از لطایف و عواطف که از خزانه کرم بمن مرحمت فرمودی همین کلمه الحمد لله

که بر زبان اجرا که از ثواب حمد باین فرزند ارجمند ارزانی داشتم چنانکه از ثواب آن حمد

لواء آفرید و بلواء الحمد موسوم گردانید و بسید انبیا اختصاص فرمود و به ثبوت پیوست

که بر آن لواء اجلال بسیار باشد و قبه‌ها از نور او بخته و در هر قبه حوران با جمال نشسته و بدست

هر یک براتی و در آن براتها تعین ازواج ایشان بود و حوران در غرفات آن

قبات منتظر ازواج خود می باشند تا هر کدام را درمیان عرصات بیابند دست نیاز

دراز کرده نامزد خود با عزاز و اکرام تمام بر تخت به نشیمن خود باز گشتند بعد از آن ملائکه را

فرمان شود تا علم را بر دارند چون ملائکه از حمل آن عاجز آیند حق سبحانه و تعالی فرماید این

این اسد الله الغالب یعنی شیر خدا کجاست پسر امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شود
و لواء را چون گلدسته بر سر دست گرفته از صراط بگذرانند و بروایتی حق تعالی یاران ایشان را
جنت بفرستد تا علی عالی علم را با لواء الحمد برداشته بفضای جنت فرود
آورد و تا آن لواء در عرصات قایم بود اهل دوزخ را در عذاب تخفیف باشد و چون
از صحرای عرصات بعرصه جنات برند عذاب بر دوزخیان صعب گردد و اطباق
جهنم را منطبق گردانند و در آن وقت خلایق قدر و منزلت لواء الحمد را بشناسند
و بستایش او اقدام نمایند ایضاً در معارج النبوة مسطور است که ذکر تطهیر بیت الحرام
از انجاس اصنام و انجاس ازلام باهتمام سید الانام شد و در سیر چنین مشهور است
که مشرکان سیصد و شصت بت در اطراف و نواحی کعبه نصب کرده بودند و ابلیس لعین
اقدام آن بتان را برصاص استوار کرده سرور انبیا به نیزه یا چوبی که در دست مبارک
داشت بآن بتان اشاره میفرمود قل جاء الحق و ما یبدی الباطل و ما تعیدون
و بتان بمجرد رسیدن چوب در می افتادند با وجه آنکه بتان را از زیر برصاص نصب کرده بودند
و آنچه بت در خانهای مشرکان بود در آن روز برو در افتادند و سید کاینات صلعم اشاره
بامیر المؤمنین علیه السلام نمود تا اساف و نایله را بشکند و بروایتی اساف بر صفا بود
و نایله در مروه گویند اصل آن دو بت یکی اساف بن عمیر مردی بود از جرهم و دیگری نایله بنت
سهیل ایشان هم از قبیله جرهم بود و هردو در خانه زنا کرده بودند حق سبحانه ایشان را مسخ کرده سنگ
شدند و قریش از کمال جهالت و فرط حماقت و ضلالت به پرستیدن آن بت
ممنوع اشتغال نمودند چون آن صنم که نایله نام داشت شکسته شد از درون زنی سیاه
روی و برهنه بیرون آمد سرور انبیا فرمود اینست نایله و از عبد الله عباس منقول است

که در آن روز آنسرور بر هر بتی اشاره میفرمود از بالا در می‌افتاد و بتی چند در موضعی بلند
که بهر دست بآنها نمیرسید حضرت رسول خدا صلعم با مرتضی علی در خانه کعبه در آمدند امیرالمؤمنین
بعرض اقدس رسانید که یا رسول الله پای مبارک بر دوش من بگذار و این بتان را
از محل انها بزیر انداز سرور انبیا صلعم فرمود یا اخی ترا طاقت بار من نیست تو پای بر دوش
من نه و باین امر اشتغال نما امیر علیه السلام بموجب فرموده عمل نمود

نظم

قدم بدوش سرافراز دین بحکم نهاد ** شکست کهنه بتی چند فوق بت زنگان

در روایتی در نهادن پای امیرالمؤمنین بر دوش متبرک رسول خدا صلعم آنسرور
پرسید یا اخی چگونه می‌بینی خود را گفت یا رسول الله چنان می‌بینم که مرتفع شده
و سر من بساق عرش رسیده بهر چه دست دراز میکنم اگر چه آسمانست بقبضهٔ من
می‌افتد آنسرور فرمود یا اخی خوشا حال تو که کار حق میکنی و حبذا حال من که بار حق میکشم
و بروایتی گفت یا اخی رسیدی بآنچه مطلوب تو بود فرمود زهی نقش پایی که بر دوش احمد
زمهر نبوت مقدم نشید روایت آورده اند که حضرت علی علیه السلام بتان را بزمین
انداخت خود را از دوش پیغمبر خدا صلعم بر زمین افکند و تبسم نمود آنسرور فرمود
موجب تبسم چیست گفت یا رسول الله تبسم از برای آن میکنم که خود را از دوش
نبی بر زمین افکندم و از چنین جای بلندی الم و رنجی بمن واقع نشد آنسرور فرمود یا اخی
چگونه الم بتو رسد که محمد ترا بر داشته و جبرئیل فرود آورده چنانچه حقتعالی میفرماید
و مضمون شعر انیست که ای بنده امروز بر دارنده تو منم و فردا در آورنده تو در بهشت منم
باشم و اهل اشارة در این باب ایراد نموده اند که بر آمدن ولی بر دوش نبی سه
حکمت دارد اول آنکه نبوت را قوت زیاده است از ولایت و ولی بار نبی نتوانست

کشید اما چنین باری را ولی تواند برداشت چنانچه شمه‌ای آنسرور در نحو فرموده‌اند حکمت ثانی آنکه آنسرور

مدینه علم بود و امیر علیه السلام در آن بود قاعده آنست که در را بر شهر می‌نشانند

نه شهر را بر در و حکمت ثالثه آنکه حق تعالی میفرماید انکم وما تعبدون من دون الله

بمقتضای آنکه این بتان هیزم جهنم و آتش افروز دوزخ باشند و آنسرور صلعم را

خاصیتی بود که دست مبارکش بهر چه رسیدی آتش بروی تصرف نکردی چنانچه در بعضی

روایات آمده روزی سید کاینات صلعم بخانه سیده النسا فاطمه زهرا تشریف برده

اتفاقا فاطمه علیها السلام نان در تنور می‌بست [illegible] آنحضرت دست مبارکش گرم شده

بود آنسرور بامداد و اعانت فرزند ارجمند بر سبیل موافقت نانی چند بدست مبارک

در تنور بست هر نانی که فاطمه در تنور بسته بود پخته برآمد و هر کدام آنسرور بسته بود

در تنور خام برآمد فاطمه زهرا انگشت تفکر بر دندان تحیر گرفته تعجب نمود آیا حکمت چیست

آنسرور صلعم فرمود ای فرزند و نور دیده عجب مدار که اینهم کمال معجزه منست آن کرده

نان شرف دست ما را یافته هر چه دست من او را بساید آتش بر آن کارگر نشود و شاهد

دیگر در صدق این مدعا آنکه روزی سفره در دست امیر المومنین علیه السلام بود در دست مبارک

آنسرور بنوبت باو رسیده بود هر بار احتیاج شستن شدی آتش افروختی و آنرا در آتش

نهادی تا چرکهای وی بسوختی و سفره از آتش سفید برآمدی نقل در این باب آورده‌اند

که روزی قوم موسی علیه السلام بدریا میگذشتند و حضرت موسی در پیش میرفت و هارون

در عقب بنی اسرائیل و آب را مجال آن نبود که موئی از اندام قوم تر کند و کذلک اینجا

اشاره ایست که چون روز قیامت شود از رب العزت خطاب در رسد که ای محمد صلعم

تو چه گفته بودی مر علی را که انت وصیی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

آنسرور کو پدر با ... [illegible] تعالی فرماید ... امت تورا از دریای آتش باید گذشت ... [illegible]

یک کدام مقدم و دیگری سابق ... امت یا در میان خویش جاری ... [illegible] آتش

دوزخ را زهره ... [illegible] امت تو بسوزانند و ... [illegible]

که روزی رسول خدا صلعم روبسوی امیرالمومنین علیه السلام نمود گریست امیرالمومنین گفت

موجب گریه چیست آنسرور فرمود یا اخی گریه من از برای ضلالت امت است که بغض تو

در سینه خود قرار داده اند اکنون ظاهر نمیکنانند مگر بعد از من حال که ... [illegible] و ...

ایشان ... [illegible] اند که این فرقه ضاله در حق تو ظلم خواهند

کرد و با تو جنگ خواهند کرد و ... [illegible] نمایند و احوال تو بر این

منوال خواهد بود تا مادام که از اولاد تو نجیبی امر حاکم و والی امت گردد آنگاه امت ...

و سایر خلق بر محبت او ... اجتماع کنند و اعدای ایشان نگون سار شوند و محبان

شادمان گردند و در آن زمان شهرها ... و مردم اندک شوند و فرح و سرور ...

مردم حاصل گردد ... [illegible] گروه ... سعی نمایند در بغض ... [illegible]

درد کی خود قرار نگیرد ... [illegible] خود بر داشت و گفت ... [illegible]

رجب ... [illegible] و خوار مکن ایشان ... [illegible]

ایشان را ... [illegible] بعزت خود ... [illegible]

که باشند و در بشارت المصطفی باسناد ... از ائمه المعصومین ... [illegible]

منقول است روزی رسول خدا صلعم شاد و خندان بخانه امیرالمومنین

آمده و گفت بشارت باد تورا یا اخی بدانکه در اینوقت جبرئیل ...

بمن خبر داد که حق سبحانه میفرماید ای محمد صلعم بشارت ...

تو از اهل بهشت اند بعد از آن امیر المومنین علیه السلام بخوشی تمام سجده شکر بجا آورد
و گفت خداوندا گواه باش نیمه نیکوئی خود را بمحبان خود بخشیدم پس سیدة النساء
فاطمه زهرا گفت خداوندا من نیز نیمه نیکوئی خود را بمحبان علی بخشیدم بعد از آن
امام حسن و امام حسین هم حقتعالی را گواه گرفتند و گفتند ما هم نیمه نیکوئی خود را بدوستان
پدر بزرگوار خود بخشیدیم آنگاه رسول خدا صلعم فرمود شما ما از من کریمتر نیستید من نیز نیمه
نیکوئی خود را بدوستان علی بخشیدم در آن وقت جبرئیل آمده و گفت ای محمد صلعم
حقسبحانه بتو و اهل بیت تو سلام میرساند و میفرماید شما ما از من کریمتر نیستید هر کسی
که آمرزیدم و بخشیدم گناهان دوستان علی را و بایشان روزی کردانیدم بهشت و نعمتها
و حور العین و دیگر منقول است که روزی جمعی از اهل کوفه بخدمت امیر المومنین صلوة الله علیه
آمدند و گفتند یا امیر المومنین این مار ماهی و جریث را در بازارها میفروشند
آنحضرت تبسم نمود و فرمود برخیزید و همراه من بیائید تا امر عجیبی بشما بنمایم و در حق
وصی پیغمبر خود مگوئید مگر سخن نیک پس ایشان را آورد بکنار فرات و آب دهان
مبارک خود را در فرات انداخت و بدعائی چند تکلم نمود ناگاه جریثی سر از آب بیرون آورد
و دهان خود را گشود امیر المومنین باو گفت تو کیستی وای بر تو و بر قوم تو گفت که از اهل
آن شهریم که در کنار دریا بود و خدا قصه ما را در قرآن یاد فرموده پس خدا بر ما عرض کرد ولایت
ترا و ما قبول نکردیم حقتعالی ما را مسخ گردانید بعضی از ما در دریا میباشند و بعضی در صحراها
اما آنها که در دریا میباشند انواع ماهیانیم یعنی مار ماهی و جریث و آنها در صحراها میباشند
سوسمار و موش پس حضرت امیر علیه السلام رو باصحاب خود کرد و فرمود شنیدید گفتند بلی
فرمود بحق خداوندی که محمد صلعم را به پیغمبری فرستاده است حایض میشوند مانند زنان و شوهر

میان مفسران است که ایشان در زمان حضرت داود علیه السلام بوده‌اند بعضی خوک
شدند و بعضی میمون و بعضی گفته‌اند که همین بوده‌اند و بعضی گفته‌اند اهل طبریه بوده‌اند
ابن بابویه و قطب راوندی رحمة الله علیهما بسند خود از ابن عباس روایت کرده‌اند
که در زمان خلافت عمر گروهی از علمای یهود نزد عمر آمدند و پرسیدند که بگو قفلهای آسمانها
چیست و کیست آنکس که قوم خود را ترسانید و نه از جن بود و نه از انس و بگو کدام اند
[illegible] پنج جانور که بر روی زمین راه رفتند و در رحم خلق نشدند و چه میگوید [illegible]
و خروس و اسب و دراز گوش و دراج و هدهد در وقت فریاد کردن عمر عاجز شد و سر
بزیر افکند و رو بجانب امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورده و گفت یا ابا الحسن
گمان ندارم که بغیر از تو جواب اینها را بداند حضرت امیر علیه السلام متوجه علمای یهود شد
و فرمود من جواب این مسئلها را میگویم بشرط آنکه اگر موافق تورات بگویم در دین ما
در آئید یهودان گفتند بلی قبول کردیم فرمود قفلهای آسمانها شرک بخداست مرد
یا زنی که مشرک باشد عمل او بسوی آسمان بالا نمیرود گفتند کلید آنها چیست فرمود
گواهی لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند کدام قبریست که با صاحبش راه
رفت فرمود ماهی بود در وقتی یونس را فرو برد و بدریاهای هفت گانه انرا گردانید
باز گفتند کیست آنکه قوم خود را انذار کرد نه از جن بود و نه از انس فرمود آن مورچه
حضرت سلیمان بود با موران گفت ای گروه موران داخل خانهای خود شوید که
پامال نکنند شما را لشکر سلیمان دیگر گفتند خبر ده ما را از پنج جانور بر روی زمین راه
رفتند و در رحم خلق نشدند فرمود آدم و حوا و ناقه صالح و گوسفند ابراهیم علیه السلام
و عصای موسی اند پس پرسیدند از صداهای آن حیوانات فرمود دراج میگوید

الرحمن علی العرش استوی و خروس میگوید اذکروا الله یا غافلون یعنی
خدا را یاد کنید ای غافلان و اسب میگوید اللهم انصر عبادک المومنین علی
عبادک الکافرون یعنی خداوندا یاری ده بندگان مومن خود را بر بندگان کافر
خود و حمار لعنت میکند بر عشاران و تمغاچیان و وزغ میگوید سبحان ربی
المعبود المسبح فی لجج البحار یعنی تنزیه میکنم پروردگار خود را مستحق پرستیدنست
تنزیه میکنند او را در میان دریاها و مهوجه میگوید اللهم العن مبغضی محمد
و آل محمد یعنی خداوندا لعنت کن دشمنان محمد و آل محمد را و آن علماء سه نفر یهود بودند
دو نفر برجستند و شهادت گفتند و مسلمان شدند و عالم سیم ایشان استار
و گفت یا علی انچه در دل رفیقان من افتاد از نور اسلام در دل من نیز افتاد ولیکن یک
مسئله دیگر مانده است چون آن مسئله را جواب بگوئی مسلمان می شوم حضرت فرمود
بپرس گفت مرا خبر ده از حال جماعتی در زمان پیش بودند و سیصد و نه سال مرده بودند
پس خدا ایشان را زنده کرد قصه ایشان چگونه بوده است آنحضرت شروع کرد
بخواندن سوره کهف انعالم گفت قرآن شما را من بسیار شنیده ام اگر عالمی خبر ده
ما را بتفصیل قصه اینجماعت و نامهای ایشان و عدد ایشان و نام سگ ایشان
و نام غار و نام پادشاه ایشان و نام شهر ایشان حضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم خبر داد مرا محمد صلی الله علیه و آله که در زمین
روم شهری بود آنرا افسوس میگفتند و پادشاه صالحی داشتند چون پادشاه ایشان
مرد در ایشان اختلاف بهم رسید و پادشاهی از پادشاهان فارس که او را دقیانوس
میگفتند شنید که در میان ایشان اختلاف بهم رسیده است با صد هزار کس آمد

و داخل شهر افسوس شد و آنرا پای تخت خود کردانید و در آن شهر قصری بنا کرد یکفرسنگ
در یکفرسنگ وسعت آن بود و در قصر مجلسی از برای خود ساخت و وسعتش هزار ذراع
در هزار ذراع بود از آبگینه صاف و در آن مجلس چهار هزار ستون از طلا برپا کرده بود
و هزار قندیل از طلا آویخته بزنجیرهای نقره و بخوشبوترین روغنها می افروختند
و از جانب شرقی آن مجلس هشتاد روزنه مقرر کرده بود چون آفتاب طلوع می شد
بر مجلس او می تابید تا وقت غروب و تختی ساخته بود از طلا که پایهای آن از نقره
بود و بانواع جواهر مرصع [illegible] و فرشهای عالی بر روی آن افکنده و از جانب
راست تخت او هشتاد کرسی میگذاشتند از طلا ساخته بودند و بزبرجد سبز
مرصع کرده بودند و امرای عسکر و سلاطین دولت آن بر آن کرسیها می نشستند
و از جانب چپ تخت نیز هشتاد کرسی میگذاشتند از نقره ساخته بودند
و مرصع بیاقوت سرخ کرده بودند و پادشاهان روم بر آنها می نشستند چون او بر تخت
بالا میرفت و تاج خود را بر سر گذاشت آن یهودی برجست و گفت بگو تاج او را از چه چیز
ساخته بودند حضرت فرمود تاج او از طلا مشبک بود و هفت رکن داشت و بر هر رکنی
مرواریدی نصب کرده بودند در شبهای تار مانند چراغ روشنی میداد و پنجاه غلام از اولاد
پادشاهان گرفته بود و قباهای دیبای سرخ پوشانیده و زیر جامههای حریر سبز ایشان
و تاج بر سر ایشان میگذاشت و خلخالها در دست و پای ایشان میکرد و عمودهای
طلا بدست ایشان داده بود و بر بالای سر او می ایستادند و شش غلام از اولاد [illegible]
وزیر خود کرده بود سه نفر را از جانب راست و سه نفر از جانب چپ [illegible]
یهودی پرسید نام آن غلامان چه بود فرمود آن سه غلام [illegible]

نامهای ایشان تملیخا و مکسلمینا و مسلینا بود و آنان که از جانب چپ
می ایستادند مرنوس و دبرنوس و شاذنوس نام داشتند و جمیع امور خود با ایشان
مشورت میکرد و هر روز در صحن خانه خود می نشست و امرا از جانب راست و سلاطین
از جانب چپ او می نشستند و سه غلام داخل می شدند و در دست یکی جامی بود از طلا که
پر بود از مشک سائیده و در دست دیگری جامی بود از نقره که مملو بود از گلاب و در دست سیم
[illegible] مرغی بود که منقار سرخی داشت پس چون پادشاه نظرش بر آن مرغ می افتاد
صدای میکرد آن مرغ پس پرواز میکرد و در [illegible] گلاب فرو رفته و در جام مشک می غلطید
تا تمام مشک را ببال و پر خود بر میداشت پس صدای دیگر میکرد آن مرغ پرواز
میکرد و بر بالای تاج آن می نشست و آنچه بر پر و بال او بود همه را بر سر او می افشاند
چون پادشاه این احوال را مشاهده کرد طغیان و تکبر او زیاده شد و دعوی خدائی کرد
و سرکرده قوم خود را طلبید و امر کرد که او را سجده کنند و اقرار کنند به پروردگاری او و هر که
اطاعت او کرد باو عطایا میکرد و خلعتها می بخشید و هر که اطاعت او نمیکرد
او را میکشت تا آنکه همه اطاعت او کردند و هر سال عیدی مقرر کرد پس در عیدی از اعیاد
خود بر تخت نشسته بود و امرا و سلاطین از جانب راست و چپ نشسته بودند
ناگاه یکی از سلاطین آمد و او را خبر داد که لشکر فارس متوجه جنگ او شدند و نزدیک
رسیده اند از استماع این خبر غمگین و مضطرب شد بحدی که تاج از سرش افتاد
پس تملیخا که در جانب راست بود نظر کرد بسوی او و در خاطر خود گفت اگر این خدا بود
[illegible] غمگین نمی شد و نمیترسید و بول و غائط نمیکرد و بخواب نمیرفت
[illegible] و آن شش جوان هر روز در خانه یکی جمع می شدند و از نزد

نوبت تملیخا بود طعامی نیکوئی از برای ایشان مهیا کرد بعد چون جمع شدند گفت
ای برادران در دلم فکری افتاده است مرا از خوردن و آشامیدن و خواب کردن
باز داشته گفتند آن فکر چیست ای تملیخا گفت فکر بسیار کردم در این آسمان و گفتم
که سقفش را چنین بلند کرد بی ستون که در زیر آن باشد یا علاقه در بالای آن باشد
و آفتاب و ماه را روشنی بخش در آن قرار داده است و زینت داده آنرا بستاره ها
و بسیار فکر کردم در زمین که آنرا پهن کرده است بر روی آب مواج و حبس کرده بدست
آنرا بکوهها که نلغزد و مردم را غرق نکند و بسیار فکر کردم در خود مرا آفرید در شکم مادر
و مرا غذا داد و تربیت کرد پس اینها همه آفریننده و تدبیر کننده بهم باشد بغیر دقیانوس
و نیست او مگر پادشاه پادشاهان و جبار زمین و آسمان پس آن جوانان در پای
تملیخا افتادند و بوسیدند و گفتند بسبب تو خدا ما را هدایت کرد از گمراهی پس ما را
چه باید کرد تملیخا برجست و خرمای یکی از باغهای خود را بسه هزار درم فروخت و در میان
آستین خود بست و بر اسبان خود سوار شدند و از شهر بیرون آمدند چون سه میل راه
رفتند تملیخا با ایشان گفت ای برادران وقت آنست که فقر و مشقت را
برای آخرت اختیار نمایید و از پادشاهی دنیا بگذرید پس از اسبها فرود آیید و پیاده پای خود
راه روید شاید خدا از برای شما از این بلیه مبتلا شدید و از این شدت فرجی کرامت
فرماید پس فرود آمدند از اسبان و هفت فرسخ پیاده رفتند و از پاهای نازک ایشان
خون جاری شد شبانی از برابر ایشان پیدا شد گفتند ای راعی آیا شربتی از شیر
یا از آب همراه داری راعی گفت آنچه می‌خواهید نزد من موجود است و لیکن من رویهای
شما را رویهای پادشاهان می‌بینم و گمان می‌برم که گریخته باشید از پادشاه گفتند ای راعی حلال

نیست ما را چه روی گفتند آیا راست گوئی ما از شر تو نجات خواهیم یافت پس قصه خود را با او نقل
کردند چون راعی قصه ایشان شنید بر پاهای ایشان افتاد بوسید و گفت در دل من نیز
افتاده است آنچه در دل شما افتاده اما مرا مهلت دهید تا گوسفندان بصاحبانش
برسانم و بشما ملحق شوم پس ایشان توقف نمودند تا گوسفندان را بصاحبانش رسانید
و بسرعت مراجعت نمود و سگش از پی او میدوید و با ایشان ملحق شد [illegible]
[illegible] نام داشت [illegible] رنگش چه بود آنحضرت فرمود رنگ سیاه و سفید بود
و نامش قطمیر بود چون آن جوانان سگ را دیدند گفتند میترسیم که این سگ بفریاد خود ما را
رسوا کند سنگ بر آن میزدند و بر میگشت تا آنکه بقدرت خدا بسخن آمد و گفت
بگذارید مرا که شما را از شر دشمن حراست کنم پس آن راعی ایشان را بکوهی بالا برد و در غاری
که در آن کوه بود پنهان شدند و آن غار را وصید میگفتند و در پیش آن غار چشمه آبی
و درختهای میوه دار بود پس از آن میوه ها و آب تناول کردند چون شب در آمد در آن غار
خوابیدند حق تعالی وحی نمود بملک الموت که قبض روح ایشان بکند و بهر شخصی ملک
موکل کرد که ایشان را از پهلو بپهلو بگردانند و بروایتی سالی یکمرتبه یا دو مرتبه و حکم
نمود بخزینه داران آفتاب از وقت طلوع آفتاب تا غروب شعاع آن بر ایشان نتابد
چون دقیانوس از عیدگاه خود برگشت و از احوال آن جوانان سؤال نمود گفتند گریخته اند پس
با هشتاد هزار نفر سوار شد و از عقب ایشان آمد تا در غار دید که ایشان بحال ژولیده
و پاهای رنج دیده در خوابند گفت اگر من میخواستم ایشان را عقاب کنم زیاده از آنچه
خود با خود کرده‌اند نمیتوانستم کرد پس بنایان را طلبید و در غار را با گچ و سنگ برآورد
و باصحاب خود گفت بگوئید بایشان که بگوئید بخدای ایشان که در آسمانست ایشان را

نجات بدهد و از این غار بیرون آورد پس سیصد و نه سال در آن غار ماندند چنین
حق تعالی خواب بر ایشان را زنده که اندام فرشته اسرافیل را در روح در ایشان دمید و بیدار
شدند چون آفتاب طلوع کرد گفتند امشب از عبادت پروردگار خود غافل شدیم چون بیرون
آمدند و دیدند چشمهای آب خشکیده و درختان خشک شده یکی از ایشان گفت
امور ما بسیار عجیب است چگونه چشمهای باآب و فور و درختان با آن کثرت در یک شب خشکیدند
پس گرسنه شدند و گفتند یکی از خود را بفرستند بشهر طعامی بگیرد و بیاورد
و چنان نکند کسی بر احوال شما مطلع شود تملیخا گفت من میروم و جامه های کهنه
راعی را در بر کرد و بجانب شهر روانه شد بموضعی چند رسید و وضعی چند دید که
هرگز ندیده بود چون بدروازه شهر رسید دید علم سبزی برپا کرده اند و بر آن نقش کرده اند
لا اله الا الله عیسی رسول الله پس نظر کرد بسوی آن علم دست بر دیده ها خود
میکشید و میگفت گویا در خواب میبینم این اوضاع را بعد از آن داخل شهر شد
و ببازار آمد بنزد مرد خبازی رفت و پرسید این شهر چه نام دارد گفت افسوس دیگر
این پادشاه چه نام دارد گفت عبد الرحمن پس زری بیرون آورد و بخباز داد
و گفت نان بده خباز چون زر را دید تعجب کرد از سنگینی و بزرگی آن به یهودی گفت
یا علی بگو هر درهمی چه مقدار بود فرمود وزن هر درهم ده درهم و دو ثلث درهم بود
پس خباز گفت مگر گنجی یافته تملیخا گفت این قیمت خرمائیست که سه روز
قبل از این در این شهر فروختم و از این شهر بیرون رفتم و مردم دقیانوس را
میپرستیدند پس خباز دست تملیخا را گرفت و بنزد پادشاه برد پادشاه
پرسید این جوان را برای چه بنزد من آوردی خباز گفت این مرد گنجی یافته است

پس [illegible] گفت این زر و سیم را که پیش من آورده است از گنج نیست زیرا که از خشم [illegible] گریختیم تو [illegible]

از [illegible] آبده و بسلامت ببرو تمليخا گفت ای پادشاه نظر کن درم من و من گنجی

نیافته‌ام و من مردی‌ام از اهل این شهر پادشاه گفت تو از اهل این شهری گفت

بلی پرسید کسی را در این شهر می‌شناسی گفت بلی پرسید چه نام داری گفت تمليخا

پادشاه گفت این نامها نام اهل زمان ما نیست پادشاه گفت در این شهر خانه

داری گفت بلی ای پادشاه سوار شو تا من خانه خود را بتو بنمایم پس پادشاه سوار شد

و جماعت بسیار با او آمدند تا بدر [illegible] تمليخا گفت این خانه

منست چون در زدند پیر مردی بیرون آمد ابروهایش بر دیده‌هایش افتاده بود

پرسید از برای چه بدر خانه من آمده‌اید پادشاه گفت این جوان آمده و خبرهای عجب

[illegible] و دعوی میکند که این خانه منست آن مرد پیر پرسید تو کیستی گفت تمليخا

پسر قسطنطین پیر مرد بر پای او افتاد و بوسید و گفت این جد منست بخدای کعبه

[illegible] پادشاه ایشان شش نفر بودند که از دقیانوس گریختند پس پادشاه

از اسب فرود آمد و تمليخا را بر دوش خود سوار کرد و مردم دست و پای او را می‌بوسیدند

پادشاه گفت ای تمليخا رفیقان تو چه شدند گفت در غارند و در آن وقت

در آن شهر دو پادشاه مسلمان و پادشاه نصاری بود هر دو سوار شدند با اصحاب خود و متوجه

غار شدند چون نزدیک غار رسیدند تمليخا گفت شما در اینجا باشید تا من پیشتر

بروم که بترسم چون ایشان آواز سم ستوران را بشنوند بترسند و توهم کنند

که دقیانوس بطلب ایشان آمده پس تمليخا داخل غار شد رفیقان او

[illegible] و آه [illegible] بر کرد [illegible] و گفتند الحمد لله خدا ترا از شر دقیانوس نجات

داد تملیخا گفت بگذارید حکایت دقیانوس را چه قدر مدت در اینجا خوابیده‌اید گفتند
یک روز یا بعضی روز تملیخا گفت سیصد و نه سال در خواب بوده‌اید و دقیانوس مرده است
و قرنها از مرگ او گذشته است و پیغمبری خدا فرستاده که عیسی نام دارد و او را مسیح میگویند
و پسر مریم است و خدا او را بآسمان برده است و اینک پادشاه و مردم شهر آمده‌اند
که شما را ببینند گفتند ای تملیخا می‌خواهی خدا ما را فتنه گرداند برای عالمیان تملیخا گفت
چه می‌خواهید گفتند بیا دعا کنیم که باز خدا جان ما را بستاند پس دستها بر داشتند
و حق تعالی امر فرمود بقبض روح ایشان پس آن پسران هم پادشاه آمدند و هفت روز بر در غار
گشتند و در شهر ایشان را نیافتند پادشاه مسلمان گفت اینها بر دین ما مردند من
مسجدی بر در غار ایشان بنا میکنم و پادشاه دیگر گفت بر دین ما مردند من بر در غار
کنیسه بنا میکنم پس با یکدیگر در این باب قتال کردند و پادشاه مسلمان غالب شد
و مسجدی بر در غار بنا کرد پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود ای یهودی این
موافق است با آنچه در توراة شماست یهودی گفت یک حرف زیاده و کم نکردی من شهادت
میدهم بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ولایت تو
و بسندهای معتبر از امام محمد باقر علیه السلام و عامه نیز بسندهای بسیار روایت کرده‌اند
خصوصا ثعلبی در تفسیر خود آورده که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از نماز
عشا فارغ شد متوجه قبرستان بقیع شد و ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام را طلبید و فرمود بروید بسوی اصحاب کهف و از جانب من سلام
بایشان برسانید ای ابوبکر اول تو سلام کن که سن تو بیشتر است پس تو ای عمر پس تو
ای عثمان اگر جواب یکی از شما را بدهند سلام مرا نیز برسانید و اگر ایشان جواب نگفتند

تو پیش رو ای علی و سلام کن بر ایشان پس باد را امر فرمود ایشان را بر داشت و بلند
کرد و بر هوا برد و برد در غار اصحاب کهف ایشان را بر زمین گذاشت و بروایت دیگر
ایشان را بر بساط نشاندند و باد را امر فرمود ایشان را بغار رسانید پس ابوبکر پیش
رفت و سلام کرد بر ایشان و جواب نشنید حیران شد و عمر پیش رفت و سلام کرد
باز جواب نشنید و همچنین عثمان سلام کرد و جواب نشنید پس حضرت امیر المومنین علیه السلام
پیش رفت [illegible] ما و رحمة الله و برکاته ای اهل کهف ای ایمان آورندید
پروردگار خود را و خدا زیاد کرد آیت که شما را و دلهای شما را برای ایمان محکم گردانید من
رسولم از جانب رسول خدا صلعم بسوی شما پس آواز بلند کردند اصحاب کهف و گفتند
مرحبا برسول خدا و بفرستاده او و بر تو باد سلام ای وصی رسول خدا و رحمت خدا و برکات خدا
پس حضرت امیر علیه السلام فرمود چگونه دانستید من وصی پیغمبرم گفتند حجاب گوش ما
را زده اند در سخن نگوئیم مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر یا علی چگونه گذاشتی رسول خدا را و چگونه است
لشکر او و چگونه است حال او و مبالغه بسیار کردند و پرسیدند احوال آنحضرت را و گفتند
خبر ده این رفیقان خود را که ما سخن نمیگوئیم مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر پس حضرت امیر علیه السلام
رو کرد بجانب ایشان و فرمود شنیدید آنچه گفتند اصحاب کهف گفتند بلی شنیدیم
فرمود گواه باشید پس روهای خود را بجانب مدینه کردند و باد ایشان را برداشت و در پیش
روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زمین گذاشت پس خبر دادند آنحضرت را بآنچه
دیده بودند آنسرور فرمود یا ابوبکر و عمر و عثمان دیدید و شنیدید گواه باشید گفتند بلی پس
آنسرور بخانه خود برگشت و بایشان گفت که شهادت خود را حفظ کنید و در هدایت السعدا
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزی سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

در مسجد مدینه با جمعی از اصحاب نشسته بود شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام آمد آنسرور
فرمود هر کس خواهد آدم را ببیند با صفوتش و نوح را با برکتش و سلیمان را با مملکتش
و ابراهیم را با خلتش و ایوب را با صبرش و یوسف را با حسنش و داود را با خلافتش
و ادریس را با منزلتش و عیسی را با زهدش و محمد را با طاعتش هر آینه بسوی برادرم
علی نظر کند یکی از اصحاب گفت یا رسول الله این همه فضایل در علی جمعست آنسرور
فرمود بلی این را من از خود نمیگویم حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود با یازده پیغمبر علی را
برابر کرده است چنانچه آدم علیه السلام ان الله اصطفی آدم و علی را گفت
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و نوح را گفت
انه کان عبدا شکورا و علی را گفت انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا و سلیمان را گفت و اتیناه ملکا عظیما و علی را گفت
اذا رایت نعیما و ملکا کبیرا و ابراهیم را گفت و ابراهیم الذی وفی
و علی را گفت یوفون النذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا
و ایوب را گفت فلما اسلما و تله للجبین و علی را گفت و من الناس
من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله و یوسف را گفت و ما
وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و علی را گفت و جزاهم بما صبروا
جنة و حریرا و داود را گفت انه کان رسولا نبیا و علی را گفت
ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا و دیگر موسی را گفت
انا جعلناک خلیفة فی الارض و علی را گفت و لیستخلفنهم کما استخلف
الذین من قبلهم و ادریس را گفت و رفعناه مکانا علیا و علی را گفت

وسندس وحضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقاهم
ربهم شرابا طهورا وعیسی را گفت واوصانی بالصلوة والزکوة
وعلی را گفت والذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
ومن که محمدم مرا گفت انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر وعلی را گفت
عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا ویطعمون الطعام
علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا در بیان آنکه سید کاینات اختیار
زوجات مطهرات خود را در حالت حیات وممات بدست امیرالمومنین
علیه السلام داده بودند مخفی مبادا که تا دنیا پیدا شده هیچکس امر طلاق زوجه
خود را بدست دیگری نداده در تاریخ اعثم کوفی ودر دفتر ثانی روضة الاحباب
ومجلد اول حبیب السیر مسطور است که بعد از حرب جمل جناب ولایت مآب و وصایت
انتساب خود بمنزل عایشه تشریف برده وبا عایشه بعضی گفتگو فرمودند بعضی از اهالی
بصره نشسته بودند ومیگریستند امیرالمومنین علیه السلام برفق ونرمی کتاب
عتاب خواندند وخطاب نمودند در شان زنان پیغمبر آخر الزمان است وقرن
فی بیوتکن وتو متمسک شدی بشبهه وخطا کرده تو را روی نمود ومرتکب امری گشتی
که مناسب حال تو نبود با وجود نسبت قرابت مرا با حضرت رسالت پناه
میدانستی واز آنسرور مکرر شنیدی بر منبر بود من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وتو بطریق معادات بمن
سلوک داشتی وبا معاندان من علم مرافقت افراشتی وچرا روی از پرده عصمت
فاسئلوهن من وراء حجاب بر تافتی مجمل کلام آنست اکنون از خطای خود

اقرار کنی و آن بطرف مدینه در زنان روان کنی و بمنزل [illegible] خود [illegible]

گذارده به باشی تا اجل تو بتو برسد ایشان بگفت و آرزو [illegible] او بر تو [illegible] در فتوحات

ابن اعثم کوفی مرویست پس از آنکه حضرت [illegible] ضعیفه [illegible]

که زوجه عبد الله بن خلف بود فریاد بر کشید و سایر زنان [illegible] با جمع [illegible]

یا قاتل الاحباب و یا متفرق الجمع یعنی کشنده دوستان و ای پریشان کننده

جمعیتها وا یاوه گفتن آغاز کردند و زوجه عبد الله بن خلف گفت [illegible] حضرت

حضرت امیر علیه السلام نگاه بجانب او کرد فرمود بدان و آگاه باش ای ضعیفه من تورا

ملامت نمیکنم لکن مراد شمن [illegible] بد گوئی چرا که جد تورا در روز بدر و عم تورا در روز

احد و زوج تورا در حرب جمل بقتل آوردم اگر من کشنده احبابی شما بودم [illegible] تورا

از آنها که نمت [illegible] هر آینه میکشتم هر احدی که در این سراست پس بجانب [illegible]

و فرمود من قصد کشتن دارم هر که در اینخانه نگشایم و هر کس که در این خانه باشد بتیغ

سیاست بگذرانم و اشاره بخانه فرمود که عبد الله بن زبیر و جمعی دیگر از بقیه

السیف حرب جمل مخفی در آن خانه بودند میدانم و لیکن من عاقبت و سلامتی مسلمانان

میخواهم عایشه و سایر زنان مضطرب و ترسیده از هیبت این خطاب [illegible]

و از سخنان درشت خاموش گشتند بعد از آنکه [illegible] نزاع و جدال [illegible] عایشه

تمام شد حضرت برخاسته روانه شد روز دیگر [illegible] با [illegible] بنوبت [illegible]

جلالت یعنی شاهزاده امام حسن حضرت امیر [illegible] رسالت بخانه عایشه [illegible]

آن امام همام آمده و گفت امیر المومنین [illegible] بیرون رو [illegible]

که کیفیت آن میدانند [illegible] فرزانه را اگر

تهیهٔ سفر مدینه داری پیغامی بتو فرستم و ترا تنبیه بر اسرار رخ نیک میدانی راوی گوید
عایشه سر خود را شانه کرده و از جانب بیافت چون شاه زاده پیغام رسانید در زمان
عایشه از آنکار آن برجست و با خواص و خدم خود گفت با زمحل را بر راحله نهید و بکار سازی
سفر مدینه مشغول شوید مرا هیچ چاره بجز رفتن بمدینه ندارم و کمال اضطراب در بشره
ظاهر شد یکی از اشراف و روسای بصره بعایشه گفت یا ام المومنین عبدالله بن عباس
نزد تو آمد و پیغام رسانید و سخن با تو بلند نمود و ما همه او از تو را با چنین مقوله
و محاربه با او شنیدیم چنانچه او بغضب برخواست و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان
یعنی امیرالمومنین خود آمده و با تو ازین مقوله سخن گفت و تو هیچ اقبال بقبول او نکردی
اکنون چه افتاد که بقبول پسر او این همه اضطراب ترا دست داده عایشه گفت این
جوان سبط رسول و فرزند بتول و نور دیده اهل قبول است و من دیدم رسول خدا صلعم او را
می بوسید و می بوئید و بر سینهٔ اطهر خود ملحق گردانید و پدرش بدست او پیغامی فرستاده
و مرا بر امری اطلاع داده بجز طریق سلوک راه مدینه پیمودن دوائی دیگر ندارم آن زن
از کیفیت آن استفسار نمود عایشه گفت حضرت رسالت پناه را از غنایم چیزی
نقد رسیده بود میان ذوی القربا خویش قسمت نمود و ما نیز بعضی زوجات مطهرات
از آن حصه و نصیب طلبیدیم و در آن طلب الحاح میکردیم و مبالغه از حد گذرانیدیم علی علیه السلام
زبان بملامت ما گشوده و گفت مبالغه از حد و حصر گذرانیدید و حضرت را ملول و دلم حضور
ساختید و ما دیگر زیاده مبالغه و خشونت کردیم رسول خدا این را بر ما خواند عسی ربه
ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی خواهد بود اگر دست از شما بدارد
و شما را در جوضهٔ مطلقات در آورد پروردگار او بهتر از شما بدل و عوض دهد او را و ما نیز

در خشونت و درشتی و [illegible] با او نمودیم رسول خدا صلعم در غضب [illegible]

علی علیه السلام نمود و فرمود ای علی حکم طلاق ایشان را در قبضهٔ اختیار تو در آوردم

و بتو مفوض ساختم [illegible] او کیل تو گردانیدم هر کدام از ایشان را تو از قبل من

طلاق دهی نام او را از دفتر یا امهات المؤمنین محو شود حضرت امیر طلاق

مارا با و اطلاق فرمود و فرق میان حیات و ممات نمود مرا علی بن ابی طالب بعد از

تنبیه میکند اکنون من می اندیشم مبادا حضرت بر زبان [illegible] تدارک آن

نتوان کرد و میترسم که در آنجهان از دولت ملازمت و سعادت خدمت

آنحضرت محروم مانم و در شواهد النبوة از حبیبه [illegible] منقولست [illegible] در ایام

شاه ولایت پناه بر کنار دریا فرود آمده بود ناگاه مردی در آمد و گفت السلام

علیک یا امیر المؤمنین امیر علیه السلام در جواب فرمود علیک السلام

عرض نمود من شمعون بن نوحیا ام و صاحب این دیر و [illegible]

در اینجا سکونت دارم و نزد من کتاب انجیل [illegible]

بطریق میراث گرفته اند اگر بفرمائی آن را پیش [illegible] بجو

بیاورم امر کرد کتاب را آورد و در نعت رسول خدا و اوصاف [illegible]

بخواند و در اواخرش سطور بود روزی در کنار این دریا فرود [illegible]

بخواهم الذین [illegible] اهل مشرق را بیارایید و با اهل مغرب مقابله کند

نظم در منقبت امیر علیه السلام بها الدنیا اهون عنده من زماد [illegible]

استشدت به الریح فی کل عاصف [illegible] والموت فی حب الله اهون

علیه من شرب ماء [illegible] الظمآن الغون له والقتل معه

شهادة یعنی دنیا سهل است نزد ما چنانچه سخت شده باشد در روز بار سخت
و مردن در حصه‌ی سنی خدا آسان تر است از آنچه می نوشد او را تشنه و بار خون
او را رضای حق تعالی است و کشته شدن با او شهادت است پس آنمرد گفت چنین
تو در اینجا فرود آمدی بخدمت مشرف شدم و عهد کردم تا زنده باشم با تو باشم حضرت
امیرالمومنین علیه السلام تکبیر گفت و حضار نیز تکبیر در آمدند پس بزبان بلاغت بیان
فرمود الحمد لله الذی لم یجعل لی عنده منسیا والحمد لله الذی ذکرنی فی
کتابه یعنی بدان ای بنی شکر مر خدای را که نگهداشته است مرا از نزد خود فراموش و شکر
میگویم مر آنکس را که است مرا در کتاب ابرار خود به حسب عرفی فرمود این مرد مومن را
همراه خود نگاه دار و جای آست ما او بجوار آن خلاصه آن پاک طینت بالآخره در لیلة الهریر
که حرب صعب با معاویه شد در آن حرب شهید گردید رحمة الله علیه و علیهم و امیرالمومنین
نماز جنازه او را ادا فرمود و در قبرش فرود آمده و فرمود هذا ارجل مومن و من
اهل بیتی و در شرف النبوه و در هدایت السعدا از اسحق بن هاشم مرویست
که روزی در مجلس هارون الرشید از مناقب و فضایل امیر صلوات الله علیه مذکور شد
گفت عوام بر من گمان میبرند که من علی علیه السلام و فرزندانش را دوست نمیدارم
خدا بهتر میداند که فرط محبت مرا با علی علیه السلام و اولاد امجاد او و به تحقیق او را
معلوم است و من از ابن عباس پرسیدم گفت روزی بخدمت سید کاینات
حاضر بودم که سیدة النساء گریان آمد آنسرور فرمود ای فرزند من پدر و مادرم فدای تو باد
که گریانید تو را گفت نور دیده‌گانم حسنین از خانه بیرون رفته اند و نمیدانم کجا اند
هر چند میجویم نمی یابم آنحضرت فرمود ای فرزند غمگین مباش که آنکه ایشان را آفرید

مهمان تیر است برایشان آرام و تو آنگاه دست برداشت و گفت یا جامع
المتفرقین ای خدا این هر دو فرزند من بتو سپردم محفوظ دار ایشان همان لحظه روح الامین
در رسید و گفت یا سید المرسلین اندوه مدار ایشان هر دو در دنیا و آخرة
فاضلند و پدر ایشان افضل است از ایشان و آن هر دو در حظیره النجار اند
رسول خدا صلعم بعد از استماع این بشارت خود با اصحاب سوی حظیره روان گردید
چون رسیدند دیدند آن هر دو برادر یکدیگر را در کنار گرفته خوابیده‌اند و ملکی یک بال خود را
در زیر ایشان گسترده و بازوی دیگر را سایه کرده آنسرور رو بجانب سر ایشان
نشسته و بشفقت تمام می بوسید و می بوئید تا آنکه بیدار شدند پس امام حسن را
بر کتف راست و امام حسین را بر کتف چپ نشانیده و بسوی خانه روان شد
و جبرئیل در برابر و اصحاب متعاقب آنسرور می رفت در آنوقت بزبان معجز بیان
فرمود والله شرف بزرگی میدهم شمارا چنانچه خدا تعالی بزرگی داده است شمارا در آنوقت
ابوبکر آمده و گفت یا رسول الله یکی از این هر دو گوشواره عرش مرا بده که بردارم آنحضرت
فرمود ای ابوبکر نیکو مرکبیست مرکب ایشان و نیکو سوارانند ایشان و پدر ایشان
بهتر است از ایشان القصه بدین منوال بمسجد در آمدند و بلال را فرمود تا ندا کند که
مؤمنان حاضر شوند چون از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر آمدند بدستور سابق
حسنین را بر کتف خود نشانیده و بر منبر بر آمد و فرمود ایها الناس آگاه کنم شمارا
به بهترین خلایق از روی جد و جده و مادر و پدر و عم و عمه و خال و خاله گفتند آری یا رسول الله
فرمود حسن و حسین اند که جد ایشان محمد رسول الله است و جده ایشان
خدیجه بنت خویلد که افضل ازواج مطهره منست و مادر ایشان فاطمه بنت من

الزهرا

که سیدالنساء است در دنیا و آخرت و پدر ایشان علی ابن ابیطالب بعد از من
اوست و عم ایشان جعفر طیار و عمه ایشان ام هانی بنت ابیطالب و خال ایشان
پسر منست و خاله ایشان زینب بنت منست الگاه گفت خداوندا میدانم
که حسن و حسین و مادر و پدر با جده ستان ایشان در بهشت اند من خواهم از تو که
ایشان را دشمن دارد ابد الاباد در دوزخ باشند روایت گویند هارون الرشید آب
از دیده میریخت چنانچه از بسیاری گریه آواز در گلوی او گرفته بود و این حکایت با حضار
بیان می نمود در تفسیر حافظی در بیان آیه کریمه یوم تشقق السماء بالغمام
مسطور است آن غمامی روز قیامت بشگافد آسمان را مرتضی علی علیه السلام
زیرا که مظهر العجایب همچنانکه در دنیا امور عجیبه بظهور رسانیده در آخرت نیز
امور غریبه ظهور رساند و تواند بحکم کنت انا و علی نورا بین یدی الله
مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعه
عشر الف عام از پرتو نور او ملایکه مذکوره مخلوق شده باشند در این محل
نه جای تعجب است زیرا که بعد از نزول آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی الآخر اصحاب استفسار نمودند یا رسول الله مراد از آل کیست
فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانچه شان و نزول آیه مسطور در کتاب
آیات مرقوم گردید چون یقین حاصل شد که تمام ملایکه ارض و سماء بر محمد و علی
و آل پاک ایشان را صلواة و سلام میفرستند اگر فرقه اسم مبارک محمد و علی
تسبیح خود داشته باشند ارباب ایمان را مجال شک نیست و نیز در احادیث
آمده که بر در دروازه بهشت حلقه ایست از یاقوت احمر هرگاه او را بجنبانند

میگوید یا علی یا علی و در کفایت [illegible] انس بن مالک مرویست
که رسول خدا فرمود در شب معراج از [illegible] فرشته دیدم بر منبر نور
نشسته و فرشتها که او برا [illegible] بودند از روح الامین [illegible] پرسیدم که این فرشته
کیست گفت یا رسول الله پیشتر رفته از او سوال کن چون رفتم دیدم علی ابن
ابو طالب گفتم ای جبرئیل علی پیشتر از من آمده بود گفت ولیکن حق تعالی
از نور علی علیه السلام این فرشته را آفرید و جمیع ملایکه فرمود که هر شب جمعه
و روز جمعه هفتاد هزار مرتبه زیارت این میکنند
و [illegible] المتعبدین [illegible] عبد الله انصاری مرویست که رسول خدا صلعم
فرمود که قسم مرا بردند بر آسمان و بیرون آمدم از حجابها شنیدم که منادی ندا
میکرد خوشا پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که برادر تست علی المقصود
اینچنین اسرار [illegible] در عالم [illegible] و غیب بسیار است [illegible]
[illegible] تن نمودن دشوار است نظم که ببا [illegible] بی سنجد
حق در وهم کس [illegible] می نویسم هر چه منفر باید او چیزی که رو داده از این گفتگو
مستیش [illegible] مرا از من ربودند نیستم آگه از این گفت و شنود در تفسیر بحر الدرر
و [illegible] عبد الله بن عباس مرویست که روزی امیر المومنین علیه السلام
امر فرمودند که ای عبد الله بعد از نماز عشا نزد من بیا عبد الله گوید چون رفتم فرمود
معنی الف و لام الحمد را میدانی عبد الله گفت امیر المومنین بهتر میداند
انگاه در معنی الف و لام تا پاسی بیان فرمود هرگز بخاطر من نشمه از آن
نبود که هر چه بعد در تفسیر حای الحمد در آمده پاسی دیگر معارف فرمود بعد از آن

اند

بزبان معجز بیان فرمود ای عبدالله آنچه بیان کردم شنیدی گفتم بلی یا امیرالمؤمنین
شنیدم و حیران گشتم فرمود یا عبدالله لو کتبت فی المعانی الفاتحة لاوقره
سبعین بعیرا یعنی ای عبدالله اگر بنویسم در بیان معانی سوره فاتحه هر آینه
بار کنم هفتاد شتر را و نیز فرمود سوره فاتحه را هر که در شب بخواند از آتش دوزخ
نجات یابد و هر که معانیش را بواجبی بداند وجبت له الجنة ابن عباس گوید
علم ما در جنب علم آنحضرت بسان قطره یافتم و از فخر رازی مرویست از
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ولو شئت لاوقره بباء بسم الله
سبعین بعیرا یعنی اگر خواستمی در تفسیر بسم الله هفتاد شتر بار کردمی و هم از وی
مرویست که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بخدا اگر خواستمی از احوال جمیع
مردم را خبر دادمی لیکن ملاحظه می نمایم در اظهار آن در مجلد ثانی حبیب السیر
مسطور است حضرت امیر علیه السلام با اصحاب خود میفرمود در قرآن هیچ آیتی
نازل نشده چه در بر و بحر و سهل و جبل و لیل و نهار مگر آنکه من بر آن عالم میباشم
که در شان که و کجا و کدام وقت نازل شده و هم مرویست که سید کاینات فرمود
که سالکان علوم صوری و معنوی از جنس کلام و تفسیر و فقه و معانی و منطق و صرف
و نحو و غیره علوم علی الاقیاس همگی منتهی بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
میگردد و در روضة الشهدا مسطور است که سلطان اولیا علی مرتضی میفرمود
که خاتم انبیا مرا هزار باب از علوم آموخت و هزار باب دیگر بر من منکشف گردید
و در فصل الخطاب از ابن عباس منقول است که حق تعالی برده جزو علم آفرید
و نه جزو آن تنها با امیرالمؤمنین علیه السلام داده و یک جزو دیگر بتمامی عالمیان

قسمت نمود و بخدا قسم که مرتضی علی در این حصه هم شریک غالب است

و در شواهد النبوة مسطور است که حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام ببلده کوفه

رسید خلایق بروی مجتمع گشتند میان ایشان جوانی بود که خاستگاری زنی

نمود که روزی حضرت امیر علیه السلام بعد از نماز بامداد شخصی را فرمود که در فلان

موضع مسجدیست و متصل آن مسجد خانه و در آنخانه زنی و مردی با هم

نزاع دارند برو هر دو تن را نزد من حاضر ساز آن شخص رفته ایشان را

حاضر نمود آنحضرت رو بسوی ایشان نمود و فرمود که دیشب خصومت بدراز

کشید جوان عرض کرد یا امیر المومنین چون این زن را در نکاح خود در آوردم

و بسرای او رفتم از او نفرتی روی نمود اگر توانستمی بهمان ساعت از پیش جدا شدمی

از آنوقت با من نزاع دارد تا آنکه فرمان تو رسید پس روی مبارک را بجانب

حاضران نمود و گفت بسیار سخنان است که بر مخاطب باید که دیگری بیرون رود

نیاید همه برخاسته کناره گرفتند آنگاه روی بجانب زن کرد فرمود این جوان را

می شناسی گفت نه فرمود ای فلان بنت فلان با فلان شخص ترا محبت بود شبی

از برای قضای حاجت بیرون آمدی و او با تو مجامعت کرد همان شب آبستن

شدی و آن راز را با مادر خود اظهار نمودی و از پدر خود مخفی داشتی چون وقت وضع

حمل شد شب بود مادر تو را از خانه بیرون کرد چون فرزند متولد شد او را در خرقه

پیچیده بیرون دیوار محل قضای حاجت بینداختی سگی آمده او را بوی نمود و تو

سنگی بجانب او انداختی اتفاقا آن سنگ بر سر آن کودک رسیده

و بشکست مادر تو سرش را بست پس او را همچنان گذاشته رفتید دیگر

و تا حال او را ندانستید آن زن بتصدیق قلب و زبان خود اقرار نمود که صورت
حال چنین است یا امیر المومنین بنحوی که فرمودی لیکن از این واقعه احدی غیر از من
و مادر من آگاه نبود پس فرمود چون بامداد شد مردی از فلان قبیله از آنجا برگرفته
بتربیت او کوشیدیم تا وقتی بزرگ شد همراه ایشان بکوفه آمد و ترا بزنی
خواست و آن جاهل را فرمود تا سر خود را برهنه کند آن شکستگی در سرش هویدا بود آنگاه
فرمود ای عورت این همان پسر تست و تو مادر اویی حق تعالی شما را از حرام محفوظ
داشت پسر خود را بردار و برو در شواهد النبوه و هم در معراج النبوه و زمرة الریاض
مسطور است که چون رسول خدا صلعم داعی حق را اجابت نمود و روح مطهرش از بدن
مبارکش با علا علیین پرواز نمود بعد از ده روز اعرابی ناقه بدست و برقع
بر رو افکنده داخل مسجد شد و گفت السلام علیک یا اصحاب رسول الله
از شما فوت شد حق تعالی عوض ارزانی نمود و گفت آنکه ان محمد قد مات
فالله حی لا یموت اعظم الله اجورکم و غفر ذنوبکم و ما اعظم
مصیبکم بموت سیدکم هر که گفت وصی پیغمبر شما کیست ابوبکر بعلی تفض
اشاره نمود امد در رو بامیر المومنین صلوات الله علیه آورد و گفت السلام
علیک یا امیر المومنین حضرت امیر فرمود علیک السلام یا مضر
و صاحب البعیر ابوبکر و حاضران از جواب حضرت امیر متحیر گشتند اعرابی
گفت ای جاهل نام من چه دانستی و مرا صاحب البعیر چگونه گفتی حضرت امیر علیه السلام
گفت برادرم محمد مصطفی صلعم مرا خبر داد و کیفیت حال ترا بمن تقریر فرمود
اگر خواهی با تو در میان آورم مضر پرسید نام تو چیست فرمود علی ابن ابیطالب

بعد از آن فرمهای مضر نواز عرب و عمر تو سیصد و شصت سال گذشته و ابتدا

که صد سال از عمر تو گذشته بهار [illegible] رسالت [illegible] کاینات

بشارت دادی و گفتی از آنها مردی [illegible] آید [illegible] و او

[illegible] با تو [illegible] کنند نجات [illegible] و پدر نعمان و [illegible]

باشد و صاحب شمشیر بود و کفش [illegible] بپوشد [illegible] و زنا را حرام کرده باشد و از

[illegible] خاتم انبیا سید اولیا باشد در [illegible] پنج وقت نماز گذارند

و ماه رمضان بصیام [illegible] حج بیت الله بتقدیم رسانند [illegible] گروه با ایمان

[illegible] مبادرت نموده و در این او فنا [illegible]

[illegible] و خاطر از تردد تو [illegible] داشتند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الطالع [illegible]

[illegible] داده [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] آمده [illegible] فوق [illegible]

[illegible] حال خویش [illegible]

[illegible] منبر گفت بعد از آن گفت چند سؤال دارم در جواب آنها اطلاع یابم

امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] گفت یا علی خبر ده مرا از آن چه پدر و مادر

ندارد [illegible] آمده و از [illegible] نه از جن و نه از انس و نه از ملائکه و نه از

بهایم و نه از [illegible] و از قبری [illegible] صاحب خود را سیر داد و از حیوانی [illegible] و از حجر

نخورد و نیاشامید و از آن بعد [illegible] خلف [illegible] نشر آفتاب [illegible]

نتافته و دیگر نخواهد تافت و از جمادی زنده بود و آن [illegible] ساعت فرزند او

متولد شد و از [illegible] ساکن [illegible] حرکت [illegible] ساکن نشود و از

درست [illegible] دشمن [illegible] ند و از [illegible]

دار خوب [illegible] اشیا و از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جمعه [illegible]

[illegible] غرابا یبحث [illegible]

[illegible] عمر را [illegible]

[illegible] و از حیوان [illegible]

[illegible] با مردان [illegible]

[illegible] خاک [illegible]

خدا از شما منافی نکند و جسمی خورد و نباشامید عصای موسی علیه السلام بود سحر
ساحران را فرو برد و در شان او آمده فاذا هی تلقف ما یافکون و بقعه
که یک نوبت بیش آفتاب آنجا نتافته و نخواهد تافت آن دریای نیل است
که حق تعالی از برای قوم موسی شکافت قعر آن پدید آمده و آفتاب بر آنجا بتافت
چنانچه که از قعرش برخواست و بعد از گذشتن قوم آب برهم ریخته بجای اول
بازگشت و آن جانوری که حیوان از او متولد شد سنگی بود ناقه صالح پیغمبر بیرون
آمد و آن چه ساکنی متحرک کنند خورشید و ماه است و آن زنی که سه
ساعت بزاد مریم مادر عیسی است که در یکساعت حامله شد و یکساعت بار
داشت و ساعت دیگر بدرد زائیدن گرفتار شد و حضرت عیسی را بزاد
و آن چه دوست که هرگز دشمن نگردد جسم و جان است و آن دشمنی که هرگز دوست
نگردند موت و حیات است و شیء که لاشیء مومن است و لاشیء کافر است
و احسن اشیا صورت بنی آدم است و اقبح اشیا بدن بی سر است و آنچه
اول در رحم متعلق میشود انگشت شهادت است و آخر چیزی که در قبر بریزد
استخوانهای سر و بدن و اعضای ظاهر است مضر جون جوابها را بشنید برخاست
و بوسه بر دست ید الله هی داد و اصحاب که در آن مجلس حاضر بودند آن سر
دفتر اولیا را و سرور اصفیا را وصی و وارث علم نبوت را به تهنیه بفضایل
او زبان تحسین گشودند آنگاه مضر گفت یا علی مرا بمرقد مطهر سید کاینات
دلالت کن تا بر فوت آن شهید عالی صفات بگریم حضرت امیر علیه السلام بدر قبه
او شده بمرقد منور دلالت نمود مضر قبر مبارک در بغل گرفته سینه خود را بر آن

در درج ایمان نهاد حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود ساعتی مصبر را بحال خود بگذارید
وقت مفارقت اوست از دنیا چون بعد از ساعتی در آمدند دیدند که خود را بر مرقد
مطهر چسبانید و جان بحق تسلیم کرده اصحاب تجهیز و تکفینش نموده نزدیک بقبر
سید الشهدا حمزه علیه الرحمه مدفون ساختند علیه الرحمه والرضوان و در اربعین
جار الله علامه مسطور است که چون حدیث انا مدینة العلم و علی بابها
بگوش بعضی از خوارج رسید از راه حسد ده نفر از علماء خود را نزد امیر المومنین
فرستادند و گفتند یا علی ما هر کدام از تو یک سؤال داریم اگر جواب ما هر کدام را
جدا جدا بدهی پس میدانیم که تو به تحقیق در مدینه علم رسولی حضرت امیر علیه السلام
فرمود بپرسید آنچه بخاطر دارید پس یکی پیش آمده سؤال نمود که علم بهتر است
یا مال آنحضرت فرمود علم بهتر است گفت بچه دلیل فرمود که علم میراث پیغمبرانست
و مال میراث قارون و هامان و فرعون دیگری پیش آمده همین پرسید آنحضرت
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را نگاه بانی باید و علم را خود نگاه بانست
باز دیگری پرسید آنحضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را دشمن
بسیار و صاحب علم را دوست بسیار است دیگری باز پرسید آنحضرت فرمود
که علم بهتر است از مال که مال بتصرف کم میشود و علم بتصرف زیاده میشود دیگری
پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را از دزد محافظت باید کرد و علم را
حاجت محافظت نیست دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا
که صاحب مال را بخیل خوانند و صاحب علم را کریم خوانند دیگری پرسید فرمود
علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال را حساب طلبند و صاحب علم نه دیگری

پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا از علم روشن می شود دل انسان و از حب
مال سیاه می شود و دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال بطول
زمانه کهنه می شود و علم نه و دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب
مال همچو فرعون دعوی خدائی کند و صاحب علم گوید ما عبدناک حق عبادتک
بعد از ادای جواب ده سؤال فرمود بخدائی که جان علی بید و تصرف اوست اگر
شما تا سؤال نمائید تا ما دام که من زنده ام هرگز جواب مکرر نگویم جنس خوارج
آنچنان علم دانی از امیر المؤمنین علیه السلام دیدند هر ده نفر با جمعی از تابعان
خود زبان باستغفار گشوده تایب و پشیمان شدند در زینة المجالس مسطور است
که در زمان خلافت عمر خطاب اعرابی مهمان او شد عمر سه شبانه روز او را ضیافت
کرد در حین رحیل جامه برد یمانی بوی داد اعرابی چون بر شتر نشست گفت یا ابا حفص
بجهت این مهمانی که کردی و این بخشش که نمودی از تو هیچ منت ندارم چه من مردی آه دارم
و خون ریزی و فتنه دوست میدارم و حق را دشمن و مردار میخورم و بر نادیده گواهی میدهم
و از دوزخ نمیترسم و به بهشت امید ندارم چون عمر این سخنان شنید تیغ کشیده
و قصد اعرابی بیچاره کرد اعرابی شتر را برانگیخت و از پیش او گریخت عمر بمسجد
آمده اسد الله الغالب را دیده بروضه سید کاینات و خلاصه موجودات نشسته
گفت یا ابن عم رسول الله مردی را سه روز مهمانی کردم و جامه برد یمانی دادم در حین
رفتن چنین و چنان گفت امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه فرمود آنکه گفت
من از تو منت ندارم یعنی الحمد لله سپاس از خداوند عز و علا میدارم که تورا
باکرام من توفیق داد و آنچه بر زبان راند که راه دارم یعنی زاهدم و راه حق دارم

و اگر گفت [illegible] جز [illegible] حق [illegible] گفتار را میزنم و آنچه گفته فتنه راست

میدارم فانما اموالکم [illegible] اموالکم و اولادکم فتنة ایشان را

[illegible] مرکب [illegible] او شور دارد و مرد

[illegible] بی نکیه تکیه مانند [illegible] بر خاک

[illegible] برباد دیده گوشه [illegible] را ندیده و بوحدانیت او

گواهی [illegible] و عبادات [illegible] بسط [illegible]

آن [illegible] عاقل و دانا [illegible] حق ز نعمت ابرار او که گفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلعه قموص که [illegible] ظاهر شد

[illegible] یکی از اصحاب کبار سید الابرار روایت که اندر خیبر لشکر

[illegible] گران بر کندند [illegible] بپای خیبر منزل [illegible] بخواطر جمع تمام [illegible]

[illegible] فتح نتوانند شد [illegible] دیگر [illegible] لوا را بمن

[illegible] لشکر [illegible] و فرمود لشکر را ببر بپای حصار و کسی را بستر و پس

رفتن ندهی و تو پشت سپاه را نگهدار [illegible] پهلوان [illegible] تو بر [illegible] و بار

خود استوار نگهدار هر گاه پهلوان ثابت قدمی شما را ملاحظه کنند لاعلاج روی

بفرار نهند و در کارزار اینقدر سعی کنی که حصار را از پهلوان بدست آوری و بعد از آن

عمر را رخصت [illegible] قبول بر دیده نهاد و کمر جنگ بر میان بست همراه

لشکر سوی حصار روانه شد قلعه‌گیان مرحب را خبر دادند که اهل دین آمدند و رایت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم را عیان کردند مرحب حارث برادر خود را همراه پانصد سوار
نمود و گفت بیرون خرام و ببین آن سرکش کیست چنان گوشمالش بده که دیگر
این خیال نکند حارث بفرموده مرحب از حصار برآمده و از خندق گذشته در برابر
لشکر اسلام صف کشیده با بسیار چون [حارث] نظر بایشان افتاد طاقتش طاق گردیده
نیزه بدست اسب برانگیخت و در میدان آمده مبارز طلب نمود یکی از اهل دین
برزمش رفت بعد از نبردهای بسیار آن قالب شد و از نوک سنان آنمرد دین را
از زین در ربوده بر زمین انداخت و خون او را جاری نمود و دیگر مبارز طلب نمود عمر مرد
دیگر بمیدانش فرستاد القصه چند مرد پی در پی آن کافر خشمناک بر خاک افکند
دیگر کسی بمیدانش نرفت و عمر هر کس را میفرمود کسی قبول نمیکرد چون تاکید سالار
از حد بگذشت یکی از مبارزان گفت گستاخی معاف تو در این کار از [ما] لایق‌تر
و سالار در مردی از دیگران زیاده‌تر است خود در این رزمگاه قدم رنجه فرما و این بلای
سیاه را از سر ما دور کن آن سالار با مقدار اصلا جواب نفرمود و از آن طرف پهلوان
شادان و خندان که دیگر کسی مجال آمدن بمیدان حارث ندارد و مرحب در بالای
قلعه نشسته بر هر ضربت حارث آفرین میگفت اخرالامر مع موسائیان مرکب
برانگیختند و بر لشکر اسلام ریختند و نیز مبارزان لشکر اسلام سر راه بر پهلوان
گرفته در جنگ پیوستند چون هنگام کارزار گرم شد قدم اهل دین استوار نماند و از
هول جان روی بگریز نهادند و سالار نامدار پند پیغمبر را فراموش نموده مراجعت نمود
و از گریزش هیچ عار نیامد و سبب را از بهر فرار گمان تراشید و نیز رسول خدا صلعم

روانه شد و سر خجالت در پیش افکنده با سالار رسول خدا از روی کرم فرمود امروز بمنزل
خود بروید و فردا تلافی امروز کنید پس هر یک شرمنده که تمام بمنزل خود باز رفتند روز دیگر پیغمبر خدا
ابوبکر را طلب نمود و لوای را باو داد و سالار لشکر نمود و فرمود برو بسوی حصار و از پهلوانان
هراس مدار هرگاه کسی در میدان رزم بیاید تو هم با خود او را در میدان بگذار و همچو مردان
آتش برافروز تلافی دیروز گذشته نمود فوج بتو رسید ابوبکر روی زمین بوسید و بسوی قلعه روان گشت با اهل دین
بار دیگر پهلوانان مرحب را خبر نمودند مرحب روی بسوی برادر خود که حارث نام داشت ساعتی بر مرکب
سوار شد و فوج دیروز را بر داشته در میدان رزم بایستاد و سپاه در پشت سر خویش
صف کشیدند ابوبکر نیز با اهل دین در برابر آن بی دینان صف کشید و بایستاد اهل
دین از خجالت دیروز با هم قسم یاد نمودند امروز تا توانائی داریم از جنگ روی نگردانیم
شاید از خجالت دیروز بر آئیم و از آن طرف حارث با قوم خود گفت امروز کسی از ترس
بمیدان من نخواهد آمد بهتر آنست که یکبارگی بر اینها حمله کنیم و دمار از این غریبان
و بیکسان بر آریم آن قوم گفتند حکم تراست پس آن کینه ور اهرمن با فوج خود بر مرکب
مرکب برانگیخت و بر اهل دین آمیختند و اهل دین شمشیرها کشیده سر راه بگرفتند
القصه هر دو لشکر از روی غضب بر یکدیگر تیغ میزدند ناگاه نظر حارث لعین بر لوای
محمد صلی الله علیه و آله افتاد و دید در دست ابوبکر است اسب برانگیخت و بشتافت بسوی
علم دار ابوبکر دریافت نمود حارث قصد آن دارد با جهد گفت که این لوای را باید بسرور انبیا
رسانید و از دست برد این بی حیا نجات یافت و روی بگریز نهاد و لشکر دین همگان
که بودند سردار از ترس گریخت مثل گوسفندی که شبان ندارد هر یک روی بگریز آوردند پهلوانان
چون دیدند که از حصار بدر شدند با فتح و ظفر داخل قلعه شدند و مردان دین خجلت زده

بنزد رسول خدا صلعم آمدند باز از روی کرم و دلداری نمود و گفت فردا که میدانم از لطف خود کردگار
بما برگشاید در این حصار ◊ و روز دیگر باز عمر را طلبیده و لوا را باو داد و فرمود برو سوی
حصار و بان نابکاران تلافی وافی بکن و جهد نما در دین و جهاد کن عمر نمی توانست
از حکم رسول خدا صلعم عدول نماید لوا را بگرفت و بسوی حصار روانه شد دیده بان حصار
نگاه کرد دید سپاه عظیم می آیند فراکنان مرحب را خبر کرد مرحب بخندید و از روی طنز
با حارث گفت هم رزمهای تو باز آمدند حارث بخندید و سلاح در پوشید و با فوج
از قلعه برآمد خود در پیش و سپاه از عقب مثال پلنگی در نخجیرگاه درآید بمیدان آمد
و در برابر لشکر اسلام بایستاد و از آن طرف هم عمر با لشکر آهن پوش در برابر صف
برکشید و بایستاد پس حارث با فوج خود گفت امروز معلوم نیست سر دارد غیرت
و یکبار که مرکب برانگیخت و از آن طرف نیز لشکر اسلام با شمشیر تیز بر پهلوان
آمیختند و از دو طرف یکدیگر را می کشتند قضا را حارث با تنی چند شمشیر بدست
خود را قریب لوا بعمر رسانید عمر را همان خیال ابوبکر بخاطرش رسید لوا را
در دست گرفته نظم عنان را به پیچید از دشت کین ◊ که خود را رساند بسالار دین
چو دیدند کو رفت رایت بهشت ◊ دلیران نهادند ناچار پشت ◊ و از آن طرف پهلوان ظفر
یافته سرفراز در فراز قلعه رفتند و لشکر اسلام همراه سالار رفتند بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله و از غیرت خود سر در پیش افکنده عرض نمودند نظم که بر بندگان جنگ دشوار نیست
چه سازیم لیکن چو سردار نیست ◊ چو بشنید سالار دین این سخن ◊ بگفت اینچنین بر سر انجمن
که فردا بتایید فضل خدا ◊ بمردی کنم رایت خود عطا ◊ که کرار باشد نه مرد فرار ◊
خدا و نبی را بود دوستدار ◊ خدا و نبی دوستداران او ◊ بود فتح این قلعه در شان او

سرشته آن حدیث را دانی هر کس گمان برد که علیه ابنه من خواهم بود

[illegible] میدانستند که علی صلواة الله علیه درد چشم بحدی دارد که پیش پای خود را

[illegible] روایت که اول از عمر میگفت که از آن شب تا صبح خواب نبرد و با خود

میگفت که آن خواهم بود عجب نبود که این آرزو نمود اگر غیر فرار شنیده بود

و چنین آمد که [illegible] بعلی ابن ابیطالب علیه السلام رسید گفت خداوندا تو این فتح را نصیب من

گردان [illegible] بر سبیل غالب [illegible] که اند دست دعا برداشته و گفت ای

خداوند [illegible] کس [illegible] عطای تو نیست و منع عطای تو از کسی شاید

بگفت [illegible] سخن را و خاموش ماند که حدیث پیغمبر را بشنود و بر خواند روز دیگر همه اصحاب

جوشن و زره و تیر و سنان بر خود آراسته بخدمت سرور انبیا کمر بسته حاضر شدند

آن سرور پرسید از اصحاب که [illegible] کجاست گفتند که درد چشم او [illegible] اصحاب را از این

حرف خوش نیامد و امیدشان نا امید گردید و ملول گشتند که این شرافت هم نصیب علی شد

[illegible] جمیع امیدوار که از جهان حجت کرد و کار علی را از بس که عاجز رمد

نیا رد [illegible] جنبش [illegible] شیر خدا [illegible] رسول صلعم [illegible] که

و سلمان را در طلب فرستاد سلمان بذوق تمام خود را بخدمت سرور اوصیا

[illegible] شد و گفت یا شیر خدا مراد از حدیث لواء تو بودی رسول خدا صلعم تو را

طلب [illegible] خدا [illegible] کار چون این کلام از سلمان بشنید حمد و ثنای الهی بجا

آورد [illegible] سید کاینات حاضر شد و بسبب درد چشم تکیه

بر [illegible] سلمان [illegible] از فرط لطف احباب [illegible] که چون درد چشم تو یابی خراب

بیان [illegible] بگفت اول اوصیا که ای خاتم [illegible] انبیا ندارم جز این شکوه زین الم

که محروم از دیدنت مانده ام * بنی پیش خود خواندش از سر وداد * بزانوی اقدس سرش بر نهاد
بچشمش زبان مطهر کشید * ز اعصاب او درد را بر کشید * شد از فیض آب دهان نبی
چو خورشید روشن دو چشم علی * دعا کرد پس حضرت انجناب * که کفتا ای فروزنده آفتاب
از این درد از حر و برد و هوا * نکهدار او را بود تا بقا * روایت کند از غضنفر چنین
که بعد از دعای شهنشاه دین * ندیده دیگر از زمد هیچ اثر * نه سرما نه کرما شدی کارکر *
پس سرور انبیا شکر الهی بجا آورده فرمود یا علی مهیای جنگ شو و بپوش زره اکنون
نوبت تو است پس علی صلواة الله علیه طلب نمود آلات حرب را و بر خود راست نمود و کمر بسته
بیامد و در خدمت رسول خدا صلعم بایستاد حضرت نظر سالار دین بر شیر خدا افتاد لوا را
طلب فرمود و بدست اسد الله داد و فرمود بشتابید پروردکار برو بسوی قلعه و تا قلعه را
نکیری روی خود وا پس مکن و با صحاب فرمود همراه او باشید و یکبند بهواز وی جدا نشوید
و هر چه او بکوید همان کنید بدانکه حکم او حکم منست همه انصار دین کفتند ای سرور کاینات
شیر خدا را امیر داریم اکنون ببین از حضرت جان فشانی خواهیم کرد رسول خدا صلعم دعای بسیار
در حق علی علیه السلام نمود و شیر خدا رخصت کرفته بسوی قلعه روان شد در اثنای راه
بخاطرش رسید تا چه قدر حرب کنم و پیغمبر خدا فرمود تا قلعه را نکیری روی خود را مکردان
پس روی خود را براه نمود سوال کرد یا حضرت خدا چه فرمان میدهی این بنده را تا چه قدر
با پهلوان جهاد کنم رسول خدا صلعم فرمود تیغ خود را از سر ایشان بر مدار تا دین ما را اختیار
کنند پس شیر خدا بسوی قلعه روان شد و یکه و تنها بپای قلعه پهلوان بایستاد و یاران اش
بجهت پوشیدن اسلحه در عقب ماندند و اول معجزه که از انمظهر العجایب بظهور رسید
این بود لوا را بقوت همچنان بر سنک زد بقدر یک شبر در سنک بنشست

چون دیده بانان پهلوانان آن قوت و قدرت دیدند خاک بر سر کنان بنزد مرحب
شتافتند و گفتند وای بر ما همان نشانه اختر شناس که بصد سال قبل
ازین گفته بود امروز ظاهر شد و حرف منجم بر کرسی نشست و یک تن از پهلوانان
زنده نخواهد ماند مرحب چون این حکایت بشنید بخندید و بحارث گفت بیرون رو
از حصار و ببین کیست که تنها بجنگ آمده سزایش بر کنارش گذار و سرش را نزد
من آر حارث مثال شیر از جای جست و سوار شد و با فوج خود از دروازه بیرون آمده
مثال اژدهای که از غار بیرون آید با شکوه تمام از غضب کف بر لب آورده
با فوج خود گفت شما در اینجا ایستاده باشید و نگاه کنید چون من حمله بر اسلامیان
خواهم نمود شما یکبارگی اسپ برانگیزید این بگفت و اسپ در میدان انداخت
و خود را جولان میداد در آنوقت لشکر اسلام خود را رسانیده بودند و در پای علم
السلام دلیری اسپ برانگیخت و در برابر حارث بایستاد و از روی خشم بر یکدیگر
حمله نمودند و آن پهلوان گرزی حواله مرد دین نمود و بدرجه شهادت رسانید دیگری را طلب نمود
یکی دیگر بمیدانش آمد و از شمشیر آن پهلوی بقتل رسید حارث از راه غرور دیگر مبارز
خواست از اهل دین مردی با غیرت در میدان بتاخت پهلوی از نوک سنان از زین
در ربوده و بقدر یک نیزه بکند و بلند کرد بر زمین زد که استخوانش در هم شکست و خرد و خمیر
شد آن لعین باز بغرش بر آمد و شماتت کنان دیگر مبارز طلب نمود اهل دین چون
نیز دستی اورا دیدند دل رمیده شدند شیر خدا از غیرت دین دست بر قبضه ذوالفقار
نمود مثال شیر در وقت شکار بغرید و فرمود ای مرد تو منم بزور خود غره مشو و دلدل را برانگیخت
و پیش رفت و برای اتمام حجت تکلیف بدین نمود و گفت محمد صلعم خاتم انبیاست

و توریت از مقدمش گواهی میدهد و بخدا سوگند می خورم هرگاه در دین بیایی نزد رسول خدا
التماس خواهم کرد که ریاست خیبر را بتو بخشد و هیچکس در تیغ نمی آید مرا و ترا از انصار دین
نباشی حارث چون این سخن بشنید بخندید و گفت چرا غم من داری غم خود را بدار و خود را از آن
از نشیب و فراز مگو من مرد فریب تو نیستم انچه از تیغ و سنان یاد داری بیار شیر خدا از (گفت)
حارث بر آشفت و گفت ای دل تو تمنای برآرم من در دست پسر بدشمن میدهم پس
از دیگرانش پیش داشت و شمشیر حواله فرق مبارک شاه اولیا نمود آن شیر الله
شمشیر حارث را از سپر رد نمود و از زیر سپر ذوالفقار را همچو برق شرار که بدست
و پای خود کم که و غرورش از سر بدر رفته در نگش زرد که هنوز سپر راست نکرده
بود که شاه اولیا نام خدا بر زبان جاری نمود و ذوالفقار بر فرقش فرود آورد نظم
ببر خورد و جست از میان دو پا ‖ شدش هیکل کوه پیکر دو تا ‖ بخاک سیاه آن تن پر شکوه
فتاد و از وی سو چون دو پیکر ز کوه ‖ بلرزید از آن صدمه دشت ستیز ‖ سپاه آن گرفتند راه گریز
گریزان برفتند بر تخته پل ‖ شکسته نفیر و دریده دهل ‖ چو روباه بر سو گشته دوان ‖
همه چشمان پر از گریه لب بر آمان ‖ و دیگران شیر پروردگار از عقب ایشان رفته و بر
خود باز گشت و دلیران دین از این فیروزی تکبیرها گفتند و بر دست و بازوی آن شیر خدا آفرین
نمودند همه آن بادیده گریان فعل بریان نزد مرحب شتافتند و آنچه در رزمگاه
دیده بودند گفتند مرحب از غصه کشته شدن برادر آتش بر جانش افتاد و حکم
و جوشن طلب نمود و با ناله و زاری بپوشید و از دیده خون جگر میریخت و شمشیر در بر
و کمان بر بازو مثال اژدها از کوه بسوی دشت روان شد و فرمود تا کوسهای حربی را
بخروش در آوردند و سرداران دلاوران و خنجر گذاران از عقبش روان رفتند

باین طمطراق از خندق عبور نمود لشکر را جابجا مقرر نمود و خود رو بمیدان نهاد چون
نظرش بر تن حارث افتاد بدو پاره شده و در دشت کین افتاده آتش غضب بجان
پلیدش شعله کشید نظم بکف تیغ خون ریز چون زرد ❊ طلب کرد از اهل دین هم نبرد
از آنسو به پیکار خیر خواه دین ❊ ید الله برون آمد از آستین ❊ که دیگر کسی را نبود این مجال
که آرد نبرد وی اندر خیال ❊ بجز شیر یزدان و بازوی دین ❊ برآرنده بیخ کفر از زمین
بر انگیخت چون شعله مرکب ز جا ❊ با آهنگ ناورد آن اژدها ❊ غضنفر چو مهمیز زد بر سمند
بلرزید کهسار را بند بند ❊ چو آمد بمیدان بدان اقتدار ❊ هوا پر شد از قدرت کردگار
تو گفتی سپهر کهن بر دشت کین ❊ مجسم جلال جهان آفرین ❊ چو نزدیک گردید با آن یهود
رسانید از اجل سوی جانش درود ❊ منم گفت آن خصم جان یهود ❊ مرا مادرم نام حیدر نمود
کنون نوبت توست ای خصم دین ❊ بیا پیشتر آنچه گفتم ببین ❊ چو بشنید مرحب ازو این کلام
که خود را همین خواند حیدر بنام ❊ بلرزید از بیم بر خود چو بید ❊ بدانست فی الفور زوالش رسید
شنیدم کز آن پیشتر آن یهود ❊ یکی شب بخواب اینچنین دیده بود ❊ که شیر غضبناک او را درید
وز دهشت از خواب جست آن پلید ❊ بیان کرد با مادر خویش خواب ❊ چنان دادش از روی کهانت جواب
که خوابت دلالت بر آن میکند ❊ که حیدر بنامی ترا میکشد ❊ چو بشنید نامش یهود عنید
بیاد آمدش خواب و شد نا امید ❊ ز سر جست هوش و ز رخ رفت رنگ ❊ ولی از حمیت در آمد بجنگ
بد این هم معجز انتساب ❊ که یاد آوری آورد تعبیر خواب ❊ پس آنحضرت بر پیغمبر علیه السلام
عرض نمود مرحب از کشته شدن برادر جگر سوخته بود سخنان بیهوده آغاز نمود و تیغ چون نحه
بر دست و بازو چون شاخ چنار مثال پیل مست آن دست بریده ضربتی بر فرق
شاه دین فرود آورد آن نهنگ دریای آتش بیاوردی اسد الله سپر و خود بر دم تیغش داد

و سپر را اگر داینه تیغ آن بیهده بقدر یکوجب سپر و خود را بریده و تیغ ...

سر انداخت و دست بر قبضه ذوالفقار نهاد و از گفتهای آن بیهده غضبناک لب

مبارک بدندان گزیده و از روی خشم دست بر ذوالفقار بلند نمود

از سر مرحب بگذشت نظم شنیدم که چون آن بیهده تیز زد ؛ بقامت ...

سوم معجز از وی پدیدار گشت ؛ که دستش ز بالای سر در گذشت ؛ و نعره الله اکبر

و من خلافت دست و تیغ فرود آورد که حکم از پروردگار جلیل بر اسرافیل و میکائیل

در رسید امروز شیر من غضبناک است هرگاه باین دست و بازو تیغ فرود آورد از روی

عدو تا تنگ سمندش بدو پاره کند و ذوالفقارش همچو برق از او گذشته بر زمین عرش

رسد و از اسب آن برق آتش رفتن از قوم بنی جان یکی زنده نخواهد ماند شما ها

بروید بروی زمین و یکی شاه پر خود را جهت قوم بنی جان سپر سازید و یکی دست و دیگر

بازوی علی را بگیرید و این ضربت را اندک نمائید نظم که این ضرب او ضرب دست علیست

کرا طاقت ضرب آن در تنست ؛ همانندم بحکم خدای جهان ؛ پریدند از عرش کروبیان

گرفتند خود را در آن دار و گیر ؛ که نام خدا برده آن شرزه شیر ؛ چنان شیر یدالله برفرق زد

که پنداشتی کوه را برق زد ؛ فتادند در خاک اسب و سوار ؛ شده چهار پاره به تیغ ذوالفقار

چو مرحب در آمد بدستش ز پا ؛ قضا گفت احسنت قدر مرحبا ؛ ظفر دست بوسید و فتح رکاب

بگوشش فلک گفت با آفتاب ؛ که بید اسلام که سرکش ؛ شد ایمان از اندم غلام درش

بلا لکه خواهد سلامت ... ؛ کند خویش در پناه قوی ؛ القصه چون تن ناپاک مرحب بر زمین

رسید روح الامین پر خود را بگسترانید بر زمین و اسرافیل بازو و میکائیل دست آنسرور را

گرفتند لیکن بقدر یکوجب ذوالفقار در زمین نشسته بود و شنیدم که از آن ضربت او چنان

بر افگار یک خاندان کلان که پسر آن شیر پروردگار ذوالفقار را از خاک بیرون کشید
و بطرف پهلوان رو کرد پهلوان از هول جان رو بگریز نهادند و از خندق عبور نمودند تخته
پل را کشیدند شاه مردان خود را بر کنار خندق رسانید بر یک دست تیغ و دست
دیگر سپر دامن بر کمر زده از پل هیچ اندیشه نکرد پای مبارک بر زمین زده بلند شد
و از طرف دیگر خندق بزیر آمده و آن خندق را پهنا چهل ارش بود چنین از خندق بگذشت
و در جنگ مشرکان مشغول شد بار دیگر پهلوان رو بگریز نهادند و داخل قلعه شدند
زنان پهلوان از سر قلعه زبان بطعن گشودند و گفتند هر گاه شما را شرم ندارید و از جنگ
گریزانید تیغ و نیزه خود بما دهید و معجر ما را بر سر کنید و شما را می خواهید اهل دین ما را اسیر کنند
شما را در جنگ پیوسته باشید و ما هم از بالای حصار سنگ و تیر می افگنیم آن اجل
برگشتها بغیرت آمدند و ناچار شروع در جنگ نمودند و کودکان و زنان از بالا و زیر
سنگ و تیر میزدند و جنگ سخت کردند و آن شیر خدا در میان آن قوم بی حیا از ضرب ذوالفقار
سر و دست کفار را مثال برگ خزان بر زمین میریخت و خاک دامن کوه را از خون پهلوان
گل ارغوانی میساخت قضا را در آن گیر و دار سپر از دست شیر پروردگار بیفتاد پهلوان آن
را غنیمت پنداشته یکی سپر را بر داشت و رو بگریز نهاد و بکرانی سر راه بر آن
شیر اله گرفتند تا آن پهلو سپر را در پای حصار رسانیدند ولی خدا چنین حال بدید بر آشفت
و بر پهلوان حمله آورد پهلوان تاب نیاورده رو بگریز نهادند و در حصار خزیدند و در حصار را
ببستند اسدالله نزد دروازه آمده و همت نموده دروازه را بر کند و در عوض سپر خود
ساز و پر گرفت بر آن دروازه برد چنانچه انگشتهای مبارک بر دروازه فرو رفت
و معجزه چهارم بظهور رسید و حلقه دروازه را همچنان فشرد که موم گردید و نگار نشان داد

که کوه بلرزه درآمد صفیه زوجهٔ قلعه دار از تخت بیفتاد و دندانش بشکست و

نعره الله اکبر برکشید و در آهنین را چو کاهی از کوه برکند و آواز آفرین خدا از زمین

و زمان کافر و مسلمان از وحش و طیر از نبات و جماد از آب و آتش و از حور

و غلمان و ملک و ملکوت برآمد و چون شیر آن سرور را پهلوان برد

بهتر و بزرگتر در بدل بگرفت و برای پهلوان بر سر کشید و بقدر هفتاد قدم و

نمود دست بر قبضهٔ ذوالفقار برد پهلوان حمله نمود پهلوان چون دیگر علاجی ندید بکار برج

و کنگره بر زیر آمدند کفن در گردن و شمشیر در دهن الامان الامان سر در پیش انداخته التماس

پیش شاه مردان از خون ریزی پهلوان دست کشید و فرمود پیغمبر خدا صلعم چنین حکم

کرده تا آنکه در نیایید در دین او و محکوم آیین او نشوید شما را امان نباشد و این عجز

شما را سه نوبت اول ایمان بدهیم امان روایت که اندر پیش از فتح خیبر روح الامین

از خالق ارض و سما بخاتم انبیا رسانید و از اول جنگ حارث و کشته شدن

مرحب الی آخره بیان نمود و گفت حکم خدا آنست که علی علیه السلام را از رزم طلب نمائی

و از روی مهر و کرم در آغوش گیری و از جانب ما و خود عذر سعیهایش بخواه رسول خدا

ابوذر را طلب نموده و فرمود برو در رزمگاه و علی علیه السلام را بگو سپاه را در آنجا

بگذار و خود نزد ما بشتاب تا آنکه من در حق پهلوان حکم خواهم نمود ابوذر از روی ادب زمین

خدمت بوسید و بسوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه روانه گردید پس رسول خدا صلعم

بال جبرئیل را دید او بخشیده است از سبب آن پرسید پس آن حبیب خدا گفت در ایام

قدیم حق سبحانه و تعالی قوم لوط را غضب نموده بمن حکم فرمود من رفتم بسوی قریه‌ها و پانزده

قریه در یک زمین بود از جا خود برکندم و بالا بردم بحدی که آواز سگهای آن عاصیان

بوس ملایکه بر سید خواستم برتاب کنم مرا از پروردگار در رسید که مرتبت
نزاتش بیدار است اینقدر صبر کن چرا آمد در خواب بود من گفتن زمین با آن عرض
و طول را قیاس نگنجد بقدر هفت ساعت بر جاهش نگاه داشتم تا آنکه آن بت
بخواب رفت بعد از آن از بالای خود برتاب کردم و آن بار گران را مثل کوه
بود به برابر کاهی بود و بال مرا هیچ آسیبی نرسید و امروز پسر عم تو بار غضب
که مرحب را کشت من و میکائیل و اسرافیل از بار حکم رسید بروید بسوی زمین که شمشیر
من غضب ناکست و زمین تاب او را ندارد و آنچه گذشته بیان و کف در دست
فرو آوردن ذوالفقار بند داشتم کوه های دنیا را بر بال من فرود آوردند و سه پر از بال من
جدا شد و بعد از آن هر کس از لشکر سالار دین می آمد همین قصه را بیان می نمود
که علی صلوات الله علیه رسید رسول خدا صلعم بعزم ملاقات تا از حالت سرا بر آمد چون
چشم امیر المومنین بر آفتاب جمال سید المرسلین افتاد سر قدم ساخته دوید
و قدم های رسول خدا را بگرفت رسول خدا بغل باز نمود ولی خدا را در آغوش کشید
و روی و سر کهن و چشمش را بوسید و فرمود آنچه تو با یهودان کردی روح الامین بمن
خبر داده این کار ما از تو می آید نه از فرار کنندگان نظم بخواهم ز تو عذر این کارزار
هم از مهر از جانب کردگار * خوشا حالت ای بنده سرفراز * که خواهد ز تو عذر آن بی نیاز
چو گفت این سخن از عنایت نبی * روان شد سرشک از چشم علی * ز شادی بیفکند خود را بخاک
بمالید روی بر یزدان پاک * حسودان از آن عزت و اعتبار * که شد قسمت صاحب ذوالفقار
بکردار اخگر بسوز جگر * در آتش نشستند تا فرق سر * شده پس همه شرمگین و خجل
گرفتند آن کینه ها را بدل * که هنگام فرصت تلافی کنند * بجز نسبت رتبه او دهند

پس رسول خدا صلعم سوار شد و با صاحب ذوالفقار و تنی چند از اصحاب بسمت حصار روان شدند
چون چشم رسول خدا صلعم بر پیکر مرحب افتاد دید که با مرکب بدو پاره شده بود از روی کرم نظر بسوی
علی علیه السلام نمود و بجلدوی آن دست علی را بوسه داد و علی سر خود را بآسمان رسانید
و بسوی خندق روانه شدند چون راه عبور نبود رسول الله بولد الله فرمود بجهت عبور راهی
می باید علی علیه السلام دست بر چشم و بحکم پیغمبر صلعم از خندق گذشته بسوی در آهنی
بشتافت و برداشت آن در آهنی را برای راه اهل دین در خندق با ایستاد نظم
بدین سوی خندق بوقت مرور ❊ بدانسوی بردی بگاه عبور ❊ ابوبکر از آن حال حیرت بماند
بیازوی او نام یزدان بخواند ❊ و با سید مرسلین گفت پس عمت را ببین او تخته آهنی
در این طرف خندق میگذارد و چندین دلیران دین بر آن قرار میگیرند و از دست بطرف دیگر میبرد
و مردم از آن عبور میکنند از دست هیچ آفریده این کار بظهور نرسد نظم تبسم کنان گفت سالار دین
که یکبار هم سوی بالا ببین ❊ نگه کرد بوبکر چون سوی ماه ❊ بدید آنکه ایستاده بر در هوا
چو این معجز از وی تماشا نمود ❊ تعجب بروی تعجب فزود ❊ تبسم کنان باز گفتش نبی
مدان این بدایع عجب از علی ❊ که آید بتائید پروردگار ❊ ظهور عجایب از او بیشمار
پس رسول خدا و دلیران دین از روی همان دروازه آهنی بهمان آئین عبور نمودند
و علی صلوات الله علیه آن تخته آهنی را بدور افکند و دست بر قبضه ذوالفقار گذاشته
بخدمت رسول خدا صلعم بایستاد و یهودان دست از جان و مال خود برداشته شروع
بالامان نمودند سرور انبیاء صلعم را بر یهودان رحم آمد و فرمود تا هر یک از یهودان از ماکول
و ملبوس بقدر یکبار شتر بردارند و باقی را از نقد و جنس و سلاح و یراق را گذاشته
از این ملک خارج شوند قضا را کنانه سالار قوم یهود بدست دلیران دین گرفتار

شده آن را بحضور پر نور رسول خدا صلعم بردند آنحضرت فرمود ای کنانه کجاست آن زیورها
کو آنها که در عروسیها بقوم عرب کرایه میدادی بیاور و حاضر کن آن یهودی در جواب گفت
در این گیر و دار قلعه گیری همه خرج شد آنحضرت فرمود ای کنانه هر گاه قول تو راست باشد
از من تو هیچ رنجی نبینی و هر گاه دروغ گفته باشی ترا خواهم کشت یهودی از جهل و حرص قول خود
و بر حرف خود ثابت و استوار گردید در این گفتگو بودند جبرئیل از نزد رب جلیل در رسید
و خبر داد که یهودی مال و اموال و زیورات را در فلان ویرانه مخفی نموده است رسول خدا صلعم
چند نفر از انصار دین را فرستاد تا آنکه مال مخفی را بر آورده نزد پیغمبر صلعم حاضر ساختند
کنانه سر خجالت در پیش انداخته و در زیر لب نفرین بر خود میکرد و زبانش لال شده بود
رسول خدا صلعم بفرمود تا سر نابکارش را از تن جدا کنند پس بفرمود تا دلیران دین در حصار
رفتند و مال بسیار و غنیمت بیشمار و اسیران از یهودان قلعه بیرون آوردند و بحضور پر نور
رسول خدا صلعم حاضر نمودند نظم سپردند در پیش سالار دین * نبی کرد قسمت بر انصار دین
چو نوبت رسید اندر آهنین * که قسمت شود بر فقیر و غنی * نبودند همراه آهن گران
که باشند از هم به تیک گران * بصد احترام این گفت آنگه نبی * که این را تو قسمت بکن یا علی
علی آستین را ببالا شکست * بر آن آهنی تخته بازید دست * و برید از هم تخته را چون حریر
بپیچید و میکند شیر چون خمیر * مرادی بدست یکی ز اهل دین * چو آخر شد آن تخته آهنین
بمیزان کشیدند قسمت بر آن * که باشد اگر بیشتر و کم در آن * حق خویش را کم بر از پیشتر
ستاندند بحکم گواه بشر * برابر بد آن حصه ها انچنان * که یکمو تفاوت نبد اندر آن
گر از دست هر کس دگر از عدو * نگوید بجز معجز این کار او در فضل الخطاب و معارف
بروایت امیر المومنین صلواة الله علیه مسطور است که روزی سید کائنات صلعم

فرمود در خانهٔ خود را باحضرت بالباب فان الملائکة عندی احد

منهم یعنی برادر بر بند در را بدرستی که فرشتگان نزد منند و میکویند از من ایشان را بین

وارشاد راه یقین پس فوج فوج از ملائکه می آمدند و از آنسرور تعلیم گرفته

جناب ولایت مآب بخدمت سرور کائنات آمده و گفت سیصد و سی فر

تو مشرف شدند و فیض مآب گردیده مراجعت نمودند آنسرور فرمود یا علی چگونه

سمعت ثلثمائة و ثلثین صوتا فعلمت انهم ثلثمائة و ثلثون یعنی

سیصد و سی آواز شنیدم و دانستم که ایشان سیصد و سی اند آنسرور دست

مبارک خود بر سینه من نهاد و فرمود زادک الله ایمان و علما یا علی ا

در فصل الخطاب مسطور است که در زمان خلافت عمر خطاب مجنونه را نزد عمر

آوردند که زنا کرده بود عمر حکم رجمش کرد امیر المومنین صلواة الله علیه فرمود از رسول خدا

شنیدم که می فرمود رفع القلم من ثلاث المجنون حتی یبرا و عن الغلام حتی

یدرک و عن النایم حتی یستیقظ فخلوا عنها یعنی بدرستی که برداشته

شده است از نزد حق تعالی از سه قوم باز خواست از دیوانه تا که بر گردد و از کودک تا که

بالغ شود و از نایم تا که بیدار گردد پس عمر در گذشت از سنگسار کردن و رجوع نمود بقول

امیر المومنین علیه السلام و گفت عجز النساء ان یلدن علی ابن ابیطالب

لولا علی لهلک العمر در منقبت ثانی روضة الاحباب و مجلد اول حبیب السیر

مسطور است که در سال بیست و نهم از هجرت در زمان عثمان ضعیفه از قبیله

آوردند و گفتند بعد از عقد نکاح و وقوع خلوت با شوهرش بمدت شش ماه فرزند

آورده عثمان بی تامل بر رجمش حکم نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام مدت واقعه

علاج بانت بیدار الشرع آمده فرمود اگر در اجرای این سیاست تاخیر نمائی او بهت
زیرا خدا در قرآن مجید میفرماید و حمله و فصاله ثلثون شهرا و این
آیت مشتمل است از جمل مدة حمل و مدة فصال بمقتضای کلام معجز بیان والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین و حولین کاملین دو سال است پس
دوران حمل شش ماه باشد و در این باب آن زن و بکر حضرت بیقین ثم بیوند عثمان بعد از
ملاحظه این مقدمات شخصی را از عقب فرستاد و در رجم ضعیفه بحکم العجلة من الشیطان
تعجیل کرده شد تا فرستاده رسید کار از کار گذشته بود ☩ نقل دارد که پس از مرگ بسهراب سید
در بحث فی مطول مسطور است که امیر المومنین صلوات الله علیه نامه نوشت
بمعاویه باین عبارت که غزک عزک فصار دفصار ذلک کذلک
فاخش فاخش فعلک فعلک و حامل نامه نامی قنبر رحمه الله بود چون پیش
معاویه رسید او نظر بر بلندی فامتشر که از روی مزاح گفت عند کاخبر
من السماء یعنی آیا پیش تو هست خبر از آسمان قنبر گفت ان العلی فی
قفایک و ملک الموت فی هوائک یعنی امیر المومنین از عقب تو می آید
و عزرائیل در طلب تو معاویه منفعل شد و خاموش گشت پس قنبر با کفش بر دوش
روان شد تا با معاویه ملاقات کند معاویه گفت فاخلع نعلیک قنبر گفت
فی الواد المقدس یعنی تو میگوئی فرود آر نعلین خود را چنانچه خدا بموسی گفت
فرمود بر طور سینا مگر این وادی مقدس است معاویه سر در پیش افکنده خجل شد
پس امیر المومنین علیه السلام در جواب نوشت علی قد سبح و علی قد سبح
... و مختصر معانی مسطور است که علی مشتق از علو است و علو بلندی

از جمله چیزها و معاویه پشنق از عوعو او در سگ را گویند و در بعضی از کتب متداوله
منظور در آمده که معاویه در زمان بغی خود مسجدی بنا کرده و بدان مفاخرت می نمود چون این خبر
بسمع همایون رسید فی البدیهه این سه بیت را نوشته فرستاد نظم

سمعتک تبنی مسجدا من خیانة ... وانت بعون الله غیر موفق

لمتعة الرمان من کسب فرجها ... مثلا للخاین المتصدق

وقال لها اهل البصیرة والتقی ... لک الویل لاتزنی ولا تصدقی

معنی بیت اول بغی شنیدم تو بنا میکنی مسجدی از خیانت و حال آنکه بعنایت حق تعالی
توفیق نخواهی یافت معنی بیت دوم چنانکه صدقه زنان نامشروع زمانان از کسب فرج
خود جاریست مثل تو از برای خیانت و صدقه آن زن معنی بیت سیوم گفت
آنسرور صلعم صاحب بصیرت و تقوی بود زنی از زمانان نزد من آمد و گفت یا رسول الله
من از کسب زنا صدقه میدهم حضرت فرمود لا تزنی ولا تصدقی یعنی زنا مکن و صدقه
مده و در روضة الشهدا مسطور است که امیرالمومنین صلواة الله علیه با لشکر
ظفر اثر در راه نهروان بر در دیری میگذشت ترسائی بر بالای دیر نعره زد و گفت
ای لشکر اسلام پیشوای خود را بگوئید نزد من آید چون این خبر بحضرت امیرالمومنین رسانیدند
آنحضرت عنان مرکب بدان طرف گردانید و نزدیک رسید دیرانی گفت ای سرور
با لشکر کجا میروی حضرت فرمود بر سر دشمنان دین دیرانی گفت متوجه حرب مخالفان مشو
که این زمان ستاره مسلمانان در هبوط است و طالع ملت اسلام در نهایت ضعف
چند روزی توقف کن تا روی بسعود آورد و مسلمانان قوت گیرند امیرالمومنین
فرمود چون دعوی علم آسمان میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده

نام این ستاره نشنیده ام بعد از آن آنحضرت فرمود که از احوال آسمان چندان
وقوف نداری از حالات ارضی خبری میپرسم خبر ده درانجا که ایستاده میدانی زیر
قدم تو چه مدفون است دیوانه گفت والله اطلاع ندارم آنحضرت فرمود ظرفی است
پر از دینار بدین عدد و نقش سکه بدین منوال پس دیوانه گفت این سخن از کجا
میگوئی فرمود بعنایت رسول رب العالمین و دیگر فرمود این قوم حرب کنند و از لشکر
اسلام کم از ده نفر کشته شوند و از لشکر مخالفان کم از ده نفر جان بسلامت نبرند
پس چون این سخن بشنید متحیر شد پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود زیر قدم او را
کندند ظرفی بیرون آمد پر از دینار چون شمردند همان عدد و همان سکه بود دیوانه فی
الحال از دیر بیرون آمده بدست حق پرست امیر المؤمنین بیعت نمود و مسلمان
شد و آنحضرت با سطوت تمام و شوکت مالا کلام روی به نهروان آورد و لشکر
خوارج از راه ضلالت خویشتن را در بادیهٔ طغیان و عصیان انداختند
و در مقابله آمده راه مقاتله گشودند و همه در عرصه تلف بر آمده نه نفر گریختند
و جان از آن عرصه خون افشان بیرون بردند و از لشکر اسلام نه نفر بدرجه
شهادت رسیدند و باقی رخت زندگانی از آن دریای خون آشام بساحل سلامت
کشیدند بعد از فتح فرمود آن دیوانه را بجویند چون جستند شهید شده بود در زیر
چهل تن از کشتگان یافتند رحمه الله علیه و در کتاب امالی از امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمده و هفتاد درهم بهای ناقه ادعا نمود رسول خدا
فرمود بهای ناقه را دادم پس اعرابی گفت می خواهم مردی حکم کند میان من و تو آنسرور
باتفاق نزد ابوبکر رفتند ابوبکر گفت چه میگوئی اعرابی گفت من هفتاد درهم از بهای

ناقه می خواهم پس از رسول خدا صلعم پرسید آنحضرت فرمودند ناقه [illegible]
ابوبکر گفت به تحقیق اقرار کردی ناقه را گرفته ام اکنون گواه بگذران بر
آنکه هفتاد درم [illegible] آن اثنا عمر رسید آنسرور فرمود باتفاق اعرابی عمر را
ساختند عمر نیز مطابق ابوبکر گفت پس آنحضرت غضب کرد
میخواهم مرد برای حکم کند مطابق حکم خدا پس باتفاق اعرابی امیر [illegible]
ساختند امیرالمومنین گفت ای اعرابی چه دعوی میکنی با رسول خدا اعرابی گفت
هفتاد درهم بهای ناقه می خواهم پس حضرت امیر عرض نمود چه میفرمائی یا رسول الله
آنسرور فرمودند بهای ناقه را دادم پس با اعرابی گفت که رسول خدا میفرماید
ناقه را دادم آیا راست میگوید اعرابی گفت نه حضرت امیر [illegible]
از میان برکشید و گردن اعرابی را زد آنسرور فرمود یا اخی چرا کشتی اعرابی را عرض کرد
بجهت آنکه تکذیب رسول خدا کرد و هر که تکذیب تو کند حلال است ریختن خون او
و واجب است قتل او آنسرور فرمود بحق خدائی که مرا براستی بخلق رسانیده است
که خطا نکردی یا اخی در باب قتل اعرابی و تو مطابق حکم خدا و رضای او بوقوع
آوردی جزاک الله فی الدارین خیرا [illegible] و ترجمه اش
مطول است که بعد از رحلت رسول خدا صلعم از قیصر روم کتابتی بمدینه طیبه
رسید و مضمونش آنکه سوره فاتحة الکتاب از نزد شما بما رسید و بر معانی
آن اطلاع یافتیم اما شبهه در اهدنا الصراط المستقیم در دل ما
میکند اگر یقین دین شما بر حق است [illegible] مستقیم هنوز در دل [illegible]
پس رفع این شبهه نمائید و مراد از [illegible] علیهم [illegible] و از

[illegible] الین مقصود کدام فرقه اند اگر چنانچه سؤال ما را جواب دهید بدین شما در آییم
[illegible] رسید مجموع اصحاب رجوع بجناب ولایت مآب باب مدینه علم آوردند
[illegible] امیر مؤمنین از سؤال قیصر اطلاع یافت فرمود معنی اهدنا الصراط المستقیم
[illegible] علیه فی الدنیا واهدنا طریق الجنة یوم القیمة یعنی این
[illegible] کلامت که ما را در آن ثابت دار در ایام حیات و چون رخت بعالم
بقا کشیم از برکت آن ثبات و استقامت ما را بجنت دلالت فرمای و دلیل
[illegible] اینست که در آیه کریمه دیگر فرمود ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه اولی
[illegible] استقامت فرمای آنگاه باتباع عبارت از ثابت بودن است بر آن
[illegible] میفرماید مراد از مغضوب علیهم یهود اند و از ضالین نصاری یعنی
قوم یهود [illegible] است و باؤ بغضب من الله است که در شان ایشان
نازل شد و [illegible] سواء السبیل درباره نصاری صادر گشته و جهالت از طریق
[illegible] آن [illegible] حکم آنها دارد و دیگر در آخر مکتوب قیصر مرقوم که کدام
سوره است از سوره قرآن که [illegible] هفت آیه است بعدد ابواب دوزخ و هفت حرف تهجی در او
[illegible] در انجیل خوانده ایم که هر که آن سوره را بصدق بخواند هفت در دوزخ
بست
[illegible] رسید حضرت شاه [illegible] سلام در آخر همین جواب نوشت که آن سوره فاتحه
کتاب [illegible] آن سبع المثانی خوانند و آن هفت حرف ثا و جیم و زا و شین و ظا و خا و فا
باشد که در آن سوره نیست [illegible] است که بشمار رسیده و کتابت را مهر کرده
[illegible] فرستاد چون قیصر روم [illegible] حقیقت دین اسلام بر وی منکشف گردید اما از قوم
خود [illegible] اظهار نتوانست [illegible] دین اسلام نمود و اسیران اهل اسلام را باز فرستاد

واز حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که روزی نزد پدر خود امیر المومنین علیه السلام
سوره اذا زلزلت الارض می‌خواندم چون بآیه قال الانسان مالها یومئذ تحدث
اخبارها حضرت فرمود آن انسان منم که از زمین سؤال کند و زمین بر وی جواب گوید منم
در آن اثنا ابن الکوا نام شخصی حاضر بود گفت یا امیر المومنین مراد از آیه کریمه و علی
الاعراف رجال یعرفون بسیماهم چیست و صاحب اعراف کیست حضرت
فرمود مائیم رجال اعراف می‌شناسیم دوستان و انصار خود را از رو بهای ایشان و مائیم
میان دوزخ و بهشت وای بر کسی که انکار کنیم و در اثنای مکالمه چند بار باو خطاب کرد
یعنی وای بر تو و حال آنکه ابن الکوا اظهار تشیع میکرد و این سر مخفی بود تا جنگ نهروان
ابن الکوا از جانب خوارج بیرون آمده با لشکر شاه مردان محاربه کرد و بدرکات جحیم
واصل شد و سر کار او معلوم گردید شخصی دیگر آمده گفت یا علی من ترا دوست میدارم حضرت
فرمود دروغ میگوئی او گفت حضرت تو بسرایر و ضمایر اطلاع داری و خجل شده رفت آنگاه
مردی دیگر آمده گفت یا امیر المومنین من ترا و فرزندان ترا دوست میدارم و در بیان فضایل
و مناقب آنحضرت سعی موفور بظهور رسانید حضرت فرمود آنچه میگوئی نه از تصدیق
قلب است بلکه محض نفاق است زیرا که محبان حقیقی ما را علامات و امارات است ما میشناسیم
ایشان را و پنج کس دشمن خاندان ما نشوند هرچند جهد کنند اول دیوث دوم مخنث
سیوم پشت چهارم حرام زاده پنجم کاله مادرش در حالت حیض حامل کرده باشد چون
آن مرد این مقالات شنید برنجید و به نزد معاویه رفت و یکی از متعلقان او شد
تا آنکه همراه معاویه با جناب امیر المومنین علیه السلام جنگ کرده و بدرکات جهنم واصل گشت
در احسن الکبار مسطور است که در زمان ابوبکر بازرگانی مبلغ هزار دینار با بوبکر سپرده

بعد از چندگاه مراجعت نموده بمدینه آمد ابوبکر آن دینار رفته بعمر خطاب بجایش
نشسته بهی بازرگان بدار الشرع آمده طلب هزار دینار خود نمود عمر گفت مرا از این معنی اطلاعی نیست
باید بتحقیق نمی شاید او را معلوم باشد چون از عایشه پرسیدند گفت مرا
نیست بازرگان مشوش خاطر شد بسلمان فارسی حقیقت حال را اظهار کرد سلمان
بحضرت جناب سلطان شاه ولایت مآب آورده حقیقت او را بعرض رسانید آنحضرت
بمسجد سید المرسلین صلعم آمده فرمود یا اباحفص از عایشه حاصل کن یا در موضعی
که امانت بازرگان مدفون است بنمایم عمر گفت یا اباالحسن مگر ابوبکر با تو این اسرار را
ظاهر کرده بود آنحضرت فرمود یا اباحفص تو محرم ابوبکر بودی و اکنون وصی او شده هرگاه
گفته باشد با من چگونه بگوید پس بمنزل عایشه تشریف برده و فرمود آفریدگار
عالم با رضی حکم فرموده هر چه از مغرب تا مشرق برو بگذرد بمن بگوید و اشاره نمود بقدر
ملکقد زمین را بکنند ظرفی برآمد هزار دینار در وی بود چون بطفیل امیرالمومنین صلوات الله علیه
حق بازرگان رسید و دین از ذمت ابوبکر ساقط شد حضار بانک برتمام گفتند کسی که امام
زمان در صفت علی ابن ابیطالب بگوید در هر وادی از همه پیش است هم در علم قرآن است
هم در قوت و شجاعت و سخاوت و مجاهدت و ریاضت و با پیغمبر خدا صلعم
در نسبت و قرابت و عزت ایضا در کتاب مذکور از عمرو عاص مرویست در زمان
خلافت عمر خطاب یکی از علمای یهود آمده گفت عالم ترین شما کیست بکتاب خدا و سنت
مصطفی صلعم عمر اشاره بعلی علیه السلام نمود که این خلیفه است یهودی گفت هرگاه
تو معترفی که او اعلم است از مردم چرا با او بیعت نکردی گفتا او ما را در این کار تمهید داده
پس یهودی رو بعلی علیه السلام نمود گفت تو چنانکه عمر میگوید امیرالمومنین فرمود بپرس

هرچه خواهی تا جواب گویم گفت سؤال من از تو سه و سه و یک است حضرت فرمود چرا نگوئی

هفت یهودی گفت اول از سه پرسم اگر جواب توانی گفت دیگر هم سؤال کنم حضرت امیر

فرمود شرط کن اگر جواب سؤالات ترا بگویم بدین اسلام درآئی یهودی قبول نمود و گفت

خبر ده مرا از قطره خونی که اول بر زمین افتاد و از چشمهٔ که اول بر روی زمین جاری شد

و از درختی که اول در زمین پیدا شد آنحضرت فرمود باعتقاد شما خون هابیل بود که قابیل

ریخت اما نه چنانست آن قطره خون بطن حوا بود که پیش از وجود شیث بر زمین ریخت

و بعقیده شما چشمه اول که جاری شد در بیت المقدس بود لیکن نه چنانست آن چشمه

حیاتست که خضر در زمان ذو القرنین او را یافت و ماهی پخته در آن انداخت و زنده شد

و موسی و یوشع بدو رسیدند و شما میگوئید درخت زیتون اول درختست که

نوح بجهت کشتی نشاند اما نه چنانست آن درخت عجواست که آدم علیه السلام

از بهشت با خود آورده بود و انواع شجره ها از آنست یهودی گفت بدان خدائی که خالق

لیل و نهار است که پدرم هارون بموسی چنین نوشته بود اکنون خبر ده از سه گانه دیگر

اول آنکه بعد از سید الانام چند امام اند دویم در کدام بهشت باشند سیوم آنکه اول

سنگی که از آسمان بر زمین آمد آنحضرت فرمود که دوازده امام عادل بعد از سرور کاینات

باشند که زیان ندارد ایشان را ظلم هیچ ظالمی و هر آینه نشوند از مخالفت هیچ

مخالفی و سید کاینات در بهشت عدن باشد و ایشان نیز با او باشند و اول سنگی

که بر زمین آمد بدانستن شما صخره بیت المقدس است اما نه چنانست آن حجر الاسود است

که به بیت الحرام جبرئیل از آسمان آورد یهودی گفت من نیز در کتاب هارون چنین

دیدم و سؤال هفتم آنست که مدت عمر وصی خاتم انبیا چند سال باشد و او را بکشند

یا بوت خود ببرد فرمود وصی پیغمبر صلعم منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود و بزخم

تیغ شهید خواهم شد و کشنده من بدتر از کشنده ناقه صالح باشد یهودی زنار از کمر گسست

و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد

انک وصی رسول الله پس ورقی بخط عبرانی از آستین برآورده بدست امیر المومنین

داد آنحضرت در وی نگریست و بگریست یهودی گفت یا وصی سید المرسلین موجب گریه

چیست آنحضرت فرمود بواسطه آنکه چند گاه مرا یاد فرمود زیرا که در آن ورق نام من مرقوم

یهودی گفت آنرا بمن بنما آنحضرت انگشت مبارک بر آن نهاد و فرمود نام من در توراة

باسم ایلیا و در انجیل بمیدار موسوم و فرمود الحمد لله که نام من در کتب و صحیفه ابرار

ثبت گشته و مرا از فراموشی یاران نگهانیده ایضا در کتاب مذکور مسطور است که در زمان

خلافت عمر خطاب چند نفر از علمای یهود گفتند یا امیر المومنین می خواهیم از تو چند سوال

کنیم اگر جواب یابیم بدین محمد صلعم ایمان آوریم عمر گفت بپرسید هر چه خواهید

گفتند اول خبر ده از قفلهای و کلیدهای آسمان و از رسولی که نه از انس و نه از جن بود

و قوم را انذار کرد و از پنج تن که خلقت ایشان بی واسطه رحم شده و خبر ده یکی و دو و سه

و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده عمر ساعتی در فکر

شد و گفت معذور دارید مرا معلوم نیست اما شما را نزد کسی برم که او بحکم خدا و رسول

اعلم است و افضل این امت است پس یهود آنرا نزد امیر المومنین علیه السلام آورده

صورت واقعه عرض نمود حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود قفلهای آسمان شرک است

و کلیدهای آن حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و رسولی که نه از انس و نه از جن

بود [illegible] از [illegible] در وقتی که مامور شد [illegible] سلیمان بر قوم موران گذشتند گفت

بجای نهان خود رایند در لشکر شما را پامال نسازند کما قال الله تعالی یا ایها النمل
ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وان پنج تن که خلقت ایشان
از رحم نیست آدم و حوا و عصای موسی و ناقه صالح و کبش ابراهیم علیه السلام که از بهشت
و یک خداست که شریک ندارد و دو آدم و حوا و سه موالید ثلثه کانه و چهار کتب سماوی
توراة و انجیل و زبور و فرقان محمد صلعم و پنج نماز پنجگانه و شش که بحکم و لقد
خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام شش روز است که حق تعالی
خلق که آسمان و زمین و عالم را وانچه هفت است بحکم و بنینا فوقکم سبعا
شدادا هفت آسمان است که بر سر شما خلق که هشت فرشته اند بردارنده
عرش کما قال الله تعالی ویحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة نه آیات است که
بموسی رسیده چنانچه خبر میدهد حق سبحانه وتسع آیات بینات و ده عشره است
که بموسی رسید چنانچه در قران مجید خبر میدهد وعده که سی روز دیگر در کوه ساکن باشد
و ده روز دیگر تمام که چهل روز باشد چنانچه در قران مجید میفرماید وواعدنا
موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر و عقود عشره نیز توان گفت
وانچه یازده است برادران یوسف علیه السلام است که حق تعالی از آن خبر میدهد
انی رایت احد عشر کوکبا وانچه دوازده است چشمه است که حق تعالی بعصای
موسی ظاهر که قوله تعالی ان اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا
عشرة عینا چون یهودان این سخن را از امیر المومنین شنیدند گفتند گواهی میدهیم
که خدا یکیست و محمد صلعم رسول اوست و تو یا علی وصی و جانشین رسولی چنانچه هارون
وصی موسی بود همه یکبار مسلمان شدند الحمد لله توفیق بالایمان

در انبا[illegible] المومنین مسطور است که ابوبکر در زمان خود خالد بن ولید را با جماعه

کثیر بر قبیله بنی حنیفه که ایشان در ادای زکواة اموال خود تقصیر می‌نمودند فرستاد تا براه

راست دلالت کند خالد بر آن قبیله غالب شده و اسیر بسیار بدست آورد چون اسیران

بمسجد در آمدند دختری یکی از اکابر خوله نام در میان آنها بود چون نظرش بر مرقد منور جناب

رسالت پناه صلعم افتاد نزدیک قبر رفته بعد از گریه بی نهایت گفت یا رسول الله

پیش تو بشکایت آمده ام چون نظر خلیفه بر آن دختر افتاد گفت شکایت ما میکنی

دختر گفت من قایل بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله هستم ما را چرا اسیر کردی

گفت شما منع زکوة نمودید خوله گفت این واقعه نه چنین است مردم خاطرنشان

تو کرده اند اما در زمان حضرت رسالت پناه صلعم از اغنیا زکواة مال میگرفتند

و بفقرا میدادند ما هم گفتیم الحال نیز بدستور سابق عمل کنید التماس ما را مبذول

نداشتند و با ضعفا دست برد نمودند با سیری آنها شر آمدند یکی از حضار گفت یا ابوبکر

با این دختر چه سخن میکنی ایشان بعد از اسیری کلمات عجز میگویند خوله گفت

من راست میگویم شما هر چه خواهید بکنید پس خلیفه در عهد رسول خدا قاعده بود

که هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه انداخت دیگری مزاحم نمی‌شد تعلق باو

داشت شما نیز همان کنید کسی بطلب رفته بخواست خوله را بزنی خود بگیرد جامه

بروی انداخت [illegible] لا والله هرگز این صورت خیال نبود و این امر

محال از قوه بفعل [illegible] و هیچکس مرا مالک نتواند شد مگر کسی که خبر دهد از آنچه

در حین ولادت [illegible] واقع شده بیان نماید و آنچه من در آن حین تکلم نموده ام

یکی از [illegible] آمد [illegible] ان هیچ حاصل و لا طایل میگوید خوله

کفت مرا این حمل صادقم و نه کاذب دراین سخن آنکه سرور اوصیا علی مرتضی صلوات الله

علیه بمسجد درآمد و این ماجرا را بر سبیل تفصیل استماع نمود و فرمود ای قوم چگونه حال

این ضعیفه را من سوال کنم شما تامل کنید بعد ازان فرمود ای خویله چه میگوئی خویله عرض

کرد این جماعه قصد من و تملیک من دارند و من منتظر آنکه حکم مرا خبر دهد آنچه در حین

ولادت من واقع شده آنحضرت فرمود گوش کن و قول بجانب من دار در آنوقت

که تو در شکم مادر بودی درد بر مادرت غلبه کرد مادرت دست بمناجات برداشته گفت

اللهم سلمنی من هذا المولود در آن ساعت دعایش مقرون باجابت

رسید و تو متولد شدی و گفتی لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتی ای مادر مرا

خبر میدهند که از من فرزندی سید متولد خواهد شد جماعتی که در آنوقت حاضر بودند

از سخنان تو متحیر گشته آنچه از تو شنیدند بر تخته مس نقش کردند و آن تخته را

مادرت در محل تولد تو دفن نمود چون بر مادرت اثر موت ظاهر شد ترا بمحافظتش

امر نمود و در آن زمان که ترا اسیر نمودند همت خود را مصروف داشته وقت بیرون

آمدن خود را بران رسانیده و بر بازوی خود بستی و برآمدی بدینجهت صاحب آن فرزند منم

راوی گوید خویله را دیدم رو بقبله نشسته و گفت اللهم انت المفضل

المنان اوزعنی اشکر نعمتک التی انعمت علی و لم تعطها

لاحد الا واتممتها علیه و آن تخته مس را بیرون آورده پیش حضار انداخت

چون صحابه این نوع واقعه غریبه مشاهده نمودند گفتند صدق یا رسول الله قال

انا مدینة العلم و علی بابها بعد ازان ابوبکر گفت یا ابوالحسن این حق

و ملک تو است امیر المومنین خویله را بجهت احتیاط باسماء بنت عمیس سپرد

تا از برای او ولدی پیدا شود چنانچه بعد از یکماه برادر خود به آمده از جانب خواهر خود وکیل شده
و با امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه عقد بستند فبر و علم بکریزه پوشیده نیست
که پیدا و پنهان نزدش یکیست ایضاً در کتاب مذکور از ابن عباس مرویست در زمان
عمر ابن خطاب مردی از نواحی آذربایجان شتری داشت که معاش عیالش مدار بر آن
میگذشت روزی از غلبه مستی مهار شتر از دستش بدر رفته شتر روی بر بیابان نهاد و آنمرد
هر چند در گرفتنش سعی نمود بجائی نرسید بعضی اقربایش گفتند ما شنیدیم حین امثال
این کرامات در حین حیات سرور کائنات واقع می‌شد بخدمت آنسرور رفته عرض
میکردند و حقیقتاً از یمن دعای پر پایش آسان میگشت الحال رسول خدا صلعم از دار فنا
بدار بقا تشریف برده و او را جانشین هست پیش او رفته تا از برکت دعایش
شتر رمیده تو باز آید صاحب شتر خود را بمدینه رسانید و بملازمت خلیفه اظهار
حال خود نمود خلیفه گفت تو را استغفار باید که تا مدعا حاصل گردد گفت ای امیر
استغفار بسیار نموده‌ام مؤثر نشد عمر گفت مکتوبی می‌نویسم اما باید تو دلیرانه
رفته پیشش اندازی تا مدعای تو بحصول انجامد بعد از آن باین مضمون نوشت
که این مکتوبیست از جانب امیر المؤمنین عمر بن خطاب بشما ای اصناف جن و گروه
شیاطین باید شتر رمیده را مطیع و منقاد گردانید و از مخالفت این امر
حذر باشید و آنمرد مکتوب را تعویذ دل سوخته خود ساخته متوجه آذربایجان
گردید مرد آوری گوید من بخدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه صورت حال را معروض
داشتم آنحضرت فرمود مطابق معجزه نبی کرامت حاصل نگردد مگر از وصی او این خبر
شنیدم مترقب و مترصد می‌بودم اگر کسی از آذربایجان بیاید حال صاحب شتر را

معلوم کنم تا آنکه روزی دیدم آن مرد می آید چند قدمی پیش رفته از حالش پرسیدم
آن مرد گفت چون مکتوب را پیش شتر انداختم سلسله بر سر آورد و دعا بر زمین زده
پس برادرم با جماعتی در رسیدند و نزد دل بسیار بجهه مرا اخلاص کردند بعد از آن آمدیم
مدید تشویش کشیدم ولیکن زخمی بر روی من نرسید در آن وقت واقع شد حج بجای
آمدم گفتم پیش عمر رفته اظهار حال خود کنم تا فکر معیشت عیال و اطفال من نماید
چون بدار الشرع رسیدیم و احوال خود را گفتم عمر بعد از استماع گفت حق تعالی برای
هر کاری کسی را آفریده ای ابن عباس این مرد را پیش علی ابن ابیطالب ببرده
حقیقت کار او را معروض دار چون من و آن مرد بملازمت آنحضرت رسیدیم بمجرد
دیدن تبسم نموده و فرمود برو در آن موضع شتر تو راست می گو اللهم انی
اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة واهل بیته الذین اخترتهم
وحبیتهم على العالمین اللهم ذلل صعوبتها واکفنی شرها
فانک الکافی والمعافی والغالب القاهر پس آن مرد دعا را خوانده
گرفته و بآذربایجان رفت سال دیگر دیدم آن شتر را در زیر بار آورده به
حج آمده و تحف و هدایا بجهت شاه ولایت پناه آورده و بخدمت آنحضرت
آمد شاه ولایت فرمود احوال شتر را تو میگویی یا من بگویم آن مرد عرض کرد یا امیر المؤمنین
بیان فرما آنحضرت فرمود در وقتی که نظر تو بر شتر افتاد دعا خواندی شتر بنزد تو
پیش آمد و اطاعت بار کشیدن بر خود نهاد آن مرد گفت والله بهمین عنوان بود
که بر زبان مبارک بیان فرمودی دیگر هر سال بحج می آمد و انتفاع بسیار از نتایج
آن شتر گرفته و میرفت پس حضرت ... کرد و فرمود ای عبدالله اگر کسی را مشکلی

در کار و نقصانی در [illegible] یا بیماری در اهل و عیال او پدید آید از روی خضوع و خشوع دعای مذکور
بخواند و بدرگاه الهی تضرع نماید البته حاجتش برآورده خواهد شد و در احادیث
معتبر روایت کرده اند که روزی بعد از نماز سایلی در مسجد بخدمت رسول خدا صلعم
آمده و گفت ای محیط کرم یکهزار و شصت درم قرض دارم و بجز تو امید کرم از دیگری
ندارم و قرضخواهان مرا آزار بسیار میکنند و بر یک دینار قادر نیستم حبیب تو بحر کرمی
وجهی دلم را از قید قرض خلاص کن اتفاقا در آن روز یکهزار و شصت نفر از صحابه حضرت
سرور کاینات حاضر بودند رسول خدا فرمود از برای خدا قرض این سایل فقیر را ادا نمایید
و الا هر کدام یکدرم بدهید قرض این سایل ادا خواهد شد و نکته را رسول خدا صلعم مکرر فرمودند
و از هیچکس جواب نشنید پس شاه ولایت مآب قدم مبارک راست نهاد و شش هزار و چهار
صد درم به بلال داد سایل خرم و شادمان گشته از مسجد رسول خدا بیرون رفت
عمر و ابوبکر و عثمان هر سه زیر لب خندان شدند و گفتند علی صلواة الله علیه در شب دزدی
میکند و در روز بخشش مینماید و الا این همه گنج از کجا آورده که این سخاوت می نماید
د تحم حق مکار دامشب سر راهش بگیریم تا خجل شود یکدم از جود و کرم نزنند تا آنکه
شب دیگر آن هر سه تن در کمین نشستند شاه مردان از ما فی الضمیر آنها واقف
گشته بر راهی که عمر خطاب در کمین بود گذر فرمود عمر چون آنحضرت را دید برخواست
و او را چاپلوسی پیش آمده و گفت یا ابوالحسن امشب به کجا میروی مرا همراه خود ببر
تا آنکه در خدمت تو باشم نظم شاه دنیا و دین سپهر صفا * گفت چشمت بهم زن و بگشا
چون عمر چشم خود ببست و گشود * طرفه شهری بچشم او بنمود * شرح و وصف چه باشد نتوان
دیدن بر دست ار قیاس و بیان * هه وضایع او غریب و عجیب * مردمانی بلفظ و شکل عجیب

همه از جان رضای او جویان * همه مدح و ثنای او گویان * در آن حال عمر دید که وقت نماز ظهر بود
آنحضرت در مسجد تشریف برده تا آنکه مردم بیشمار مجتمع گشتند نظم تا نهند بر نماز قیام
که امامت امام کل انام * شاه بعد از نماز غایب شد * عمر از عمر خود پشیمان شد
گفت وای بی علاج حیلت که * عاقبت دشمنی بجا آورد * من چه دانم کجا روم چه کنم
همچنان خسته حال و بی سامان * گشت هر سو واله و حیران * در آن وقت بی اختیار در اطراف
شهر میگشت در آن حیرانی و بیچارگی از شهر بیرون رفت تا قریب مزرعی رسید و از آنچه
دیده بود عجایبات دید که یکی از مردمان گاو بر زمین می راند و دیگری تخم می افشاند
و در همان لحظه سبز می شود و یکی در عقب می درود و دیگری در انبار میکشد پس عمر نزدیک رفت
بسوی ایشان و از حال ایشان پرسید و گفت این چه شهر است و پادشاه و امام
این شهر کیست پس در میان آنها شخصی که بزرگتر بود گفت که اینجا سر کوه قاف است
و عجایب بسیار و صد هزار یکی را من نمیدانم اما از آنچه میدانم اندکی با تو بگویم که این زمین
بسیار وسیع است و صد هزار هزار شهر است هر یک از دیگری بهتر و هر شهری صد فرسنگ است
و مردمانش همه دانا و عاقل و ارباب دولت و عزت و حشمت و نعمت و جاه و مکنت
و غم و الم و محنت در میان ایشان نیست و پیری و درد و بیماری و بلا و فنا و موت
در اینجا نیست و دایم همه جوان و پر زور و مرد و زن همه خوب روی و جمال چون ماه اند
و در اینجا دایم بهار است و میوه‌ها در بار و مرغان خوش آواز بیشمار و در هر هفته
گوسفند پنج بره می آرد و اسب و گاو در هر ماهی می زاید و غله از گندم و برنج و جو هر روز
می روید همه بی پوست و خوشبو و نان پخته و مردم می خورند در اینجا نعمت لا تعد
و لا تحصی است که شرح و بیان راست نیاید و پوشش جمله اطلس و دیبا و خورش مردم

همه دلکش و زیبا و سلطان شحنه و قاضی نیست و هیچکس را بجز علی نمیدانیم و شب و روز را
بغیر از دعا چیزی نمیخوانیم و صاحب اختیار و حاکم ما علی است هر که را مشکلی پیش آید
و آرزوی در دل داشته باشد یا علی بگوید و مشکلش بگشاید و هر که اتمام کار خود میجوید
لعن بر دشمن علی بگوید در لحظه کار او درست میکند و بدترین دشمنان علی عمر و ابوبکر
و عثمان اند و ورد ما مردم مدام مدح علیست و لعن بر عمر و هر کس در کاری شروع نماید
اول لعن بر عمر کند و نه آن کار ناتمام بماند عمر خطاب چون این حکایت بشنید رنگ
از رویش رفت و عقل از سرش پرواز نمود و در اندیشه دور و دراز افتاد و با خود گفت این همه سطر
من با خود کردم و تیشه بر پای خود زدم و مرگ را وسیله کردم چنین دیدار تاسف سودی ندارد
حقه فکر و حیله را سر بگشاد و گفت میدانید از اینجا تا مکه چه قدر راه هست آن مرد گفت
مولای ما علی شاه دین با پیغمبر مدح هفتاد سال راه هست و در آن مردم بسیار اند ملت
و دین محمد مصطفی صلعم دارد و مصطفی برادر علیست و با جان عمر برابرست و احمد و محمود
و محمد نام اوست و بهتر از او ملک و جن نیامده و والد زهرا و جد سبطین است و مولای
علی صلوات الله علیه در مکه وطن نمود لیکن در آنجا فسق و فجور و شر و شور و بیماری و بلا
بسیار است و اکثر مردم از علی بیخبرند و کارشان ظلم و ستم و کینه می‌باشد و سرور
همه اهل ظلم و کین و فسق و گمراه کننده عمر است عمر گفت ای سعادتمند چون از شهر و دیار
خود آواره گشتم بجهت جوع فکری کن من در خدمت شما کاری بکنم و واسطه معاش
من گردد آن گفت تخم بردار و بکار و معاش خود بگذران پس عمر روان شد و تخم را
برداشت و بطریق آن مردم میکاشت لیکن دانه‌ها سبز نمیشد مردمان از کار او حیران
گشتند و گفتند ای مرد جاهل چرا نام علی را نمیبری و فتح کار از علی نمیخواهی و چرا لعن بر عمر

نمیگوئی وانکسی که لعن بر عمر میگوید ببین که تخم از زمین چگونه میروید تو هم لعن بر عمر کن
و ببین کار مشکلت چه سان آسان میکند نظم عمر روسیه چو این بشنید
پای تا سر ز بیم جان لرزید * آن سگ حیله ساز بد ملت * کرد در دم بخویشتن لعنت
گفت صد لعن بر عمر بادا * جای او در تگ سقر بادا * عمر و بوبکر دیگر عثمان *
جمله را جای در نیران * لعن چون کرد بر عمر فی الحال * سبز شد دانها و یافت کمال
رست غله ز لعن کردن وی * درویدند دیگران از پی * همچنان روز چند بد عمر *
لعن بر خویش می نمود عمر * کینهٔ شاه اولیا در جان * مدح او گفت همچنان بزبان
همچنان تا که روز جمعه رسید * طرفه عیدی بشهر گشت پدید * و در آن روز شهر را بنوعی
زیب و زینت دادا آیین نمودند زبان از تعریف و قلم از تحریرش قاصر است همه مردمان
طبقهای لعل و گوهر و زر و دُر در دست گرفته چشم انتظار در راه با نقد جان نثار
ساختند تا که شاه مرتضی علی صلوات الله علیه عیان گردید و چشم خلایق را روشن گردانید
و خلایق از چپ و راست لعل و گوهر نثار میکردند تا گاه بانگ نماز و تکبیر برخواست
و مسجدی نزدیک آن بود چو بهشت برین و جوی آب و گلاب و شیر و عسل و حوضها
محل بمحل جاری دلکش بودند شاه ولایت پناه بسوی مصلا رفت و در نماز مشغول
گردید عمر که لکه شد سر برها * با خلایق نماز جمعه ادا * بعد از آن خوان نعمت آوردند
سفرها نزد شاه آوردند * از طعام لطیف روح افزا * گونه گونه ز میوه و حلوا *
پیش بردند و جمله نوشیدند * پس بشکر خدای کوشیدند * شاه دین را بجان دعا گفتند
گوهر مدحت و ثنا سفتند * عمر آن بدترین روسیهان * بود در گوشه نشسته فغان
پس عمر از مشاهده این همه عجایبات از ترس و تحیر هوشش از سر رفته بود چون

برخود لرزید و متحیر گشت بیاد پادشاه دین پناه او را ظاهر سازد و اگر این خلق بشنوند همه
بدانند که فلان روسیاه اینست و در همان لحظه ذره ذره اش بسازند چون شاه
ولایت پناه از درون دلش آگاه شده او را طلبید و فرمود احوالت چیست عمر از اشاره
گفت زنهار حال مرا اظهار مکن نظم بعد از آن خاک آستان توام ۞ بلکه خاک ره سگان توام
توبه کردم که بعد از این دیگر ۞ برندارم ز آستان تو سر ۞ و هیچکس را از جان و دل منت
دارم و من قدر و منزلت و مرتبه ترا نمیدانستم الحال مرا یقین شده که خدائی
و قدر و منزلت ترا خدا و رسول میدانند و عدو ترا صد هزار لعنت باد حضرت شاه
تبسم نموده فرمود که مکاری و حیله گری و ظلم و شر شیوه و آئین توست هر چه خواسته
باشی مکن تو خود میدانی اما من چنین کرم با تو چنین نکنم الحال این در و گوهر که خلق بمن
نثار کرده اند هر چه خواسته باشی بردار عمر گفت این در و گوهر چه کنم که بقدر هفتاد سال
از وطن دورم آنحضرت فرمود غم مخور بردار و جیب و دامن خود پر کن تا بدانی در زری مارا
و یقین تو بشود و از برای وطن غم مخور که ترا اینجا آورده باز در وطن خواهد برد عمر
جیب و دامان خود را از در و جواهر و زر پر نمود حضرت شاه دین پناه فرمود چشم خود را
بر هم نه و بکش چشم و دیده بر هم نهاد و بگشود خود را در مکه معظمه در همان موضع که کمین نموده
بود با شاه مردان دچار شده بود خود را دید آنگاه امیر المومنین صلوات الله علیه
بعمر فرمود که در زمانی این و چنین است دیدی عمر سر در پیش افکنده و بسوی خانه خود روان
شده هول و شوق میبرد و نمی توانست خاموش بماند تا آنکه روزی نزدیک ابوبکر و عثمان
گفت خدا بجه کرد گذشته بود بر سبیل تفصیل اظهار نمود آن بزرگوار گفتند که
عمر این نفس را اشکار نکنی که قدر و منزلت علی اگرچه زیاده است لیکن یکبار ریاست

بخت ما تمکن رخواهد شد نظم یا علی یا علی تو آن شاهی * که ز سر همه عالم آگاهی *
مهر و مه و زمین عرش و فلک * انس و جن و وحوش و طیر و حور و ملک * هست در دست اختیار همه
فضل تو ضامن ملازمه * چنگه بحجت رفت گر ترا باشد * من چگویم در خور ترا باشد
باد هر دم هزار لعن آله * بر عمر آن سیه دل گمراه * که عمر گر نیامدی بزمین
کس نبودی مخالف شه دین * همه کس شیعه بدی و مومن * همه از نار رو سقر ایمن
دشمن مرتضی علی بجهان * کس نبودی ز آشکار و نهان * باعث جمله فتنها عمر است
از یزید و ز شمر هم بتر است * لعن و طعن رحمت بپایانش * بر عمر باد و بر محبانش
صد هزاران هزار لعن دیگر * بر کسی کو نکرد لعن عمر در کنز الغرائب آمده که ... مروی است که ملک روم
مال بسیار بطریق هدایا بخدمت سرور کاینات فرستاده بود چون بمدینه آوردند سرور انبیا
از دار دنیا رحلت نموده بود رسولان ملک روم صورت حال را بقیصر نوشتند ملک
در جواب نوشت هر کس جواب این سه مسئله را بگوید وصی پیغمبر اوست مال را تسلیم وی نمایند
و اگر کسی از عهده جواب بدر نیاید وا پس آورید رسولان روم پیش ابوبکر آمدند و گفتند
تو خلیفه رسول خدائی گفت بلی گفت خبر ده ما را از آنچه حق تعالی را نیست دویم آنچه
نزد حق سبحانه و تعالی نیست سیوم آنچه از خدا نمیدانند ابوبکر نظر بظاهر کرد گفت ما را
از اینها خبر نیست ای مرد چرا کفر میگوئی و عمر نیز بیشتر از پیشتر با او درشتی نمود ابن عباس
گفت این چه انصاف است با سایل درشتی مینمایید بگویید نمیدانم شیخین گفتند تو میدانی
عبدالله گفت نه اما کسی را میدانم که او عالم تر است از همه ما و آن علی صلوات الله علیه است
جزاک الله بدرستی که راست گفتی پس رسولان قیصر را بخدمت امیرالمومنین علیه السلام
آوردند در وقتی که آنحضرت از کتابت فارغ شده بود رسول قیصر بعد از ادای تحیت و سلام

سوالات مذکور نمود پس آنحضرت فرمود آنچه جاثلیقا را نیست شریک است و جعفر [illegible]

قول شما آنست که میگوئید عیسی علیه السلام پسر خدا است و خدا عیسی را پسر خود نمیداند کما

قال الله تعالی وما لا یعلم فی السموات و لا فی الارض یعنی خدا نمیداند آنرا و آن پسری است

چه در آسمانها و زمین و دیگر آنچه نزد خدا نیست ظلم است که نزد خدا نیست پس اسقف قیصر

گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد

انک وصی رسول الله و مالها را تسلیم امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود و آنحضرت

بارباب ایمان تقسیم نمود ایضا در کتاب مذکور از امام جعفر صادق صلوات الله علیه

منقول است که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجویره بن مسهر فرمود که در روز

که او عازم مزرعه خود شد که در راه شیری بتو ملاقی خواهد شد مترس و بگو یا ایها الحارث

اسد الله الغالب مرا از تو امان داده است جویره چون بشیر رسید گفت یا ابو الحارث

اسد الله الغالب مرا از تو امین گردانیده آن شیر پنج نوبت همهمه کرد و سر در پیش افکنده

برفت چون مراجعت نمود امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود صحبت چون گذشت عرض

کرد یا امیر المؤمنین آنچه فرموده بودی گفتم با تو خواهم بیان فرما آنحضرت فرمود که شیر پنج مرتبه همهمه

نمود گفتم بلی فرمود مرادش آن بود که سلام مرا به شیر خدا برسان ایضا در کتاب مذکور

از ابن عباس و عمار یاسر و جابر انصاری و مالک اشتر و مقداد اسود منقول است که روزی

شاه ولایت پناه متوجه شام بود روزی عنان را از راه گردانیده مرکب بطرف دیگر راند

اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین چرا از راه شام عنان گردانیدی و بهامون میروی آنحضرت

فرمود آنچه من میبینم شما نمی بینید در این هامون دیری است و در آن ترسائی که راه

دین عیسی پیش می آید و زناری در میان بسته و بنواختن ناقوس مشغول است بیرون

زنهار رشک بلم و نافوش تر بشکنم اگر موافقت میکنند روی بشاه آورید و اگر میل ندارید
مختارید اصحاب بملازمت آنحضرت بجانب وی براه آمدند چون بلشکر ظفر اثر قریب
بوی رسیدند تیر از بالای وی بر سر بر آورده شاه ولایت را دید میان لشکر مانند
ماه درخشنده بود گفت ای جوان سرخ روی از کجا می آئی و بکدام طرف راه پیما گشتی
شاه ولایت پناه فرمود از مدینه می آئیم و بسوی شام بجهت غزا ایشان میخواهیم از وی تیر
شاه ولایت حب ایمان در دل تیر جلوه گر گشت و او را بمجد اسلام رسانید
پس استفسار نمود تو از کدام فرقه فرشتگانی یا از کدام طایفه آدمیان امیر المؤمنین
فرمود مقتدای انس و جانم و پیشوای فرشتگانم تیر گفت در انجیل نام طالب
خوانده ام آن نام تو است ای آفتاب عالمتاب آنحضرت فرمود طالب نام محمد
مصطفی صلعم است و نام من شطیبا است گفت در تورات میت میت نام
تو است آنحضرت فرمود آن نام محمد مصطفی است نام من ایلیا است تیر گفت
تو مسیحی که از آسمان آمدی آنحضرت فرمود عیسی نیستم اما عیسی یکی از رهسپاران
شعاران ملت دیگر تیر گفت تو موسی که با ید و بیضا آمده با معجزه نمائی
آنحضرت فرمود موسی نیستم اما او هم از یاران و هواداران ملت من تیر گفت
بحق معبود حق بگو نام تو چیست و نسب تو با کیست حضرت فرمود هر قومی و هر طایفه
مرا نام دیگر است چنانچه در عرب مرا اهل اتی میگویند و اهل طایف مرا الحمید
خوانند و اهل مکه مرا باب البلاد دانند و ترکان مرا ایلیا خوانند و زنگیان
و هندوان کشن و فرنگیان حامی علیسی و اهل خطا بولیا و اهل عراق امیر المؤمنین
و در خراسان بحیدر معروفم و در آسمان اول بعبد الحمید می نامند و در دوم

بعبد الصمد و در سیوم بعبد المجید و در چهارم نامم بذالعلی است و در پنجم مرتضی
و در ششم برب العلا و در هفتم بعلی الاعلا و حضرت عزت مرا بر مسند امارت
نشانده و امیر المومنین خوانده و خواجه هر دو سرا محمد مصطفی صلعم ابو تراب نام بر زبان
رانده پدرم ابو الحسن کنیتم نهاده و مادرم ابو العشق قرار داده مردم ترسا بعد از این
حکایات رو بنواختن ناقوس نهادند شاه ولایت پناه فرمود آیا میدانید ناقوس
چه می نوازد و در کدام نغمه می پردازد و چه میگوید و نوا از که میجوید ترسا گفت روی
بچه است و من از خاک انگیخته خاک زبان روح چه میداند و اینی چگونه خط خواند
شاه ولایت فرمود حضرت سلیمان زبان مرغان و مورچگان میدانست
و بیان زبان آنها میتوانست من وصی مصطفی معلایم استبعاد نیست انچه
ناقوس گوید بیان نمایم پس فرمود ناقوس میگوید سبوح قدوس داوف
انت حق حق از نوای ناقوس نیز هیچ تعلیم نمود ترسا چون این کلمات از شاه ولایت
شنود خود را از بالای دیر فرو انداخت و چون کبوتر بمعلق زدن پرداخت حضرت
رب العزت فرشته را امر فرمود او را در هوا گرفته بر زمین گذارد چون بزمین رسید
نعره از جگر بر کشید که آواز باسمان رسید بعد از آن چهار صد نفر ترسا که در آن دیر
بودند جمله سوی او دویدند و ماجرا از وی پرسیدند ترسا گفت در انجیل خوانده ام
که یکجوان زیبا روی بر در این دیر فرود آید و مستوجب حمد و ثنا باشد هر که باو ایمان آورد
نجات دارین یابد و هر که اطاعت او نکند بسوی دوزخ شتابد ترسایان چون این سخن
از راهب خود شنیدند بملازمت امیر المومنین علیه السلام آمده مسلمان شدند
الحمد لله علی دین الاسلام ایضا در کتاب نظم کرد از ابن عباس روایت

که در زمانیکه حضرت امیر المومنین صلوات علیه در جنگ جمل میرفت من گفتم یا امیر المومنین لشکر
ما کمست و از مخالفان بسیار اگر چند روز توقف فرمائی تا مردم جمع شوند اولی تر باشد
امیر المومنین علیه السلام فرمودند فردا از این راه سه جوق لشکر ما پیدا شوند و در هر جوقی
پنجهزار و ششصد و شصت و پنج نفر باشند چون روز دیگر شد من خود سوار شده بجانب
رفتم ناگاه غباری نمودار گردید و لشکر عظیم پیدا شد شخصی از آن برآمده گفت تو چه کسی گفتم
عبدالله بن عباس او خوشحال شد من گفتم صاحب علم در این لشکر کیست گفت فلان
گفتم عدد لشکر چند است گفت پنجهزار و ششصد و شصت و پنج نفر باز قدری راه دیگر رفتم
غباری دیدم بهمان کیفیت و سوال و جواب نیز بهمان نهج مذکور شد المقصود
در هر سه جوق ملاقی شدم و اعداد لشکر هر سه جوق را پرسیدم چنانچه مخبر صادق
خبر داده بود بهمان قسم بود چون برگشتم و بملازمت امیر المومنین علیه السلام رسیدم
پرسید از کجا می آئی گفتم دیروز چون آنحضرت فرموده بودند از آن سه جوق لشکر در اندیشه بودم
که مبادا کمتر باشد رفتم و هر سه جوق لشکر را دیدم بهمان نوع بود عالم علم سلونی فرموده
بود بعد از آن از زبان معجز بیان فرمودند فردا در میان ما و این قوم باغی جنگ شود
و بعنایت الهی ما را بر ایشان ظفر باشد و اموال ایشان را تقسیم کنیم هر یک را
پانصد درهم برسد چون روز جنگ شد فرمود شما ابتدا بحرب نکنید پس آن قوم پیش آمده
تیرها حواله لشکریان ما نمودند چون خواستیم شروع در حرب نمائیم آنحضرت فرمودند
لشکر ملایکه فرود نیامده اند چرا شتاب میکنید چون نزدیک بزوال رسید آنسرور درع
در بر نموده و بجنگ روآورد فی الفور لشکر مخالف روی بهزیمت نهادند و لشکر ما را مال
وافر بدست آمد بعد از تقسیم پرسید بهر یک چه رسید گفتم پانصد درهم و ده هزار دیگر

باقی مانده آنحضرت فرمود آن نصیب من و حسن و حسین و محمد حنفیه است هر کدام را

پانصد درهم بوده باشد ایضا در کتاب مذکور از ابی الفضل که بر سر منبر در روز جمعه ببغداد

طویل روایت نموده در زمان عمر ابن خطاب عورتی عابده حامله بود روزی هوس کباب کرد بخواهش تمام

بشوهر خود گفت برای من کباب بیاور شوهرش درویش و بصلاح آراسته بود گفت اگر

در بساط من چیزی باشد از تو دریغ ندارم در این سخن بودند ناگاه گاوی بخانه ایشان درآمد عورت

گفت گاو را ذبح نما و پاره کباب کن جهت من بیاور آن مرد گفت مال مردم را بچه دلیل بر خود حلال

دانم صبر کن تا قاسم للارزاق سببی انگیزد و مدعای تو حاصل کند و گاو را از خانه بیرون نمودند

باز نوبت دوم گاو درون خانه آمد و همین گفتگو در میان زن و شوهر گذشت

و گاو را از خانه بیرون نمودند و دروازه خانه را بستند بار سیوم گاو بزور شاخ دروازه را

شکسته بخانه درآمد عورت گفت ای مرد هر کاری را حجتی و برهانی است یقین بدان که مرا

در این گاو حقی است که سه مرتبه بر خانه ما آمده چون زن مبالغه در کشتن گاو بسیار نمود

آن مرد گاو را ذبح نمود و عجالتة پاره گوشت کباب نمودند چون بوی کباب بمشام همسایگان

که دشمن او بودند رسید بر بام برآمده حقیقت را معلوم نمودند گاو از کیست پرسیده رفتند

و بصاحبش اطلاع دادند که فلان کس گاو تو را کشته و هنوز در پوست کندن مشغول است

چون صاحب گاو آمد و بدید بیان واقع است اهل محله را گواه گرفته آن مرد درویش را بنزد

عمر خطاب برد عمر پرسید چرا گاو را کشتی مرد درویش دلیل و برهان گفته بود گفت عمر گفت

این مرد دیوانه شده گاو مردم را بر این دلیل میتوان کشت پس حکم نمود قطع دستش

نمایند درویش بیچاره را بعد از غوغا ببازار میبردند و امیرالمومنین علیه السلام نظر

عبور نموده بر حقیقت حال مطلع گردید فرمود صدق یا رسول الله پس فرمود این مرد را

باز بدار تا ... انیک منهم از عقب میرسم آنگاه حضرت آمد و گفت یا ابا حفص
امروز درباره این مرد حکم کنم که رسول خدا صلعم مرا فرموده عمر گفت یا ابوالحسن حکم بکن
آنحضرت فرمود صاحب گاو را گردن زنند و سرش را پهلوی سر گاو نهند و عدل خدا را مشاهده
نمایند چنانچه فرمود قیام نمودند عمر خطاب گفت یا ابوالحسن صاحب گاو را چون حکم قتل فرمودی
آنحضرت فرمود مرا رسول خدا فرموده بود که بعد از من وقتی باشد که اینچنین واقعه روی دهد
باید سر صاحب گاو را بریده بر سر گاو یکجا نهند که سری از اسرار الهی مثل واقعه خضر و موسی ع
منکشف خواهد شد پس هر دو سر را یکجا نهاده یکی از اسرار اسماء الهی خواند چنانچه
کسی مطلع نشد ناگاه سر آن مرده باواز بلند گفت ای مسلمانان بدانید و گواه
باشید که من پدر این مرد را بناحق کشته بودم و گاو را متصرف شدم حق سبحانه و تعالی
امیرالمومنین را خلیفه خود کرده در دنیا از من قصاص گرفت و از عقوبت آخرت و خلود
دوزخ مرا نجات داد بعد از آن سر گاو بتکلم آمده صورت واقعه را بیان نمود از مشاهده
این حال و استماع این مقالات اهل مدینه خروش برآوردند و همه یکبار زبان بمدح حضرت
امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه گشودند پس عمر خطاب بر فرق مبارک آنحضرت بوسه
داد و گفت لولا علی لهلک عمر در بیان نامه نوشتن عمر خطاب بقیصر روم
و فرستادن قیصر چهار نفر رسول و معجزات انبیاء سلف از عمر خواستن و جواب ...
عمر و اظهار نمودن معجزات برسولان قیصر اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب صلوات الله
و سلامه علیه از ابن عباس و دیگر اصحاب رسول خدا صلعم مرویست که چون ... نشست
عمر خطاب بر اوج و کار او بالا گرفت نامه بپادشاه روم نوشت که ... را بهم
دین شما ... گهید و نیز حکم خدا بر جا ... هر جا بوده و نصارا ... باشد

بخوانیم او را در دین مبین هرگاه اجابت نمود سعادت وافی بهرهٔ جهان خواهد یافت
و نزد ما هم محترم و از جملهٔ اخوان ما خواهد بود و هرگاه از این حکم سر پیچد بر ما فرض است
که بکوشیم با او در جنگ تا آنکه بدین مبین بیاید و الا او را با خاک برابر سازیم چون نامه
عمر بقیصر روم رسید و بر مضمونش واقف شد حکم کرد بدبیر که بنویس جواب نامه
عمر را که نامه تو رسید خواندیم و از مضمونش مطلع گردیدیم بدانکه حضرت عیسی علیه السلام
ما را خبر داده که اوصیای خاتم انبیا قدر و منزلت از انبیای سلف بیشتر دارند چنانکه
بشما فرض است دعوت ما را بدین اسلام نمائید بر ما نیز واجب است که شما را امتحان
کنیم هرگاه لاجواب شویم بنوعی که گفتی بدین شما بگرویم و اگر در شما شرافت نه بینیم پس
جملهٔ دین و آئین خود را تلف کنیم این حکم را بدانکه چهار تن بجهت امتحان نزد تو
میفرستیم یکی از اهل دین حضرت ابراهیم خلیل الله دوم از اهل و عالم دین حضرت
موسی کلیم الله سیوم از اتباع حضرت داود چهارم نصرانی هرگاه هر یک را از کتاب او
اثبات دین خود نمودی و از اعجاز هر یک از معجز او بدو نمودی بحقیقت خود گواه آورده
باشی و از این امتحان خاطر جمعی ما بر تو خواهد شد و هر چه گوئی بجان منت داریم
و هرگاه این کار از تو فروغ نگیرد پس هر چه گوئی دروغ خواهد بود چون نامه قیصر بعمر رسید
بفرمود تا مجلس آراسته نمودند و قاصد روم را نزد خود طلب نمود چون از مضمون نامه
مطلع شد رنگش از رخ و هوشش از سر پرواز نمود و بنای خشونت نهاد و جنگ را باره
گفت این کافر ملعون از راه ابلهی از من معجزه انبیای سلف می‌خواهد و بدتر آنکه دلیل
از کتاب انبیا [illegible] با اصحاب نمود و گفت سامان جنگ ساز کنید در من خود بجنگ
او خواهم [illegible] برابر از دم شمشیر آبدار خواهم داد قاصد روم تبسم کنان گفت

این سؤال اینهمه تشر و تندی زیبنده نیست حرف اول چه بود نمیدانم و حضرت پیغمبر از معجزه

ممتاز از آن جهت می باشد زر و زور و سپاه و حشم پادشاهان را میباشد شخص صدر مکان

نبی تکیه بمعجزه میکند و خود را و حضرت بر حق میداند بر معجزه و از علم عاجز نمی شود و ما ادعای چنین

محال از تو نکردیم و نیز کافر هم نیستیم تو تکلیف بر دین میکنی و ما امتحان بمعجزه

و بر ما نیز ضرورست در صدق و کذب شما را عیان سازیم و بر شما هم واجبست

که حقیقت خود را ظاهر سازید و هرگاه ملا دروغ گو میدانی از اصحاب خود بپرس و بطرف

صحابه نگریست پس اهل مجلس همه گفتند همه روی راست میگوید حجت را باید

برون تمام کردانید پس عمر بقاصد گفت امروز برو فردا بیا جواب تو را خواهم داد فرستاده

روم از جانشین رسول قبول نموده بمنزل خود رفت بعد از آن عمر روی با صحابه خود نموده

گفت لا علاجی گفتم فردا جواب خواهم داد و لا لا چه فردا و چه امروز شما همه میدانید

واز حال من واقف هستید در دوازده سال مغز خود سوختم تا آنکه سوره بقره آموختم

نظم چه دانم در تورات انجیل چیست ⁂ بعبری و سریانیم ربط نیست ⁂ کجا من کجا معجز انبیا

بیا بچه سان کار من انتها ⁂ و روی خود با اصحاب کرده گفت فردا چه جواب خواهم داد یاران

گفتند بدرستی که چون تو عاجز شدی نظم ببر آنجا باز نزد علی ⁂ که کرد از او مشکلات منجلی

عمر گفت اگر چه مدام از علی ⁂ همه مشکلم می شود منجلی ⁂ لکن چه من با وی بیگانه در میان است

و به بیند او را از من زیاده چگونه باشد صورت خلافت من پس مهری مدبری از صحابه زبان

گشود و گفت یا عمر این کار را سهل گیر و غافل مشو چون فردا قاصد روم بدرگاه تو

روی آورند جواب بگو ر شخص تابع ماهست و در علم او هیچ [illegible] در [illegible] اول او

جواب تو بگوید هرگاه او عاجز شود و نتواند بعد از آن ما جواب تو را خواهیم گفت و هرگاه

علی علیه السلام جواب با صواب گفت پرده باشد تو را گر تابع تو جواب گفت وی هفتاد جواب

نگفت دیگر فحش بر ما نباشد و همیشه در دست او زیر سنگ تو باشد عمر تند شد پس آنمرد متدبر را

پسندید و روز دیگر کس فرستاد بطلب علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه فرستاده

مراجعت نمود و گفت علی علیه السلام در خانه نیست بجهت معیشت در باغ آبیاری میکند

پس برخواست عمر با تنی چند از اهل دین و دیگر آنکس که برای امتحان آمده بود بسوی باغ

روانه شدند چون داخل باغ اول عمر درود و سلام آغاز نمود بعد از آن حکایت را تمامی بحضرت

شاه ولایت عرض نمود پس امیر جلیل همان مرد خلیل را طلب نمود و فرمود مطلب خود بیان

کن و جوابش از من بشنو همان مرد مجهول صحف بدست گرفته پیش آمد آنحضرت بعمر

فرمود بگو تا هیمه خشک بیاورند و خرمن کنند و بر او آتش زنند و رو بجانب مجهول نموده و فرمود

بپرس آنچه می‌خواهی از من [نظم] بپرسید آنمرد با احترام ✧ از او مشکلات صحف را تمام ✧

چنان حل نمودش ولی خدا ✧ که حلاج باشد زهم پنبه را ✧ دیگر فرمود بگشا فلان صفحه را

و آنحضرت شروع در خواندن نمود بنوعی که گویا همیشه در این کار بود و از معنی آن کلام مبین دعوی

و حجت خود چنان ثابت نمود که مدعی ساکت شد و آنحضرت برخواست و بسوی آتش روان

شد و قدم مبارک خود را در آتش نهاد [نظم] چو پایش بنفشرد و آتش رسید ✧ شد آن آتش آب و از آن گل دمید

همان شعله اخگر سنگ سوز ✧ گل و لاله گردید بستان فروز ✧ و آن حجت پروردگار در میان

آن گل و لاله بنشست عمر و یارانش در حیرت شدند و آنمرد که در دین خلیل الله بود از ذل جان

کلمه طیبه بر زبان جاری نمود و گفت توئی وصی سید المرسلین و بر حقی و من بعد بصدق

وارد شده ایمان آوردم پس آنحضرت طلب نمود آنمرد اعلم یهود را و یهود بیان مشکلات نمود

خود را آنحضرت فرمود بگشا از تورات فلان صفحه را و شروع در خواندن نمود و از روی آن

ثابت نمود دعوی خود را بر یهودی بعد از آن بیلچه در دست داشت آهن آنرا کنده دور انگند

و دسته آنرا از دست مبارک در ماند پس شد یکی اژدهای بزرگ و بسوی یهودی روان گردید

یهودی فریاد الامان و گفت حقیت تو بر من ثابت شد و محمد صلعم پیغمبر است و تو وصی و جانشین

او برحق مرا از این اژدها نجات بده نظم علی کهن اژدها را گرفت ❀

از آن ماند آنقوم اندر شگفت ❀ در آن اژدها نیز تبدیل شد ❀ بدان سان بدر دسته بیل شد

و دیگر نفر یهودی عالم علم زبور را پیش آوردند و مشکلات خود را آشکار نمود ولی خدا

با آسانی تمام مشکلش را حل نمود و فرمود از فلان باب بگشا و ملاحظه نما و آنحضرت شروع

در خواندن نمود با آوازی که گویی زبان حضرت داود است و هر کس آن لحن را می شنید بیهوش

از سرش پرواز میکرد و کوه و صحرا در قرائت با او رفاقت میکردند پس اثبات نمود

با آن لحن ادعای خود را بعد از آن آهن را از دسته بیل کنده بمالید و مثال موم نمود چنانچه

قاصد روم و شام حیران بماندند و تعجب میکردند که همراه انگشتان مبارک حلقهای زره

مرتب می نمود و گره میزد نظم بیاورد ایمان بذوق و سرور ❀ همان مرد دانای علم زبور

بگفتا که از قوت علم خویش ❀ که آنمرد نصرانی آید به پیش ❀ بیاورد نصرانی انجیل را

همان نسخه قول جبرئیل را ❀ و از جایی معنیش بسیار پیچیده بود از آنحضرت سوال نمود

کشود آنجهان شاه مشکل کشا ❀ که آورد در وجد آنمرد را ❀ و فرمود بگشا انجیل و از فلان صفحه

بخوان نصرانی بگشا و شروع در خواندن نمود و انمظهر العجایب انقول را از زبانش گرفت

و شروع بخواندن نمود و بر او نیز دعوی و حجت خود را اثبات نمود و فرمود از معجزه حضرت

عیسی علیه السلام از حکم پروردگار مرده کهنه را زنده خواهم نمود شما خود بروید بر قبرها بگذرید

و انتخاب کنید پس آنقوم شتافتند برای جستجو و انتخاب نمودند قبر بسیار کهنه صاحب

آن قبر

آن مشخص نمی شد بعد از آن رفتند بخدمت امیر المومنین و گفتند صاحب این قبر را زنده
کن پس آنحضرت بیامد بر سر قبر و دو رکعت نماز ادا نمود و دست برداشته بسوی آسمان نمود
و لب مبارک بجنبانید و دعا که در دل میگذشت وی قبر از هم باز شد یاران بطرف یکدیگر نظر
کردند و گفتند ما این بار فسون کارگر شد و در فکر بودند که ناگاه از شکاف قبر کهن
برآمد یکی مرد از آن میکفن عجب صورتی بیهراس و مهیب تنی در بزرگی بنهایت عجیب
چنانچه در عرض و طول برابر ده مرد آن زمانه می نمود و از شدت عذاب صورت و بدنش
سیاه شده بود و طوقی در گردن و زنجیری بر پا داشت از دیدن آن همه یاران بر خود
لرزیدند و از خوف رنگ از رویشان پرواز نمود بعد از آن از روی ادب با آنحضرت
سلام کرد آنحضرت جواب سلامش داده از نامش پرسید و فرمود تو کیستی و چرا دیر آمدی
چنین داد آن زنده گشته جواب که ای حب و بغضت ثواب و عقاب یکی هم از قوم نوح نبی
که کردند از حکم او سرکشی یا امیر المومنین از تحریک شیطان و هوای نفس سالها در عذاب گرفتارم
و از آن روز تا حال در گنجی از گنجهای سقر می باشم و هرگز هیچ ملکی گذار نکرد جز در این وقت
از عنایت خود مرا طلب نمودی ملایکه از هر طرف می شتافتند بعد از جستجوی بسیار مرا یافتند
و گفتند بر خیز مرادت حاصل شد و وصی محمد مصطفی صلعم ترا یاد کرده است چون این
مژده شنیدم خود را بحضور پر نور تو رسانیدم اکنون ستم بکار بردم دیر آمدم و ترحم
بر حالم نمای و گواهی میدهم از نفس خود محمد مصطفی صلعم افضل مرسلین است و توئی
وصی برحق و جانشین او به تحقیق پس بحکم خدا طوق از گردنش و زنجیر از پایش جدا شد
و رنگ سیاهی از رو و بدنش زایل شد و در نهایت حسن و جمال می نمود آنگاه حضرت
فرمود هرگاه مایل باین جهان می باشی در زمره زندها باش و اگر نه باز مراجعت کن

در آنجهان آمد گفت اگرچه محبت تو مرا روسفید گردانید و شرافت ملتست
و روز در خدمت حضرت تو آرام بخش باشم لیکن امیدوارم که باین روسفیدی شرافت
که از تو یافتم مراجعت کنم با آنسو و داخل جرگه مومنین باشم و کسانیکه اول الحال
دیده بودند الحال هم ببینند مرا باین عز و شان آنحضرت فرمودند که با عزت و آبرو
و بسوی قبر خود برو پس آنمرد در آمد در قبر خود و سر قبر بر هم آمد نصرانی انچه از حضرت علیه السلام
شنیده بود بچشم خود معاینه نمود بیاورد ایمان پس امتحان نمود روی یقین و از صدق جان
حضرت عمر خطاب آن معجزات هدایت طراز مشاهده نمود که غم در دل و گریه اش در گلو بود
لیکن ناچار از روی شست از راه معذرت پیش رفت و زبان بعذر خواهی گشود
و گفت لولا علی لهلک العمر آنحضرت تبسم فرمود و روایت کرده اند در این
قول را عمر هفتاد مرتبه گفته بود هر وقت که براو مشکلی پیش می آمد بعد از آن پس آمدند
چهار تن رومی و گفتند ای محبت خدا توئی وصی پیغمبر آخر الزمان و توئی مبرا از هر نقص و عیوب
چرا خلافت اختیار نکردی و حکم خدا بر تو فرض است آنحضرت فرمودند وصی حضرت
موسی که بود یهودی گفت یوشع بود آنحضرت فرمودند چرا بعد از حضرت موسی یوشع جانشین
نشد و حال آنکه واقف بودند و حق را دیگران غصب کردند بعد از آن دیدند که
عمر السیاله است فهمیدند دانسته دیگر حرفی نگفتند و برفتند نزد عمر خطاب پس عمر
سر آواز بانیان دراز مراجعت نمود و دبیر خود را طلب نمود و گفت قلم و دوات حاضر کن
و بنویس بقیصر روم که جوابات را دادم بوجه احسن بهمان چهار نفر که فرستاده بودی
خاطر جمع چنان نمودم که هر چهار نفر مسلمان شدند و دیگر جای عذر بشما نمانده همین
دم مسلمان شو و دیگر حجت مکن والا مرا رسیده بلان پس آن چهار نفر را همراه

مردی را که خود نامه را تسلیم وهم سفر نموده روانه بروم نمود چون نامه عمر بقیصر روم رسید نامه را
بخواند واز قوم خود استفسار نمود قاصد روم حکایت را بنحوی که گذشته بود بتفصیل بیان
وعطا هر نمودند پادشاه روم این معنی را حساب کرد روز دیگر قاصد عمر جواب نامه در حالت
تضییع نمود چون پادشاه از کار آنها آگاه و واقف شده بود گفت جواب نامه در کار نیست
کاغذ سزاوار نیست با عمر بگو تحقیق ما اینقدر که دیدیم مهر مصطفی صلعم خاتم انبیاست
و انجیل بر قدوم میمنت لزوم او گواهی میدهد لیکن تو جانشین او نیستی بر جای خود
بنشین و میان را خود را و ما را این ارزو نیست بوجه نباید بود در پیش تو سر فرو نیاوریم
و بی رو تو بی شک ناصبی است و تو صاحب حق نیستی غاصبی جانشین و وصی پیغمبر صلعم
علی صلوات الله علیه است که از او اینهمه معجزات بظهور آمده هر وقت او بخلافت
بجای رسول خدا صلعم بنشیند و هر چه حکم کند ما طاعت او را بعمل خواهیم آورد نظم
تو مخراش بیهوده دل زین هوس * روا نیست پرواز باز از مگس * چو بشنید قاصد از او این حروف
خجل باز گردید نا کامیاب * عمر را پیام زبانی رساند * شنید او و چون خر او خاموش ماند
در شواهد النبوه مسطور است و بروایت صحیح ثبوت پیوسته که حضرت امیر المومنین علیه السلام
پای مبارک بر رکاب نمود افتتاح قران مجید کرد و تا پای دیگر رسیدن ختم قران تمام کرد
در مصابیح القلوب مسطور است که روزی امیر المومنین علیه السلام نزدیک درخت انار
خشک شده نشسته بود جمعی از متابعان در خدمت آنحضرت حاضر بودند فرمود
امروز بشما چیزی بنمایم همچو مایده موسی بر بنی اسرائیل حضار مجلس گفتند نعم یا امیر المومنین
آنحضرت فرمود بر این درخت بنگرید چون نظر کردند دیدند اندر درخت فرخنده بخت در آن ساعت
آمد و سبز شد چنانچه بار آورد بحدی که هیچ آفریده مثلش ندیده بود پس فرمود ای مومنان

یکی یک برخواسته بسم الله بگوئید و از درخت انار فرموده آورید پس نفر بنفر قیام نمودند
بعضی از ایشان دست دراز کردند و انار می‌چیدند و بعضی هر چند دست دراز می‌نمودند
شاخ بالاتر می‌رفت گفتند یا امیرالمؤمنین چرا دست بعضی می‌رسد و دست بعضی
نمی‌رسد فرمود که شیعیان و محبان ما اند دست ایشان می‌رسد و فردای قیامت نیز چنین
خواهد بود دوستان ما در بهشت بر سریرهای مرصع تکیه نموده نشسته باشند چون میوه خواهند
درخت سر فرود آورد و ایشان میوه‌ها برگیرند کما قال الله تعالی ذلک قطوفها
تذلیلا و دشمنان ما در دوزخ با اهل بهشت بگویند افیضوا علینا من الماء
او مما رزقکم الله ایشان در جواب گویند ان الله حرمهما علی الکافرین
یعنی بدرستی که خدای تعالی نعمت بهشت را بر کافران حرام نموده ایضا در مصابیح القلوب
مسطور است که روزی امام حسن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انار طلب
نمود در وقتی که آنحضرت در مسجد نشسته بود شاه اولیا دست مبارک بسوی ستون
دراز نمود درخت سبزی ظاهر شد چهار عدد انار از او چید و بامام حسن علیه السلام داد
و فرمود نزد مادر خود ببر حاضرین عرض نمودند یا امیرالمؤمنین این انار از کجا فرمود
از بهشت است گفتند تو بر آن قادری فرمود آری من قسیم نعیم و جحیم ایضا در کتاب
مذکور مسطور است از هبیره بن عبدالرحمن منقول است که روزی بخدمت امیر علیه السلام
رفتم رو بمن کرده فرمود دلت مایل باهل و عیال است که در مدینه اند عرض کردم بلی
یا امیرالمؤمنین فرمود بعد از ادای نماز عشاء بر بام سرای من بیا چون رفتم فرمود چشم
بر هم نه نهادم فرمود بگشا چون گشادم خود را بخدمت آنحضرت در بام خانه خود دیدم
فرمود پیش اهل و عیال خود رفته عهد تازه کن من نزد عیال خود رفته باز بخدمت امیرالمؤمنین

حاضر شدم حضرت فرمود چشم برهم نه نهادم فرمود بگشا گشادم خود را بر بام سرای آنحضرت در کوفه
دیدم پس فرمود ای جبیره بدانکه نزد آصف برخیا یک علم بود از کتاب الله در تخت بلقیس را
از شهر صبا که یکماه راه بود در طرفة العین پیش سلیمان آورد و منکه وصی سید المرسلین ام
و مرا علم چهار کتابست چگونه قادر نباشم بر آنچه خواهم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست
که روزی امیر المومنین صلوات الله علیه در مسجد با اصحاب نشسته بود ناگاه مردی آمد و گفت تعجب دارم
از این دنیا که در دست دیگرانست و در دست شما نیست حضرت فرمود تو پنداری که ما
دنیا را میخواهیم و بما نمیدهند پس دست مبارک دراز کرد مشت سنگ ریزه برگرفت
فی الحال در دست حق پرست گوهرهای قیمتی گردید آنگاه فرمود اگر خواسته باشیم چنین
پس از دست مبارک فرو ریخت بدستور سابق سنگ ریزه شد و در راحت
القلوب شیخ فرید شکر گنج مسطور است که روزی چند نفر یهودی از روی تمسخر گدائی را
پیش امیر المومنین علیه السلام فرستادند و گفتند شاه مردان می آید نزد او رفته
چیزی از وی سوال کن بموجب گفتن درویش آمده اظهار فقر و فاقه نمود آنحضرت هر چند تفحص نمود
چیزی نیافت از صفای باطن بر آورده فرمود هر چه کنی معلوم فرمود دست سایل را گرفته
ده مرتبه درود خوانده بر کف دست او دمید و فرمود مشت خود را ببند درویش نزد یهود
قیام نمود در پیش یهودان روانه شد یهودان پرسیدند شاه مردان بتو چه داد گفت
هیچ نداد اما ده مرتبه درود بر کف دست من خوانده دمید و فرمود مشت خود را ببند یهودیان
خندان شدند و گفتند مشت خود را باز کن درویش دست خود را بگشود ده دینار زر
سرخ در مشت وی بود بعد از مشاهده آن خارق قریب چهار صد نفر از یهودان
روی با سلام آوردند الحمد لله علی دین الاسلام در زهرة الریاض

و واحسن الکبار ازشیم بمار معلومست که روزی در کوفه بملازمت امیرالمومنین علیه السلام

حاضر بودم و جماعتی از اصحاب نیز بودند که مرد اعرابی قبای خز پوشیده و عمامه زر بر سر نهاده

و شمشیر حمایل نموده آمده وگفت کیست از شما که در رزمگاه شجاعت بعمر خود روی بفرار

نیاورده و عمامه بلاغت بسر بسته و ولادتش در بیت الله شده و در اخلاق

بمقام عالی رسیده و مهر مصطفی را در جمیع غزوات نصرت داده و عمرو و عنتر را

از پای در انکنده و در خیبر را بیک حمله برکنده امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود

یا سعد بن الفضل بن الربیع از آنکسی چه می خواهی منم ملجا و مآب اندوهگینان

و یتیمان و مرهم خستهدلان و اسیران منم که بلای عظیم بر من آمده و بحکم ان الله

یحب الصابرین تحمل و شکیبائی نموده و منم که تورات و انجیل و زبور و فرقان

در وصف من مسطور است و منم قاف والقرآن المجید و منم صراط المستقیم

پس اعرابی گفت بما چنین رسیده که تو وصی رسول خدا و مقتدای اولیائی و حاکم

آسمان بعد از رسول خدا تو را باشد فرمود بلی سوال کن آنچه در دل داری اعرابی گفت

من رسولم از جانب شصت هزار مرد که ایشان را عظیم خوانند کشته آورده اند

و در کشنده وی اختلافست اگر او را زنده کهی بتحقیق دانیم که تو وصی رسول خدائی

و در دعوی خود راست گوئی امیرالمومنین علیه السلام امر فرمود که بر شتر نشینی

و در کوچه و محلهای کوفه ندا کنی که هر کس خواهد مشاهده کند آنچه خدا بعلی ابن ابیطالب

عطا فرموده فردا بنجف حاضر شوند پس بفرموده آنحضرت مردم روز دیگر بنجف

حاضر آمدند آنحضرت فرمود اعرابی را بگوئید که جنازه مرده را حاضر کند جنازه را

آوردند و سر جنازه برداشتند جوانی دیدند که از کثرت زخم تیغ پاره پاره گشته

سرش بجای پا و پاش بجای سر نهاده آنحضرت پرسید چند روز است که این را کشته‌اند
اعرابی گفت مدت چهل و یک روز است فرمود طلب خون که میکنند گفت پنجاه نفر اند
از قوم او آنحضرت فرمود این جوان را عمش کشته و نامش حریث بن حسان است
که دختر خود را باین جوان داده بود و این جوان دختر عمش را که خواستگار زن دیگر نمود بنابر این
آن را کشت اعرابی گفت یا امیر المومنین صورت واقعه چنین است که میفرمائی
لیکن بدین راضی نشویم تا کشته را زنده نکنی آنگاه روی بسوی اهل کوفه نمود و آنحضرت فرمود
ای اهل کوفه بقرهٔ بنی اسرائیل بزرگتر نیست نزد ما حالانکه جمعی از بنی اسرائیل عضوی
از آن بقره بر کشته زدند هفت روز از کشتن او گذشته بود حقتعالی او را زنده گردانید
منهم از اعضای خود بر این مرده میزنم که فاضلتر است از آنچه بنی اسرائیل بر آن
کشته زدند پس پای راست خود را بر کشته زده و فرمود قم باذن الله یا مدرک بن
حنظله بن غشیان بقدرت الهی آنجوان برخواسته و زنده شد و گفت لبیک
لبیک یا حجت الله بعد رسول الله حضرت فرمود ترا کدام شخص کشته بود
عرض کرد عمم حریث بن حسان حسن البیان واقعه غریبه را خلق مشاهده نمودند
باواز بلند زبان بمدح و منقبت امیر المومنین علیه السلام گشودند آنحضرت فرمود
ای اعرابی وای جوان بروید و قوم خود را آگاه گردانید از آنچه بچشم خود دیدید همه گفتند
یا امیر المومنین ما عهد بخدا بسته‌ایم که تا زنده باشیم از ملازمت تو جدا نشویم و همه
در خدمت آنحضرت کسب فیوض می نمودند تا در حرب صفین بدرجه شهادت
رسیدند در احسن الکبار از امام رضا علیه السلام منقول است که روزی در مدینه
ابو صمصام بر ناقه سوار پیش رسول خدا صلعم آمد و گفت کدام کس از شما وصی

بنبوت میکند سلمان گفت ای اعرابی نمی بینی صاحب الوجه الانوار همچو ماه شب چهارده
را بدان اعرابی روی بسوی آنسرور نمود گفت اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی میشود و باران
کی بیارد و بچه در شکم ناقه منست و فردا چه کسب کنم و کجا بمیرم پس صاحب
وما ینطق عن الهوا خاموش گشت فی الحال جبرئیل این آیه را آورد
قوله تعالی علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای
ارض تموت ان الله علیم خبیر ابو صمصام گفت دست دراز کن
که توبه کنم و بگو با تو بیعت اسلام کنم و بدرستی جز باری تعالی دیگری نیست
سزاوار پرستش و تو رسول اویی آنسرور فرمود ای ابو صمصام هشتاد ناقه پشت
سرخ شکم سفید چشم سیاه پر از طرایف یمن و نقد حجاز از تو بر ذمه منست
و با امیر المومنین فرمود یا اخی بنویس تمسکی باین مضمون امیر المومنین علیه السلام
نوشت بسم الله الرحمن الرحیم مقر و معرف شد رسول خدا محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بر صحت نفس و کمال عقل
و جواز امور بر ذمه منست از ابو صمصام هشتاد ناقه پشت سرخ شکم سفید
چشم سیاه پر از طرایف یمن نقد حجازی و جمعی از اصحاب آنسرور بر آن گواه
گرفت ابو صمصام تمسک را گرفته در قبیله خود رفت و قبیله اش نیز ایمان آوردند
بعد از چند گاه از برای طلب خود بمدینه آمد رسول خدا صلعم بجوار حق شتافته بود
گفت وصی پیغمبر خدا صلعم کیست که دین پیغمبر را ادا کند زیرا بر وصی ادای دین
لازم و واجبست مردم ابو بکر را نشان دادند ابو صمصام پیش رفته و جمیع دین را

طلب نمی و عسکر در مخطط امیر المومنین علیه السلام با خود داشت ظاهر شد ابوبکر
گفت ما جهت حرمت تو میکنیم و در عقل نگنجد والله رسول خدا وقت وفات با تو نیز زر گذاشت
و نه سیم الا دلدل و درع فاضله را آنرا علی ابن ابیطالب علیه السلام متصرف شد
ابو صمصام گفت مرا رسول خدا خبر داده که وصی من این دین را ادا خواهد کرد سلمان دست
ابو صمصام را گرفته بدر حجره امیر المومنین علیه السلام آورد و در نزد حضرت فرمود
ای سلمان همراه تو ابو صمصام است ابو صمصام گفت این کیست که مرا و ترا
از عقب دروازه بنام میخواند سلمان گفت این وصی نبی است بحکم نصوص قرآنی
و احادیث حبیب سبحانی رسول خدا صلعم فرمود انا مدینة العلم و علی
بابها و انت منی بمنزلة هارون من موسی و علی خیر البشر و این آنست
که رسول خدا صلعم فرمود آفتاب فرو رفته از برای او باز گشت تا نماز قضا نشود و این
آنست که بر قبله با رسول خدا نماز گذارده و دو بیعت با رسول خدا صلعم بسته یکی بیعت
عقبه و یکی بیعت شجره و در هیچ بیعت تخلف نورزید و این آنست که معدن
جوهر آل رسول و زوج بتول است و این آنست که رسول خدا صلعم فرمود اگر علی نبود فاطمه را
کفوی نبود و این آنست که حق تعالی در حق او فرمود افمن کان مومنا کمن کان
فاسقا لا یستوون و نیز در شان او فرمود اجعلتم سقایة الحاج و عمارة
المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله و نیز فرمود لهم لسان صدق علیا و این آنست که حق تعالی
بروز غدیر خم در حق او این آیه را فرستاد یا ایها الذین بلغ تا الاخر آیه و نیز
در روز مباهله رسول خدا صلعم فرمود انفسنا و انفسکم و این آنست که حق تعالی

در حق او فرمود لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة هم الفائزون و نیز در شان

اهل بیت او فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و این آیت

که در وقت رکوع انگشتری به سائل داد و این آیه در شان او نازل شد انما

ولیکم الله تا الاخر آیه و همچنین سلمان مناقب و فضایل بیان می نمود تا آنکه

بر رخصت شاه اولیا بدرون حجره در آمدند ابو صمصام بعد از سلام طلب دین

نمود امیر المومنین علیه السلام بسلمان فرمود که در مدینه منادی کن که هر که می خواهد ادای

دین رسول خدا صلعم را مشاهده کند علی الصباح بیرون مدینه حاضر آید روز

دیگر امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه با فرزندان خود از شهر بیرون آمدند

و کلمه بگوش امام حسن علیه السلام گفت و با ابو صمصام فرمود با فرزند من نزدیک

این تل ریگ برو و طلب تو را آنجا پیدا خواهد شد ابو صمصام همراه امام حسن علیه السلام

رفتند و خلق بسیار نظاره می نمودند و منافقان بر یکدیگر اشاره می نمودند که از تل

ریگ چه حاصل خواهد شد چون رسیدند حضرت امام حسن علیه السلام دو رکعت نماز

گذارده و کلمه چند بر زبان جاری نمود و عصای رسول خدا صلعم را بر تل ریگ زد تل شکافته

شد و سنگ سفید نمودار گردید که در وی سه سطر از نور مسطور بود در سطر اول نوشته بود

لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دویم نوشته بود لا اله الا الله علی ولی الله

پس امام حسن علیه السلام عصای مبارک بر آن سنگ زده شکافته شد و مهار شتر

پدید آمد امام حسن علیه السلام فرمود یا ابا صمصام طلب خود را ابو صمصام مهار شتر

میکشید تا هشتاد ناقه بان کیفیت که مذکور شد بیرون آمد آن ناقه ها را کشیده

بخدمت امیر المومنین علیه السلام آورد آنحضرت فرمود دین رسول خدا را یافتی و من ادا

منهم گفت بلی یا امیرالمؤمنین پس خط را از وی گرفته بامام حسن علیه السلام داد و فرمود
ای قوم بدانید و آگاه باشید که رسول خدا مرا خبر داده بود که حق تعالی این ناقه را دو هزار
سال پیش از ناقه صالح آفریده حسن کاشی گوید که معجز ادا قرض رسول خدا
قرض رسول خدا که معجز ادا و ایضاً در کتاب مذکور از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت صوری خود در بازار کوفه میگذشت یهودی را دید
که دست بر سر زده میگوید ای مسلمانان بر طریق جاهلیت عمل میکنید و شیوه اسلام
مرعی نمیدارید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای یهودی ترا چه محنت پیش آمده یهودی گفت
من بازرگانم و شصت دراز گوش پر از امتعه داشتم چون از ساباط مداین
گذشتم قطاع الطریقان همه را بردند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خاطر خود را
جمع دار که مال تو نخواهد رفت و بقنبر امر فرمود که دلدل را زین کند چون دلدل را زین نمود
شاه ولایت پناه قنبر را و اصبغ بن نباته را فرمود آن یهودی را پیش من برید و چنان
برفتند تا بموضعی رسیدند که مال یهودی گم شده بود پس آنحضرت خطی کشید و فرمود
در میان خط در آیید و بیرون نروید پس دلدل را بجولان در آورده و فرمود ای جنیان
والله اگر دراز گوش یهودی را ندهید عهدی که میان من و شما است شکسته شود و شما را
بذوالفقار پاره پاره کنم همه یکبار آواز بر آوردند که یا وصی سید المرسلین ما فرمان
بردار خدا و رسولیم مطیع توایم از تقصیر ما درگذر و شصت دراز گوش را بی کم و زیاد
و نقصان پیدا شد و امیرالمؤمنین علیه السلام حواله یهودی نمود و فرمود حال تو همه برجاست
یهودی گفت بلی پسران یهودی بکوفه آمده و بخدمت آنحضرت عرض نمودند که نام تو و نام
رسول خدا صلعم و نام پسران تو در انجیل و تورات هست آنحضرت فرمود در تورات

نام سرور کاینات طاب طاب است و نام من ایلیا و نام پسران من بصیر و سفیق بود

تصدیق نمود و بصدق دل گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان

محمد رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله ایضا در کتاب مذکور

از ابی البریه منقول است از جابر انصاری پرسیدند از امیر المومنین علیه السلام

خارقی یاد داری گفت روزی با چند نفر از اصحاب در خدمتش میرفتیم فرمود شما

بروید من در زیر درخت دو رکعت نماز بگذارم چون روانه شدیم آنحضرت بنماز مشغول

شد والله دیدیم درخت را همراه آنحضرت میکه با او در رکوع و سجود و ما در تعجب مانده

ایستادیم تا آنکه از نماز فارغ شده گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد و آن

شاخهای درخت سبز درود می خواندند پس گفت اللهم العن مبغض محمد

و آل محمد وارحم شیعة محمد و آل محمد و شاخها جمله میگفتند آمین

یا رب العالمین ایضا در کتاب مذکور از حارث اعور همدانی منقول است

که در رکاب امیر المومنین علیه السلام بعاقور میرفتیم بدرختی رسیدم درخت خشک شده بود

حضرت دست مبارک بر آن درخت زده فرمود سبز شو چنانچه ثمر بر تو باشد والله

آن درخت سبز شد باز دست مبارک بان زده بار آورد من از آن خوردم و هر قدر خواستم

چیدم روز دیگر باز آن درخت را دیدم همان نوع سبز و میوه دار بود ایضا در کتاب مذکور

از حارث اعور مرویست روزی امیر المومنین علیه السلام در کوفه بر منبر نشسته بود

و خطبه می خواند ناگاه چشم آنحضرت بزاویه مسجد افتاد قنبر را فرمود آنچه در این

زاویه است نزد من آور قنبر نزدیک زاویه رفت ماری دید بغایت بزرگ و مهیب

برگرفت آن مار از دستش جسته بر منبر برآمد و دهن در گوش آنحضرت نهاد و حرف

رازی گفت و غایب شد امیرالمؤمنین ... اندیشه کرد و بگریست اصحاب تعجب کردند
آنحضرت فرمود عجب دارید ای مردمان عرض کردند چون عجب نداریم که چنین واقعهٔ غریبه
مشاهده نمودیم آنحضرت فرمود این جنی بود با رسول خدا صلعم بیعت کرده بود و اطاعت
باعتقاد نمود که من وصی رسول خدایم از آن رو مطیع و منقاد منست و افسوس که شما
آدمیان بعضی اطاعت من میکنید و بعضی نه شرمست شما را که برابر جنی نمیتوانید شد

ایضاً در کتاب مذکور از خارق منقولاتست که روز جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه
خطبه می خواند ناگاه ثعبانی که سرش چون سر شتر بزرگ بود از در مسجد در آمده
روان شد و بر بالای منبر رفته خود را دراز نمود و بگوش آنحضرت حرفی زده و آنحضرت
بلغتش جواب داد و مار غایب شد پس جمعی یقین بر خارق کردند و بعضی منسوب
بسحر نمودند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که رسول خدا صلعم مبعوث بر جن و انس بود و من
وصی اویم محاکمه میکنم میان جن و انس و این اژدر قاضی قوم جن بود خصومتی در میان
ایشان واقع شده بود و نمیدانست حکم چیست نزد من آمده بحق تفهیم او کردم و از آن
روز آن باب که باب ثعبان نام شد و در عهد بنی امیه برغم امیرالمؤمنین علیه السلام
در آنجا فیل بستند و باب الفیل نام کردند اما مردم آنجا همان باب الثعبان می گفتند

ایضاً در کتاب مذکور از خارق منقولاتست که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در کوهستان
بنی اسد ایستاده بود ناگاه شیری بطرف شهر آمده مردم از هیبتش متوهم شدند آنحضرت
او را بسکون اشاره نمود و آن شیر آمده سر خود را بر پای آنحضرت نهاده و تضرع و زاری
بسیار آغاز نمود آنحضرت دست مبارک بر سر شیر مالید و فرمود باز گرد بفرمان
الله تعالی و من بعد در اینجا میا و این سخن را بجمیع سباع برسان و آن شیر

المحاج بسیار نمود مراجعت نمود ایضا در کتاب مذکور بروایت حسین بن عبد الرحیم
مسطور است که روزی از مجلس یکی از فقها برخاسته نزد سلمان [illegible] رفتم سلمان گفت
از کجا می آئی گفتم از مجلس فلان فقیه گفت چه مذکور بود گفتم بعضی از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام
سلمان گفت والله فضیلتی بیان کنم ترا از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام که از راویان ثقه
شنیده ام میگفت در زمان عمر بن خطاب در گورستان بقیع زلزله واقع شده بود
و جنبش او ساکن نمی شد اهل مدینه بفریاد آمدند عمر از مدینه بیرون آمد و خلقی را همراه
خود آورده دعا کنند و حیطان قبور را از جنبش ساکن کنند و هر روز زیاده می شد تا آنکه
نزدیک دیوارهای شهر رسید اهل مدینه از روی اضطرار و اضطراب مقرر نمودند که از جان
خود برآیند پس عمر با جمعی از اصحاب بخدمت مرتضی علی علیه السلام آمده و گفت یا ابا الحسن
زلزله پیدا شده و این شهر را ویران خواهد کرد یک التجائی از تو در کارست که عالم را
از این بلا نجات دهی آنحضرت فرمود صد نفر از اصحاب حاضر شوند بموجب فرموده جمعی از
صحابه حاضر آمدند حضرت از آن میان ده نفر مثل سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد
و غیره را برگزید و با خود همراه برد و اهل مدینه نیز موافقت نمودند چون آنحضرت در بقیع
رسید سه دفعه فرمود مالک الملک چه بوده است از زلزله تو را ساکن شو پس
زلزله ساکن شد و مردم از جلای وطن فارغ شدند و بعلی علیه السلام دعا و آفرین نمودند
و از ائمه المعصومین علیهم السلام منقول است که سوره اذا زلزلت الارض تا آخر
بجنب نام بلی مشعر بر این قضیه است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است
که روزی رسول خدا صلعم رو بسوی اصحاب نموده فرمود کدام یک از شما امروز هزار [illegible] درم
قرض مؤمنی را ادا نموده امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله [illegible] شنیدم دیدم

شنافتی مومنی را بمیربانی چون چشم مرد مومن بر من افتاد گفت یا علی بفریاد برس که این مرد
از من سه هزار و هفتصد درهم طلب دارد و بمن قرض داده بود و من مرد درویشم و پیچ استطاعتم
و من درخواست میکنم مرا مهلت ده قبول نمیکند من گفتم نمی خواهم او را بر تو منتی باشد
از حق تعالی درخواست کنم تا کار تو بر آید روی بسوی آسمان کردم و گفتم بحق محمد و آل محمد صلعم
که قرض این بنده را ادا کن دیدم در آسمان گشاده شد و آوازی آمد که یا ابوالحسن آن
بنده را بگو دست خود بر زمین دراز کن و هر چه بدستش آید برگیرد حق تعالی انرا زر سرخ
گرداند پس با آن مرد گفتم دست زد و از زمین چندی سنگ و کلوخ برگرفت حق تعالی
انرا زر سرخ گردانید پس با آن مرد گفتم دین خود را بده و باقی تو راست پس خواجه کائنات
فرمود یا اخی جبرئیل امین مرا خبر داد حق تعالی هزار نوبت سه هزار و هفتصد را بر سه هزار و هفتصد
ضرب کند و عدد آنرا بجز خدا کسی نداند بدان عدد کوشکها و مقامها در بهشت و از ضعف
انها خدم و عبید برای تو کرامت فرموده است الغضب در کتاب مذکور است روایت است در زمان
عمر خطاب عبدالله انصاری وفات یافت و هشتاد هزار دینار ترکه از او باقی مانده بود
و پسری داشت سه ساله و عورتش بمقتضای شهوت و جوانی شوهر اختیار نمود چون پسر
دوازده ساله شد و تکلیفات عقلی و شرعی مطلع گشت روزی دید مادرش چند پاره
درم بدامن شوهر میریزد پسر گفت لا یستحی من الله یعنی از خدا شرم نداری و مال مرا بغیر
میدهی عورت دانست عیش بروی منغص خواهد شد با پسر گفت تو از صلب عبدالله
و از بطن من نیستی بلکه تو غلام زر خرید عبدالله ایم و تو را از غازیان محمد مصطفی صلعم
خریده بود فرزندی تو را نامیده پس ماجرا را نزد خلیفه رسید چنین عورت اکابر ف
هفت گواه کاذب بجهت ثبوت دعوی خود بهفتصد درهم بهم رسانید و حاضر نگاه

داشت خلیفه افلح را بطلب عورت فرستاد چون عورت حاضر شد عمر گفت ای عورت
چرا مال این کودک را منصرف شده صرف میکنی هشت یک کابین تو است بگیر و مابقی را
به پسر واگذار عورت گفت این کودک غلام زر خرید عبدالله است خلیفه طلب گواهان
عورت [illegible] آن شاهدان کاذب که در دار الشرع آورده مطابق قول عورت ادای شهادت
نمودند خلیفه قبول نمود و کودک بیچاره را بزندان فرستاد چون مدت سه ماه و بروایتی چهار ماه
از قید گذشت چنان زار و نزار شد که قریب بهلاکت رسیده بود روزی بشکستگی تمام
بر نگاهبانان گفت از من رمقی بیش نمانده در یکساعت نسیمی بمن وزد نگاهبانان را
بر حالش رحم آمده در یکساعت [illegible] پسر سر بزانوی اندوه نهاده نشسته بود ناگاه ابو شحمه
ولد عمر از آن راه عبور نمود او را دید خوشدل در [illegible] گفت چه گناهی کردی که بدین عقوبت مستوجب
شدی گفت گناهی نکرده ام اما پدر تو مال پدر مرا با [illegible] نمود و مرا بدین حال گذاشت
ابو شحمه گفت بخدمت مرتضی علی علیه السلام برو و بوسیله او نجات خواهی یافت
پسر گفت نمیگذارند ابو شحمه چون پسر عمر بود ضامن او شده او را خلاصی داد و آن کودک
چون نزدیک حجره امیر المومنین علیه السلام رسید از ناتوانی پایش لغزید و بروی در افتاد
امیر المومنین علیه السلام او را از زمین برداشته تلطف و مهربانی و استفسار نمود کودک
گفت من پسر عبدالله انصاری ام و احوال خود را بتفصیل بیان نمود آنحضرت از استماع نام
بگریه در آمد و فرمود پدر تو همراه ختم قرآن در خدمت رسول خدا صلعم نمود پس آنحضرت تقریر فرمود
از سر این شب چهار صد رکعت و غسل داده بلباس سفید ملبس کرده ان قنبر بموجب فرموده
قیام نمود پس حضرت آن پسر را گرفته بدار الشرع آمده فرمود یا ابا حفص چرا مال این یتیم را
بغیر دادی عمر حقیقت حال را بیان نمود امیر المومنین علیه السلام تبسم فرموده گفت

آن عورت را حاضر آوردند چون عورت حاضر شد آنحضرت فرمود ای عورت با فرزند
حقیقی خود چرا دشمن شدی آن عورت بر قول خود مصر بود امیر المومنین علیه السلام طلب شهود
نمود عورت شاهدان ساختگی را حاضر کرد آیند آنسرور پرسید که گواهی میدهید در خصوص
این عورت و این پسر گواهان در حضور امیر المومنین هم بنوعی که نزد عمر گفته بودند
گفتند خلیفه گفت یا ابو الحسن من کسی را بوجه نمی رنجانم آنحضرت تبسم نمود قصاد را
طلب فرمود و طشتی حاضر ساخته فرمود دست راست کودک را و دست چپ عورت را
رگ گشودند و خون هر دو را در طشت گرفتند راوی گوید ردای مبارک بر آن طشت
انداخت و یکی از اسماء الهی خوانده دمید ناگاه آوازی از طشت بر آمد یا امیر المومنین
و وصی سید المرسلین من مادر حقیقی این فرزندم و از صلب عبد الله و از بطن
علت بجبال مال و زر و بنوی حاصل شده حضار مجلس از شنیدن این واقعه عجیبه متعجب
و متحیر شده لبها به ثنای آنحضرت گشودند و آنجناب گواهان کاذب را تعزیر نمود و از عورت
ترکه عبد الله را گرفته به پسرش تسلیم نمود و عورت نیز تعزیر فرمود ایضا در کتاب
مذکور مسطور است که در زمان خلافت عمر روزی امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه
بمسجد در آمد و فرمود حالا سرور کاینات را در واقعه دیدم فرمود یا علی سلمان رحمت
حق در پیوست برو تجهیز و تکفین و نماز بروی بگذار بنا بر وصیت آنسرور بمداین میروم
تا بوظایف مهماتش بپردازم بعضی از اصحاب تصدیق نمودند و برخی انکار یکی از روی
استهزاء و استخفاف گفت یا علی کفنش از بیت المال بگیر حضرت فرمود
سلمان از این نوع کفن مستغنی است پس صحابه بمتابعت آنحضرت
بیرون آمدند امیر المومنین علیه السلام یکبار از نظرها غایب شد و پس از نماز

ظهر باز آنحضرت در مسجد حاضر شدند و فرمود و فرمود سلمان مرحوم را در مداین
مدفون ساختم بعضی از اهل انکار تاریخ نگاه داشتند تا بعد از مدتی از مداین مکتوبی
باین مضمون رسید فلان تاریخ و فلان روز سلمان متوفی شد و مردی از جانب
صحرا پیدا شد تکفین و نماز جنازه گذارده مدفون ساخت و از نظرها غایب شد
ایضا در کتاب مذکور از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که چون سرور انبیا صلعم
متوجه غزوه تبوک شده بود امیر المومنین علیه السلام را در مدینه قایم مقام خود
ساخت منافقان فرصت غنیمت دانسته گفتند الحال هرچه برادر از هم مفارقت کرد
نمودند افنای ایشان بسهولت میسر خواهد شد پس چند نفر از شوربختان در راه
امیر المومنین علیه السلام چاهی عمیق کندند و بخس و خاشاک پوشیدند و جمعی
از ارباب نفاق که در رکاب آن سرور بودند چهارده نفر را بلباس سیاه ملبوس ساخته
بر سر راه عقبه که عبور جناب رسالت پناه بود دبه های پر از سنگریزه نشاندند
که ناقه سرور کاینات از آنها رم کند در آنوقت جبرئیل خبر عقبات و چاه بر سر راه
حضرت ولایت مآب کنده بودند بیان نمود چون امیر المومنین با جمعی کثیر از مومنان
بر سر آن چاه رسیدند ناگاه دلدل روی خود جانب امیر المومنین نمود و بلغت خود
عرض کرد که آگاه باش که بر سر راه تو مشرکان چاهی کنده اند و بر روی آن خاشاک
گسترده اند آنحضرت فرمود تو روان شو که چاه و زمین برابر خواهد شد دلدل پای
بر سر خاشاک نهاده بگذشت اعدا که در کمین بودند متعجب ماندند پس آنحضرت بملازمان
رکاب فرمود که راه را از خاشاک پاک کنید که پیغمبر خدا صلعم می آید چون خاشاک را
برگرفتند چاهی عمیق ظاهر شد آنحضرت از دلدل پرسید این چاه را که کنده دلدل

سی نفر از ایشان دادند باتفاق یکدیگر این کار که بکنند حضار عرض کنند این قضیه را

بسرور کاینات اطلاع دهند آنحضرت فرمود حق تعالی او را وحی فرموده است و آنسرور نیز

باصحاب رکاب خود فرمود که جبرئیل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق که بر علی ابن ابی طالب

در مدینه میکنند و حق تعالی او را محفوظ داشت مخالفان باور نداشتند که خبر فوت

علی علیه السلام رسیده و رسول خدا صلعم از ما پنهان میکند در آن اثنا جناب ولایت پناه

با جمعی از اصحاب بملازمت رسول خدا صلعم آمدند و صورت حال آن واقعه را

بسمع مقدس نبوی صلعم رسانیدند آن ملعونان حمل بر سحر نموده گفتند محمد و علی

هر دو در سحر مهارت تمام دارند پس سرور انبیا صلعم متوجه مدینه شدند در آخر

شب بنواحی رسیدند سلمان ناقه میراند و حذیفه بن یمان زمام ناقه سرور انبیا را

میکشید و عمار یاسر در رکاب سعادت میرفت ناگاه چهارده نفر از منافقان

زال نام که بر بالای عقبه بودند دبهای پر از سنگریزه را بغلطانیدند ناقه رسول خدا صلعم

اصلا رم نخورد و سرور کاینات بحذیفه فرمود که بر بالای عقبه رفته عصا بر شتران

منافقان بزن و بروایتی بعمار یاسر فرمود بعد از زدن عصا بر شتران منافقان شتران

منافقان رم خورده آنها را بر زمین زدند چنانچه اعضای آنها مجروح گردید و تا در قید

حیات بودند زخم ایشان به نشد تا خلق از مسلمان و کافر بدانند که عقبه را آنها

و در کتاب مذکور مسطور است که در زمان ابوبکر امه فروه نام عورتی بود صالحه و معتقد

باهل بیت رسالت روزی او را یکی از اغنیا از ارباب نفاق مناظره و مباحثه روی نمود

چنین فضایل و مناقب و توصیف اهل بیت رسالت را بسیار میگفت آن

منافقان تهمت سب شیخین بروی نهادند و چندان زدندش که هلاک شد شوهرش

بعد از استغاثه و استعانه او را مدفون ساخت و بملازمت فیض درجت شاه
ولایت پناه آمده در اثنای راه بخدمت آنحضرت فایز گردید گریه و زاری و الحاح بیشمار نمود
و صورت واقعه را بعرض رسانید امیر المومنین علیه السلام بر سر قبرش رفته دو رکعت
نماز ادا فرمود و گفت یا محیی النفوس بعد الموت و یا منشی العظام
بعد الفوت احی لنا ام فروه و اجعلها عبرة لمن عصاك
یعنی ای زنده کننده نفسها بعد از فوت و ای برانگیزنده استخوانهای از هم ریخته زنده گردان
ام فروه را برای ما و بگردان او را پند برای آنکه گناهکار شده است ترا بعد از آن
نگاه بقبر وی نمود شکافی در قبرش دید مرغی دانه انار در منقار گرفته اندرون قبر
میرفت و بیرون می آمد و اشاره بسوی آنحضرت میکرد ناگاه قبر شکافته شد و ام فروه
چادری از سندس بر سر گرفته بیرون آمد و بحضرت سلام کرد و عرض نمود ای مولای
مومنان منافقان می خواهند نور ولایت ترا اخفا کنند کما قال الله تعالی
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو
کره الکافرون بعد از آن ام فروه چندان زندگانی نمود که چند فرزند از وی متولد
شد و بحکم السعید سعید فی بطن امه در دشت خونخوار کربلای معلا
بملازمت امام الثقلین امام حسین علیه السلام بسعادت شهادت فایز گردیدند
ایضا در کتاب مذکور مسطور است که خارجی با مومنی بجهت محاکمه نزد شاه ولایت
آمده حقیقت احوال خود ظاهر نمودند جناب امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه بحق
بطرف مومن دید بمقتضای شریعت غرا و ملت بیضا حکم فرمود خارجی گفت
یا علی از روی عدالت حکم نفرمودی آنحضرت بر سر غضب آمده فرمود مسخ شو ای عدو الله

آنجا رجی در ساعت بصورت سنگ شد و جامهها از بدنش جدا گردید خارجی چون
این نوع خارق مشاهده نمود اضطراب و الحاح نمود و چشمهٔ آب حسرت از دیده
غمدیده اش جاری گردید آنحضرت بروی رحم نموده عفو نمود تا بصورت اصلی رجعت نمود
پس آنحضرت فرمود آصف بن برخیا وصی سلیمان بود قدرت داشت بر نقل تخت
بلقیس حقیقتا در کلام مجید از آن خبر میدهد قوله تعالی الذی عنده علم
الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک آیا سلیمان
افضل است نزد خدای تعالی یا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حضار گفتند
خاتم انبیا محمد مصطفی صلعم افضل است آنحضرت فرمود تعجب نباید نمود از وصی او
هرگاه خارق ظاهر کند ایضا در کتاب مذکور از سلمان فارسی مرویست که یکی
از اصحاب بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت فلان شخص آن را
اکابر بنوعی میگوید هر جا محبان تو را می بیند زبان طعن و سفاهت میگشاید
و در اثنای آن میگو شد امیر المومنین علیه السلام کمانی بدست مبارک گرفته بجانب
بطلبش روان شد ناگاه به آن شخص رسید آنحضرت فرمود شنیدم تو محبان
ما را ایذا میرسانی گفت هرگاه برسانم کسی را از من منع نمیرسد امیر المومنین فرمود
هرگاه چنین است قدرت خدا را مشاهده کن و کمان را بر زمین انداخت در ساعت
اژدهائی شد از شتر بزرگتر و دهن باز کرده بسوی او دوید تا فرو برد و او فریاد الامان
الامان برآورد و گفت یا امیر المومنین توبه کردم دیگر آزار محبان تو نکنم امیر المومنین
دست نجات دراز نمود اژدها بصورت اصلی باز گردید در فتوحات القدس
مسطور است که یکروز شخصی از متابعان علی علیه السلام گفت یا ولی الله پهلوان

از وصی موسی علیه السلام براهین و معجزات میدیدند و نصارا از عیسی علیه السلام [illegible]

عادات و کرامات مشاهده مینمودند هرگاه ما از تو کرامتی ببینیم اطمینان قلب و ایمان

یقین ما افزاید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شما را تاب دیدن علوم غریبه نیست

امور عجیبه نیست ایشان مبالغه و الحاح بسیار نمودند پس امیر علیه السلام با اصحاب

بجانب مقابر روان شد تا بر زمین شوره زاری رسیدند آنحضرت فرمود ای زمین

پرده از روی خود بردار و آنچه در خود داری آشکارا ساز در آن وقت اصحاب دیدند در جانب

دست راست جنات تجری من تحتها الانهار عیان گشت

از حال اصحاب یمین خبر میدهد و جانب چپ صحرای غم فزا و التموج النار

التی وقودها الناس والحجاره بمسامع حاضران رسیده و عقاب

و افاعی جان ستان و درکات نیران مشاهد احوال اصحاب شمال یاد

آورد چون اصحاب چنین خارقی دیدند جمعی که استقامت در دین نداشتند

چون دیو از قرآن بدر رمیده کرامت را سحر نامیدند و برخی صاحب یقین بودند

بر یقین خود افزودند و گفتند بر این مقال خیر مآل رسول [illegible] متعال شاهد مقالات

که القبر روضة من ریاض الجنة وحفرة من حفر النیران

ایضا در کتاب مذکور مسطور است که در زمان خلفای بنی عباس مداحی بود از [illegible]

بلخ و در مصر ساکن بود و علی الاتصال زبان بمدح اهل بیت میگشود روزی

در مسجد از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر بودند مداح در مدح شاه ولایت

و نور هدایت اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه زبان بگشود

و از صیقل مدح زنگ ضلالت از آینه ضمیر محبان بزدود و بعشق شاه ولایت

یکی نان و حلوا از انجماعت طلب نمود جلادی برخاسته دستش گرفته گفت بخانه من
بیا تا در لطف و احسان بر روی تو بگشایم و حاجت تو را برآورم پس مداح را
بخانه خود آورد و بغلام خود گفت که در سرا را در بند و در اطاعت بر روی خود بگشا
و هرچه فرمایم همان کن تا تو را از مال خود آزاد کنم و یک بدره زر در آزادی تو افزایم
آنگاه بغلام گفت مثل گوسفند دست و پای این رافضی را ببند و چشمش را
از کاسه سر بیرون آور و دست و پا و زبانش را قطع نما و نزد من آور غلام بموجب
فرموده عمل نمود پس آن ملعون بغلام گفت این مداح را در گورستان بگذار قضا را
در آنوقت حضرت خضر علیه السلام بطواف مرقد مطهر شاه ولایت آمده بود بطواف
مشغول بود از قبر مطهر آوازی شنید که بسوی مصر بشتاب و مداح ما را دریاب و از اسماء الهی
با و تعلیم نما که باذن الله تعالی همه اعضایش صحیح و سالم خواهد شد و با و بگو که علی ابن
ابیطالب میگوید بسوی همان مسجد برو و آنچه مدح خواهی بگو و زبان سوال گشا که نان
و حلوا طلب نما که شخصی تو را مهمان خانه خود برده سفره احسان بگسترانند و از برای تو
نان و حلوا آورد چون در آن خانه نشینی تجلی از عجایبات بینی خضر علیه السلام
بطرفة العین بگورستان مصر رسید و آن مظلوم را دریافت و اسماء الهی
بر او خواند و دمید در ساعت اعضای مقطوع او درست گردید و چشمش بینا
و زبانش گویا گردید آنگاه پیغام امیرالمومنین را رسانید مداح حسب الفرموده رو بهمان
مسجد نهاد و زبان بمدح و منقبت آنحضرت و اهل بیت بگشاد و بدستور سابق
نان و حلوا طلب نمود در آنوقت جوانی برخاسته و گفت من حاجت تو را
برآورم و نان حلوا بر سفره تو بگذارم پس دست او را گرفته بخانه خود آورد مداح

دید خانه همان خانه است که خارجی اعضای او را بریده بود اندیشه بخاطرش راه نمود
بالاخره با خود گفت چون حکم شاه ولایت است روی در خلاف آوردن نه رای
صواب است القصه آن جوان سفره گسترانیده ملاح چون این حال مشاهده نمود
از روی تعجب زبان برگشود و گفت دیروز در همین خانه ظالمی اعضای مرا بریده
و بحال مرگ رسانید و تو امروز زبان بدست مرحمت میگشائی و نسبت
بمن شفقت میفرمائی در این باب حیرانم و از این راز سرگردان در اعلام این راز
در آی و سر این معنی بیان فرما آن جوان گفت ظالمی که دیروز بتو این همه ظلم
و ستم نمود پدر من بود و من از آن جفاها که بر تو کرده بود زار و بغایت ملول بودم
و چون شب در آمد بخواب رفتم امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم از روی غضب
متوجه پدر من شد و گفت ای خرس سیاه آنچه تو بملاح ما کردی سزای آن از ابلیس
که در دنیا مسخ گردی و در آخرت رخت خود بدوزخ کشی از هول این واقعه بیدار
گشتم و پدر خود را بصورت خرس سیاه دیدم فی الحال زنجیر در گردنش نهادم
و در خانه پنهان نمودم الحال خرس در آن خانه موجود است برخیز تا او را ببینی و میوه
نشاط از نخل شاه ولایت بچینی چون ملاح بسوی آن خانه روان شد خرس سیاهی دید
که بر زنجیر بسته پس ملاح روی نیاز بر خاک عجز نهاد و شکر الهی بجا آورد و اهل بیت
رسالت را ستایش نمود در آن حال برق غضب الهی بدرخشید و آن خرس را
بسوخت و خاکستر گردانید آن جوان چون پدر نحس خود را بدان حال مشاهده نمود از عقیده
خوارج بیزار گردید و رو بتولا آورد و از اعدای اهل بیت بیزار شد الحمد لله علی حسن
التوفیق ایضا در کتاب مذکور از ابن عباس روایت که در مدینه مهربود عبدالله

نام و مهتر اهل حجاز بود و در میان عرب بکرم و سخا ممتاز خدم و حشم بسیار داشت
و از دوستان خاندان مصطفی صلعم بود و بدوستی علی علیه السلام سر افتخار
بر فلک می سود و عبد الله را ده پسر بود و دختری داشت بغایت جمیله و صالحه
روزی آن دختر با آب در آمده سر و تن خود را بشوید و غسل نموده راه اطاعت بوید
قضا را کرمی در رحمش در آمد چنانچه اورا اطلاعی بر خویش نبود و روز بروز آن
کرم در رحمش می بالید و از آن سبب رنج و آزار میکشید و شکمش مثل زنان
حامله بزرگ می شد و مردم زبان بطعن و بهتان باو کشودند و خویش و قوم
روی بتوبیخ و صد گونه ملامت و نفرین میکردند و هر چند از گوهر پاک عصمت
و عفوت میگفت نمی شنیدند بالآخر چون این خبر بپدر دختر رسید عمامه از سر
بر زمین زده و گریبان چاک نمود و گفت در میان عرب شرمسار گردیدم بعد از این تا
بسیار بر آن قرار گرفت خون دختر بریزد و جد با کشر انجاک آمیزد القصه
ریسمان در گردنش افکنده از خانه بیرون آوردند و مردم ایستاده بروی تماشا می نمودند
آن عفیفه روی باسمان کرد و بتقاضی الحاجات استغاثه نمود و گفت یا عالم السر
و الخفیات تو از سر نیک و بد آگاهی از من امری بوجود نیامده مستوجب این عقوبت
باشم الهی بحق عفوت مریم بنت عمران و بحق معجر خاتون قیامت و بحق پیغمبر
آخر الزمان مرا از تهمت برهان و عصمت و عفوت مرا ظاهر گردان و مرا از مرگ
نمی ترسیم و هر زنده را بحکم کل نفس ذائقة الموت قدم براه آخرت است
لیکن از جهت رسوائی پدر مغموم مرا بواسطه من در خلایق شرمسار گردد و بجهت
من اشک ندامت از دیده چنان بارد در آن حالت مشکل کشا علی علیه السلام

بی‌حد آزرده آمد روی خود را بسوی کوفه نهاد و گفت یا مولا ادرکنی و تعجیل فرما زیرا
درد مندان درد ما از شفاخانهٔ خود درمان نما در آن وقت امیر المومنین علیه السلام
با جمعی کثیر از اصحاب در مسجد کوفه بود و بصیقل مواعظ زنگ ملال از مرآت
خاطر ایشان می زدود هاتف از غیب ندا در داد در خلاص کردن معصومه تاکید
فرمود امیر المومنین علیه السلام فرمود ای مومنان مشکلی روی نموده بدون بودن
من حل آن مشکل نمی شود فی الحال در مدینه توجه می نمایم و آن عقده را بگشاییم و چنین
از آنجا مراجعت نماییم اظهار آن خواهم نمود قنبر التماس مرافقت نمود آنحضرت به آن
راضی شده فرمود وقت تنگ است و نه محل درنگ پای خود بر پای من نه و چشم
پوشانیده دل بیدار دار القصه آنجناب در رسید و هجوم عام و انبوه ما لا کلام
دید و در آن مجمع ده برادر تیغ کشیده قصد کشتن خواهر خود دارند و اشک غم
از دیده می بارند امیر المومنین علیه السلام با ایشان فرمود دست از کشتن این
معصومه بدارید و زنها را و او را میان آرید ابن عباس و جمعی دیگر از اصحاب بخدمت
آنحضرت شتافتند و عبدالله پدر دختر حاضر شد و آه دردناک از دل بر کشید
و گفت از این دختر بد اختر اینچنین رسوائی بمن رسید و ناموس مرا هباءً
منثورا گردانید حضرت او را در بر گرفت و بتفقد تمام سرفراز ساخت و فرمود
از این معنی اندوهگین مباش که دختر تو از آلایش پاک است ای عبدالله بدانکه کرمی بوزن
هفتاد و دو مثقال در رحم او جا گرفته و از آن رشد یافته آنگاه طشتی طلب نمود
و از آب برف و باران طشت را پر باید نمود حضار عرض کردند در این فصل نه برف
و باران است حضرت امیر المومنین سر بسوی آسمان نمود در حال که سپر وار ابر بار

حقیقتا در هوا ظاهر شد و ببارید و آن طشت از آب پر گردید و بعد از شروع برف
باریدن نمود و باب منضم گردید پس آنحضرت فرمود خیمه در صحرا بزنند و دختر را
با زنان امین در خیمه در آورند و در آن طشت بنشانند و بقدرت الهی نظر کنند
چون بموجب فرموده عمل نمودند کرم از رحم دختر بیرون آمد و او را از محنت خلاصی داد چون آن
کرم را در ترازو وزن نمودند هشتاد و دو مثقال بود ایضا در کتاب مذکور از ملا علی
حجازی روایت است روزی امیر المومنین علیه السلام در مسجد کوفه وعظ میفرمود
و بالماس بیان گوهر لآلی مواعظ میسفت آنگاه فرمود ای مردمان اگر ستید
آخر الزمان دنیا را بدرود کرده و روی براه آخرت آورده من بحکم پروردگار وصی
آن عالی جنابم و قایم مقام و نایب مناب اویم هر گونه مشکلی که شما دارید شمع
روی بمن آورید و حل مشکل طلب نمائید مخفیات بر من ظاهر و هویداست و مغیبات
بر من روشن و هویدا و علم اولین و آخرین گوهر خزانه ماست و علم آسمان و زمین در سینه
منست و مطلع بر احوال سیاه و سفید هستم و حال مرغان هوا و ماهیان دریا
بر من ظاهر است و بر آنچه بوده و هست و خواهد بود اطلاع دارم و واقف از طاعت
و عبادت اهل هر شهر و دیارم اگر خواهم مغرب را مشرق و مشرق را مغرب گردانم
بتوانم و زن را مرد گردانم و مرد را زن بتوانم نمود مخالفی در آن مجلس بود و ثروت
بسیار داشت و از کثرت مال لوای تفاخر و تکبر می افراشت از استماع کلام و آیات
نظام امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه در دشت انکار ره نورد گردید چون
از مسجد بیرون رفت غضب جباری او را مسخ نمایند و بصورت سگی گردید چون
حال خود را چنان دید از اندیشه باطل پشیمان گردید و روی بمسجد نهاد بامید آنکه

آنحضرت از عین عنایت بر وی نظر انداز چون به مسجد در آمد مؤمنان [illegible] او
آوردند و بضرب چوب و سنگ بر دوشش کوفتند پس بسوی خانه‌اش شتافتند
خود در بستر ابریشمی و نهالین دیبا نشسته زنش دید سگی بر فراش شوهرش خوابیده
کنیزان را فرمود تا باخراج آن آوردند و از سنگ و چوب سر و اندامش شکسته از
بر دوشش کشته چون بیازار رسید کودکان محله او را حمله نمودند بضرورت روی بصحرا نهاد
و در بر مجنون افتاد و مدت پنج سال سرگردان و پریشان حال بود و از حلقش
هیچ چیز فرو نمیرفت و جمیع طعام کسی نمیداد در آن بیابان طل ریگ بود و شب و روز
که طل میکشید و از برف و باران و گرما و سرما عذاب میکشید چون آن سگ منافق
ناپدید شد خویش و قوم او رو بهر جانب نهادند و هر چند در طلبش شتافتند
اثری از او نیافتند بالاخر قرار دادند که دشمنی او را کشته بنا بر آن لوای ماتم بر افراشتند
و عزای او داشتند و آن بدشکل بی دین زنی داشت پاکیزه روزگار و در غایت
حسن و جمال بود اثر از محبت محمد و آل محمد مالامال آن پری رخسار در ماتم
شوهر سیاه پوشیده تا مدت پنج سال در لباس سیاه چون آب حیات در ظلمات
بود و سرشک اندوه از دیده می‌بارید عورات روی در نهی او آوردند و او را از عزا
داشتن منع نمودند و گفتند که چندین ماتم داشتن چرا است اگر شوهر زنده بود
هر موی تو شوهری بر جا است از قیل و قال عورات ملول شده بخدمت شاه ولایت پناه
رفت و بموقف عرض رسانید که مشکلی روی نموده است و آن شه مردان [illegible]
ای حلال مشکلات و سهل‌الی معطلات قدری مشکل خود بیان کنم [illegible]
گفت روزی سعید شوهرم تنها از خانه بیرون رفته و ناپدید گشته مدت پنج سال

که بهر سوی پوییم و او را می جوییم و از او اثری نمی یابیم آنحضرت فرمود ای زن شوهرت
زنده است اما بیجان درمانده بخانه رو و طعام مهیا کن و طعام را بردار و با محرمان
خود در راه بر مجنون مقداری و زسنگ راه برو و طل ریگ بدست چپ بچشم تو در آید
در آنجا رفته شوهر خود را ببین آن زن خوشوقت شده بسوی خانه دوید و طعامهای
رنگ برنگ ساخت و بسوی بر مجنون شتافت طل ریگ دید ببالاش رفته بهر طرف
نظر کرد بعد از ساعتی دید سگی پیدا شد آن زن بغلام خود فرمود پاره نان و مغلای حلوا
باین سگ بده غلام یکنان پیش سگ انداخت آن نان جائی شد و از خوردن
آن محروم ماند زن در وادی تعجب افتاد و خود جام آبی در پیش سگ نهاد خواست بیاشامد
خاک سیاه در جام پیدا شد متحیر بماند و گفت ای خالق ارض و سما تو دانائی و بینائی
نمی دانم این چه حالتست امیر المومنین علیه السلام فرمود برو و شوهر خود را ملاقات
خواهی نمود من بموجب فرموده او که این صحرا گردیدم و بجز این سگ چیزی ندیدم و یقین
میدانم که او خلاف نگوید پس بخدمت آنحضرت روان گردید و اشک ندامت از دیده
میبارید و میگفت کجا فرمودی در بر مجنون برو و شوهر خود را ببین بفرمان تو بسوی این
بیابان راه نوردیده و در اینجا بغیر از سگی چیزی دیگر ندیدم امیر المومنین صلوات الله علیه
فرمود ای زن شوهر تو همان سگ بود در آن صحرا دیدی و از دیدنش باده حیرت
پیمودی زن چون این سخن بشنید در قدمهای مبارک آنحضرت افتاد و تضرع
بسیار نمود و گفت ای پیشوای مومنان و ای مقتدای متقیان سر این معنی را بیان
فرما و نقاب از روی این راز بگشا شاه ولایت پناه فرمود ای ضعیفه شوهر تو
مرد کشته بود و منافق و بمصطفی و بمرتضی دشمن بود در ولایت ما شک آورد

حق تعالی او را مسخ نمود زن بیچاره چون این سخن بشنید روی نیاز بر خاک عجز نهاد گریست

بحق خالق بیچون و بدوستی پیغمبر آخر الزمان و بقدرت و ولایت شوهرم را بصورت اصلی باز بنما

و زنگ اندوه از دل غمدیده من بزدای حضرت فرمود برو و ریسمان در گردن آن سگ انداخته

پیش من حاضر گردان زن خوشوقت گردیده با مردم خود باز بسوی آن بیابان شتافته

و ریسمان در گردن آن سگ انداخته بخدمت آنحضرت حاضر گردانید چون سگ حاضر شد

اشک ندامت از چشم ببارید و بزاری تمام بنالید آنسرور دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

برآورده بجهت او دعا کرد در ساعت بصورت اصلی باز گردید همچنان لباس در بر فرق دستار

بر سر بر خاک افتاد و بنالید و گفت یا امیر المؤمنین بتو شک آوردم و سزای خود دیدم

اکنون از شرک بیزارم از روی رحمت و لطف بر روی من بکش و مرا براه راست

هدایت کن فی الحال آنحضرت دید هوای دین اسلام در دل او منزل نموده زبان

مبارک بتلقین ایمان تعلیم فرمود و آنمرد ایمان آورد و از اهل یقین گردید ایضا

در کتاب مذکور از سلمان فارسی علیه الرحمه مرویست روزی امام حسن علیه السلام

بنزد پدر بزرگوار خود از قرآن حدیث مملکت سلیمان می خواند در آنوقت سلمان عرض نمود

که یا امیر المؤمنین پیغمبر خدا صلعم فرموده علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل و تو بحکم نصوص

و احادیث اعلم علما و افضل اولیائی در این امت و حق تعالی بسلیمان ملک عظیم اعطا

فرموده بتوجه کرامت نمود امیر المؤمنین علیه السلام دست بعبا برداشت و اشاره

بر پاره ابری نمود ناگاه ابری مانند شتری آمد نزدیک امیر المؤمنین و سینه بر زمین نهاد

آنحضرت و اصحاب بر آن نشستند و من نیز باشاره آنحضرت نشستم ناگاه آن

ابر چون مرغ در طیران آمد و رفت تا نزد درخت خشکی نزول نمود امیر المؤمنین علیه السلام

ام حسن فرمود بسوی درخت توجه فرما و زبان باستفسار حال او بگشا امام بفرموده پدر
بزرگوار قیام نمود درخت زبان بگشود و احوال خود بیان نمود و گفت ای شاهزاده جهان
علی علیه السلام بتنهائی عبادت می نمود از برکت و بهجت قدوم فرحت لزوم آنسرور
تر و تازه بودم از وقتی که رسول خدا صلعم بدار بقا ارتحال فرمود ترک آمدن اینجا نمودند
از الم مفارقتش سر و برگ من باین خاری رسیده بخدمت پدر بزرگوارت عرض حال
مغمومان زبان مبارک بدعای من بگشاید و بجهت سرسبزی من دعا فرماید امام حسن علیه السلام
از حقیقت حالش بعرض شاه ولایت پناه رسانید آنحضرت دست بدعا و مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده چندانکه اندرخت را فرخنده بخت و سرسبز گردانید و در زیرش
چشمه آبی جاری نمود دیگر باره آن ابر به پرواز آمده در کنار بحری منزل نمود و در آنجا مرغی برابر نشسته
دیدم پر و بال او شکسته و پر او ریخته ملول و محزون نشسته آنسرور با امام حسن علیه السلام فرمود
از این مرغ شکسته بال سبب انقلاب او را تحقیق فرما و در نزد من زبان باظهار آن بگشا
امام حسن علیه السلام از مرغ استفسار نمود و گفت مرغ گفت ای شاهزاده دنیا و دین
من فرشته ام همراه امیر المؤمنین در صدر جنان مکان داشتم و لوای عبادت می افراشتم
از آن زمان که رسول انبیا محمد مصطفی صلعم این عالم را وداع نمود و علی مرتضی روی در بیت
الاحزان آورده از معبد همراه ماندم و از همراهی او اشک حسرت از دیده بگشادم بالم شکسته شد
و در راحت بر رویم بسته شده با پدر بزرگوارت بگو در حق من دعا کند و از برای من بال استدعا
نماید امام حسن علیه السلام شرح حال آن شکسته بال را بخدمت پدر بزرگوار بیان نمود آنجناب
لب مبارک بدعا جنبانید و دعا فرمود آن مرغ بال اقبال یافت و از کنار دریا بپابوس امیر مؤمنان
شتافت بعد از ادای تحیات و سلام گفت ای شاه خیل انام تو را دوستان تو را

بشارت است بروضهٔ رضوان و حور و غلمان امیرالمؤمنین فرمود چگونه بشارت نمیدادند اهل بهشت
جاودان و نعمت بیکران فرشته عرض کرد خالق مطلق و قادر برحق از رحمت خاص خود
بحری آفرید و در آن بحر مرغهای بیشمار موجود گردانید هرگاه یکی از بندگان از سر اعتقاد
لا اله الا الله بگوید مرغان سر از آب برآورده از راه شوق و نشاط با یکدیگر بال زنند
چون محمد رسول الله بر زبان جاری گردانند از کثرت ذوق و شوق بالهای خود را برفشانند
و اگر نام مبارک تو را بر زبان رانند در خروش و افغان آیند و بگویند بار خدایا رحمت خود را
دریغ مدار از کسی که کلمه را تا تمام گذارد و دیگر باره ابر بر هوا روان شد و به سد یاجوج و ماجوج رسید
در آنجا گروهی دیدم قامت بعضی پنجاه ذرع و بعضی نود ذرع بود و دراز جوارح بقدر قامت ایشان
قدری راه رفتیم بشهری رسید غوغا و صداهای عجیب مسموع می‌شد حضرت فرمود نزول کنید در الحال
بانگ کوس و نفیر و سایر سازها بگوش ما رسید امام حسن علیه السلام از پدر بزرگوار خود پرسید
که این چه غوغاست بگوش ما میرسد حضرت فرمود این شور و غوغا از آنست که صفیر شمس و نفوس
بمرتبه ایست که اگر خلق بشنوند از هول و هیبت کودکان هلاک شوند و زنان حامله بار فرو اندازند
از این جهت علی الاتصال در این شهرها آواز کوس و نفیر اوقات مردم گذرانست بعد از آن امام حسن
گفت ای پدر بزرگوار روی در مدینه آور و بسوی وطن راه بسپار پس آنحضرت حکم بر ابر نمود در دم
بمدینه رسیدند ایضا در کتاب مذکور مسطور است که در خلافت عمر خطاب روزی عمر در بیت خانه
امیرالمؤمنین نشسته بود که قافله بجانب مکهٔ معظمه روان شد و ثابت که یکی از زهاد صحابه بود آمد
و گفت یا امیرالمؤمنین مرا با میر قافله بسپار تا بفراغ خاطر بروم چون قافله سالار بوداع آنحضرت
آمد او را سفارش نمود امیر قافله او را برد و اهل قافله در تعظیم و تکریمش بقدر مقدور میکوشیدند
و ثابت جوانی بود جمیل و صورتی خوب داشت خود را بروی عرض نمود از آنجا که زهد و ورع آن [illegible]

خبر از فرزند عورت گفت هر گاه مطلب من روا نگردد بر بالای تهمت گرفتار کنم چرا از انفعال
برنیاید ثابت گفت جمع اسباب دوست عورت از استیلای شهوت بغلامی مراد خود
حاصل نمود و حامله شد چون بر حمل خود اطلاع یافت تهمت را بر ثابت بست که اند
شبی ورا در خواب یافته زرینه خود را در جیب ثابت پنهان کرده اند و بامداد فریاد برآورد
که مال مرا دزد برده قافله سالار گفت ما در این صحرا چند معدودیم جز دو قرینه نیست
که نتوان سراغ نمود القصه مردم را تفحص و تجسس در میان قافله نمودند نیافتند عورت گفت
در رخت ثابت ملاحظه نمایند جمعی مؤمنان از احوال خجسته مآل ثابت واقف بودند
گفتند حاشا که از وی این امر بوجود آید عورت گفت مرا بر وی گمان است چون تفحص نمودند
زرینه عورت را در رخت ثابت برآوردند بعد از آن گفت این حمل از ثابت است
که شبی با من زنا کرده بود بعد از ثبوت قافله سالار غل در گردن ثابت افکند
و همراه عورت نزد خلیفه فرستاد خلیفه حکم برجم فرمود در آن روز در مدینه غوغای
عظیم پدید آمد و این خبر بسمع مبارک امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید امام حسن علیه السلام را
فرستاد و فرمود تا آمدن من دست نگاه دارند و حضرت خود هم از عقب تشریف آوردند و بعد فرمود
بعد از تأمل چرا حکم نمیکنی در امر رجم و قتل این پسر طلب عورت فرستادند عورت رسید مرا
که طلب میکنند گفتند علی ابن ابیطالب علیه السلام عورت با خود گفت هیهات در وقت فضیحت
و رسوائی من رسید و برخاسته بخدمت آنحضرت حاضر شد امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود مرا میشناسی گفت من میگویم از ثابت است و در روی در پیش خلیفه ثابت نمودم
آنحضرت دیده و در حرف خود مصر است روی بسوی امام حسن علیه السلام نموده فرمود آن گوید دیده
برو و پارچه پلاسی و عصائی در گوشه خانه گذاشته ام بیاور شاه زاده بموجب فرموده عمل نمود

آنحضرت او را پیش عورت گذاشته با تجنبا لغه تمام نهی و فرمود بگو حقیقت واقعه چیست
عورت باز همان حرف اول را بیان نمود چون امیر مؤمنان دید که عورت سخن نگوید پس او را
خوابانید و نیم عصا و پارچه پلاس بر شکمش نهاد و فرمود ای آنکه در شکم این عورتی آنچه حقیقت
بگو طفل بحکم قادر مختار در گفتار آمد و گفت راست میگویم که خدا یکیست و محمد خاتم انبیا است
و مرتضی وصی اوست آنحضرت فرمود از این مقوله نمی پرسم بگو تو از نطفه کیستی و آن زن را
در رخت ثابت چگونه رفت گفت یا وصی خیر المرسلین این عورت مکر خود را ثابت
عرض که چون ملتفت نشد با غلامی زنا کرد و من نطفه آن غلامم از این غصه زن نیز خود را
در رخوت ثابت پنهان نمود پس از شنیدن این خارق تمام خلق متحیر ماندند و نفرمود خلیفه
عورت را سنگسار نمودند پس خلیفه و سایر صحابه بلند آواز تمام پرسیدند که این نیم عصا
و پارچه پلاس چیست آنحضرت فرمود روزی در مسجد بخدمت سید کاینات و سرور موجودات
نشسته بودم که ثابت درآمد آن سرور از روی تلطف و ترحم نظر بسوی ثابت نمود و فرمود
یا اخی روزی باشد که زن تو ثابت بزنا و سرقه متهم نمایند و حکم برجم شود من گفتم یا رسول الله
تدبیر خلاصی چه باشد رسول خدا این چوب و پلاس را بمن داد و فرمود هرگاه این نوع قصه
پیش آید این چوب و پلاس را بر شکم عورت بنه نطفه که در رحم باشد بسخن درآید و آنچه
حق باشد بیان نماید عمر خطاب برخاسته بر سر مبارک آنحضرت بوسه داد و گفت حقا
که جانشین رسول خدا صلعم توئی نه غیر تو و خدا عمر را یک لحظه بی تو در دنیا نگذارد
در ذیل مناقب مؤلف گوید برآینه خاطر صافی ضمیر موالیان عقیدت آیین و صادق
انفاس محبان صبح چنین نیز ضیا بخش این چنین پر انوار مهر نوار شعشعه صدق بر است
که هر فضیلتی و منقبتی که در ذات افراد بشر متصور است جمیع آن از سر چشمه عین عنایت

منشعب و از اصل شجر عصمت متفرع است چنین دلایل و براهین مبین عقلا و نقلا ثابت
که ذات مطهر حضرت امیر ولایت مرتبت اعظم کافه بشر است و افضل انام بعد
آن سرور است پس بیان ثبوت متعلقه آن صفت تحصیلیست حاصل فعلی هذا
بهمین قدر تبرکا و تیمنا اختصار پذیرفت الا انه آنچه از آن منبع افضال و ینبوع مکارم
خصال بمنصه ظهور پیوسته بحدیست که شرح شمه آن در این مختصر نگنجد بلکه
در دفاتر کتب مبسوطه مطوله نیز بتیسر نپذیرد چه اکثری از فضلا و علمای اعصار
در جمع و تدوین مناقب و مفاخر آن ستوده آیین غایت جهد و اهتمام بتقدیم
رسانیده بالآخره بعجز و قصور معترف گشته اند و بعلم الیقین دانسته اند که آنچه گفتند
و شنیدند و در سلک تقریر و تحریر کشیدند قطره ایست از بحار فضایل جلیله و خصایل
حمیده آن مخزن اسرار الهی و خازن کنوز نامتناهی است در دریای حقیقت و نقد
کان طریقت از حیز علم و فهم بشر بیرون و حوصله عقل عقلا نیز افزون مرا بلی کمالات اشر
مضمون و بر ثبوت این مدعا بیتی از کلام شافعی سند آورده و بدان اختصار نموده
لو ان المرتضی ابدی محله لاصبح الخلق طرا سجدا له کفی فی فضل مولانا علی
وقوع الشک فیه انه الله ذکر جلوس [illegible]
حضرت کرامت منقبت امام همام ثانی از ائمه اثنی عشر مقتدای کافه بشر حسن مجتبی
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بیا ای طوطی شیرین شکر ریز
باهنگ حسن شو نغمه انگیز بزن در اهل دل آتش زین سخن نیست که حرفی بهتر از حرف حسن نیست
کنون با تو روا ولت بیاری حالات حسن در پیش داری نغمه سنجان مقامات
و نغمه پردازان شعبه اخبار و اخیار آثار اهل بیت حضرت خیر البشر نوای قانون

این خبر صحت اثر را مضراب بیان صدق از پرده خفا و حجاب اختفا در مقام راست
چنین بلند آوازه ساخته اند که آن مفخر انفس و آفاق در منتصف شهر رمضان سنه
ثلاث هجری در مدینه مشرفه از مکمن بطون بمنصه ظهور خرامید چمن سرای باغ جهان از آن
رسالت سایه سرو جلالت بر وجنات حالات آن نوباوه گلشن امامت افکنده
بعد از اقامت اذان و اقامت در اذان شریفش از والده ماجده اش استفسار نام
نام آن غنچه گلبن کامکاری نمود امیر بی نظیر بلبل ناطقه را چنین مترنم ساخت که اختیار این نام
بدست رسول مختار است النسور فرمود من نیز بامر پروردگار سابقت نجویم در آن
اثنا جبرئیل امین از خالق سما و زمین در رسید و گفت ای سید المرسلین
علی اعلی بتو سلام میرساند و میفرماید چون علی علیه السلام از تو بمنزله هارون است بموسی
نام این گل همیشه بهار بوستان رسالت را بر طبق نام پسر هارون شبر باید گذاشت آنحضرت
فرمود که لفظ عبری را با عربی در صورت ظاهر مغایرتی پیداست گفت معنی شبر در زبان
زبان حسن است پس اسم سامی آن امام نامی بحسن احسن افتاد و در روز هفتم از تولد
آن خلاصه افلاک و انجم حضرت رسالت کبش بجهت آن قره باصره نبوت عقیقه
فرمود و به تحلیق سر همایون افرینش پرداخته هموزن موی عنبر بویش نقره تصدق
نمود و کنیت آنجناب ابو محمد است و لقب شریفش تقی و طیب و زکی و سبط و رضا
و نقش خاتمش العزة لله و بروایتی لا اله الا الله الملک الحق المبین و آن
امام عالیمقام از سینه تا فرق سر شبیه بحضرت خیر البشر بود زمان امامت آن
مقتدای عالی منقبت در حقیقت قریب بنه سال و در صورت ظاهر شش ماه و آنجناب
در وقت وفات سید کائنات هفت سال و چند ماه داشت جعده بنت اشعث

بن قیس کندی که ملقب باسماء بود زوجه آنجناب باغوای مروان و ابن ابی سفیان آن

امام مظلوم را مسموم ساخت و در بیست و هشتم صفر یا اوایل ربیع الاول سنه

خمسین من الهجره علم توجه بتماشای ریاض قدس افراخت و بروایت اکثر اهل سیر

آنجناب را شش زوجه و شش سریت بوده و اولاد ذکور آن شافع یوم نشور بقول شیخ

مفید علیه الرحمه هشت نفر بودند و اناث هفت و باتفاق علما از زید بن حسن و حسن

بن حسن نسل ماند و از سایر اولاد آنسرور عبار یادگاری نماند و از سادات اول کسی که

شعار عباسیه اختیار نمود حسن بن زید بود و از جمله اولاد آنجناب عمرو و قاسم و عبدالله

و بقولی ابوبکر بن حسن نیز در کربلا شربت شهادت چشیدند و از جمله اناث

آنجناب یکی ام حسن والده ماجده امام محمد باقر علیه السلام است والله اعلم

در تفسیر وسیط مرویست که آمد مردی در مسجد رسول خدا صلعم در حالتی که ابن عباس

بذکر احادیث اشرف ناس اشتغال داشت آنمرد سوال نمود از شاهد و مشهود

عبدالله گفت شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه پس درگذشت از او

و رسید با بن عمر و از او همین سوال نمود عبدالله عمر گفت شاهد روز جمعه است و مشهود

روز نحر آنگاه از او در گذشت و رسید بخدمت وارث علم انبیا و اوصیا حسن مجتبی

و آنجناب بنقل احادیث جد بزرگوار خویش زنگ کلفت از آینه دل احباب نیز برد

آنمرد از شاهد و مشهود استفسار نمود مقتدای ابرار فرمود شاهد حضرت رسول ختمی مرتبت

کما قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا

و مشهود روز قیامت قوله تعالی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک

راوی گوید این کلام با نظام را کلام حسن یافته معلوم کردم که آن

متن ابن عباس و ابن عمر بوده‌اند و قایل احسن الکلام حسن است علیه السلام

در مناقب طاهرین مسطور است در حینی که قرار داده والی شام بر حرب وصی سید انام

امیر المومنین علی علیه السلام ملک روم نامه نوشت که باور در این ولا مسموع می شود که

تو را با شخصی از اولیای بزرگ که ادعای متابعت او میکند و او را پیغمبر و نبی مرسل میدانستند

در امر خلافت و ریاست مناقشه و مضایقه دست داده و هر یک از شما دعوی

اولویت و افضلیت میکند صواب آنست که شما هر که اعلم اهل بیت خود است نزد من

فرستید تا آنکه این شبهه مرتفع گردد و حق بر مرکز قرار گیرد و ما این مقدمه را از کتب سلف

دریافته ایم و نامه دیگر بآن فرقه کوثر ارسال نموده از ما فی الضمیر خود خبر نگاشت والی شام

یزید شوم تیره کام را بدان صوب روان ساخت و امیر ولایت مرتبت امام همام

و مقتدای خواص و عوام حضرت امام حسن علیه السلام را گسیل فرموده و ملک روم بعد از ملاقات

بان ناسپاس حق ناشناس یعنی یزید پلید و ملک روم مجلس را آراسته و صندوق صورت

انبیا را برآورده از حالات آن تماثیل استفسار از یزید نمود یزید چون خر در خلاب فرو ماند و بر جهل

خویش معترف آمد آنگاه سلطان روم از ارزاق عباد و ارواح سعدا و اشقیا مقدمه چند

و نشر استطلاع خواست آن اجهل باجوبه مموهه باز پرداخت و تکلم جهالت و بطالت

در میدان امتحان حق و باطل پرداخت پس قیصر بحضور فیض گنجور وارث علم سید المرسلین

فرمان داد چون پرتو التفات مهر سپهر جلالت بر آن انجمن افکند ملک روم باستقبال آن صاحب

افضال و اقبال مثال سرو از جا جست و چون سایه در پای آن بلندپایه افتاد و دقیقه از دقایق

تعظیم و تکریم فرو نگذاشت و فرمان معذرت بعذر تقدم استفسار مسایل متعلقه

که از رئیس و رئیس جهله که آنرا سگ گفتن بهتر این سوء ادب بحسب آن است عوام الناس

بدان و او نیز بر جوب [illegible] مطلع گشت و آنچه ذات کامل الصفات تو و پدر عالی گهر تو را حاصل است
و پدرش از آن جاهل و غافل اند زیرا که من در نظر اول شرح این متن متین از جبین
مبین تو تفرس نمودم و از سواد هیئت این تیره روان هیچ مدان آن نسخه جهل مرکب مطالعه
فرمودم و یقین دانستم که پدرت امین این امت و جنگ و پرخاش با شما که عین
ظلم و بدعت است و به تحقیق دیدم در انجیل نام جد تو را که محمد رسول خدا است و پدر تو علی وزیر
و مشیر و وصی اوست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود اکنون بجهت رفع شبهه عوام
هرچه خواهی سوال کن از انجیل و تورات و زبور و فرقان تا خبر دهم مستمعان را بر دقایق
و رموزات آن ملک روم همان تماثیل را بنظر انور آنجناب در آورد و آن امام هر تمثالی
که میدید فورا نام صاحبش را با اوصاف حمیده و فضایل پسندیده او بیان میفرمود
ملک روم بعد از صور انبیاء صورتی چند ظاهر ساخت و گفت صفات اینها
در انجیل بنظرم در نیامده آنحضرت فرمود اینها صورت سلاطین است ملک روم
گفت گواهی میدهم بر شما ای آل محمد صلعم که نزد شما است علم اولین و آخرین و علوم
جمیع کتب منزله رب العالمین و بدرستی یافته ایم ما اول این فتنه از کیست و سبب آن
چیست آنگاه گفت خبر ده ای فرزند رسول خدا صلعم ما را از هفت نفر که بی واسطه رحم
خلقت هستی از مکمن غیب بعرصه شهود جلوه نمود آن خلف صدق مدرسه سلونی
فرمود آدم و حوا و کبش ابراهیم و ناقه صالح و عصای موسی و غرابی که تعلیم قابیل پرداخت
و در سوال ارزاق اهل آفاق بر زبان گذرانید که از آسمان چهارم نازل می شود و بر عباد منبسط
میگردد چنین از ارواح مومنین و کفار و مقدمه روز شمار سخن در میان آمد آن کنوز
دقایق غیبی و عارف معارف لاریبی فرمود که ارواح مومنین مجتمع می شوند نزد صخره

ببیت المقدس هر شب جمعه و آن عرش ادنی است و از او بسط میکند باری عز اسمه زمین را
بسوی او و سطوح میسازد و جمع می آید ارواح کفار و اشقیا بار حی لا یموت در وادی حضرموت
و در حین حشر اموات آتشی برانگیخته خواهد شد از مشرق و ناری از مغرب و از عقب آن ابر
تندی خواهد وزید و خلایق را بموجب امر اقدس الهی تا صخره بیت المقدس در طبقه هفتم
از طبقات ارض و خواهند برد اهل بهشت در طرف یمین صخره و اهل دوزخ بجانب یسار
آن و سؤال از برنا و پیر و حساب از نقیر و قطمیر کرده گروهی با عزاز و اکرام تمام بدار السلام
و جمعی با اذلال و اغلال خسته دل و تبه حال بدوزخ خواهند شتافت کما قال عز و جل
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر ملک روم بعد از استماع این کلمات صدق
آیات روی خود بر یزید نموده گفت ای یزید به تحقیق تو آنکسی که سررشته ایمان و ایقان را
بمقراض غوایت و عدوان بریده و بجهت ثروت و حلاوت دنیا گریبان امر رشته
و طیلسان اسلام را به پنجه بغی و طغیان دریده اگر توبه کنید و امر خلافت بموجب
نص سماوی حق اوست باو واگذارید متمتع از دار دنیا و سرای عقبا برخوردار و لا خسار
و بوار آخرت را آماده و مهیا باشید و یقین بدان که این بزرگوار که روم از قدومش
رشک ارم گشته بقیه انبیاء است و وارث علم اصفیا و خلیفه اوصیا و ثانی
نقبا و عالم بما فی الارض والسماء ایضاً در مناقب الطاهرین از صادق
آل محمد صلی الله علیه و آله منقول است که شخصی با امام زمن حضرت حسن علیه السلام
گفت ای قرة العین سید الثقلین لب شداید و آلام از زوال ایام روزگار فرخنده
آغاز ستوده انجام تو عاید میگردد آنجناب اینهمه احتمال می نمایند آیا سبب چیست
آنجناب فرمود بخدائی که جدم را براستی بخلق فرستاده است از پیشگاه جلال مسئلت نمایم

که عراق را شام و شام را عراق و مرد را زن و زن را مرد گرداند هرآینه چنان
کند امّا ماموریم ما بصبر و شکیبائی شامی شوم اعتقادی در آن مجلس حاضر بود
گفت حاشا و کلا که ترا اینقدر قدرت بهم رسیده باشد جانشین مظهر آثار غرایب
و آیات عجایب فرمود ای عورت شرمت نمی آید در انجمن شیخ و شاب بی چادر
و نقاب نشسته شامی هرزه درآخر را بصورت عورتی دریافته بویرانه خوش
شناخت امام حسن علیه السلام فرمود زینت را بلباس مردان خواهی دید و ترا
از روی فرزندی خشنا بوجه خواهد آمد راوی گوید بخدا همچنان شد که بر زبان معجز بیان
امام زمان گذشته بود بعد از ظهور این واقعه زن و شوهر هر دو بخدمت آن
امام عالی گوهر آمده تایب شدند و بهیات اصلی رجوع کردند و در روضة
الشهدا و حبیب السیر و بعضی از کتب معتبر دیگر مسطور است که یکی از اسفار
مردی از اولاد زبیر ملازم رکاب فلک انتساب نخل بوستان امامت و سرو جویبار
کرامت بود روزی در نخلستانی خشک نزول فرمودند زبیری گفت اگر این نخله
رطب بار میداشت باری تفرجی میکردیم آن ثمره شجره گلشن امامت فرمود
ای صنوبری شکل ترا خرمای تر آرزوست زبیری سوسن صفت بده زبان آرزو
و نعم گشاد امام زمان از پیشگاه جناب جلال خالق ارزاق استدعای زبیری را مسئلت
نموده فی الحال نخله از آن میان بطراوت و نضارت رسیده برگ و بر و بار
آورد و حضار مجلس جنت آثار رطب فراوان از آن درخت چیدند و بکام دل
شیرین کام گردیدند ساربانی از اهل غفلت در آن میان بود این خرق عادت
شاهد نموده بر زبان بی زبان گذرانید که والله طرفه سحری امروز معاینه رفت

آنمظهر بدایع آثار فرموده این سخن نیست بلکه دعا آیتست مستجاب از روزنه
ضمیر عالیجناب در فصل الخطاب مسطور است که مردی با چهره برنگ نی و بر ایشان
حال و مضطر بخدمت سرور اولاد حضرت خیر البشر و شفیع روز محشر
سکه نقود درایج دارالضرب اجتبا امام مؤتمن حسن مجتبی آمده معروض داشت
که ای امام همام بر ذمه من ممتحن ثابت و لازم است ده هزار دینار وام از مال بدآل
دنیای بیوفا و این زال ستمکش عروس نما در کیسه ام نیست یکدام و دلم از دست
غریمان در کاشانه سینه تنگ بتنگ و ضمیر کریم از کلمات گلوگیر ایشان
بآن بحر لئیمان بی صرفه گره برگره بخیلان بقبض و بسط هم آهنگ اکرم
بحر کرم ممتد بخشش و عطا از ورطه جانکاه تقاضا آن زورق آرزو بساحل
حصول مدعا رسید و افواج امواج قلزم شداید و شده لجاج و الحاح مستطیلان
از سر این غریق بحر مدیونی بموجه اعطا زدن کوتاه اندیشه باید و فتح الباب این
مقفل بغیر از زبانه کلید امداد خلف الصدق گشاینده باب خیبر از غیری
نه بیگانه آشنا نماید آن سحاب امطار مکرمت و احسان بر شحات
ابر امتنان چمن آمال و آمال آن شکسته بال بی سر و سامان را سیراب
گردانید و بمذاق جان تلخ کام شور آبه محن و آلام لذت چاشنی شهد سخا
رسانید سایل شکر بر زبان و باوراد شیرین دعا و ثنا گویان بمقام خود
شتافت و حضرت آنجناب در حین اکرام با جمعی بتناول طعام اشتغال داشت
و طالب سیم خام را بنوازش نان تحفه نفرمود بر لسان گوهر فشان گذرانید
که قسم بذات پاک رسول صاحب لولاک تا امروز نمیدانستم کسی ... غره

باید کف بیاو نان بحور بر ضمیر طالبان مطالب و مآرب صدق و صفا پوشیده
نماند که چون مناقب و مفاخر آن امام ستوده مآثر از حیز احصا و حوزه استقصا
متجاوز بل متباعد است و تفصیل آن مجلدی باید علیحده لاجرم متضمار زبان
سمند واسطی نژاد قلم را در میدان بیان و ترنم چمن نوای نوگل همیشه بهار
امامت نگاشته می شود ذکر در بیان ولادت با سعادت سبط رسول الثقلین
و نور العینین مولانا و مولی الکونین ابی عبدالله الحسین صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین چمن نوایم در این داستانها سخن گویم از گفته راستان
نخلبندان صحایف حدایق آثار اهل بیت سید مختار را بیاری قلم مرزبان و بستان
بیان گلشن همیشه طراز این حکایات صدق آیات را چنین تیار که آراسته
و پیراسته و عندلیب خوش نواز ناطقه صادقه را با صول نغمه روح افزای راستان
بر گل سر شاخه این داستان بدین سان مترنم ساخته اند که چون پنجاه
روز از تولد امام زمن حضرت حسن علیه السلام منقضی شد صدف بحر عصمت
و استار حامل آن در شاهوار گشت و بعد از انقضای مدت شش ماه بر سنت نجم
سعیم آن اختر برج کرامت عرصه زمین و زمان را از پرتو وجه خود مزین و منور
گردانید و بیمن مقدم همایون حضیض سماک را از اوج سمک و بسیط کره خاک را
بوفور نشاط از بسط افلاک بگذرانید شعشعه اختر بهجت اثر پرتو افکن آینه ضمیر
ستیر حبیب حق قریر گردید بیت الشرف زهره فلک عفت و استار را از فروغ
طلعت ضیا بخش عالم مدار مطلع انوار و مشرق افتخار ساخت و بعد از ادای
اذان و اقامت در سمع شریف آن غنچه باغ جهان آرای امامت موجب حکم سماوی

اسم سامیش حسین مترادف شبیر نام پسر ابراهیم هارون نبیست قرار یافت و عقیقه از

برگزیده زمن بر وجه حسن اتمام و خطاب امامت از سینه بی کینه تا قدم مبارکست

مقدم شبیه حبیب صدر نشین بارگاه قدم بهد و جمال داشت هر گاه در خانه آن سرور

برنگ گوهر شب چراغ زمرد گلگون آفتاب زرین ایاغ طلسم ظلمت در هم شکستی

و از بیاض عذار و لمعان رخسار خورشید شعاع بذات همایونش راه بردندی

و کنیتش ابو عبدالله و القاب شریفش شهید و سید و طیب و وفی و زکی

و مبارک و تابع لمرضات الله و الدلیل علی ذات الله و سبط رسول الله و نقش

خاتمش ان الله بالغ امره و بصحت روایات آن امام همام در حال در حین

رحلت سید کاینات شش سال و چند ماه داشت و در حال شهادت پدر بزرگوار

خویش سی و شش سال و بعد از ارتحال برادر مستغرق سی و نه سال و کسری سنین عمر

شریفش به پنجاه و هفت رسیده بود که بقصد یزید پلید دهم محرم سنه ستین من

الهجرت علم شهادت برافراشت و بقولی شش زن و شش پسر و سه دختر داشت

و بقول شیخ مفید انجناب راشش فرزند بود علی اصغر زین العابدین و والده

ماجده اش شاه زنان شهربانو بنت یزدجرد بود علی اکبر در کربلا شربت شهادت

چشید و جعفر پیش از واقعه کربلا بریاض رضوان خرامید و عبدالله در حالت

طفولیت بزخم یکی از ملاعین در کربلا بسعادت شهادت رسید و از اولاد اناث

انجناب چهار نفر بودند سکینه رباب عاتقه و بعضی ام سلمه نام داشت و دیگری فاطمه

اللهم صل علی النبی المجتبی و سایر ائمة المهتدین آمدیم در بیان احادیث نبوی صلعم

که در شان شاهزاده انس و جان ورود یافته و مکارم اخلاق و محاسن آداب

که از آن امام عالیجناب بحیز ظهور پیوسته مجدداست که با مداد قلم و زبان بر اوراق
لیالی و ایام بمرور شهور و اعوام تولی نگاشت اما بنابر مقوله ما لا یدرک کله لا یترک کله
کله عمل نمود مختصری از مطول و موجزی از مفصل بر سبیل تیمناً و تبرکاً ایراد نموده
ومن الله التوفیق در ترجمه مستقصی سطورست که روزی سرور کاینات
امام حسین را بر ران راست و پسر خود ابراهیم را بر ران چپ خود نشانیده بود جبرئیل
نازل شد و گفت یا محمد صلعم حق تعالی این هر دو را بتو نخواهد گذاشت اکنون هر کدام را
عزیزتر داری اختیار کن آنحضرت حسین را برابراهیم برگزید و بعد از انقضای سه
روز از آن قضیه ابراهیم وفات یافت و هر گاه امام حسین بخدمت سرور انام
آمدی جناب رسالت پناه فرمودی اهلا و مرحبا بمن فدیته ابنی ابراهیم
و از سلمان فارسی علیه الرحمه مرویست که فرمود صاحب مقام محمود که حسن و حسین
دو پسر منند هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست
دارد خدا را دوست دارد و هر که خدا را دوست داشت لوای عشرت در بهشت برافراشت
و هر که دشمن گرفت ایشان را بتحقیق خصم که با من و عدو من معاند خداست دوزخ
برای سزای او مهیاست رباعی ای بهره مدام در تمنای حسین ۞ این مژده شنو ز جد آبای حسین
فردوس بود جای احبای حسین ۞ دوزخ باشد مقام اعدای حسین از جابر انصاری مرویست
که فرمود مرکز دایره رسالت طلب نمائید بنور آفتاب و ماه و زهره و فرقدین بعضی
از اصحاب تفصیل روشن ترخواستند نیر سپهر دین پرور فرمود منم آفتاب و علیست
ماه و زهره زهرا بتول عذرا و فرقدین حسنین ایضا از سلمان علیه الرحمه مرویست که
گفت رسیدم بخدمت سید ولد آدم در وقتی که امام خافقین حضرت حسین بر ران آن سرور

انس و جان تشنه لبهاء آنحضرت می بوسید لب و دندان او را و پیغمبر میفرمود تو سیدی و پسر سیدی

و امام و پسر امامی و حجت خدائی و پدر حجج تسعه از صلب تو اند و نهم ایشان قایم آل

محمد است و در عیون الاخبار مسطور است که فرمود امام الثقلین حضرت حسین

که روزی بخدمت جد بزرگوار خود رفتم چون نظر کیمیا اثر حضرت خیر البشر بر من افتاد فرمود مرحبا

یا اباعبدالله یا زین السموات والارض ابی بن کعب گفت یا رسول الله بجز ذات حضرت

صفات تو دیگری را آیا شرف زینت زمین و زمان تواند بود آنحضرت فرمود بدان خدائی که مرا

براستی بخلق فرستاده که حسین بن علی در افلاک بزرگتر از آنست که در زمین او را است

و در یمین عرش مصباح هدی و سفینه نجات نام نامی او را نوشته اند سید اجل

ابوالقاسم رحمه الله باسناد خویش در تاریخ خود آورده که روزی مهتر و بهتر عالم

بطریق توالی و تواتر پنج سجده بجا آورد و جمعی از صحابه سبب سجدات بلا رکوع

استفسار نمودند عندلیب خوش نوا و ما ینطق عن الهوی از گلبرگ غنچه دهان

چنین حلاوت بخش کام سامعه مستمعان گشت که آمد بمن جبرئیل امین و گفت یا محمد

به تحقیق دوست میدارد حضرت عزت علی مرتضی را من از غایت ابتهاج سجده کردم

آنگاه گفت دوست میدارد علی اعلا فاطمه زهرا را باز سجده شکر بجا آوردم بعد از آن گفت

پروردگار خافقین دوست میدارد حسنین را پس بسجده رفتم باز گفت حق دوست

میدارد دوستان ایشان را سر بسجده گذاشتم پس گفت خداوند عالمیان دوست میدارد

دوست داران ایشان را دیگر بار شرط سجده تقدیم رسانیدم ذکر مجمل از اخبار خاتم

الانبیا در بیان واقعه کربلا بثبوت پیوسته حضرت رب العزت چندین کره

جناب ختمی مآب را از شهادت امام شهید سعید و برادر بزرگوارش اخبار فرمود

و آنحضرت چند نوبت بصریح تصریح آن حادثه نازل نمود چنانچه تفصیل آن شرح
و بسط در اکثر کتب معتبره توضیح و تلویح یافته و بعضی از آن روایات صدق آثار
بر سبیل اجمال و اختصار در این اوراق ثبت افتاد از اسماء بنت عمیس مرویست
که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد جناب رسالت پناه بعد از فراغ اذان
و اقامت بی اختیار بگریست من گفتم فداک ابی و امی سبب گریه چیست فرمود حال
این طفل میگریم گفتم یا رسول الله ساعتی بیش نیست که این کودک متولد شده
و هنوز امری که موجب ملال خاطر مبارک باشد بظهور نرسیده آنحضرت در جواب
فرمود ای اسماء رسید در همین لحظه بمن جبرئیل امین و خبر داد که شهید خواهند ساخت
او را بعد از من گروهی از اهل بغی و عناد و نخواهند رسید آنها بشفاعت من
در روز معاد و بعد از آن فرمود که زینهار در اینوقت که قریب العهد است بولادت فاطمه را
از این خبر آگهی ندهی از ام سلمه مرویست که گفت شبی شاهباز بلند پرواز فضای سبحانی
الذی اسری از حجره من بیرون شتافت و بعد از ساعتی پریشان و مضطرب الاحوال
چیزی در دست که قبضه شریف از آن داشت گفتم یا رسول الله این چه حالتیست که مشاهده
میکنم فرمود امشب مرا بموضعی بردند از عراق که آن را کربلا خوانند و مکان قتل فرزندم حسین
و جمعی از اولاد و احباب از اهل بیت مرا بمن نمودند و من خونهای ایشان را برگرفتم اینک
در دست منست این را بستان و نگاهدار و هرگاه بخون تازه مبدل گردد بدانکه حسین را
شهید کرده اند و من آن را در شیشه جا کردم چون جناب امامت در کوفه شتافت روز
و شب در آن نظر میکردم تا دهم محرم آخر روز دیدم که آن همه خون تازه و عروس شهادت را
غازه گشته و بعد از اندک فرصتی خبر محنت اثر شهادت قدوه بشر بمدینه رسید

ایضاً از ام سلمه مرویست که گفت نازل گشت جبرئیل امین بر رسول رب العالمین
در حالتی که حسنین در کنار سرور کبار بودند و هر یک را می بوسید و می بوئید و گفت یا محمد
پروردگار خاص و عام ترا سلام میرساند و میفرماید که اعدای دین یکی ازینها را بزهر
گلشن جان نازنین ترا بباد سموم سم و دیگری را بصرصر بیداد شمشیر ستم از پا در آورند
بدرستی که دعای انبیا را اجابت توامانند اگر خواهی در حق ایشان دعا کن والا
باشد ذخیره از بهر شفاعت عصاة امت آن شفیع عاصیان روسیاه دستگیر
هر تیره روز گمراه شق ثانی را قبول نمود این دلالت دارد بر آنکه جناب شفاعت مرتبت
حیات فرزندان خود را فدای امت گردانید و عاصیان بدین وسیله از آتش دوزخ
باز رهانید مؤلف ببین تا در چه غایت داشت رحمت که بر احوال تبه کاران امت
بر اولادش هزاران جان فدا باد که فدای هر فدائی جان ما باد از شرحبیل بن عون مرویست
که گفت فرشته موکل بحار روزی بدریای اعظم آمده بالهای خود بگشاد و بهیبت تمام
آواز داد ای اهل عالم بجهت واقعه فرزند دلبند حضرت سید ولد آدم که او را
شهید خواهند ساخت جامه اندوه و غم در بر افکنید و طیلسان شاکری نیل
ماتم زنید و از آنجا بخدمت ختمی مرتبت آمده از کیفیت شهادت آن امام عالیمقام
آگاهی داد و جناب نبوی زبان نفرین بر قاتل آن امام ستوده آیین گشاد و در بعضی از روایات
آمده که هر روز ده فرشته بصورت مختلفه بطریق توالی و تواتر بخدمت آنسرور
آمدند و از سانحه پر کرب و بلای کربلا و کثرت ثواب آن مقتدا [illegible]
و وبال و نکال قاتل بدمآل خبر دادند نظم ترسم که لب قاتل او چون رقم زنند
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند ترسم ازین گناه شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب خود بروایات صحیحه ایراد نموده که در آن حین که روح الامین
از پیشگاه جلال کبریا بجهت مبارکباد تولد امام کرامت نژاد بخدمت خیر العباد می آمد
فرشته را که موسوم بفطرس و مقدم هفتاد هزار ملک مقدس بود دید مضطرب حال
بی پر و بال از فضای علیین بر بسیط زمین افتاده و از چشمه سار دیده غم دیده سیلاب
سرشک گشاده بزاری زار مینالد جبرئیل گفت ای فطرس این چه حالست و کدام سبب
باعث این ملالت است فطرس جواب داد که ایزد جل شانه مرا خدمتی فرموده و گونه
تهاونی در آن کار از من روی نموده برق غضبش در خرمن پر و بالم جسته پر و بالم
بجان و بالم گشته مرا عبرت ملائکه ساخته و از اوج عزت بحضیض مذلت
انداخت بار تو کجا میروی جبرئیل گفت مرا بجهت تهنیت مولود مسعود صاحب
مقام محمود فرستاده اند فطرس بزبان عجز گذرانید که چه شود اگر مرا بخدمت آن شفیع
المذنبین و دستگیر از پا افتادگان حزین رسانی تا بشفاعت آنحضرت بال
پروازم باز رسد جبرئیل امین ملتمس او را بحسن قبول تلقی نموده بعد از ادای تهنیت
و مبارکباد شمه از حال فطرس عرض نمود حبیب حضرت حق فرمود ای فطرس بی توقف
و اهمال تن سراپا محن خود را بر بدن این پسر فرزندم حسین بمال فطرس بموجب امر
آنحضرت عمل نموده و ببال مراد پرواز کرده رو بمکان خویش آورد و بعد از شهادت جناب
امامت چون بر آن قضیه ناملایم اطلاع یافت معروض جناب جلال احدیت گردانید
که الهی چه بودی مرا در آن وقت خبر شدی تا با رفقای خویش بر زمین میرفتم و با دشمنان
خاندان سید المرسلین حرب میکردم خطاب آمد که آن صورت جلوه ظهور نیافت
اکنون با تبعه خویش رفته بر مزار نور دیده سید اخیار مسکن اختیار کن و صبح

و شام بگریه مدام مواظبت نما و ثواب آب دیده خود را بجگر گوشه [illegible]

این مصیبت هول از زردکان این محنت نثار کن فطرس [illegible] الامر [illegible]

[illegible] بر زمین کربلا نزول نموده بدان شغل صواب اشتغال کرده [illegible]

قیامت بریزش سیلاب سرشک سحاب مژگان [illegible] روان [illegible]

حول نبی الحسین [illegible] چون [illegible] شهید [illegible] کربلا [illegible] علیه

لمی یوم القیامت خبر از آن میدهد [illegible]

خالد [illegible] گفت [illegible]

امام حسین علیه [illegible] آمد جوانی و برادر تمام گفت [illegible]

دستگیر اینجهان و انجهان الناس [illegible]

از اینحال اینجر داشته و وصیتی نمود [illegible]

عوارض استعانت از جناب [illegible] امام و [illegible]

بر تربیت [illegible] قومی را امداد الله باذن [illegible]

ای کنیز خدا باذن ایزد سبحانه و وصیت [illegible]

برخواست و گفت السلام علیک [illegible] این وسه [illegible]

فرمود یا امته الله این ملک [illegible]

و [illegible] آن حق [illegible]

بنر [illegible] و گرنه [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

اظهار زمان [illegible] فرمود در ایام امامت حسین علیه السلام مردی بر سر زنی و طفلی
شیرخوار نزاع افتاد و هریک بخدمت آن کاشف دقایق آمده دعوی خود وانمودند جناب
امام صورت احوال شوهر خود شنید که و تولا بحریف بر دو به طلب واشنید فرمود ای زن
پیش از آنکه [illegible] راز ترا منکشف سازد و پرده از روی کار تو براندازد راست
بگو و طریق کذب [illegible] اشاره بحریف نمود و گفت این مرد دیوانه و
فرزانه شوهر منست و این [illegible] دوست می برین مفتری کذاب از دین بیگانه در حضور امام شوهر
[illegible] ستم گیست و از این دعوی دروغ که شنیع است بنفروق
[illegible] امام [illegible] برسان [illegible] بیان آید طفل آنچه حقیقت و راست
[illegible] فصیح و بیان ملیح گفت یا امام هیچکس
[illegible] آل فلانست و او نه از ایشان برابو بیت من
[illegible] بعد از آن امام نشان آن زن را رجم فرمود و در روضة الشهدا
[illegible] روز [illegible] محرم امام همام امر کرد که لشکرگاه خندق و در هنگام شب
[illegible] اعدای دین و معاندان جهت شبخون نیاورند چون [illegible]
[illegible] از لشکر مخالف بر اسبی سوار پیش آمده گفت ای حسین
[illegible] در حضرت امام فرمود اللهم [illegible] هذا النار
[illegible] از پشت زین در گشت و پای [illegible]
[illegible] کنار خندق رسید [illegible] زبانه [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]

داد ما از ظالمان بستان ابن اشعث بدگوهر گفت یا ابا عبدالله تو را با حضرت چه نسبت
جناب امامت از سر غیرت بانگ بر آن ملعون زده گفت الهی پسر اشعث سلب نسب فرزند
رسول علی الحسب تو میکند مکافات او را تو بهتر میدانی در همان لحظه آتش مرتد را انقباض
شدید گرفت و در حالت استبراء عقربی زخم بر عورت آن روسیاه زد و آن ظاهر
و باطن نجس در نجاسات خویش غلطیدن گرفت تا جان پلیدش بدرکات جحیم و عذاب
الیم شتافت و جزای اقوال و افعال خویش را در نشأه تینی یافت و ایضا در آن کتاب
مسطور است که در آن اوقات که آب را بر اصحاب بسته بودند جعده مذکور گفت ای حسین
آب فرات را می بینی که چه صفا در جریانست و نصیب تو حرمانست حضرت امام همام
رو بدرگاه علیم علام آورده و گفت بار خدایا این خاک را با همان تشنگی و عطش
تا آتش دوزخ برسان و قطره آب بگلوی شوم این مشئوم مرسان فی الحال اسبش
بر میدواند و از عقب آن میدوید تا تشنگی بر او غلبه کرد بار ایستاد و فریاد العطش العطش
از نهاد آن بدنهاد بلند شده هر چند آب بیشتر میرسانیدند مقدورش نبود
که بیاشامد تا جان ناپاکش بر آمد در بیان روانه ساختن عبید زیاد لعین
امام زین العابدین علیه السلام را بدمشق نزد یزید پلید و وقایعات عجیبه
غریبه در آن سفر روی نمود ابو المفاخر گوید مردی را در طواف بیت الحرام دیدم
نقاب بر رو فروهشته و میگفت بار الها مرا بیامرز و از من عفو کن اگر چه میدانم
که نخواهی بخشید شیخ حرم گفت ای جوان همت که نه اندیش ناامید بودن از درگاه
واهب المنن کفر است هر چند بنده عاصی گنهکار باشد رحمت و بخشایش
او جل شانه بیشمار است بیت اگر چه جرم ما از حد برونست ولی صد بار فضلش زان فزونست

مشو نومید ز بی درگاه والله که باشد نومیدی کفر اینجا در جواب گفت ای صادق نفس

صبح جبین آنچه میگوید بلبشا به ریب چنین اما قصه مرا اگر اضغاث نمایم صدق

گفتارم که نمی توانم بگفت آرم بر شما روشن و مبرهن گشت اما ای محرم گفتند شمه از آن

باز نما تا خبری از حال ندامت مآلت برگیریم گفت من مردی بودم از لشکر عمر سعد و بعد از

شهادت حضرت امام حسین علیه السلام با جمعی که سر آنسرور را بدمشق میبردند

رفیق گشتم و در ذیل جماعتی که بحراست رؤس شهدا قیام داشتند منخرط آمدم

آن مدابیری دین بهر جا که میرسیدند بر سر سر آنحضرت و شهادت افق حلقه زده

جام شراب دایره میساختند و من از دور بر ایشان نظاره میکردم و گاه گاه بر حال شقاوت

مآل خود و آن گروه میگریستم تا شبی آواز ناله شنیدم لیکن کسی را ندیدم ناگاه نظر بجانب

افکندم خیمه از نور برپا مشاهده نمودم و جمعی را مشاهده کردم که بزیارت سر آنحضرت

اقدام مینمایند و مردی با عمامه سفید و جامه سبز بالای سر امام ایستاده از وی پرسیدم که

ایشان چه کسانند جواب داد که مقربان بارگاه جلیل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اند

بعد از آن دیدم جبرئیل بیرون خیمه در آمد و ندا داد که انزل یا صفی الله آدم و شیث و ادریس

هبوط نمودند بزیارت سر آنسرور پرداختند باز کرت دیگر جبرئیل گفت انزل یا نجی الله

[illegible] و هود و لوط نزول نموده شرط زیارت بجا آوردند دیگر بار جبرئیل آواز داد

که انزل یا خلیل الله ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب نازل گشته شرایط

زیارت بتقدیم رسانیدند و نوبت دیگر جبرئیل صدا داد که انزل یا کلیم الله موسی و هارون

[illegible] بزیارت مبارک شتافتند پس جبرئیل گفت انزل یا روح الله عیسی فلک نشین

[illegible] بزیارت سر آن [illegible] همراز خورشید اوج رفعت گشت

وبدین طریق هر پیغمبری که نزول میفرمود سر آستان بلندی بخش مرتبه وبهیم امامت را زیارت
میکردند تا آنکه در نوبت آخر جبرئیل آواز بر کشید که انزل یا حبیب الله دیدم که حضرت
ختمی مرتبت و علی عالی منزلت و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر طیار و جمعی
از صحابه کبار نزول اجلال ارزانی داشتند و سر حسین علیه السلام قدمی چند بطریق
استقبال پیش رفته جبین مبین خود را بر پشت پای سید اولین و آخرین مالیده
وبآواز حزین گفت یا جدا ببین که از ستمکاران چه جفا بر اولاد تو کردند حضرت رسالت
مآب سر آنجناب را بر روی دست گرفته و رخساره مبارک بر چهره همایونش گذاشته بگریه درآمد
و انبیای عظام بالتمام بموافقت سید انام رقت نمودند جبرئیل معروض داشت که یا رسول الله
اگر فرمان دهی با اهالی کوفه معامله قوم لوط پیش کنیم جناب رسالت پناه صلعم فرمود میخواهم
فردای قیامت با ایشان خصمی نمایم و داد مظلومان اهل بیت خود را در آن روز از اینها
باز ستانم جبرئیل گفت یا نبی الله گروهی از ملایکه عذاب قهر و هلاک این جماعه ناپاک
که بامر حراست قیام دارند مامورند آنحضرت فرمود مختارند پس ملایکه با آتشین حربها
در رسیدند و چهل و نه ناکس را بنار غضب جبار سوختند و من در آنحالت فریاد بر کشیدم الامان الامان
الامان یا رسول الله آنحضرت فرمود برو لا غفر الله لک و من سگ بدرگ بیباک
شک ندارم در اینکه فرمود رسول رب العالمین خلاف باشد اهل حرم گفتند نقاب برو
چرا کشیده گفت از هول آن واقعه تغیری فاحش در بشره ام بهم رسیده چون مبالغه تمام
نقاب از چهره منحوس خود برداشت روی شر مانند روی خوک شده دندانها بشکل گراز
می نمود مشایخ حرم را از آن صورت مکروه لرزه در اندام افتاده گفتند ای شوم
دور شو از پیش ما مبادا بسبب شامت تو گرفتار بلا گردیم و چون آن مطرود درگاه ایزدی قدمی
چند

چندان خارج قلعه حرم بیرون رفت صاعقه از هوا پدیدار گشته آن ناپاک را پاک بسوخت
از ابوسعید دمشقی روایتست که گفت من همراه گروهی بودم که سر امام حسین علیه السلام را
از عراق بشام میبردند چون نزدیک بدمشق رسیدند آوازه بلند شد که شبیث بن قعقاع
خزاعی لشکر فراهم آورده و داعیه آن دارد که بدستیاری شمشیر الماس گون و پای مردی
شبیخون زند و سرهای سروران شهادت افسر را ازین گروه ابتر باز ستانند سران
سپاه و متهوران روسیاه متوهم گشته باحتیاط تمام راه می پیمودند و قریب
بعصر بدیری رسیده آن را منزلگاه ساختند و رؤس شهدا را با مخدرات استار
عفت بدرون دیر در آوردند و به پیر دیرانی در باب محافظت سفارشها نمودند
و راهب سر امام را در خانه در آورده مقفل ساخت و از غایت احتیاط شب که برگرد
حجره میگشت ناگاه دید آنخانه تاریک روشن شد پیر دیرانی از سر تعجب براه روزنه
نظر بدرون انداخت دید که آن روشنی ساعت بساعت در افزایش و افزونیست
و بعد از لحظه سقف خانه شکافته شد و عماری با هیبت تمام نازل گشت و خاتون
زیبا رو با کنیزکان مشک بوی عنبر بوی از آن عماری در آمدند و صدا بلند ساخته
میگفتند راه دهید بنی نوع انسان حوا صفوة الرحمان را بهمین طریق حرم محترم
خلیل الله ساره مادر اسحاق و هاجر والده اسمعیل و راحیل مادر یوسف و صفورا
دختر شعیب زوجه کلیم الله و کلثوم خواهر موسی و مریم مادر عیسی و آسیه زن فرعون
و ام المومنین خدیجه کبری و بعضی دیگر از ازواج مطهرات حضرت سید کاینات صلعم
نزول فرمودند و سر مبارک امام سعید شهید را از میان صندوق برگرفته زیارت
میکردند و آنگاه غلغله عظیم برخاست و عماری نورانی در نهایت بوارق

وشعاع شمع و غایت انوار و لوامع پیدا گشت و شخصی از آن میان بانگ بر سر زد که ای چشم و چراغ پیغمبر

زد که چشم بهوشان بانوی سرادق عصمت و جلال و خاتون عفت و کمال

نتیجه سلطان سریر لولاک نور دیده حبیب خالق انجم و افلاک سیده نساء شفقه

روز جزا بتول عذرا فاطمه زهرا میرسد پیر از غایت حیرت و هیبت بیخود و افتان

بعد از زمانی بهوش آمد حجاب در پیش نظر دید و خروش زاری عجیب بشمع رسید

از آن میان میگفت السلام علیک ای شهید مادر و غریب مادر وای یتیم مادر وای مظلوم مادر

وای مغموم مادر وای نور دیده غمدیده وای آرام دل رمیده ای فرزند دلبند وای سرور جان

مستمند اندیشه مکن که داد تو را از معاندان تو بستانم پیر ترسا از استماع اینکلمات

جگر تاب یکبارگی از خویش رفت بعد از افاقه نشانی از غبار نیها و اثری از آن گریه و زاریها

نیافت خود بدرون حجره کشید و قفل صندوق را بشکست و سر آنحضرت را از آنجا

برآورده در پیش گذاشت و نوحه و زاری بر داشت و میگفت ای زبده مکین و مکان

وای خلاصه انس و جان بحق آن خداوندی که تو را این کلمات ارزانی فرموده و خواتین استار

عزت و حجله نشینان تتق نبوت بزیارت تو می آیند که مرا از حال خود اخبار فرمای

چه کسی و نام تو چیست که تو را از آنجمله نعت و محامد محمدیت صفات و ذات ملکی ملکات این سر را

در تورات و انجیل به قال و قیل خوانده ام ناگاه سر آنسرور بتکلم آمد و فرمود انا مظلوم وانا

مهموم انا مقتول انا غریب انا ابن نبی المصطفی و انا ابن علی المرتضی نظم

من نور دو چشم مصطفی ام * فرزند علی مرتضی ام * سردفتر خاندان خویشم * برگزیده حضرت خدایم

بیچاره و غریب و مستمندم * مظلوم و شهید کربلایم * پیر دیرانی از اصغای اینکلام سبک

کمان بیش بسر حد یقین پیوسته مریدان خود را که هفتاد تن بودند جمع آورده آنچه دیده

و شنیدند که بیان نمود همه آنها ناله و نفیر بلند ساختند و به پنجه اضطراب خاک ماتم بر سر ریختند
بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام شتافتند و بمقراض کلمهٔ لا اله رشتهٔ کفر
و زنار شرک از میان بریده رقبهٔ عبودیت بربقهٔ الا الله در آورده معروض داشتند
اگر اجازت باشد بدستبرد شبیخون این ملاعین حصن را لگدکوب ممات سازیم
و دل از تشویش آن جماعت شوم پردازیم امام علیه السلام فرمود واهب عطیه بخش
عالم شما را جزای خیر کرامت کناد غنچهٔ خاطر بصرصر تشویش این جمع پریشان مشوش
و درهم مدارید اینها انما فانا بسزای کردار ناهنجار خود میرسند و عذاب و عقاب برای
ایشان آماده است خواهند کشید و به تحقیق وبال و نکال عقبی غایت و نهایتی ندارد
شدیدتر است از قتل و اذلال دنیا و در روضة الشهدا بروایات ثقه مسطور است
که چون تن و غبار روش شهدا قریب بشهر موصل رسیده نزول نمودند و صندوق سر
امام همام بر سنگی گذاشتند قطرهٔ خون بر آن سنگ چکیده و هر سال در ایام
عاشورا خون تازه رنگ از آن سنگ میجوشید و مردم از اکناف آفاق و اطراف
و دیار در آ [illegible] ه بمراسم تعزیت قیام مینمودند و همچنین بود تا در زمان عبد الملک
مروان بگفتهٔ آن تیره روان سنگ را از آن مکان سبک برداشتند و دیگر کسی
از آن نشان نداد اما در آنجا گنبدی ساخته اند و آن را مشهد نقطه نام نهاده اند
الآن سعادت منشان توفیق رفیق در آن مجتمع گشته شرایط تعزیت امام
معصوم مظلوم نوعی بجا می آورند که خون از دیدهٔ سنگ و دیدهٔ سپهر فراخ دامان سنگ
فرو می بارند ایضا در آن کتاب [illegible] از کتب اخبار مذکور است که چون آن ملاعین
[illegible] رسیدند بر قلهٔ کوه قلعه‌ای دیدند با شکوه و مردی نصرانی یحیی نام در آن

مقام قیام داشت و اهالی قلعه باستقبال سران سپاه پیش رفتند یحیی شرط مرافقت
بجا آورده و آن ملاعین بنابر شیوه ناستوده خویش در هر شهر و قصبه نزدیک میرسیدند
روس شهدا را از صندوق بیرون آورده بر سر نیزه می بستند بعمل آورده بودند
چون نظر یحیی بر سر امام حسین علیه السلام افتاد دید لبهای مبارکش در جنبش است
گوش فرا پیش داشت این کلمات بسمعش رسید سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون یحیی از مشاهده این حال و استماع این مقال در بحر حیرت
فرو رفته از اسم شریف و نسب آن سرور عالی حسب استفسار نمود گفتند حسین بن علی است
گفت از حال مادرش خبر دهید گفتند فاطمه بنت محمد صلعم رسول صمد گفت حقا
که دین جد او بر حق است و گرنه این برهان از او ظاهر نشدی پس بادای کلمه شهادت
زبان گشاد و عمامه مصری از سر افکنده قطعه قطعه ساخته بجوانان اهل بیت داد و جامه
خز و هزار درم بخدمت امام زین العابدین علیه السلام برده جوانان پیدین [illegible]
پیش آمده گفتند ای یحیی چه جرمست که با معاندان خلیفه زمان بجای آوری از برای
این اسیران آن مردود [illegible] ببینید از یم یحیی ازین حرف چاشنی شهادت و لذت محبت
بشمشیر بران بر آن سگان حمله نمود و بیست تن از آن مخاذیل را بصدمه صارم برافکنده
روی بریاض رضوان آورد و الان مرقد آن راسخ الایمان بر دروازه حران تربت یحیی مشهور
و دعا در آنجا باجابت مقرون بر ضمیر اشراق نظیر عارفان معارف پوشیده نخواهد بود که بسیاری
ازین قبیل روایات صحت آیات در کتب مبسوطه بشرح و بسط مذکور است و در این مختصر موجز
بهمین چند روایت اختصار رفته و در روضة الشهدا مسطور است که در آن اوان
که سر امام انس و جان را در مجلس یزید پلید در آوردند رسول قیصر روم در آن انجمن

حاضر بود چون نظر شن بر سر آن سرور افتاد بی اختیار بگریست و روی بر پای بلند او آورده و گفت ای شهسوار کام شد از این ایام نافرجام و رسوا ملک اسلام از پرتو لمعات جمال خورشید آیات بسط زمین را رشک افزای سپهر برین داشت برسم تجارت از دیار شام بدار الهجرت سید انام شتافتم و بتقبیل انامل فیض شامل آن خلاصهٔ جان و دل که فی الحقیقه ابواب جنت و کلید باب هدایت بود فایض آمده محقر هدیهٔ پیش بردم از نامم استفسار فرمود گفتم عبدالشمس بر زبان فیض ترجمان گذرانیده که نورا عبدالوهاب خوانده‌ام و در زمرهٔ اولئک اصحاب الجنة هم الفائزون منسلک آمد و بمقراض لا رشتهٔ زنار کفر از میان بگسست و بطراز لا اله الا الله جمال شاهد ایمان را بیاراست الذت جاشنی شهد کلمهٔ گفتگوی کفر از مذاق جانم برانداخت و بیقین دانستم که مجلس مبارک دم نیک پی غلام ملبشر نام این خواجه فرخ لقای خورشید فر بود که فی مجلس نام او چو با ایام مژده داد از یمن نام او نفس جان بمرده داد و بعنایت و توفیق سرمدی و الطاف کرایم احمدی از ظلمت آباد کفر و خذلان بایمن آباد امن و امان شتافتم و از آن باز تا حال از اسلام خود بر هیچکس ظاهر نساختم و ملک روم را دستور بلکه هیچ یک از اهل آن بوم را بر اسلامم اطلاعی نیست مگر او لا دم که درین سر با من هم سرانند القصه در همان زمان این عزیز مصر شهادت که سرشن برین حال در پیش تو فرعون غرق نیل معصیت منیم در آمد و در آن ایام کودکی بود خرد سال و رسوا ملک متعال ما له مثال اغل و کنار خود را گشاده آن بدر فلک امامت را در بر کشید و بوسه بر غنچهٔ لب و گوهر دندان او میداد و میفرمود بارها از رحمت حق لا که تو را آنچنان حق بکشد و بدین جرات

وجارت خجسته نهاد با روخسارت مدار البوار کشته و روز دیگر بخدمت آنحضرت در مسجد

بهم این اختر عالم افروز با برادر ستوده سیر خود درآمده متفق اللفظ گفتند یا جدا

تو بفرما که از ما کدام یک در قوت قوی تر است زیرا که کشتی معیار عیار زور بازوی

ما نیامده است و فرمود جانان چه کشتی بحال شما مناسبتی ندارد هر کدام خطی بنویسید

و بقدرت قلم قوت سرپنجه خود بنمایند چنین ورق آرای برج اجتبا حسب الامر

رسوم مجتبی ارقام نسخ بر تخته کشتی کشید صفحه نسرین عذار که نغدار ریحان خط

رشک عارض یاقوت لبان غلمان لقب آمده هر یک رقعه خوش را بنظر انوار آنحضرت در

درآوردند صیرفی دار الضرب قلمرو انشا بعد از تامل در آن تعلیق و املا فرمود

ای زیبا نقش لوح خاطر با صفا نستر دید خود سر مشق بنویس خط شعاعی آفتاب

اوج کمال و مشرق افضال است بر بدر در آنوقت من از سلمان استفسار نمودم آیا

بچه سبب صاحب مقام محمود میان فرزندان خویش حکم نفرمود سلمان گفت چون آنحضرت

هیچ را نهایت مصلحت نمیدارد بنابر تکلف خاطر عاطر هیچیک را روا نداشت گفتم

ای سلمان بحق شکیبهای اخوت جدید خبر ده مرا که آنچه در میان ایشان حکم فرماید

روز دیگر چون سلمان ملاقات دست داد از کیفیت آنحال سوال نمودم گفت جناب

مرتضوی نیز بنابر خاطر عزیز ایشان این محکم را حواله خاتون جنان فرموده بتول

عذرا و بانوی حرم سرا با خود اندیشید که اب و جد امجد این نوخطان دبستان مجد

و اعلام مدرس مدارس قدس و معلم معالم انس اند بنابر پاس خاطر ایشان چنین

صریر قلم در زبان بیک زبان سرایند و یکمعنی زیبا را بدو لباس رعنا کشیده اند

من چگونه ملال گونه جگر گوشهای خود را پسندم آنگاه فرمود ای جانان مادر سلکی دارم

از مروارید آبدار و لؤلؤی شاهوار نظم آن را بر فرق شما نثار کنم هر کدام از شما زیاده بر چند
قافیه مدعایش مستعدتر شنیده چون هر یک از آن دو درج امامت سه دُرر بودند چهارم
که پنجم نداشت و در پهلوی ششم حکم هفتم داشت جبرئیل امین بفرمان هشت رواق گزین
و نه طاق برین بدو نیم ساخت تا هر کدام علی السویه از آن دانها بر چیدند و همه در پله میزان
تساوی و تعادل هم سنگ یافتند پس از اینجا چنان مستفاد میگردد که جد امجد
و پدر عالی گهر و والده ماجده ایشان در خلاصه کون و مکان و زبده انس و جان اند
بدین قدر که ملال و غبار کلال صفحه خاطر اولاد گرامی نژاد خود را مکدر نخواستند
و نخواست پروردگار را هم و درجه درجه پاس خاطر ایشان میداشتند و میداشت
خداوند عالم و من در روم شنیدم قبل از این بچندی که اولیای دولت تو
که چند روزی است و باقی لت ❊ و برادر بزرگوار و بزرگتر این عالی گهر را ب
سم هلاک ساختند و با او بدین سو رادب مشاهده میرود نزد دغا باختند ای یزید
اگر ایمان بخدا و روز بازخواست داری از بازخواست این معامله با چه باز خواستی نما و اگر
بطریق اسلاف خویش طریق باطل پیش گرفته و بگزیزبان بدعوی اسلام مگشا باری
خود منصف باش و که تجاهل بر فرق غفلت مپاش در کدام دین و ملت و کیش
و مروت این فتوی نوشته باشند که فرزند و جگر گوشگان رسول خدا را شهید سازند
و تیغ جفا بر اولاد بهترین انبیا بازند و بهیچ وجه ملوم و معاتب و معذب و معاقب
نباشند و خود را از جمله مخلصان و احبای او شناسند ای وای بر تو و صد وای بر تابعان تو
چون سررشته سخن باینجا رسید حضار مجلس دانستند که ایلچی رسول قیصر
روم میگوید بر جابت غیرت او از انجاعت برخاست یزید پلید گفت ای عبد الشمس

ملک را بر من ارزانی می آوری و همت بر قلع و قمع سلطنت من می گماری اگر نه آنست

که تو رسول قیصری و آن سلطان با فر به جرأت کلمات تند گلوگیر تو را از زبان شمشیر

ادا میکردم آن مرد گفت ای مبهوت بی دین و ای منحوس کوته بین حرمت رسول قیصر

نگاه داشتن و عزت رسول ملک اکبر تؤتی الملک من تشاء و تنزع

الملک ممن تشاء طغرای منشور عنایت و کرامت او است فرو گذاشتن

عقلا بمیزان خرد خردان نسنجد یزید پلید بغایت برآشفت و او را بیرون شو گفت

در عیون الاخبار مذکور است فرمود امام هدایت انتما حضرت رضا علیه السلام

که هر که مصیبتهای ما یعنی واقعه کربلا بگرید یا بگریه آورد دیگری را نگرید چشم او روزی که

بگرید دیدها و هر که مجلسی ترتیب دهد و انجمنی مرتب دارد و ذکر ما را زنده

سازد نمیرد دل او در حالتی که بمیرد دلها در بیان شبهه که عوام را بخاطر

میرسد و جوابش در جلاء العیون مسطور است و جواب مجملش آنکه

احوال پیشوایان دین را با احوال خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان تکالیف

اگر جمعی بر سر اسرار قضا و قدر جمیعا مکلفند تکلیف ایشان در این باب

ما باشد و توانند رفع این قضاها که بر آنها مطلع اند از خود دور کنند باید هیچ قضا

جاری نگردد و هیچ بلا مبتلا نشوند و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان

واقع شود و این خلاف مصلحت عالم تقدیر است پس باید ایشان بعلم واقع

مکلف نباشند و تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند چنانچه ایشان

در باب طهارت و نجاست و اشیاء و ایمان و کفر عباد بظاهر مکلف بودند و اگر بعلم

واقع مکلف میبودند بایست با هیچکس معاشرت نکنند و هم چنین

بلکه اکثر عالم بکنند و اگر چنان بود حضرت رسالت پناه صلعم دختر بعثمان نمیداد
و عایشه و حفصه را در حباله نکاح خود نمی آورد و هرگاه چنین باشد پس حضرت امام
حسین علیه السلام بحسب ظاهر مکلف نبود بجهاد با وجود اعوان و انصار با منافقان
بهسا کند و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار نفر و وصول نامه از دوازده هزار نامه
از کوفیان بیوفا اگر حضرت تغافل مینمود و اجابت ایشان نمی فرمود ایشان را
بظاهر بر حضرت حجت بود و حجت آنحضرت بر ایشان تمام نمی شد جواب دیگر آنکه
در وقتی نرفتن فایده میکرد که آنحضرت در نرفتن سالم بماند و چنین نبود زیرا
که یزید لعین جمعی را فرستاده بود که آنحضرت را در مکه بگیرند و نزد یزید پلید برند یا بقتل
آورند چنانچه آنحضرت مکرر میفرمود که جمعی منتظر ایستاده اند که مرا بکشند در وقتی که محمد حنفیه
التماس ترک این سفر میکرد حضرت فرمود ای برادر من اگر من در سوراخ جانوری از جانوران
زمین پنهان شوم البته بنی امیه مرا بدر می آورند و بقتل میرسانند و در بعضی از کتب معتبره
مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی بعمر سعد ابن الوقاص داد و اورا بامارت حاج
مقرر فرستاده که بهر حیله ممکن باشد آنحضرت را بگیرد یا بقتل رساند و سی نفر از اکابر
بنی امیه ملاعین را برای این کار در آن سال فرستاد و باین سبب آنحضرت احرام حج را
بعمره عدول نموده پیش از اتمام حج روانه عراق شد و لهذا در زمان معاویه لعین برای
مصلحت دین و دنیای خود ظاهرا رعایت مینمود و مبادرت بقتل و اذلال ظاهر نمیکرد
و حضرت اجابت دعوت کوفیان نفرمود و صبر کرد پس هرگاه حضرت داند که بهر
حال شهید می شود و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن باسیری و مذلت اختیار
نماید محل اعتراض نخواهد بود جواب دیگر آنکه در وقتی که مصلحت در اعلان دین حق

خود را داند پیغمبران و اوصیا ایشان را تعرض مخاطرات عظیم می‌نماید چنانچه حضرت
نوح علی نبینا و علیه السلام را تنها بر چندین هزار کس مبعوث کرده باشد و موسی و هارون
به دعوت فرستاد و حضرت رسول صلعم را تکلیف تبلیغ رسالت در مکه نمود و اکثر
ایشان را برای مصلحت از شر اعادی حفظ نمود و بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجت
گذاشت که بانواع سیاستها شهید کردند و در حقیقت اگر نظر کنی آن امام
مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد و اگر با یزید لعین صلح
میکرد و انکار افعال قبیحه او نمی‌نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع
ملت سید المرسلین مندرس و منطمس شد و معاویه چندان سعی در اخفای آثار
آنحضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود و آن قلیل نیز باندک زمانی بر طرف می‌شد و کفر
عالم را فرا میگرفت و شهادت آنحضرت باعث شد که مردم قدری از خواب غفلت
بیدار شدند و قبایح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروج جماعت شد
مختار و غیره بهم رسیدند و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل افکند و همان باعث
انقراض و استیصال ایشان شد و در اواخر دولت بنی امیه و اوایل سلطنت بنی
عباس مخالفان چندان قوتی نداشتند ائمه اهلبیت علیهم السلام علوم الهی را
در میان خلایق منتشر کردند و بدع ارباب ظلم و عدوان را ظاهر ساختند و مشاهده
علوم و معجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند و دین امامیه را ظاهر
ساختند و حجت بر عالم و عالمیان تمام شد و تا حال الحمد لله در جمیع بلاد شیعیان
هستند و کتب ایشان و شرایع مذهب ایشان از همه مذاهب مضبوط‌تر و علمای
ایشان از همه علما بیشتر و داناترند و اگر نیک نظر کنی همه اینها از برکت خروج سید

الشهداست فدای او باد جان من وجمیع شیعیان آمین یا رب العالمین

جواب مجملی دیگر آنکه بعد از ثبوت عصمت وامامت ایشان در امورات

برایشان اعتراض کردن ودر هر چیزی از ایشان صادر شود محض خطاست ودر حقیقت

اعتراض بر خداست وایشان هرچه میکنند بفرموده خدا میکنند چنانچه کلینی بسند معتبر

روایت کرده حریز بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو شوم چه بسیار

کم است بقای شما اهل بیت واجلهای شما بیکدیگر چه نزدیک است باآنکه احتیاج مردم

بشما بسیار است حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه دارد در آنچه باید در مدت حیات

خود بعمل آورد در آن صحیفه است چون آنچه در صحیفه تمام میشود میداند که وفاتش نزدیک است و

بسیاری باقی نماند در آنوقت حضرت رسول صلعم نزد او می آید واو را خبر میدهد که وقت

رسیده ومنزلت او را نزد خدای تعالی باو می نماید چنین حضرت امام حسین علیه السلام

بصحیفه خود عمل کرد هنوز آنها تمام نشده بود حضرت رسالت پناه صلعم خبر شهادت

باو داد واورا مامور کرد که بیاید وچون مشغول نماز شد ملایکه استدعای نصرت

آنحضرت کردند وماذون گردیدند چون بزمین رسیدند آنحضرت شهید شده بود جمعی

از ایشان وحی کرد که نزد قبر شریف او باشند وبر مصیبت او بگریند تا او بدنیا برگردد

ودر رجعت شما یاری او بکنید واو طلب خون خود بکند این بود آنچه در آن صحیفه نوشته

شده بود وهنوز بعمل نیامده وبروایت دیگر جبرئیل در هنگام وفات رسول جلیل

وصیت نامه آورد وهر یک از دوازده مهر از طلای بهشت بر آن زده بودند هر امامی مهر خود را

بر میدارد وآنچه در تحت آن مهر نوشته شده در ایام حیات خود عمل نماید ودر آنهنگام

سخن بسیار است برای ارباب فطانت آنچه مذکور شد کافیست والله الموفق

مخدوم جهانیان سید جلال بخاری در خزانهٔ جلالی فی باب السابع عشر می‌نویسد

که متغلبهٔ بنی امیه فرزند رسول خدا را شهید کردند و بر علی مرتضی و حسنین سب جایز

می‌شمردند و در خطبات زبان بر زبان شتم اهل بیت می‌گشادند و انواع اهانت

و مضرت با آل رسول می‌رسانیدند پس من ایشان را دشمن می‌گیرم و مسلمان

نمی‌شمرم و منافق میدانم و از این قبیل کلمات در خزانهٔ جلالی مفصل و مشروح

بسیار ذکر یافته در این مختصر گنجایش نقل آن ندارد و تیغ زبان را بر مفارق

آن ملاعین بدین گونه فرود می‌آورد و لعن الله الظالمین لآل رسول الله قاطبة

ذکر مجملی از سیر فرخنده اثر چهارم ائمهٔ اثنا عشر هادی کافهٔ بشر زین السموات

والارضین علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلام روح جهان یافته زور زینت و زین

بدر فلک قدر علی حسین ** شمع شبستان بتول و علی ** کشته از آن شمع جهان منجلی

رحمه پر میوه باغ نبی ** نادر تو باده راغ وصی ** نخل قدش سرو ریاض نعیم

بدر رخش لالهٔ جنت شمیم ** خاک درش کحل بصیرت فزا ** چشم بر آن خاک سیه کرده ما

لقب اطهرش زین العابدین و سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات و زکی و امین است

اطهرش روشن‌تر از خورشید مبین و اسم شریفش علی ابن الحسین جسم نفیس مقدار

خافقین والده ماجده‌اش شاه زنان شهربانو بنت یزدجرد کنیت همایونش

ابو محمد طینت میمونش مظهر اخلاق ممجد نقش خاتمش قابل الخیر سعید و من

انکر امامته فهو مرتد کرسی بلند مرتبه امامت بجلوس کرامت مانوس آن مقتدای

ابرار بموجب وصیت آبای بزرگوار پایه برتری نشست و برآراستن این مدعا صدق

ضیا
از حجر الاسود ادای شهادت بوقوع پیوست نهال قامت آن امام ستوده خصال
در حین انتقال وصی رسول ملک متعال سی سال داشت و در واقعه کربلا بیست و سه
سال و بعد از آن حادثه نازله سی و چهار سال عمر یافت و در هیجدهم محرم سنه خمس و تسعین
بدست عبد الملک مسموم آمده بتماشای گلزار قدس و ریاض انس شتافت و در گورستان
بقیع بپهلوی عم بزرگوار خویش امام حسن علیه السلام مدفون گردید و ایام امامتش سی و چهار
سال کشید در عدد اولاد آن قدوه کبار اهل اخبار را اختلافست اما از اسامی
اولاد ذکور آن امام معصوم مبرور آنچه متفق علیه است حضرت امام محمد باقر از ام
عبد الله فاطمه بنت امام زمن حضرت حسن تولد فرموده و زید در کوفه بسعادت شهادت
فایض آمده و عبد الله و عبید الله و حسن و حسین و علی بقول صاحب گزیده اقطس
لقب داشت و این هفت امام زاده علی النژاد از امهات اولاد بودند و اسامی بنات
مکرمات آن قدوه اهل نجات بقول شیخ مفید زینب و خدیجه و فاطمه و ام کلثوم بود
ذکر بعضی از مناقب و معارف مقتدای دین و پیشوای ارباب یقین سیدات الا
رفیع الدرجات امام علی زین العابدین سلام الله علیه و علی سایر الائمة
الهادین بروایت صحیح مرویست که نوبتی در مکه معظمه محمد حنفیه با آنجناب گفت یا علی صلاح
رسول خدا بمن حواله نماز برادر من پسر صلبی علی مرتضی ام و بامر امامت از تو سزاوارتر
امام زین العابدین علیه السلام بعد از اقامت حجج و براهین مبین بر زبان معجز بیان
گذرانید که مرا نسبت آنست نزدیک حجر الاسود رویم و صدق دعوی خویش شهادت
طلب نمائیم محمد بر این موجب رضا داد و باتفاق نزدیک حجر الاسود رفتند و گفت
محمد باشارة قدوه ارباب بشارة تقدم نموده شبهه مدعای خویش بسنگ سکوت حجر

سنگ بحرکت و نطق ازو پیش پرداز نشست آنگاه امام عالی درجات بعد از وقوع بمناجات
بر زبان آورد که ای سنگ بحق خداوند بخشنده نام و بحق مواثیق انبیا و اصفیا که در تو
ودیعت نهاده که ما را خبر ده از امام زمان و وصی حسین بن علی مقتدای انس و جان
حجر بفرمان حی اکبر بلغت عربی فصیح گفت بخدائی که سزاوار پرستش است که امامت
و خلافت بعد از حسین بن علی بعلی ابن حسین رسیده و ایزد جل شانه او را
او را از افراد بشر برگزیده و در آنحالت حجر بمثابه در حرکت آمده که نزدیک بود از موضع
خود بیرون افتد محمد بعد از مشاهده این امر بدیع غریب دامان از داعیه خویش در چیده
بامامت آنجناب قایل آمد و سبب لقب شریفش بزین العابدین مرویست که آن مستغرق
بحار قرب و اتصال بر شیوه ستوده خویش مشغول نماز بود که ملعون درگاه جلال کبریا
ابلیس غدار بصورت اژدهائی متمثل شده در نظر امام آمد تا شاید جناب امامت را از وجود
مشغول سازد غافل از آنکه جائی که عصمت علی و فاطمه باشد شیطان لب در آید اگر اژدها باشد
و امام همو متمکن اصلا از حالتی که داشت رجوع نفرمود تا ابلیس شقاوت فرجام انگشت
ابهام امام عالیمقام در دهان گرفته چنان بفشرد که آنحضرت متألم شد اما هنوز از
که او را بود حرکت ننمود تا بر آیینه ضمیر منیرش که مشکات هدایت و ولایت است روشن
که این جمره تیره لباس سیه درون شیطنت اساس ابلیس پر تلبیس است از زبان
ملعنتش کوه آشفته تیغ لاحول ارادهٔ فاسده آن لابد و نیم زد و در آن اثنا شنید
هاتفی سه مرتبه آواز داد که انت زین العابدین و بصحبت پیوسته که آن بهار گلزار یزدانی
پرستش شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و از کثرت عبادت مواضع سجود مانند
زانوی شتر درشت شده بود با وصف این همه عبادت این راه را چنان با ادب

و استقامت رفتن و چیدن وضو ساختن گلگونه عذار رعنایش از بس آگاهی رنگ کاهی
طرح انداختی و نهال قامت سرو مثالش در هوای آرزو یاد نسیم عنایت بستان امید
بر خود لرزیدی سائران را استفسار نمودند فرمودی هیچ میدانید که متوجه جناب عز و علا
و بارگاه عظمت و کبریا میگردم و کمر خدمت که بر میان می بندم از سفیان بن عیینه
منقول است که گفت نوبتی نتیجه سید بشر سبط ابطحی قصد زیارت بیت الله الحرام
نمود چون هنگام تلبیه شد رنگ گلگونش درهم شکست و لرزه بر اندام همایونش نشست
و زبان شیرین بیانش از ادای لبیک لب فرو بست بعضی از خواص اصحاب موجب
ارتکاب از آن امر صواب استفسار نمودند فرمود برق خوف این اندیشه در خرمن دلم
زده مبادا لبیک گویم و لا لبیک جواب شنوم و در اثنای این کلام در ر نثار سحاب
چشمش ستاره بار آمده موج اشک شفقی رنگش از افق گریبان و کنار سپهر دامان
در گذشت و چندن که گفتند از تلبیه چاره نیست بمجرد آنکه بر زبان آورد اللهم لبیک
لرزه بر اعضای مبارکش طاری گشت و بر صفت نور آفتاب از سپهر هودج بر مهد
زمین افتاد و بیهوش گشت و شمه ازین واقعه را مولانا محیی در فتوح الحرمین بیان نموده
در شواهد النبوة مسطور است که شبی در مدینه سائلی میگفت این الزاهدون فی الدنیا
و الراغبون فی الآخرة از جانب گورستان بقیع هاتفی آواز داد که آن علی ابن الحسین علیه السلام
در ترجمه مستقصی از ابو علی یا ابن رستم مرویست که گفت بهم روزی در مجلس امام حق
ناطق حضرت جعفر صادق صلوات الله علیه و علیهم اجمعین که از عمل حضرت امیر المؤمنین
مذکور میشد فرمود هیچکس را از امت طاقت عمل رسول مجتبی علیه التحیة و الثنا نبود مگر
علی مرتضی علیه السلام و جناب مرتضی هزار بنده از مال خود بکد یمین و عرق جبین بدست

[illegible]

آنچه از [illegible] آمد [illegible]

با آنجناب [illegible] خدا [illegible]

روایت [illegible] عبدالله عمر بخدمت امام زین العابدین [illegible]

و گفت [illegible] حکایت یونس پیغمبر [illegible]

امیرالمومنین علیه السلام را بر وی عرض [illegible]

گفته ام مادر [illegible] این حکایت نشنیده عبدالله گفت اگر راست میگوئی [illegible]

براستی گفتار خود [illegible] پس حضرت [illegible] بر دیده [illegible]

فرمود چشمهای خود را بگشا عبدالله گوید چون [illegible]

دریائی دیدم که موجهایش بلند شده بود [illegible]

پس حضرت [illegible] اضطراب [illegible]

ای ماهی ناگاه ماهی [illegible] از دریا سر بیرون آورد مانند کوه [illegible]

از [illegible] خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونس

خبر ده مرا از قصه یونس چگونه بود ماهی گفت ای سید من

[illegible] تا جد تو محمد [illegible] ولایت

پس هر که قبول کرد سالم ماند و هر که ابا کرد مبتلا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آله [illegible]

[illegible] من [illegible] قبول کنم ولایت امیرالمؤمنین و ائمه

[illegible] ولایت شما [illegible]

[illegible] حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] شنیدم که علی ابن حسین را سفید ساخته اند و میخواهند بدمشق ببرند

[illegible] مردان برندم همگان حبسش شتافتم و از مستحفظان باذون

[illegible] بجانب [illegible] رفتم و در او نگریستم و زار زار بگریستم و گفتم ای کاش من

[illegible] تو بودم [illegible] از این [illegible] به تحقیق بدان

[illegible] خواهم [illegible] رسد

[illegible] ازان دیدم که

[illegible] شد و فرمود [illegible]

[illegible] روز از این واقعه بگذشت [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] گفتند [illegible] فلان [illegible]

[illegible]

[illegible] رفتم [illegible] از من پرسید [illegible]

[illegible] تشریف آورده فرمود [illegible]

[illegible]

والله هنوز در آن خوف و خشیتم در شواهد النبوة مسطور است که روزی با جمعی از اصحاب
در صحرا نشسته بود ناگاه آهوی آمد و در برابر وی بایستاد و دست بر زمین میزد و فریاد میکرد
حاضران گفتند ای زبان دان آفرینش و مردم دیده ارباب بینش این بی زبان بدین
زبان سکنت بیان چه میگوید فرمود ناطق است بآنکه فلان قرشی دیروز بچه مرا
برده و از آن باز شیر نخورده می خواهم او را ببینم و شیر دهم پس امام همام علیه السلام حکم
باحضار قرشی فرمود و ما جرا را بر او خواند و قرشی آهو بچه را حاضر ساخته با آهو واگذاشت
و آهو بچه را شیر داده با خود گرفته روان شد و بانگ میکرد پرسیدند یا ابن رسول الله
اکنون چه میگوید فرمود میسراید جزاکم الله خیرا از منهال بن عمرو مرویست
که نوبتی در ایام حج از کوفه بمکه رفتم و بتقبیل انامل فیض شامل مردم دیده انسان یعنی
علی ابن حسین فایض آمدم از من احوال حرمله بن کامل اسدی پرسید گفتم در کوفه است
بر زبان معجز بیان فرمود اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار
چون بکوفه باز گشتم مختار خروج کرده بود بجهت ملاقات او رفتم و دیدم در موضعی سواره
ایستاده انتظار شخصی میکشید ناگاه حرمله را حاضر ساختند مختار گفت الحمد لله
الواحد القهار در دست قدرت او فوق قدرت همه دستهاست که مرا بر تو
دست داد و جلاد را طلبید و فرمود تا دست و پای آن دست نشین جحیم را بدستیاری
تیغ تیز دست و پای وی را جدا ساخت آنگاه بفرمود تا اشتر خواری نی دست بدست
حاضر آوردند و آتش در آن زدند و آن خاکسار بیچاره را در آن میان انداختند و بسوختند
من از مشاهده آن حال بی اختیار گفتم سبحان الله مختار پرسید که از چه تعجب کردی
قصه دعای امام را بیان نمودم مرا سوگند داد که تو بگوش خود شنیدی گفتم والله خود از زبان

معجز بیانش استماع نموده پس مختار از اسب فرود آمده دو رکعت نماز بگذارد و سجده شکر
بجا آورد و چون از آنجا روان شد گذرش بدر خانه من افتاد و تکلیف ضیافت نموده
گفت ای منهال از این خبری که از تو یافتم روز آنست که بشکرانه این توفیق روزه بدارم
در مناقب الطاهرین مسطور است که از وفور ظلم و تعدی عبدالملک مروان بر هاشمیان
و موالیان و مخلصان شکایت بجناب ملاذ و ملجا زمان و زمین امام زین العابدین
بردند آن حضرت فرزند ارجمند ستوده مآثر خود امام محمد باقر را طلب فرموده ریسمان زردی
باو داد و فرمود بر بام مسجد برآی و این ریسمان را تحریک نما چون جناب امام محمد باقر
بفرموده پدر امجد کار بست زلزله عظیم بر اماکن و مساکن و دروب و بیوت و دار و جدار
مدینه نشست و قریب ششصد خانه انهدام یافت اهالی مدینه مضطرب الحال و پریشان
بال بخدمت آن بحر مکرمت و افضال شتافته زبان بنالهٔ الامان الامان گشادند
و بلسان مسکنت بیان بیچارگی و فروماندگی خود بعز عرض دادند امام خطابخش پوزش پذیر
از سر جریمهٔ ایشان درگذشت و امام محمد باقر را باز خواند و آن ریسمان را از آنجناب گرفته بجای خود
گذاشت و فرمود شیوه این قوم با اصرار ظلمت و بیداد و شیمهٔ ابرار با ایشان با فتنت
و سداد ایضا در آن کتاب از ابوحمزه ثمالی مرویست که امام همام علی زین العابدین
علیه السلام بر میداشت در دل شب بر دوش مبارک خود انبان نان و میرسانید
بمساکین فقرا و مساکین پوشیده و پنهان و فرمود صدقه مخفی نشاند غضب
خداوند جلیل و خفی چون آن حضرت به بهشت عدن خرامید در هنگام تجهیز و تکفین آثار
آنچه بر دوش کشیده بود ظاهر و هویدا بود و جیره خواران بعد از ارتحال
بحالش پی بردند و دانستند که واهب المواهب مخفیه ذات آن امام رضیه صفات

بی منقوص است هر گاه نظر کیمیا اثر آن دریای نوال سحاب عطا بر گدای بی سر و پا

و سایل بی نوائی افتاد در بامید عطیه بحد منتشری آمد بر زبان شیرین مقال میگذرانید

که مرحبا و اهلا ای انکسی که زاد و توشهء ملا بر میداری و بخانه جاهها ان هم میرسانی

مولف گوید اگر کسی خواهد که تمامی یا اکثری از مناقب و مفاخر آن امام ستوده مآثر

در حیز تحریر و تقریر کشد محالست و صورت امکان ندارد نظم چه توان گفت وصف آبائی

که خداوند وصفشان گفته ۞ کی توان سفت در مدحشان ۞ ای جبرئیل این سخن گهر گفته

همه عالم طفیل ایشانست ۞ حق بگویم که حق چنین گفته ۞ قدرشان برتر از مکین و مکان

برتر از عرش پایشان رفته ۞ قدر و اعزاز عز و تمکین بین ۞ هر ملک آستانشان رفته

مهرشان هست مایۀ ایمان ۞ خصم گو باش زین سخن تفته ۞ حبشان از اصول دین دیده

چشم و عقل از نیست آن خفته ۞ خواجه روزگار بندۀ شان ۞ سال و مه بر درش داد و رفته

خصمشان خصم مصطفی آمد ۞ مصطفی این گهر چنین سفته ۞ نحن یا رب بعزت الشان

جرم ما را شکار و بنهفته ذکر خلاصه افلاک و انجم انام پنجم محمد باقر علیه و علی آبائه

السلام من ملک العلیم العلام منشور امامت و دین پروری بطغرای غرای نص

پدر عالی گهرش مسجل و چار بالش خلافت و سروری با آوازه کوس پنج نوبتش

بلند محل طلوع نیر مستنیر ذات انورش از افق کرامت و جلال در مرتبه پنجم ولادت

با سعادت در دار الهجرت سید المرسلین فی سنه خمس و سبعین جمعه صفر تاریخ

سیم و بروایتی [illegible] غره رجب و آن امام همام هاشمی طرفین علوی جانبین بود چه پدر

والا گهرش [illegible] حسین بن علی [illegible] ست و مادر ستوده سیرش فاطمه بنت

حسن بن علی [illegible] و انشاء لقب [illegible] باقر العلم و شاکر و هادی کنیت

همایون‌شان ابوجعفر نقش خاتمش العزة لله جمیعا و جناب امامت انتما در واقعه کربلا
سه سال داشت و در اوان رحلت پدر والاگهر خویش سی و هشت سال کشید و در سنه [margin: ست]
اربع و عشر مائه هشام بن عبدالملک مروان علیه السخط والنیران با آن مفضال
ابا ب سداد زهر داد و مرقد جنت آثارش در گورستان بقیع نزدیک مضجع امام زین العابدین
سلام الله علیهما الی یوم الدین اولاد آنجناب بقول شیخ مفید و بعضی دیگر از فضلا
صاحب تایید شش پسر و یک دختر بود جعفر و عبدالله که مادر ایشان ام فروه بنت قاسم
بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبدالله و جا برادر ام حکم بنت اسد المغیرة الثقفیه
تولد نموده و علی و زینب والده ایشان ام ولد بود آنجناب برای زوجه دیگر سریه
میلان بود حدیث قطب راوندی مولانا محمد باقر علیه الرحمه در کتاب جلاء العیون
نقل نموده قطب راوندی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که زید حسن با پدرم مخاصمه داشت در اوقاف رسول خدا صلعم و میگفت من فرزند امام حسنم فرزند
بزرگتر است اولی است از فرزندان امام حسین پس روزی زید عم مرا یعنی زید بن علی بن الحسین را
بخانه قاضی برد و در اثنای خصومت بعم من گفت ساکت شو ای فرزند کنیز سندیه عمم
گفت اف باد بر خصومتی که نام مادر در آن مذکور شود و دیگر تا زنده ام با تو سخن نخواهم
گفت و بنزد پدرم آمده و گفت ای برادر من سوگند یاد کرده ام که دیگر با زید بن الحسن سخن
نگویم و اعتماد بر تو کرده ام و اگر تو نیز متعرض نشوی حق ما ضایع میشود چون زید شنید که
پدرم متعرض جواب خواهد شد شاد شده او را در نظر مردم بیقدر خواهم کرد پس بنزد پدرم
امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت بیا برویم بخانه قاضی چون حضرت از خانه بیرون آمد
او را نصیحت کرد که از این دعوی ناحق بگذر و با دوستان خدا بجهت مخاصمه مکن اگر

خواهی معجزه ظاهر کنم که بدانی حق با من است بدان که این کارد را که با خود داری و از من پنهان
کنی اگر بسخن درآید آن کارد در شهادت دهد با آنکه من اولی ام بحق از تو دست خواهی
برداشت ازین دعوی بیجا از من گفت بلی و قسم یاد کرد پس گفت پدرم که ای کارد
بقدرت خدا بسخن درآی و گواهی بده برای من ناگاه کارد از دست او جدا شد
و بر زمین افتاد و بزبان فصیح گفت ای زید تو ستم کاری و حضرت امام محمد باقر احق
و سزاوارتر است از تو اگر دست از مدعی صحبت او بر نداری من ترا هلاک میکنم زید از مشاهده
این حال مدهوش شد و افتاد پس پدرم دست او را گرفت و برخیزانید و فرمود اگر
بسخن آید این سنگی که بر روی آن ایستاده ایم آیا قبول میکنی که حق از منست گفت بلی
پس جانب سنگ که زید بر روی آن ایستاده بود بحرکت درآمد بشدتی که نزدیک بود که شکافته
شود و از انجانب که پدرم ایستاده بود حرکت نکرد و آن سنگ بسخن آمد و گفت
ای زید تو ستم میکنی و امام محمد باقر اولی است از تو پس دست ازو بردار اگر نه ترا
بقتل میرسانم باز زید مدهوش شد و بر زمین افتاد و پدرم دست او را گرفت
و بحال خود برگردانید و فرمود اگر بسخن آید این درختی که نزدیک ماست و برای من
گواهی دهد آیا باور خواهی کرد گفت بلی پدرم درخت را طلبید و آن درخت بقدرت
خداوند هر سخت دست بحرکت درآمد و زمین را شکافت و نزدیک ایشان آمد
تا آنکه شاخهای خود را بر سر ایشان گسترانید و بقدرت خدا بسخن درآمد و گفت ای زید
تو ستمکاری و امام محمد باقر سزاوارتر است بحق از تو دست ازین دعوی بردار اگر نه
ترا هلاک میکنم پس باز زید مدهوش شد و افتاد و پدرم دست او را گرفت و برخیزانید
و درخت بجای خود برگشت پس زید سوگند یاد کرد که دیگر منازعت و مخاصمت با پدرم نکند

و حضرت برگشت و زید در همان روز متوجه شام شد و نزد عبد الملک بن مروان رفت چون بنزد
او در آمد گفت پیش تو آمده‌ام از نزد جماعه کری و دروغگوی که حلال نیست ترا اگر او را بگذاری
و آنچه دیده بود نقل کرد پس عبد الملک لعین نوشت بوالی مدینه که امام محمد باقر را مقید
کرده و نزد من بفرست و بازید گفت اگر قتل او را بتو فرمائیم قبول خواهی کرد گفت بلی
چون نامه بوالی مدینه رسید در جواب عبد الملک نوشت که آن مردی تو او گفته امانت ما و بر سانم
و او را بسوی تو بفرستم مردیست که در روی زمین کسی در عفت نفس و زهادت و ورع باو نمیبینم
و چون بمحراب عبادت صدا بتلاوت و قرائت بلند میکند وحشیان و مرغان نزد او حاضر
میشوند برای استماع صوت حزین او و تلاوتش مانند تلاوت حضرت داود است و در وقت
خواندن زبور همانا بهترین مردم و حال نرم‌ترین مردم و سعی کننده‌ترین مردم است در تضرع و عبادات
و برای حرمت خلیفه مبارک و مناسب نمیدانم که متعرض ایذای چنین کسی شوی و بر عمر و حالت خلیفه
میترسم اگر آسیبی باو برسانند زیرا که حق تعالی تغییر نمیدهد هر نعمت خدا را بر مردم مگر آنکه تغییر دهند
حالت خود را در شکر نعمت او و چون نامه بعبد الملک رسید مضمون نامه را پسندید و از والی خشنود
شد که باین امر شنیع مبادرت ننمود و دانست که خیر خواهی او کرده و چون نامه بر زید خواند گفت زر
داده و والی را از خود راضی نموده عبد الملک گفت در این باب بهانهٔ ترا اینجا طلبید باین سبب
او را در معرض انتقام خود در آوریم زید گفت نزد اوست شمشیر رسول خدا صلعم و سایر
اسلحه و زره و عصا و متروکات او بفرست و آنها را از او بطلب اگر اینها را نفرستد ترا
از برای کشتن او راهی بهم خواهد رسید و نزد مردم معذور خواهی بود پس عبد الملک بوالی مدینه
نوشت که هزار هزار درم برای محمد بن علی بفرست و اسلحه و زره رسول خدا را از او بطلب
پس والی مدینه بخانه پدرم آمد و نامه عبد الملک بر او خواند پدرم گفت چند روز مرا مهلت ده

والی گفت چنین باشد پس پدرم عطاها چند و مشتمل بود بر آنها و عبدالملک بن مروان
از شمشیر و عصا و انگشتری و غیر اینها مهیا کرد و برای والی فرستاد و والی آنها را برای عبدالملک
فرستاد و عبدالملک بدیدن آنها بسیار شاد شده و زید را طلبید و آنها را با و نمود چون
زید آنها را دید گفت ترا بازی داده و هیچیک از اینها امتعه حضرت رسول صلعم
نیست پس عبدالملک بپدرم نوشت که مال ما را گرفتی و آنچه طلب کردیم برای ما نفرستادی
پدرم در جواب او نوشت که آنچه من دیدم برای تو فرستادم خواهی باور کن و خواهی مکن [illegible]
عبدالملک تصدیق آنحضرت نمود و اهل شام را طلبید و برای مفاخرت آن متاعها را
با ایشان نمود و گفت اینها متاعهای حضرت رسول الله است برای من فرستاده اند و بسبب ظاهر
زید را گرفته مقید و محبوس گردانید و گفت نه آن بود که من نمیخواهم که بخون هیچیک از شما
فرزندان فاطمه مبتلا گردم هر آینه ترا بقتل میرسانیدم و نامه برای حضرت نوشت که پسر عم
ترا برای تو فرستادم تو او را ادب نما [illegible] در خدمت تو باشد [illegible] زینی برای آنحضرت
فرستاد که بر آن سوار شود چون زین را بخدمت [illegible] آوردند حضرت [illegible]
دانست که اینها همه مکر و حیله است و آن ملعون زید را فرستاده [illegible]
شهید کنند پس آن امام مظلوم بزید گفت وای بر تو چه بسیار عظیم است [illegible] تو
اراده کردی و این چه اندیشه شنیعه است که بر دست تو جاری میگردد و حال [illegible]
نمیدانم این زین را از چوب کدام درخت [illegible] ساخته اند [illegible]
ولیکن چنین مقدر شده است که شهادت من باین نحو [illegible]
پس خلیفه ملعون بر اسب زین نمود و حضرت بر آن اسب سوار شد [illegible]
تمام بدن مبارکش ورم کرد [illegible]

آنحضرت را حاضر کردند و در میان ایشان جامه‌های سفید در سفر پوشیده و در آنجا احرام
حج بسته بودند فرمودند ایشان را در میان کفنها قرار دهند و سه روز در درد و الم و مشقت
بود در روز سیوم با سایر شهدای آن اهل بیت رسالت ملحق شد پس حضرت صادق علیه السلام
فرمودند آن زن هنوز نزد ما او بچه است و هر وقت در آن نظر میکنیم شهادت
آن بزرگوار بخاطر می‌آوریم و چنان او بچه خواهد بود تا طلب خون خود از دشمنان خود
بکنیم پس بعد از چند روز زید را در دین عارض شد و مختلط گردید و هذیان میگفت و نماز
نمی‌کرد تا آنکه بعذاب الهی واصل شد پوشیده نماند در بیست و سه موضع این حدیث
کفر زید ثابت میشود اول آنجا که حضرت فرمودند زید بن حسن با پدرم محاجه
داشت بلاشک محاجه با امام مستلزم رد قول امام است و تکذیب قول امام کفر است
دویم آنجا که زید گفت فرزند امام حسن فرزند بزرگتر است او اولی است از فرزندان
امام حسین [illegible] احتمال دارد و دیگر احتمال آنکه مطلق فرزندان امام حسن اولی اند
از فرزندان امام حسین و همین بلاشک کفر است زیرا که مستلزم اثبات اولویت
امامت است از برای فرزند امام حسن و نفی آن از برای فرزندان امام حسین و از اینجا
لازم می‌آید که امامت در فرزندان امام حسین نبوده باشد و این نیز بلاشک کفر است
واحتمال دویم آنکه اولویت [illegible] در اوقاف حضرت رسول الله صلعم
باشد [illegible] مستلزم رد [illegible] امام و تکذیب اوست و بلاشک کفر است
چهارم [illegible] خصومت [illegible] نزد قاضی برد بر علی بن الحسین علیهما السلام
[illegible] شود [illegible] فرزند [illegible] نیز مستلزم کفر است زیرا که امامت
[illegible] اسمعیل [illegible] زن [illegible] فرزند کنیز [illegible]

هفت امام است که امهات طاهره ایشان همه کنیز بوده‌اند و بلاشک امانت به پیغمبر رسول
و هفت امام کفر است چهارم آنجا که شمار شد با آنکه خصومت بلاواسطه با امام خواهد کرد
اینمعنی نیز مستلزم کفر است پنجم آنجا که گفت او را در نظر مردم بیقدر خواهم کرد و اینمعنی
باشد کفر است ششم آنکه نزد حضرت امام محمد باقر آمد و گفت بیا برویم بخانه قاضی
و حال آنکه رد کهانیدن از حجت خدا و امام برحق و او را حجت الله تکلیف کردن
که بیا برویم بخانه قاضی که از جانب خلفای اموی منصوب بوده علانیه سب و لعن نسبت
بجناب امیر المومنین صلوات الله علیه و اولاد او میکنند با ایمان جمع نمیشود و باشد
کفر است هفتم آنکه نصیحت امام را قبول نکرده و سرتابی نموده با وجود سه بار معجزه دیدن
از کار و سنگ و درخت و این نیز کفر است هشتم آنکه سوگند یاد کرد با آنکه منازعه
و مخاصمه نکند و باز مخالفت سوگند نموده و اینمعنی مرده است بین فسق و کفر زیرا
که اگر با غیر امام اینمعنی بعمل آید فسق و معصیت خواهد بود و اگر با امام باشد مستلزم
کفر است نهم آنکه متوجه شدن بشام و رفتن نزد عبد الملک بن مروان بقصد
ور غلانیدن او بآذیت امام مانند جبر یا قتل و اینمعنی بلاشک کفر است دهم
گفتن آنکه نزد تو آمده‌ام از نزد ساحر جادوگر یازدهم گفتن صریح دروغ گوئی دوازدهم
گفتن آنکه حلال نیست ترا اگر بگذاری او را یعنی واجب است بر تو قتل او و این سه
قول مستلزم باشد کفر و عناد است سیزدهم والی شام را بر صرافت اینمعنی آوردن
که بوالی مدینه نوشته که امام محمد باقر علیه السلام را مقید کردن و نزد من بفرست
چهاردهم چون عبد الملک با زید گفت اگر قتل او را بتو فرمایم تو قتل خواهی کرد زید
گفت بلی و کفر قاتل امام را سهل انگاشتن و او را معاف داشتن قطع نظر

از کفر زید کفر قایل این قول نیز ثابت می‌شود یازدهم مطالب دوازدهم او نزد جمیع عالم
بر اعادی و مخالفان و بیگانگان ظاهر و بر کسی خود را از آن پنهان و اندک حسد
پنهان ماندن بکمال کور باطنی و کفر است زیرا که حسد و عداوت و بغض و کینه
از هر که باشد بد و ناپسندیده است و از بنی عم و برادر و خویش زیاده موجب اذیت
بیگانه چه اذیت بقدر توقع است و توقع اعانت و تعظیم از خویشان و اقارب
زیاده می‌باشد نسبت به بیگانه و الحق بیگانگان رتبه جناب امام و کمال او را بدانند
و او که از یک قوم و قبیله و برادر و بنی عم باشد کور شود و نه بیند کمال تعجب و اذیت است
سیزدهم گفتن آنکه زر داده است و والی را از خود راضی کرده است و اینمعنی مستلزم کفر است
زیرا بدلیل حدیث لعن الله الراشی والمرتشی معاذ الله بسبب رشوت قبول امامت را
چهاردهم آنکه چون عبد الملک گفت تو را بهانه بخاطر میرسد یا نه بسبب او از عرض
انتقام خود را آوریم اینمعنی را قبول نمودن مستلزم کفر است پانزدهم آنکه گفتن زید
که نزد اوست شمشیر حضرت رسول صلعم و سایر اسلحه و عصا و زره و انگشتری
و متروکات او بفرست و آنها را از او بطلب اگر اینها را نفرستد تو را از برای کشتن
او راهی بهم میرسد و نزد مردم معذور خواهی بود و اینمعانی همه بیقین کفر است
زیرا که در میان اهل بیت علیهم السلام یکی از علامات امام آنست که شمشیر حضرت
رسول و سایر اسلحه و زره و عصا و انگشتری و متروکات آنسرور و جمیع انبیا را
نزد او باشد چنانچه وارد شده که بودن اینها در میان اهل بیت علیهم السلام
مثل بودن تابوت سکینه است نزد انبیای بنی اسرائیل و ملوک ایشان بجهت آنکه ایشان
منعم و ملک یعنی پادشاه مؤید من عند الله را می‌شناخته‌اند چنانچه در قصه طالوت

در قرآن و تفسیر مذکور است و از اینجا معلوم می‌شود که زید بمحض عناد دیده و دانسته
عداوت با حضرت که نه از روی جهل و نادانی او را کسی معذور دارد نموده‌اند هم اگر گفتی زید
بعبد الملک تو را بازی داده است و هیچ یکی از اینها امتعه حضرت رسول صلعم
نیست و تکذیب قول امام و ور غلانیدن دشمن را و بلاشک که کفر است
دوم آنکه متفق شدن با عبد الملک و زین زهر آلوده را آوردن که آنحضرت بر او
سوار شود و موجب هلاک او شود و این عین کفر است پس حکم شهید شدن
امام بسبب مکر و تزویر آن شقی نمود و شریک قتل امام شدن بلکه بر آنست که بلا
شریک قاتل امام کشتن بلاشک کفر است پس وجه دویم بموجب فرموده حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام تارک الصلوة شدن پس وجه سیوم شهادت
جناب آنحضرت بعذاب الهی واصل شدن او گفتار در تبیان بعضی از سیر امام
همام محمد الباقر علیه التحیه و السلام مناقب و مفاخر امام ستوده ماثر حضرت
محمد باقر علیه السلام بچند آنست که مضمار بیان ادهم تند جولان قلم را و میدان
با فصاحت بیان سراسری و هما ماتیمنا و تبرکا کلمه چند از آن نوشته می‌شود ابو بصیر
مکفوف البصر روایت کند که روزی با امام ستوده ماثر حضرت محمد باقر علیه السلام
گفتم که شما ذریت رسول الله و انجاب وارث علم جمیع انبیا بهر آیا تمامی آن علوم از رسول خدا
میراث یافتید فرمود بعنایت واهب المواهب میراث پدر خویش فایز آمده‌ایم گفتم پس این
تقدیر شما را قدرت آن باشد که احیای موتی کنید و نابینا و ابرص را شفا بخشید و اکمه
مردم بخورند و ذخیره کنند از آن خبر دهید فرمود آری باذن الله تعالی و تقدس بعد از آن
فرمود ای ابو بصیر پیش آی آنجناب نزدیک رفتم و دست مبارک بر چشم من گذاشته گفت

یا کافی و بر روی من فرود آورد فی الحال چشم من روشن گشت و باز دست بر رویم مالید
آن بینائی بدست آمده از دست رفت آنگاه فرمود ای ابو بصیر اگر خواهی تا بنور آلهی چشم
نورانی بینائی گیری چنانکه دیدی و حساب تو بر خداوند جل و علا باشد و اگر خواهی از تماشای
این سراچه فانی چشم بسته دار بی حساب قدم در بهشت گذاری گفتم ای چشم و چراغ
آفرینش و مردم دیده بینش شق ثانی برگزیدم و اول را در مرتبه اش چون پایه دیدم
از سعد اسکاف مرویست که گفت روزی رفتم بر در دولت سرای ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام
که بدرون درآیم حاجب گفت زمانی مکث نما و من توقف ورزیدم بعد از ساعتی ده آزاده نفر
بیرون آمدند و بر من سلام کرده گذشتند آنگاه رخصت بار یافتم و بخدمت آنحضرت
شتافتم و گفتم یا ابن رسول الله چه مردم بودند اینها فرمود جماعتی از برادران جنی شما بودند
پرسیدم خود را بر جناب امامت ظاهر میسازند فرمود بلی بجهت استفاده مسائل شرعیه
و غوامض و دقایق اصلیه و فرعیه می آیند و انحلال مشکلات می‌نمایند روایت از عباد
بن کثیر البصری مرویست که گفت پرسیدم از امام ستوده مفاخر محمد الباقر علیه السلام
که حق مومن بر خداوند رب المنان چیست التفات بسخنم نفرمود و خود را بحرف دیگر مشغول
ساخت باز گفتم یا ابن رسول الله چه باشد حق مومن ما که بر خالق انجم و افلاک آنحضرت ملتفت
جوابم نشد و خود را همچنان بحرف دیگر مشغول داشت و چون نوبت سیوم این سوال کردم بر لسان
معجز بیان گذرانید که حق مومن بر آن حضرت جل و علا آنست که اگر این درخت خرما را
بخواند هر آینه بلا تسویف و تعویق روان گردد و بیاید او بگوید بجا اسوگند دیدم آن نخله
درخت را اهتزاز آمد و بجانب آنحضرت روان شد امام فرمود ساکن باش که مثلی منزدیم و آن درخت
بر جای خود قرار گرفت روایت از حمزه بن محمد طیار مرویست که گفت آمدم بدر دولتخانه ابو جعفر

در آستانهٔ آن حضرت ایستادم که بدرون درآیم مأذون نگشتم و غیر مرا رخصت دادند محزون و مغموم
بمنزل خود مراجعت نمودم و بفکر افتادم که آیا قایل شوم بمرجئیه یا قدریه یا زیدیه در فکر بودم
که ناگاه شخصی حلقه بر در زد و گفت ابوجعفر ترا طلب داشته برخاستم و با او روان گشتم
چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمود ای پسر محمد نه بمرجئیه و نه بقدریه و نه بزیدیه بلکه الی الله الینا
و در روایت دیگر منقول است که حبابه روزی بخدمت امام کرام محمد باقر علیه السلام آمد
امام عالیمقام فرمود که چرا نزد ما دیر آمدی حبابه معروض داشت که سفیدی پیری بمن
ظاهر گشته و مرا بخود مشغول ساخته امام خجسته کلام فرمود پیش آی دست مبارک
بآن موضع رسانید در حال رنگ تبدیل یافت و پرتو حدیث ضیاگستر علمای
امتی کانبیاء بنی اسرائیل بر صفحهٔ وجنات روزگار تافت پس امام فرمود آینه بوی دهید
چون در آن نظر کرد دید که تمامت زایل گشته و رنگ قدیم بر او رنگ جلوه گر نشسته
که سفیدی سیه روز بهیچ حال را دیگر رنگی نمانده کلمهٔ چند از الفاظ درر نثار آن عالی مقدار
تبرکاً و تیمناً نوشته میشود فرمود امام ستوده مآثر ابوجعفر محمد باقر علیه السلام که بلای مردم
بر ما سخت عظیم است و از دست مردم در ابتلائیم مقیم اگرچه ایشان را می خوانیم اجابت نمیکنند
و اگر ترک ایشان میگوئیم غیر از ما راه بجائی نمی برند و فرمود ما خازنان علم خدائیم
و ما والیان امر حکیم بحق و خداوند عز و علا اسلام را فتح کرد بما و ختم خواهد فرمود بما پس علم
حق را فرا گیرید از ما و از کلمات هدایت آیات اوست که بخدا سوگند که ما خازنان خداوندیم
در آسمان و زمین نه بر زر و نقره بل بعلم او و علم حق را بحق ما دانیم و بطالبان رسانیم

در بیان گذارش مجملی از حالات خجسته آیات امام بحق ناطق ابو عبدالله جعفر

ابن محمد صادق علیه السلام لوایح ذات قدس لوایح سمات امام بحق ناطق ابو عبدالله جعفر ابن

محمد صادق علیه السلام مجنب طوالع انوار هضا مدار ولمعه از شرح لمعه کفایتش کاشف دقایق
لمعات حواشی متین شرایع در نشر جهت مرکز وملاذ سفینه خاطر خاطرش بحر بی‌پایان فخار
بدر غرر علوم لدنی گرانبار وصفحه لوح ضمیرش صحیفه بروش مشحون بصحایف نکات
غامض ومبرهن قانون شریعت بیضا باصول نوارش آن مصدر افعال علوم دینیه
در انوار اساس طریقت غرا بعمارات تاسیسش آن مهبط انوار فیوضات یقینیه قایم بناء وجوه
باجوهش فصل شم دیوان امامت وتصحیح آن بمبلغ نص صحیح آباء بزرگوارش بصحاح روایت
جناب قدسی انتسابش ملاذ عامه عالم وصحت حدیث قولش مسند اقوال صحیحه کافه
علمای امم سحاب کف دریا نوالش عرق خجالت از پرده زنبوری عذار ابر بهاری باران
و در پرتو اهتمام تربیتش چشمه خورشید درخشان دیده حیران افسرده وش از صبح
مهر ولایش دم زند چون پرده ظلمانی شام تیره لباس تار روی تیره بختی بر افکند روزگار
بی اعتبار خویش بند و نقد دین جعفری عیار نکهد و در کشور قبول سکه رواج نیابد و صبح صادق
لقب نیابد مهر انوار از مطلع افق جبینش نتابد خورشید ذات انورش را مدینه سکینه
و در سنه ثمانین از هجرت و قیل سنه ثلاث و ثمانین فی شهر ربیع الاول وجهش
شعشع اسم شریفش جعفر و ذات منیفش ضیابخش بساط اغبر کنیتش ابو عبدالله
همتش تارک ما سوی الله القاب اشهر انعالی ماثر صادق و صابر و فاضل و طاهر
نقش خاتمش انت ثقتی فاعصمنی من الناس والده ماجده‌اش ام فروه
بنت قاسم بن محمد ابی بکر بود در حین ارتحال جد ستوده خصال خود علی ابن الحسین ع
پانزده ساله بود و در زمان انتقال پدر عالی مقدار امام محمد باقر سی و چهار ساله
وفاتش در سنه ثمان و اربعین و مایه در روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب بسم ابو جعفر

منصور دوانقی مدت امامتش سی و چهار سال ایام حیاتش شصت و هشت سال و بقولی شصت

و پنج سال مدفن همایونش گورستان بقیع نزدیک قبور آبای رفیع منیع و آنحضرت را هفت

پسر و سه دختر بود اسامی ایشان را شیخ مفید بدین موجب افاده نموده اسمعیل و عبدالله

و موسی کاظم و اسحق و محمد و عباس و علی و ام فروه و اسما و فاطمه اما اسمعیل در زمان

آنجناب وفات یافت چون آنحضرت اسمعیل را بغایت دوست داشتی و جمعی گمان می بردند که امامت

بدو منتقل خواهد شد بنابر آن در وقتی که جنازه اسمعیل را از منزل عریض به بقیع می بردند

چند نوبت فرمود که جنازه اش را بر زمین نهاده رویش باز کنند تا شکی بر فوتش باقی

نماند و مع ذلک بعضی بامامتش قایل آمدند و از او به پسرش محمد اسمعیل گرویدند و نمرده گفتند

اسمعیل نمرده است و امام زمان و قایم آل محمد اوست اما عبدالله بن جعفر بعد از فوت پدر

دعوی امامت نمود و فرقه متابعتش کردند و بالاخره از آن امر خلاف ناپدید شده بامامت موسی کاظم

قایل شدند و جمعی دیگر بر آن رای راسخ ماندند ایشان را افطحیه خوانند زیرا که داعی ایشان عبدالله

افطح نام داشت و بقولی آنکه عبدالله بن امام جعفر افطح الرجلین بود اما محمد بن جعفر در سنه

تسع و تسعین و مایه بر وفق عقیده زیدیه بر مامون برآمد و از سپاه مامون گرفتار شد

و در مجلس وفات یافت و حضرت ابو عبدالله جعفر علیه السلام در مدت حیات بکرات خوارقات

و عدد سیر اولادش بتصحیح نیافته ذکر شمه از مناقب و معارف پیشوای ارباب بصیرت مقتدای

اصحاب طریقت امام مظهر ظاهر و باطن ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه

و علی آبائه السلام با دارالسرور و للاعوام کمال خوارق عادات و وفور بوارق کرامات

آن عالم علوم مصطفوی و وارث ولایت مرتضوی در نشر جهت آفاق صفت

اشتهار پذیرفته و فیضان عمام رافت و مرحمتش اقطار و انحا عالم را بر سحاب دوست

نوال فیض اشتمال فراگرفته نکات و اشارات که از آبای بزرگوارش در حجاب رموز و ایما مستور بود

از سجل ذات اعجاز آیاتش چهره پرداز ظهور آمده بر مرآت خواطر ارباب حضور پرتو

انداخت و غرایب علوم و بدایع توالی و نوادر آثار حضرت رسالت که گوش گوش

رسیده بود آن ظاهر ساخت چنانچه بر زبان معجز بیان میراند که دانسته ایم غابر و مزبور

و نکت در قلوب و نقر در اسماع و بدرستی که نزد ماست جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه

و به تحقیق پیش ماست جامعه مندرج است در او جمیع ما یحتاج الیه الناس جمعی

تفسیر این کلمات غامضه نموده فرموده غابر علمیست بر امور آتیه و مزبور وقوف قضایای

گذشته و غرض از نکت در قلوب الهام است و مقصود از نقر در اسماع کلام ملائکه است و مراد

از جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول خدا صلعم موضوعست در انجا و بیرون نمی آید تا قائم آل

محمد ظهور فرماید و جفر ابیض وعائیست که تورات و انجیل و زبور و سایر صحف منزله حق

در اوست محفوظ و مستور و مصحف فاطمه [illegible] در او آنچه از قوه بفعل آید و نام هر ملکی

و حاکمی تا قیام قیامت بسلطنت و حکومت گراید و جامعه کتابیست که طول آن هفتاد

گز است املای رسول معلا و تحریر مرتضی علی خدا در اوست جمیع ما یحتاج الیه انسان

تا قیامت حتی ارش خدش و ارش جلده اما آنچه در بعضی روایات آمده کتاب جفر تالیف

و آن صحیفه ایست بغایت غامض مشتمل بر علوم و اسرار ائمه هدی و بهره ور میگشت از او

شنیده مؤمن ... و صاحب روضة الصفا میگوید در حاشیه سید شریف جرجانی آورده که جفر

و جامعه دو کتاب است از مصنفات علی مرتضی وقایع عالم را تا قیامت از آن دو

کتاب بیرون توانند آورد و من در مصر از آن حرف دیدم در احوال ملوک آن دیار را

از انجا استخراج کرده بودند و بسند معتبر منقول است که مفضل از حضرت صادق علیه السلام

سوال نمود که حکم نزد امام عالم است بآنچه در اقطار زمین واقع میشود و او در خانه خود نشسته
و پرده او آویخته است آنحضرت فرمود ای مفضل حق تعالی در پیغمبر پنج روح قرار داده است
روح الحیوة که بآن حرکت میکند و راه میرود و روح القوة که بآن جهاد میکند و روح
الشهوة که بآن میخورد و می‌آشامد و با زنان بحلال مقاربت مینماید و روح الایمان
که بآن ایمان می‌آورد و عدالت در میان مردم میکند و روح القدس که بآن حامل پیغمبری
میشود پس چون پیغمبر از میان میرود منتقل میشود روح القدس بسوی امامی که بعد از او است
و روح القدس را خواب و غفلت نمیباشد و آن چهار روح خواب میروند و غافل
میشوند و لهو و تکبر میدارند و پیغمبر و امام بروح القدس می‌بینند و میدانند همه چیز را
از هشام بن الحکم مرویست که گفت مردی بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام آمده
و دوازده هزار درم در قدم آنحضرت ریخته التماس نمود که امید از مکارم اخلاق امام
آنست که خانه مرغوبی جهت این مخلص حقیقی بیع فرمایند که بعد از معاودت از بیت
الحرام در آنمقام مقیم گردم پس از آنکه معظم الیه مراجعت نموده بعز بساط بوس شرف اندوز
مفاخر کونین آمده آنحضرت او را در منزل فیوض منازل خویش جا داده فرمود خانه
برای تو در فردوس اعلی بیع کرده‌ام حد اول آن ملحق است بدولتسرای محمد مصطفی صلعم
و حد دویم آن ملصق است بمنزل سرور اوصیا علی مرتضی و حد سیوم آن ملحق است
بخانه فیض آستانه حسن مجتبی و حد چهارم آن مستلحق است بدار قدس مدار شهسوار
عرصه کربلا و اینک قباله آن مکان آنمرد عقیدت سرشت صافی اعتقاد چون این
کلمات صدق آیات استماع نمود بجان و دل ممنون و راضی گشته قباله را از امام فرا
گرفته و جناب امامت مبلغ مذکور را بر اولاد و احفاد حسینی قسمت فرمود و آن شخص

بعد از چندی بسکرات موت افتاده بابنای خود وصیت نمود که این قباله را با او در قبر نهند
و چون وفات یافت اهل او بموجب وصیتش بعمل آوردند صباح روز دیگر بر سر مزارش رفتند
قباله را بر بالای قبرش یافتند و در ظهر آن نوشته دیدند که وفا کرد ولی خدا جعفر بن
محمد علیهما السلام بانچه وعده داده بود روایت دیگر از علی بن حمزه مرویست که با صادق
علیه السلام بگذاردن حج اسلام میرفتیم در اثنای طریق بزیر نخله خشک منزل کردیم جناب
امامت روی بان نخله آورده فرمود طعام کن ما را بدانچه خالق ارزاق از روزی بندگان
در تو ودیعت نهاده دیدم که خرما بار آورده میل بسوی آنحضرت نمود مرا گفت بسم آن
و بسم الله بگو و بخور اعرابی در آن جا حاضر بود گفت مدة العمر خود سحری چنین مشاهده نکرده ام
حضرت صادق علیه السلام فرمود ما ورثه انبیاییم سحر و کهانت میان ما نمی باشد دعا
میکنیم و حضرت مجیب الدعوات اجابت میفرماید اگر خواسته باشی همین لحظه دعا
کنم و ترا بلباس سگیت بر آورم اعرابی از جهلی که داشت گفت اگر صادقی چنین کن
امام علیه السلام بر در نظر آن سیه دل را بصورت کلب بر آورده اعرابی سگ صفت بخانه
روان شد من بموجب فرموده امام زمن از عقبش رفتم دیدم بخانه خود در آمد پیش اهل و ولد خود
دم می جنبانید و سر می افشاند چوبی برداشتند و او را براندند من مراجعت نموده صورت واقعه را
بعرض رسانیدم در آن اثنا آن سگ پیدا شد و رو بر زمین میمالید و بزبان حال عفو طلبید
امام بروی ترحم فرموده دعا کرد تا آن سگ آدم شد آنگاه فرمود ای اعرابی بانچه گفته بودی ایمان آوردی
جواب داد که آری هزار بار هزار هزار بار از یونس بن ظبیان منقولست که گفت پرسیدم
از صادق علیه السلام که طیور را ابراهیم علیه التحیة والتسلیم از اجناس مختلفه بود یا از یک
جنس فرمود می خواهید مانند آن بشما بنمایم جمعی که در آن مجلس بودند همه زبان در خواست

کشادند فرمهای طاوس فی الحال طاوس جلوه گر آمد پس فرمهای غراب زاغ نمودار گشت

باز فرمهای باز بازی ظاهر شد و دیگر بار فرمهای حمام کبوتری سر زد آنگاه فرمهای همه را ریزه ریزه

ساختند و باهم برآمیختند و سرهای ایشان را نگاه داشتند بعد از آن سر طاوس را

گرفته فرمهای طاوس دیدم گوشت و پوست و استخوانهای او از آنها جدا شده با سر طاوس

راست گشت و بسر او چسپید و بهمین طریق آن سه مرغ دیگر زنده و نمایان گشتند

از مفضل بن عمرو مرویست که گفت روزی با صادق علیه السلام در مکه معظمه میرفتیم

ناگاه به بیوه ضعیفه رسیدیم که بر سر گاو مرده میگریست آنجناب از سبب

گریه اش استطلاع جست ضعیفه گفت معاش من با فرزندان بیشتر این منوط بود

حالا این مرده است و راحت روح ما را برده امام علیه السلام بر حال او ترحم فرموده

سر پا بر گاو زده فی الحال گاو برخواست و رونق کار آن ضعیفه مسکینه از سر نو ارات

روایت است از محمد بن اسکندر که یکی از مقربان منصور بود مرویست که گفت روزی دوانقی را

بغایت متفکر دیدم و اندوهناک یافتم از سبب آن استفسار نمودم گفت ای محمد جمعی

کثیر از علویان را کشته ام و پیشوای ایشان را گذاشته ام گفتم آن کیست جواب داد

که جعفر بن محمد گفتم او مردیست بحال خود بعبادت معبود حقیقی مشغول و از دنیا

و ما فیها گریزان و ملول گفت ای محمد دانسته ام که تو با امامت او اعتقاد داری مقتدا

و امام بحق در نهان او را پنداری و قسم یاد کرده ام که در شب بجا هر خواب در نیایم تا خاطر خود از مهم او

فارغ نگردانم و همان لحظه سیاف را خوانده گفت چون جعفر بن محمد بیاید و من دست بر سر

خود نهم تو او را بقتل رسان بعد از آن امر باحضار امام نمود راوی گوید در وقت آمدن

امام من با او بودم دیدم لب مبارکش در حرکت بود اما ندانستم چه می خواند و سلام

نمودم که کوشک اماره مانند کشتی که از تلاطم امواج در اضطراب آید بحرکت آمد و منصور
سر و پا برهنه لرزان و هراسان پیش دوید و بعد از آنکه بازوی امام را گرفته بر تخت
نشانید و بلسان عجز بیان گفت ای فرزند رسول خدا و ای نور دیده بتول عذر آمدن را سبب
چه بود فرمود طلب تو منصور بر زبان آورد که اگر حاجتی داری اظهار فرما امام فرمود حاجت من
آنست که دیگر مرا نخوانی تا هرگاه که خاطر من خواسته باشد و چون صادق علیه السلام مراجعت فرمود
منصور رخت خواب طلبیده تا نیم شب بخواب نرفت بعد از آنکه بیدار شد و ملا نزدیک حاجب
یافت گفت عجب حالتی امروز بر من گذشت و عظیم بلائی از من باز گشت و آن آنکه
که جعفر بن محمد صادق علیه السلام تشریف حضور ارزانی داشت اژدهای جانگزا و بلائی
مبرم هیچ شکل دیدم که از قصر من بر آمده و یک لب او بر زمین و دیگر بر بالای کوشک من
بود بزبان فصیح عربی گفت حق تعالی مرا فرستاده و امر نموده که ترا و سرای ترا بکام فرو برم اگر
با ابی عبد الله کردنی رسانی یا خاطر نازکش را بکلمات خشن برنجانی راوی گوید گفتم این نیز
سحر است جواب داد چنین مگو استغفار کن بلکه این حالت اسم اعظم است که بر رسول خدا
نازل شده بود و اگر خواستی ببرکت آن روز روشن را چون شب تیره و تار ساختی و لیل ظلمت
خیال را بسان روز عالم افروز خورشید جلوه پرداختی و این مرد وارث علم او است اما
چکنم که ملک عقیم است و از زوال مملکتم بیم است گفتار در تبیین مجملی از اخبار چراغ
دودمان مصطفوی فروغ شبستان مرتضوی سابع ائمه کرام حجة الله علی الانام
موسی ابن جعفر علیه السلام چون صیت مکارم اخلاق و محاسن آداب آن فروغ
ناصیه ارباب بینش نور افزا قره باصره آفرینش حاذق حکیم شفاخانه احدیت
صحت بخش قلوب اصحاب طریقت معمار کارخانه رضا بانی مقصوره صدق و صفا

طراز وسادهٔ امامت بنیاد فانوس ولایت فانوس شمع جمال ازلی آئینه خلوت سرای
لم یزلی هادی برحق و رهنمای مطلق ولایتش بر جمیع امم لازم موسی بن جعفر کاظم در هفت
رواق اخضر بر آهنگ پیچیده که نوای مخالف جز پرده موافقتش مقامی راست ندیده
و طنطنه کوس امامتش بنوازش صدق سراوش آباء بزرگوار آن حاوی مقامات معجز آیات
مصطفوی و وارث کرامات سمات مرتضوی را از طره شاهد زیبا عذار اسرار نبوت
از اهتزاز گلبرگ طری غنچه لبش در اطراف عالم عطرفشان و نسیم جنت شمیم گلزار
معارف از فیض بهار وجه فایض الابتهاجش بر کافه امم عنبربیز جیب امانتش از اقالیم سبعه
بلکه افلاک تسعه بلند آوازه گردیده ولادتش در ابوا که منزلیست ما بین مکه و مدینه روز یکشنبه
هفدهم صفر سنه یکصد و بیست هجری صلعم اتفاق افتاد و والده ماجده اش حمیده بربریه
ام ولد بود اسم همایونش موسی و کنیت میمونش ابوالحسن و ابراهیم و ابوعبدالله
ابو علی القاب شریفش کاظم و صابر و صالح و امین و عالم و العبد الصالح نقش خاتمش
علی حیدر آن امام همایون فر در زمان وفات پدر خود جعفر بیست ساله بود انتقالش از این
سراچه روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه یکصد و هشتاد و سه ۱۸۳ بصحت اصح الروایات در حبس سندی
بن شاهک بر دست بهان ملعون بگفته هارون لعین مسموم گشت مدت حیاتش
پنجاه و پنج سال بود و امامت استقلال داشت مرقد مطهر معطرش در بغداد مقابر قریش
اولاد امجاد آن زبده احفاد خیر البشر بنابر قول اکثر علمای دانشور بیست پسر و هیجده
دختر بود العلم عند الله الحی الودود گفتار در بیان بعضی از مناقب و معارف آن امام
همام ابو ابراهیم موسی علیه السلام ارباب تدقیق بکلک تحقیق تحریر نموده اند که امام
ناطق بحق ابی عبدالله جعفر صادق اشارت باولاد خود کرده فرمود اینها همه فرزندان منند

اما موسی سید السادات است و هم انجاب فرزند موسی باب الحوائج است از ابواب آنحضرت ظهور
خواهد کرد غوث این امت و نور جمیع ملت بهترین امم و فاضلترین عالم روایت کنند
از مامون منقول است که گفت پدرم هارون با اولاد خود بخدا سوگند که حجت خالق بر خلق
و بر کافه عباد موسی ابن جعفر الکاظم است و من جامع تم بحسب ظاهر از روی قهر و غلبه و نعوذ بالله
موسی احق و اولیست بجای رسول خدا از من و سایر اهل زمن و این سخن من از آنجهت
که مهم خلافت را سهل و حقیر میشمارم والله اگر احد اولاد من در این امر با من منازعت
نماید چشم او را از حدقه بیرون افکنم اما حکیم در ملک عقیم است ای مامون موسی کاظم
وارث علوم جمیع انبیاء است اگر علم صحیح خواهی از جناب او طلب نما روایت از شفیق
بلخی منقول است که گفت در سنه تسع واربعین و مایه احرام زیارت بیت الحرام بستم
چون بقادسیه رسیدم جوانی دیدم نیکو روی گندم گون جامه صوفیانه در بر و شمله
مانند شعر سیه بر سر نعلین عرش فرسا در پای از مردم یکسو تنها نشسته با خود گفتم
همانا این جوان صوفیه مینماید میخواهد بحج خدا برود و او را سرزنش کنم چون نزدیک رسیدم
فرمود یا شفیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و از نظرم غایب گشت گفتم این مرد نیست
مگر بنده صالح بروم و از وی بحل طلب نمایم هر چند در سیر و سلوک سرعت نمودم بگرد او نرسیدم
در منزل دیگر او را دیدم در نماز ایستاده نهال قامتش از عشق خم و سحاب چشمش گهر ریز
صبر کردم تا از نماز باز پرداخت زورق وجودش از محیط محویت لی مع الله بساحل
التفات لنگرگاه ساخت پیش از آنکه زبان عذر بیان نغمه سنج معذرت گردد عندلیب
لب نشر بنوای انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی
مترنم گشت پس والا بگذاشت و برفت با خود گفتم هر آینه این شخص از جمله ابدالست که

که هر بار مرا از سر من خبر داد و در منزل دیگر او را بر سر چاهی دیدم رکوه بر دست ایستاده و غنچه

لبش با هتزاز نسیم دعا در شکفتن و هلال زبانش بیکر رنگ با واهب بیکر رنگ در راز

گفتن والله دیدم آب چاه مانند فواره چشمش بر جوشید و برنگ اطفال اشک شکسته

در قدم آن بزرگوار غلطید رکوه را که در چاه افکنده بود دست دراز کرده پر از آب برگرفت

و وضو ساخته چهار رکعت نماز گذارد و بعد از آن قبضه ریگی برداشته در رکوه ریخت

و بر هم زده میل فرمود پیش رفتم و سلام کردم و گفتم طعام کن بمن آنچه انعام کرده جل شانه

بتو فرمود ای شفیق همیشه نعمت الهی ظاهرا و باطنا بما میرسد نیکو گمان ظن خود را

بواهب عطایا پس رکوه را بمن داد بیاشامیدم پنداشتم سویق است و شکر

والله خوشتر و لذیذتر از آن چیزی نیاشامیدم بغایت سیر و سیراب شدم چنانکه

چند روز مرا بطعام و شراب میل نشد و بعد از آن او را ندیدم تا در حرم مکه نصف شب

باو رسیدم دیدم بخضوع و خشوع تمام و سیلاب فراشک با قوت قیام بعبادت

حی لاینام قیام دارد چون صبح شد فریضه بامداد فرمود و طواف خانه بجا آورده بیرون

شتافت از عقبش رفتم مشاهده نمودم بخلاف آنکه در راه دیده بودم جمعی کثیر از خدام

و موالی در خدمتش حاضر بودند و بسان هاله که بر گرد آن بدر فلک کرامت برآمده اشرف

سعادت کونین حاصل می نمودند از شخصی پرسیدم این جوان کیست بشر صورت ملک سیرت

گفت هذا موسی ابن جعفر ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابیطالب علیهم

الصلوة والسلام گفتم حقا این عجایب و غرایب که دیدم از مثل این سید کرام

و امام انام عجیب و غریب نیست و جلوه این صفات بجز از ذات حمیده السمات او لایق و در خورست

از اصبغ بن موسی منقولست که یکی از موالیان جناب امامت صد دینار بمن داد

که با حضرت رسانم چون بمدینه مشرف رسیدم زر مرسوله را شماره کردم کم بود نه
دینار یعنی یک دینار از خاصه خود بران افزودم و بخدمت آنجناب شتافتم بعد از آنکه آن
بضاعت خود را با صد دینار آن شخص از نظر انور گذرانیدم فرمود همه مرسوله را بر زمین بریز
همچنان کردم بدست حق پرست خود پریشان ساخت و دینار مرا جدا کرده فرمود
وزن را اعتبار کرده بعینه عدد را عبدالله بن ادریس از ابن سنان روایت کرده
گفت هارون الرشید روزی بجهت علی بن یقطین خلعت خاصه خود فرستاد و از آنجمله فوطه
بود مطبق مزین و علی بن یقطین خمس اموال خود با آن ملابس بخدمت امام موسی علیه السلام
فرستاد آنجناب امامت مآل وجامه را قبول فرمود و فوطه را رد نمود و پیغام داد که این فوطه را
مضبوط نگاه دار که عنقریب ترا باین احتیاج خواهد افتاد علی بموجب امر عالی کار بست
تا روزی بر غلامی از موالیان خود متغیر شده او را از خدمت خود دور کرد و آن غلام نزد هارون
رفته گفت علی بامامت موسی کاظم علیه السلام قایل است و هر سال مبلغی کثیر باو میرساند
و دراعه ای را با او فرستاده هارون از این سخن برآشفت و باحضار علی بن یقطین فرمان داد چون
علی حاضر آمد گفت آن دراعه که بجهت تو فرستاده بودم چه کردی گفت آن را معطر و مطیب کرده اند در سرکار
وتیمنا در صندوقی مضبوط ختم ام و هر صبح و شام بزیارت آن توسل بدرگاه احدیت میجویم الحال
صندوقچه سر بمهر از خانه خود طلب داشته پیش هارون نهاد و در حضورش مهر از سر آن برگرفت و فوطه
مذکوره را در نظرش در آورد غضب شیطنی او نشست و غلام را فرمود تا هزار تازیانه بزنند بعد از
پانصد تازیانه قالب تهی نمود و هارون علی را بخلعت فاخره و جایزه نواخته گفت من بعد سخن
هیچیک از اهل غرض در حق تو نشنوم و هیچ بد در حق تو بگمان نشنوم روایت از فضل بن
عمر و جمعی غفیر منقولاتست که بعد از ارتحال ابو عبدالله جعفر علیه السلام عبدالله فطح

دعوی امامت نمود و اکثر اوقات با امام موسی کاظم علیه السلام بنعام منبر ستادی من از تو بزرگترم و امامت
حق منست تا روزی جناب امام در صحن سرای خود هیزم بسیار جمع نمود کس بطلب عبدالله
چون افطح حاضر شد فرمود آتش در هیزم زدند و همه هیزمها را که تابان نمود پس برخاست و در میان
آتش بنشست و ساعتی نیک قرار گرفت آنگاه بیرون خرامید و بعبدالله فرمود اگر زعم تو
آنست که امامت بعد از پدر بتو منتقل گشته در این آتش درآی و حجت بر جا تمام نما راوی گوید
دیدم عبدالله رنگش متغیر شده برخواست و رداء خود را سکشید تا که از خانه حضرت
بیرون رفت از اسحاق بن عمار مرویست که گفت مردی بخدمت امام موسی علیه السلام آمده
بلغتی متکلم شد که ما هرگز مثل آن استماع نکرده بودیم آنجناب بهمان زبان تکلم فرمود از راه تعجب
گفتم یا مولا این چه لغت بود فرمود کلام قومی است از اهل چین بعد از آن فرمود عجب داشتی
از سخنان من گفتم آری فرمود به تحقیق میداند امام زبان هر ذی حیاتی را و خدای تعالی
اورا آفریده و مخفی نیست از امام هیچ چیز و دیگر از علی بن حمزه مرویست که گفت روزی
امام موسی علیه السلام دست مرا گرفته از مدینه بیرون خرامید و ببر وقت برد تا بمغربی رسید
خرش مرده و بار انداخته و بدانجهت از قافله حاج باز مانده بود فرمود ای مغربی چه حالت است
ترا مغربی از پریشانی حال خود شمه معروض داشت فرمود میخواهی خرت زنده گردد مغربی گفت ای
جان من چه جای استهزا است نمی بینی که جانم بچه اندوه و بلا مبتلا است آنحضرت دعا خواند و آواز
براو داد درازگوش فی الحال برجست و مغربی بار خود براو بست از علی بن حمزه بطائنی
منقول است که گفت روزی امام موسی علیه السلام بر استری سوار بضیعت خود میرفت ناگاه
در راه شیری نمودار گشت و من بغایت هراسان شدم آنحضرت پیشتر رفت دیدم شیر نزد
که هم همهمه نمود و آنحضرت بایستاد و شیر پیشتر آمده دستهای خود را بر کفل استر آنحضرت

گذاشته لبهاش حرکت میکرد بعد از آن رو بقبله دعا آورده لبهایش در حرکت بود آنحضرت
آمین میفرمود بعد از آن اشاره بشتر کرده بر و گفتم فداک ابی و امی حال این شتر چه بود و این همه
چرا می نمود در جواب فرمود که از عسر سلالت ماده خود شکایت میکرد من دعا کردم و خبر دادم
او را از سهولت آن از پس فرج گفت بار الها مسلط مگردان یکی از سباع را بر ذریه این
جناب و موالیان او و من آمین میگفتم ایضا از علی بن ابی حمزه مرویست که گفت روزی مردی بخدمت
امام موسی کاظم علیه السلام رسید و چندی از مسایل غامضه پرسید و همه را جواب بصواب شنید
بعد از آن امام فرمود که با جندب برادرت چه حال دارد جندب گفت خیر است و بجناب امامت تحیه
و سلام خواند حضرت امام فرمود خداوند سبحانه زیاده گرداند اجر ترا در مصیبت برادرت جندب گفت
مکتوب او بمن رسید قبل از سیزده روز نوشته بود حضرت فرمود بعد از تحریر کتابت
بدو روز فوت شد و در خانه حرمی به لعبت گذاشت و اموال خود را بزن خود حواله نمود و وصیت
نمود در آن هنگام بر تو بر زن خود مکوفه بر سی یا او ملاطفت نما و او را طمع انقعار خویش انداز
تا همه مالها را بتو دهد راوی گوید بعد از آن حال موسی بن جعفر علیه السلام بجنات عدن بخندید
رسیدم و از اخبار امام استطلاع جستم گفت ای علی بحق خدا که خبر داد مرا مطابق
و مولای من از اسحق بن عمار مرویست که گفت در ایامی که امام موسی کاظم علیه السلام را سنین
شامک یکفتنها زرون محبوس داشت ابو یوسف و محمد شاگردان حنفیه کوفه اکثر
اوقات بخدمت هالکی کاینات آمده استفاده علوم دینیه و مسایل فقهیه مینمودند روزی
یکی از موکلان بخدمت آن مقتدای انس و جان آمده معروض داشت که نوبت
من بسر آمده اکنون میروم تا نوبت فلان روز بمن خواهد رسید اگر ترا حاجتی باشد
بیان فرما تا در انجاح آن سعی نمایم آنحضرت فرمود مرا بتو حاجتی نیست ای احمق آمرزد

بیرون رفت جناب امامت فرمود محمد و ابو یوسف فرد دراین فیروزه کاخ هست بنیاد

عجب غافل نهاد است آدمیزاد و سوال حاجت من دارد و از حال خود خبر ندارد در شب خواهد مرد

ابو یوسف و محمد باهم گفتند سبحان الله ما آمده بودیم از فرایض و سنین بپرسیم او خود از علم غیب

خبر میدهد و از غایت تعجب شخصی را مقرر کردند که شب بر در وثاق او بخسبد و صبح از حال او

ایشان را اعلام کند چون وقت سحر شد آواز شیون از خانه اش برخاست آن مرد استفسار نمود

گفتند صاحب این سرا امشب بمرگ مفاجات درگذشت خبر با ابو یوسف و محمد رسانیدند از آن پس بخدمت

امام زمان شتافتند و معروض داشتند که بر ما یقین است که علم حلال و حرام در مرتبه تمام

میدانید اما نمیدانیم که قضایای آینده را از کجا دانسته فرمود از باب علمی که رسول خدا صلعم

بعلی ابن ابیطالب علیه السلام آموخته و سراج عرفان آنجناب را بر بتونیه آن معارف افروخته

و در روایت دیگر در روضة الصفا مسطور است که امام موسی کاظم علیه السلام در وقتی

که از اعدا پوشیده و پنهان در اطراف جهان میگشت گذار او بر قریه از قرای شام

افتاد و در آن محل کوهی دید بغایت عالی و جمعی از نصاری متوجه قله آن جبل بودند چون از مقصد

ایشان پرسید گفتند بر فراز این کوه دیر رهبت و در انجا راهبی است سالی یکبار بیرون آمده از اوامر

و نواهی شریعت عیسی اخبار میکند و مشکلات ما را حل میسازد جناب امام با ایشان بالای کوه

برآمده پیری دید معمر بر موضعی مرتفع نشسته چون چشم راهب بر آنجناب افتاد از فرق تا پایش

نوری دید مشعشع که چتر زده بود با سپهر ملمع راهب از این صورت که بر محاسن ذات حمیده صفات

آنحضرت بود روشن متعجب گشته از امام پرسید آشنائی یا بیگانه فرمود از شما نیستم گفت

از امت مرحومه فرمود بلی دیگر بار پرسید از علمای ایشانی یا از جهال فرمود الحمد لله از جهال

نیستم راهب گفت سوال کنم از تو چیزی فرمود هر چه خواهی بپرس راهب گفت ما و شما مغرم

بر وجه طوبی مگر آنکه میگوییم ما مراد اصل آن در سرای عیسی است و زعم شما آنکه در منزل محمد مصطفی صلعم

برابر تقدیر در بهشت منزلی نیست که شاخی از آن در آنجا نباشد اگر مثال آنرا در دار

دنیا میدانی چیست بیان کن امام فرمود مثال آن در این جهان آفتاب است چون بوسط السماء

رسد هیچ بقعه نباشد که شعاعی از اشعه آن در آن نیفتد راهب گفت صدقت

و باز پرسید میان ما و شما اتفاقست که اهل جنت اکل و شرب می نمایند و از مطعومات

و مشروبات ایشان هیچ نقصان نمی پذیرد مثال آن در این جهان چه باشد فرمود

مثال آن در این عالم کتاب الهی است که هرچند اصحاب تفسیر و تاویل در بطون آن سخن گویند

و در دقایق و حقایق آن نکتها پردازند بانتها نرسند و همچنان بر حیثیت خود باشد

راهب تصدیق نمود و باز گفت ما و شما میگوییم که اهل بهشت میخورند و میاشامند و ایشانرا

بول و غایط نباشد مثال آن در دنیا باز نما امام جواب داد که مثال آن در این سرا چه جنین است

که فرزندان در شکم میباشند از اکل و شرب مادر او را بهره باشد و بول و غایط از وی صادر نگردد

راهب زبان قبول گشاده گفت خبر ده مرا از مقالید بهشت از زر است یا از سیم امام فرمود

از اینها نیست بلکه از زبان بنده مومن است هر گاه بگوید لا اله الا الله محمد الرسول الله

راهب گفت اکنون مسئله دیگر بپرسم که در جواب آن فرومانی امام فرمود اگر بحل آن بپردازم

باید قبول دین اسلام نمائی راهب قبول اینمعنی نمود گفت خبر ده مرا از آن دو برادر که در یک شب

تولد نمودند و بیک روز انتقال فرمودند یکی از آنها صد سال عمر داشت و دیگری صد سال امام در جواب

فرمود آن دو برادر عزیر و عزیره بودند که بیک شکم متولد شدند و بعد از انقضای پنجاه سال

گذار عزیر بر قریه افتاد ویران و خراب گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها

و حق قدیم روح او را قبض فرمود و بعد از هلاک عزیر چند سال آن قریه آبادان گشت و بغایت

معموره رسید و حق تعالی عزیر را بعد از صد سال زنده گردانید و فرشته آمده از او سؤال کرد

کم لبثت یعنی چند درنگ نمودی فرمود لبثت یوما او بعض یوم و توهم نمود که

پنداشت آفتاب غروب نموده چون ملاحظه فرمود خورشید در افق بود فرشته در جواب گفت

بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه

وانظر الی حمارک چون عزیر نظر بجانب استخوانهای پوسیده مرکب خود انداخت

دید که عظام آن باهم متصل شده اعصاب و عروق و لحم بروی رستن گرفت و بعد از آن

حق قدیر کسوت پوست در روی پوشید کما قال عز و جل وانظر الی العظام کیف

ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل

شیء قدیر پس عزیر بخانه خود معاودت نمود و با برادر خود عزره پنجاه سال دیگر

زنده گذرانید گویند که هر دو برادر در یکروز یکی در بیست سالگی و دیگری در صد سالگی وفات

یافتند راهب بعد از استماع این کلمات گفت گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد صلعم

بنده و رسول اوست و حضار مجلس نیز بموافقت راهب بشرف اسلام در آمدند

ترانه سنجی عندلیب خامه صادق نوا بیان بر گل تازه بهار اخبار و آثار امام اثر

مفخر آل عبا ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا تازه نهال چمن ارتضا

جوش گلستان امامت رضا ضامن ثامن علی آن مستطاب که هشت بهشت اند در او فیض یاب

درج امامت صدف گوهرش پاکتر از عنصر جان عنصرش پیکر او آینه حق نما

گشته نهان از او حق بما گل شهرت سمو مناقب و علو مفاخر آن جوش بهار

چمن امامت و رسالت بستان جهان بطراوتی شکفته که نکهتش درست نظاره

خاطر مخالف را بحجیر برگ و بر عجز و قصور بر نخل مدعایش ثمر مراد نبندد

حسن داب محاسن ادوات پیکر حسن اخلاقش باب و رنگ چهره پرداز نیامده
که خامه جنی نژاد آتش سخن سرایر آهنگ زبان قلم بلبلان گلشن انشا از خجلت بار آه
موبمو شق نگه تخت نشین سریر چهارم هنگام شماره پایه مرتبش در نصف راه مانده
و فلک الروح را نسبت این مرتبه بر بزرگ و عزت نشانده مشهد جنت زینتش سلطان
خاص امام حبل المتین ولایتش شیرازه مجموعه حسنات کلام طغراء ولایتش سجل امام
بزرگوارش سجل نقد رایج ایمان به نقش سکه قبولش در رواج آستانه بازار اتقان ناروا
وسعطل عندلیب ناطقه چمن طرازان ملل و ادیان بر کل مهرت صفات علی الدجاجش
بزبان آفرین فرما امامه الطوق بندگیش در گردن و نور افتاب بالا از کحل الجواهر غبار مقدم زوار
مرقد جنت آثارش چشم دل روشن میلادش وقایع اسعارش بروایات اکثر اهل تحقیق در شهر
ذیحجه سنه ثلث و خمسین و مایه بمدینه مشرفه والده ماجده اش نجمه ام ولد بهم و نهم شهر
علی و کنیتش ابوالحسن القابش رضا و مرتضی و رضی و وفی و صابر نقش خاتمش انا
ولی الله و انجاب و رحمین ارتحال جد امجد خویش صادق علیه السلام پنج سال داشت
و در حال انتقال پدر عالی گهر خویش موسی کاظم علیه السلام سی سال و در سنه احدی و مائتین
مه سنین عمر شریفش بچهل و هشت رسید مامون انجناب را بنابر مصلحت ملکی ولیعهد خود
گردانید و در ماه رمضان سنه ثلث و مائتین در قریه سناباد طوس مسموم ساخت مدت
حیاتش بقول اصح پنجاه سال بعد زمان امامتش بیست سال مرقد همایونش سرای حمید
بن قحطبه طائی است در قریه مدفن هارون بعد حال آن مشهد مقدس و مرقد اقدس
مرجع و مطاف اشراف و اعیان اعصار قبله و کعبه امانی و مآل صغار و کبار بلاد
و امصار است انجناب را بعضی پنج پسر و یک دختر بوده و بگمان برخی بغیر از محمد تقی علیه السلام

والذی ینبغی تبیین بعضی از مناقب و مفاخر امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام

از جمله والده آنجناب را ملقب بطاهره بوده مرویست که گفت در ایام حمل احساس
ثقل در خود نمیکردم و در وقت خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و هول
و هیبت بر من مستولی می شد چون بیدار می شدم هیچ صوت استماع نمی نمودم و در آن
روز که امام رضا علیه السلام متولد شد دیدم دستها بر زمین نهاده و سر بجانب آسمان
برداشته و لبهای مبارکش می جنبید و چنان مستفاد می شد که با خدا مناجات میکند
از اسمعیل سندی منقولست که گفت شنیدم در سند که حق تعالی را حجتی است
در میان عرب من بطلب وی برآمدم دلالت کردند مرا به علی ابن موسی الرضا علیه السلام
بملازمتش رفتم و بزبان سندی بروی سلام کردم بهمان لغت جواب داد و هر مطلبی که
میخواستم بسبب مهاجرت اوطان و خلان بیان نمودم فرمود رسیدی بمطلب پس
هرچه میخواهی بپرس آنچه ملحوظ ضمیرم بود سؤال نمودم و بلغت سندی جواب یافتم و در وقت
رخصت التماس نمودم که من زبان عرب نمیدانم میخواهم دعا کنی که حق تعالی زبان
ایشان ملهم گرداند آنحضرت دست مبارک خود بر لبهای من مالید و از آن روز
بزبان عرب متکلم شدم از ابو طالب هروی مرویست که گفت خادمان آنحضرت سخن میکردند با مردم
بلغات ایشان و بود افصح و اعلم ایشان روزی گفتم ما را تعجب دارم از معرفت تو بلغات مختلفه فرمود
یا ابا الصلت انا حجة الله علی خلقه نمی تواند بود حقیقی که کسی را بر خلق حجت گرداند و او نداند بلغات
ایشان آیا بتو نرسیده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اوتینا فصل الخطاب بدرستیکه نیست
فصل الخطاب مگر معرفت بلغات مختلفه در همه باب از دعبل منقولست که گفت چون قصیده
مدارس آیات را پیش امام رضا علیه السلام خواندم استحسان فرمودند و فرمودند بگو این ابیات

به اذن من بخواند چون خبر آن نظم بمامون رسید دعبل را طلب داشته گفت قصیده مدارس آیات را
بخوان من تعلل ورزیدم گفت تا امام را حاضر آوردند و بعد از نظر مهر خطاب امامت قصیده را باز
خواندم مامون تحسین بسیار نمود و پنجاه هزار درم عطا کرد و امام نیز موافقت آن انعام فرمود
التماس جامه خاصش کردم تا کفن من باشد آن حضرت پیراهنی که پوشیده بود و قطیفه بمن داد
و فرمود نگاه دار این را که محفوظ میمانی بسبب این از آفتی خلاص خواهی یافت بعد از خراسان آهنگ
عراق ساز کردم در راه کولان خود را بر قافله زدند و نقد و جنس را بدست تطاول تاراج انعام بردند
و مرا هیچ چیز از همه افسوس نبود مگر بر آن پیراهن و در کلام امام رضا علیه السلام متفکر بودم ناگاه
یکی از آن جماعت بر اسب من سوار شده نزدیک من آمده بایستاد و بیتی از قصیده مدارس آیات بخواند گفتم
ای بزرگ این قصیده را که گفته گفت با این چه کار گفتم در اینجا سریست گفت دعبل بن علی
شاعر آل محمد گفتم ای بزرگوار دعبل منم و این قصیده را من گفته ام دیدم از اسب بزیر آمده
استغفار بسیار نمود و آنچه از قافله گرفته بودند همه را پس داد و ما را بدرقه شد و از محل خوف بگذرانید
پس من و قافله از برکت این پیراهن از آن بلیه نجات یافتیم و چند بیت از قصیده دعبل بنظر
رسیده در اینجا ثبت شد و اینست

ذکرت محل الربع من عرفات
فاسبلت دمع العین بالعبرات ✽ مدارس آیات خلت من تلاوة
ومنزل وحی مقفر العرصات ✽ لآل رسول الله بالخیف من منی
وبالبیت والتعریف والجمرات ✽ دیار علی والحسین وجعفر
وحمزة والسجاد ذی الثفنات ✽ دیار عفاها جور کل معاند
ولم تعف بالایام والسنوات ✽ دیار لعبد الله والفضل صنوه
سبیل رسول الله ذی الدعوات ✽ منازل کانت للصلوة والتقی

وللصوم والتطهیر والحسنات ✽ ومنازل وحی الله ومعدن علمه

سبیل رشاد واضح الطرقات ✽ وچون دعبل این قصیده را می‌خواند باین بیت رسید

وقبر ببغداد لنفس زکیه ✽ تضمنها الرحمن بالغرفات امام علیه السلام

فرمود که در اینموضع دو بیت از شعر من داخل کن تا قصیده تو باتمام پیوندد الکلام

وقبر بطوس یالها من مصیبة ✽ علی الاحشاء بالزفرات ✽

الحشر حتی یبعث الله قائما ✽ یفرج عنا الغم والکربات روایت

در عیون الاخبار الرضا مسطور است که چون مأمون آنحضرت را ولیعهد خود گردانید چندی

در آن ایام باران نبارید جمعی از نزدیکان مأمون که دشمن بودند از رحمت خالق بیچون

گفتند باز ایستادن باران از شامت ولیعهد امام رضا علیه السلام است مأمون براین

سخن اطلاع آمده استدعای دعای باران از آن حضرت نمود آن سحاب باران تا تشنه‌های

بصحرای امید خلایق نیز موافقت نموده آنحضرت افق منبر را مطلع انوار فیوضات الهی

ساخته بعد از ادای حمد و ثنا فرمود ای معبود بحق ای پروردگار من تو عظیم ساختی حق

اهل بیت را پس توسل جستند این خلق تو چنانکه فرمودی و آرزو نمودند فضل و رحمت تو را

پس بیاسایشان را یعنی باران ده اینجاحت را راوی گوید دیدم در همان لحظه

بادها در هوا و ابرها بهم بافته و رعد و برق پدید آمد و مردم مضطرب گشتند حضرت امام

فرمود این ابر از برای شما نیست بلکه از برای اهل فلان شهر است همچنین باد و ابر برآمد و بگذشت

و هر مرتبه مردم در حرکت می‌آمدند و آنجناب میفرمود بحال خود باشید این ابر از برای فلان

شهر است و چون ابر یازدهم حرکت کرد آنجناب فرمود ایها الناس این ابر را خدا و اهب

برای شما فرستاده پس قدر نعمت او بازشناسید و شکر نعمای او بتقدیم رسانید و برخیزید

و بمنازل و مساکن خود روید که این ابر بر سر شما ایستاده است و نمی بارد تا بخانه های خود داخل شوید
و آنحضرت از منبر بزیر آمده مردمان بخانه های خود شتافتند آنگاه باران آمد و وادی ها و مردمان
میگفتند گوارا باد بر فرزند پیغمبر کرامتهای خدای عز و جل یکی از مقربان مامون که خیال ولیعهدی
در سر داشت و نسبت حسد با امام عالیمقام هر لحظه رگ جانش میکشید بمامون گفت
استعاذه میکنم برای تو از خدا که تو را پناه دهد و نگاه دارد از اینکه تاریخ خلفا شوی و مردم
گویند از خلفا مامون این شرف عظیم یعنی خلافت و پادشاهی از خاندان عباس بیرون کرده
بخاندان علی نقل نمود بهیچ وجه امانت که بر خود و بنیاد خود این ساحر را در عرصه آوردی
و بمقدار ظاهرش ساختی و پست بود بلند و ارجمند گردانیدی فراموش بود علم شهرتش افراختی
و از قبیل مزخرفات که تفصیل آن در عیون الاخبار الرضا مذکور است گفت مامون جواب داد
که این امر پنهان از ما مردم را به بیعت و دعوت بسوی خود خواستم او را ولیعهد خود سازیم تا مردمان را
بسوی ما خواند و بخلافت ما اعتراف نماید و کسانی که مفتون او بودند بدانند در آنچه او ادعا میکرد
حقی ندارد و آن مخصوص است بما و اندیشه کردیم اگر او را همچنان بحال خود واگذاریم خللی در روزگار
ما پدید آورد که تدارک پذیر نباشد اکنون دانستیم که آنچه کردیم خطا کردیم و بسبب تعظیم او بشرف
بر هلاک شدیم هر چند تهاون در کار او جایز نیست و لیکن محتاجیم باینکه اندک اندک
مرتبه او را پست کنیم و بمردمان چنان وانمائیم که او استحقاق و اهلیت این امر ندارد آنگاه
تدبیری در باب او کنیم که مولد بلای او را از ما منقطع و مندفع گرداند آنمرد گفت یا امیر مجادله و مباحثه
او را بعهده من واگذار بدرستی که من او را ساکت میسازم و از قدر و مرتبه آن چیزی میکاهم و اگر
پاس صولت تو در دل من نبودی و از تو اندیشه مند نبودم هر آینه چنان میکردم که ظاهر شد
بر مردم که آن سزاوار ولیعهدی نیست مامون گفت هیچ امری نزد من خوشتر از این نیست اگر از عهده

او نوانی برآمد امیر گفت وجوه و اعیان اهل مملکت و سران سپاه و قضات و احبار
و فقها را جمع سازیم در حضور ایشان نقص او را ظاهر کنیم تا بیشتر باعث انحطاط
مرتبه او گردد و آن جماعت بدانند که آنچه از اهانت و استخفاف از تو نسبت با او صادر خواهد
شد صواب و بجا است نه وهن و خطا پس مامون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس
وسیع جمع آورده امام را طلب داشته چون آن شکاه انوار الهی پرتو افکن آن انجمن شد
ملعون که متعهد اهانت آن برگزیده درگاه صمدیت گشته به خطاب آنحضرت گفت
گفت مردمان از تو طرفه حکایات میکنند و طبل مناقب ترا با آهنگی میزنند اگر آوازه آن
بگوش تو رسد غالب است که از آن تبرا نمائی و بر ایشان انکار فرمائی اولا آنکه دعا کرده
و درخواست باران نمودی باران آمده همه این را برای تو معجزه قرار داده اند و ترا
بیمثل و یگانه قرار داده اند و این امیر ادام الله ملکه و ابقاه که با هیچکس موازنه نکند مگر آنکه آید
ترا بمرتبه رسانیده که منه میداند پس چگونه در مذهب مروت و ادای حقوق نعمت روا
باشد که دروغ گویان ترا به املای مدایح تو سخنها پردازند که موجب کسر شان او گردد خطاب
امامت فرمود که من مانع نمی آیم بندگان خدا را از ذکر نعمتهای حق تعالی که اعطا فرموده اگر چه باین نشاط
و [illegible] فرازی نمیکنم اما آنکه گفتی امیر ترا بمرتبه رسانیده او مرا از رسانیده مگر بمرتبه که عزیز مصر
یوسف صدیق را رسانید پس آن ابتر بغض و حسد بر آشفته گفت ای پسر موسی
ما فوق پایه خویش سخن میرانی با آنکه حجت تنها باران فرستادن وقت آن مقرر شده بود
کجا معجزه آوری مثل معجزه خلیل و اگر در دعوی خود صادقی این دو شیر را که بر مسند خلیفه نقش است
مسلط ساز بمن تا آن ستمکاره سیاست جباری و موجه قلزم قهاری با بانگ بر آن دو شیر صورت
زد که بگیرید این فاجر را آن دو تمثال در حال بر مثال دو شیر ژیان بر جستند و آن حاجب

خون گرفته را فرو خستند و چنانش را پاک خوردند و اثری از آن ناپاک نگذاشتند چون
از کار او وا پرداختند رو بحضرت امام علیه السلام کرده گفتند یا ولی الله فی ارضه چه میفرمائی
در حق این ولد اشاره بمامون کردند مامون از شنیدن آن بیهوش گردید و آن پیر شیر
دیگر بار گفتند آیا رخصت میدهی که این را بصاحبش ملحق سازیم آنحضرت فرمودند
زیرا که حق تعالی را در او تدبیری هست که او مضا او خواهد کرد گفتند ما را چه میفرمائی فرمود بجای خود
باز گردید چنانکه بودید ایشان بسوی مسند باز گشتند و همچنان بصورت شدند در کتاب
ایضاً در روایت دیگر منقولست در خراسان عورتی بود زینب نام و دعوی میکرد که سیده
و فاطمیه است حتی اینخبر بحضور امام رسید او را طلب فرمود و از نسبش استطلاع حالت
و بعد از آنکه دانست دروغ میگوید رد نسب او فرمود و فرمود این کذابه است الملعونه
سفاهت آغاز کرده بمکابره پیوست امام در حضور خلیفه دست او را گرفته و فرمود این
کذابه است بر علی و فاطمه و نیست از نسل ایشان و اگر حقست و فرزندان ایشانست پس حرام است
گوشت او بر سباع بلند آزید او را در برکه السباع تا صدق و کذبش ظاهر گردد الملعونه
گفت اول تو برو تا صدق گفتارت روشن شود جناب امام دیگر سخن نکرده و برخواست خلیفه
گفت کجا میروی فرمود ببرکه السباع مامون و ارکان دولت همه روان شدند تا رسیدند
ببرکه السباع و دروازه آنرا باز کردند و جناب امام درآمد در میان آن و سباع همه نشستند
و رو و ناخن بر زمین می مالیدند و حضرت پیش هر یک از آنها میرفت و دست مبارک بسر
و روی آنها میرسانید و سباع لبهای خود جنبانیدند بعد از آن بیرون آمده بمامون فرمود
که اکنون این کذابه را بفرست و الملعونه از آن حرکت بتقاعد گشت مامون امر کرد تا او را
بزور کشیده و در آن برکه انداختند و سباع بر جستند و او را از هم دریده طعمه خود ساختند

و از آن بازار ملعونه در خراسان بر زینب کذابه مشهور است روایت از حسن بن علی
الوشا منقول است که گفت قبل از آنکه قایل شوم بامامت حضرت رضا علیه السلام مسئله
چند از پدران آنحضرت نوشتم تا امتحان کنم او را و مکتوب را در آستین خود پنهان کردم
و آمدم بدر دولت سرای آنحضرت و خواستم در خلوت آن مسایل را عرض کنم و در آن
فکر و طلب رخصت بگوشه نشستم تا آنکه مردم بسیار بر در دولتخانه جمع آمده اند متفرق
شوند ناگاه غلامی از درون بیرون آمده آواز داد کدام یک از شما حسن بن علی الوشا
نام دارد من برخواستم و گفتم اینک منم مکتوبی بمن داد چون بگوشه رفته آنرا مطالعه نمودم
جواب جمیع مسایل من بود پس از آن باز قایل بامامت آنحضرت گشتم و از آن اعتقاد
واقفیه در گذشتم و ایضا منقول است چون مامون امام رضا علیه السلام را ولیعهد
ساخت آنجناب هر چند روز بملاقات او مشغول بود و هرگاه قریب بارگاه میرسید ابواب و حجاب
مامون بقدوم اعزاز و احترام پیش رفته پرده بارگاه بالا کشیدند عاقبت بنا بر بعد
مشربی که میان اصحاب عنایت و ارباب ولایت می باشد نفاری از آنحضرت
در خاطر پریشان ایشان که کدورت بخش باهم اتفاق کردند که دیگر از برای امام تعظیم نکنند
و پرده را بالا ندارند چون روز دیگر امام علیه السلام تشریف شریف ارزانی داشت آنجماعت
بی اختیار برخاسته باستقبال شتافتند و پرده را برداشتند تا امام در آمد آنگاه
باهم گفتند این چه حرکت بود که از ما صدور یافت و بار دیگر بر قرار داد سابق
گشتند چون جناب امام علیه السلام نوبتی دیگر تشریف فرمود همه برخاستند و سلام کردند
اما در پرده برداشتن را تعلل نمودند در آن حضرت مرسل الریاح بادی فرستاد
تا پرده را برداشت و چون آنحضرت بر آمد بار تسکین یافت و هنگام بیرون آمدن آنحضرت

پرده را برداشت آن لطیفه را بصورت عجیب معاینه کردند با هم گفتند عزیز که خدا را
خار نتوان که دست در دامن نو به زده بدستور معهود کمر خدمتکاری در میان بستند
نمایه سائی قلم مشکین رقم در عطر بیزی جیب و دامان شاهد بیان اخبار و آثار
مقتدای اخیار مظهر ریاض رسول مختار وصی ابن وصی امام بحق محمد بن علی الملقب
بتقی سلام علیه و علی آبائه الزکیه الوفی بعد رضا قبلهٔ ارباب دین حجت ناطق ز خدا بر زمین
نادره نو باده دیگر رسید * شاخ گل تازه و رعنا رسید * وه چه نوا بلبل خوش نغمه زد
مشت زر از گل بنثارش سزد * هر دم از این باغ بری میرسد * تازه تر از تازه تری میرسد
تازه و برجسته و پاکیزه رو * نادره نو خاسته آمد بگو * شمع شبستان دل متقی
کاشف اسرار حقایق تقی * شان که شد بعد مطرا دین * غازه گلچهره عین الیقین
آمده هم نام محمد تقی * صل علی سیدنا المتقی * آوازه در آن نافه لیلی کمالات آن تازه
نهال گلشن امامت در فصاحت آباد علو منقبت و سمو معرفت بر آنجلی بچد
که عقل عقلاء آنجا ضمن در زمزمه مدرسان آن نواب حجت صفت سرو پاک شته چمن
شاه ذات و معارف صفات آن موج قلزم بحر حقایق ما که جلوه ریز آمده را از رنگ
آمیزی گلگونه تعریف و توصیف منشیان شیرین رقم مدارس آیات و مترسلان عذب بیان
قلم فصاحت سما گذشته نیر عالم آرای ذات خورشید آیاتش درج نهم امامت
شعشعه و مهندس عرش در نگاهداشتن شماره مرتبه اش صدرنشین کرسی فلک اطلس
پوش مرصع قبا ماه چه لوا جهانگیر امامتش از افق قضاء احادیث و اخبار آباء بزرگوارش
طالع و کوامع صحاح جامع آن در مطالع ضمیر ابرار و اخبار لامع مظهر گوهر تاج جوهرش
دار الهجرت سید المرسلین مدینه التحایف و التحیه ولادت شریفش در دهم ماه رمضان

سنه خمس و تسعین و مایه والده ماجده آن مقتدای عالم انس و جان ام ولد مسماه
بخیزران و قیل ریحانه در کنیت و نام با امام ستوده مفاخر ابو جعفر محمد الباقر توافق داشت
از این جهت آن جناب را ابو جعفر ثانی میگفتند تقی و جواد و قانع و مرتضی و منتجب شریف
خامس المعصومین عضد یحیی جناب امامت در حین انتقال پدر بزرگوار خود برگزیده خصال
هفت ساله بود در ذی حجه سنه عشرین و مایتین از این مرحله فانی بستم معتصم عباسی
در بغداد توجه بعالم باقی فرمود مرقد منورش نزدیک مضجع ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام آرام
حیاتش بیست و پنج سال و آن امامتش هفده سال اولاد امجادش چهار نفر دو پسر
و دختر علی و موسی و فاطمه و امامه علیه و علی سایر ائمه الف الف تحایف السلام و التحیه

گفتار در بیان بعضی از مناقب و مفاخر مقتدای ابرار محمد ابن علی الجواد علی

سبیل الاجمال در کشف الغمه مسطور است که چون امام رضا علیه السلام بجانب
خرامید امام محمد جواد علیه السلام در مدینه منوره تشریف داشت بمسجد رسول خدا صلعم
آمده بر منبر رفت و فرمود منم محمد بن علی الجواد منم عالم بانساب در اصلاب منم میدانم
سرایر و ظواهر شما را و آنچه در ضمایر شماست و علم عواقب امور همه را و این علمیست عطا
کرده شده بما پیش از خلق سموات و ارضین و اگر نه تظاهر و تغلب جبابره بودی آنچه
میگفتم سخنی چند که تعجب کنندی اولین و آخرین پس دست مبارک بر دهن خود گرفته
فرمود ای محمد خاموش باش چنانچه پدران تو خاموش بودند و از منبر فرود آمده و مردم بغایت
متعجب گشتند و بعد از چندی خبر ارتحال امام رضا علیه السلام بمدینه رسید آنگاه بر اهالی
آنجا سبب تبیل آن خطبه فصیح بلیغ معلوم شد ایضا در کشف الغمه
مسطور است که امام عالی نژاد محمد جواد در اوان صبی یازده مرحله عمر بود با جمعی از صبیان

از محلات توقف داشت ناگاه کوکبه مامون جهت شکار بیرون رفت نمودار گشت کودکان
از سر راه بطرفی رفتند و امام جواد بر سر جای خود ایستاده بود مامون چون بدانجا رسید از آنجناب
پرسید ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از سر راه بیکسو نرفتی فرمود راه تنک نبود که برفتن
خود آن را بر تو گشاده ساختمی و نیز جرمی ندارم که از بیم مکافات فرار نمایم و ظن من بتو آنست
که هیچ کس را نرنجانی مامون را حسن صوت و صورت و فصاحت تکلم آن نو گل بوستان
رسالت بلبل صفت شیفته خود ساخته نوای نامش در پرده استفسار ریخت فرمود محمد بن
علی الرضا پس مامون روان شد و از حصار بست شهر بیرون رفته بازی را بر طایری انداخت
و آن باز بعد از زمانی باز آمده ماهی خورد که هنوز از حیات رمقی با او بود در منقار داشت مامون
از مشاهده این حال در بحر حیرت فرو رفته و آن ماهی را بدست گرفته مراجعت نمود و باز بآن
کوچه رسید باز دیگر کودکان فرار نمودند و امام محمد تقی علیه السلام همچنان بجای خود ایستاده بود
مامون گفت ای محمد چه چیز است در دست من فرمود پدرم گفت الله تعالی خلق کرد بمشیت خود
در بحر قدرت خویش سمک صغار پس صید کند آن باز سلاطین و امتحان میکنند سلاطین
بآن سمک سلاله اهل بیت رسالت را مامون از استماع این کلمات بغایت متعجب گشته
گفت انت ابن الرضا حقا چون وفور فضایل و کمالات آن قبله حاجات پرتو افکن ضمیر مامون
آمد خاطر بر آن قرار داد که دختر خود ام الفضل را بحباله نکاح آن سرور اهل فلاح در آورد و عباسیه
بر آن قصه مطلع گشته گفتند بوصلت تو با آل ابوطالب موجب زوال مملکت است و تو میدانی
که میان عباسیان و علویان خصومت و عداوت که تا چه مرتبه است مامون جواب داد که
میان شما و اولاد علی بن ابیطالب بعضی از مخاصمت و نزاع وقوع یافته از جانب شما بوده نه از طرف
ایشان و اگر انصاف دهید میان آبا ایشان بتکفل امر امامت و خلافت از ما سزاوارتر اند

و بجا او ایذا و ضراری که از خلفاء سابق نسبت بدیشان واقع شده موجب قطع صله رحم است
و نار و او پناه میبرم بخدا او جواد با وجود خرد سالی او اعلم زمانست میخواهم دختر خود را در سلک
ازدواج او کشم عباسیه گفتند تو غلط فهمیده او طفل است خرد سال هنوز از فقه و معرفت
خبری ندارد و اگر البته رای تو از این نمی‌گردد چندی صبر کن تا بعد از تحصیل و سنن دانا شود آنگاه
بمقتضای صوابدید خویش عمل نما مامون گفت من بحال او بیناترم از شما بدرستی که او از اهل بیت است
که علم لدنی ایشان را حاصل و شاهد معارف اسرار کماهی را اول ایشانند مهبط تنزل
و اگر خواسته باشید امری را بمصقل امتحان چنان دلنشین آینه ضمیر شما سازم
که دیگر زنگ شبهه را از نگ نماند عباسیه قبول این سخن نمودند و گفتند ما شخصی را حاضر
آوریم اگر در مسایل شرعیه او را ساکت و ملزم سازد از این وصلت بیجا اجتناب نما
و اگر از عهده جواب نقصی تواند نمود با او بلا درنگ و توقف مواصلت فرما و برآن قرار داد
آن جماعت نزد یحیی بن اکثم قاضی زمان و فقیه دوران رفته بدرهم نمایش سرخ
و زرد عالم فریب صبر و شکیب از دل بیحاصلش ربوده او را بمعارضه قرة العین
بتول تحریص نمودند و ابن اکثم کمر قبول بر میان جان بسته الزام آن خلاصه خاندان
علم و عمل را بر خود لازم ساخت و مامون مجلس عظیم آراسته امام محمد تقی علیه السلام را
بر صدر مسند پهلوی خود نشانید و هر یک از علما و فضلا را در موضعی مناسب رخصت جلوس
ارزانی داشت بعد از آن باشاره مامون و امام ربع مسکون یحیی بن اکثم پرسید که
حکم محرمی که بقتل صیدی اقدام نماید انجناب فرمود آیا کشتن آن را در حل یا در حرم عالم بوده
یا جاهل این فعل از او عمداً سر زده یا بر سبیل خطا واقع شده محرم بنده بوده یا آزاد صغیر بوده
یا کبیر ابتدا بقتل او کرده یا معید بوده صید از اجناس طیور بوده یا انواع وحوش از جانوران خرد بوده

با علما و امرای بزرگ مصر بودها بر فعل خویش نادم و پشیمان گشت و در شب بود بر این کار اقدام
نموده بود در روز این جرأت نموده محرم احرام عمره که بوده با احرام حج یحیی بن اکثم از اصغای این
کلام فصاحت آغاز فطانت انجام گنگ و ابکم شده بزبان سکوت بر کم فطرتی خویش
قایل آمده اهل مجلس بر جهل او عالم گشتند آنگاه امام همام نژاد مهر جواد حسب التماس مامون
بیان فرمود حکم کفاره آن را چنانچه تفصیل آن در کتب مبسوطه مسطور است و بموجب اشاره
مامون سوال کرد از یحیی بن اکثم خبر ده مرا از مردی که نظر کرد بر زنی در اول روز و آن فعل بر وی
حرام بود چون روز بلند شد حلال گشت بر او و بعد از زوال حرام گردید و هنگام عصر حلال آمد
و در وقت غروب بحرمت رفت و در حین خفتن بحلیت گرایید و در نصف شب
حرام شد و چون صبح دمید حلال گردید حال آن عورت چیست و بچه سبب این واردات لازم
می شود یحیی گفت بحق خدا راه بجواب این ندارم و نمی دانم اگر افاده فرمایید مستفیض گردم
امام فرمود که کنیزک شخصی را مرد بیگانه نظر کرد بر او نگاه که در اول روز و آن نظر حرام بود چون آفتاب مرتفع
شد خرید او را حلال شد در حال غروب ظهار کرد حرام شد در زمان خفتن کفاره داد حلال گردید
نصف شب طلاق داد حرام شد چون صبح دمید رجعت نمود حلال گشت مامون گفت
الحمد لله علی هذه النعمه والتوفیق الی فی رأی آنگاه رو با قربای خود کرده گفت
آیا دانستید چیزی را که با این زمان پوشیده بود بر شما و اشاره که با امام تا خطبه دختر
ادا فرماید و جناب امام بعبارت فصیح و بلیغ که فصحای زمان انگشت تحیر بدندان تفکر گرفتند
خطبه فرمود و مامون خاص و عام را در خور مرتبه ایشان رعایتها نمود بعد از چندگاه
از تزویج دختر خود را حواله نمود بمضجع انفس و آفاق و بجانب مدینه منوره فرستاد و جناب
امامت با اهل بیت و خدم متوجه وطن گردید چون بکوفه رسید نزدیک نماز مغرب بمسجد

که در صحن آن درخت سدره لمعه‌ای بار و برگ نزول فرمود و در پای آن درخت وضو ساخته
نماز شام بگذارد و در حین برآمدن از مسجد چون قریب بآن درخت رسید دید میوه
تازه بار آورده و مردم همراه آنحضرت بتبرک از هم میربودند بر این سبب بیش کوشیده نخواهد
که بحر مناقب و مفاخر آن امام انس و جان بکیل بیان نتوان پیمود تبرکاً و تیمناً
قطره از بحار فضائلش و انموذجه نغمه سنجی عندلیب بیان در ریاض سیر شمائل آن سر
جان خورشید عالم آرای برج امامت گوهر والای درج کرامت امام ابن الامام
علی ابن محمد النقی علیهم التحیة والسلام باز درین وادی سخن ناپدید
قافله سالار دیگر در رسید ۞ شعله افروز طریق هدا ۞ شمع فروزنده بزم رضا ۞
موجه الطاف بحار قدم ۞ حجت عاشر ز خدا بر امم ۞ مردمک دیده حق بین علما
صافی و مکنه دیده و پاک و نقی ۞ او با امامت چو علم بر گرفت ۞ کرسی دین پایه دیگر گرفت
هادی دین شافع روز جزا ۞ هر چه جهان یافته از وی نوا ۞ شمائم مشکین روایح مکارم
اخلاق و آثار آن زبده انفس و آفاق عنبر بیز جیب نافه جیب کائنات و کرایم ذات
مجمع الصفات آن مظهر کرامات معجز آیات گلگونه عذار شاهد حسنات خورشید گستر
فروز مناقب و مفاخر در اطراف و اکناف عالم تابان و فیضان غمام رافتش نضارت
سرای مزرعه حسن اعمال ارباب توحید و ایقان غنچه امید جهان از فیض نسیم بهار رحمتش
شکفته از گل چمن ریاض انس و نهال حسن افعال موالیان از زلال چشمه سار کرمش
شاداب تر از سبزه جویبار گلشن قدس جبهه فایض الجهاتش بتشریف شریف امامت منصوص
و برازنده کرسی کرامت در مرتبه دهم بذات شریف مخصوص مولدش مدینه منوره اواسط سنه اربع
عشر و مائتین قیل اثنی عشر و مائتین و قیل ثلاث عشر و مائتین مادر ستوده سیرش ام ولد

بوده سمانه بسمانه و برخی گفته اند والده ماجده اش ام الفضل بنت مامون بوده و در اسم
و کنیت با امیر المومنین علی علیه السلام موافق بود لهذا آنحضرت را ابو الحسن ثالث
گویند القاب شریفش نقی و هادی و عسکری و ناصح و متوکل و فتاح و مرتضی و عالم و فقیه
و امین و طیب است آن امام انام در زمان انتقال پدر عالی گهر خویش شش ساله بود
متوکل خلیفه در زمان سلطنت خود آنجناب را از مدینه طلبیداشت و مدت ده سال
و چند ماه در آن مکان سکونت فرموده و در ماه جمادی الآخر یا رجب سنه اربع و خمسین و مائتین
بسم معتمد عباسی علیه ازانحال برداشته و در سرای خود بوده مدفون گشت عمر عزیزش
بروایت اصح چهل سال بود و ایام امامتش سی و سه سال و چند ماه اولاد امجادش
پنج نفر بودند حسن و حسین و محمد و عالیه و قیل عایشه ذکر بعض از سیر و مآثر
سنیه امام عالیمقام ابو الحسن علی ابن محمد علیهما السلام یحیی ابن هرثمه گوید که ما
متوکل بمدینه فرستاد با سیصد کس تا علی ابن محمد را از مدینه پیش او آورم و در میان ما
قایدی بود از مخالفان اهل بیت و من وزیری داشتم از جمله محبان خاندان در تمام راه قاید
و وزیر با هم مجادله داشتند تا رسیدیم بصحرای رزنان از بیر مجنون میلاد قاید با وزیر
گفت صاحب تو یعنی علی مرتضی گفته است نیست از زمین بقعه الا که مقابرست و از انجا
یا خواهد شد نظر کن در این صحرا هیچ قبری نیست و کسی نمیرد در اینجا که گورستان گردد
و من از وزیر پرسیدم از قول امیر المومنین علیه السلام است گفت آری گفتم فی الواقع
در این نزدیکی آبادانی نیست پس چگونه انچنان پر از قبر می شود وزیر گفت خدا دانا تر است
از آنچه در اوهام و افهام ما در نیاید پس بگذشتیم از آنجا و بعد از چندی رسیدیم بخدمت
ابو الحسن علی ابن محمد علیه السلام و مکتوب متوکل با حضرت دادم بعد از اطلاع بر مضمون

آن فرموده در رفتن مضایقه ندارم روز دیگر بخدمتش رفتم و دیدم رخت پنبه دار میدوزد
و موالیان خود را میفرماید که بنیکی و کلاه بارانی چند برای ما و بجهت خویش بگیرید با خود گفتم
از اینجا تا عراق ده روز راه پیش نیست و این ایام تموز است آیا این رختها را چه
خواهد کرد پس بعد از تهیه سفر متوجه سامره شد چون بموضعی رسیدیم که میان قاید و وزیر
مجادله و مناظره در باب قبور روی نموده بود ابری سیاه پیدا شد و رعد و برق ظاهر گشت
و هویدا و بغایت سرد شد و تگرگ باریدن گرفت آنجناب غلامان را فرمود که
رخت بجهت وزیر و او دهند تا از این آفت محفوظ مانند القصه چنان تگرگ و باران
آمد که هشتاد کس از رفقای ما از سردی هوا و شدت ژاله رخت بمنزل دیگر کشیدند و بعد از آنکه
ابر و باران برطرف شد فرمود ای یحیی با اصحاب خود فرود آی و دفن مرده های خود نما و بدانکه
اینچنین پر میکند ایزد و تبارک و تعالی بیابانها از قبور چون این کلام صدق انجام ازان مقتدای
انام استماع نمودم خود را از پشت زین اسب بر زمین افکندم و بر رکاب آنجناب بوسه دادم
و عذر خواستم روایت از صالح بن سعید منقول است چون یحیی بن هرثمه جناب امامت را
بسامره رسانید در خان الصعالیک که موضعی بس ناخوش فرود آورد من بخدمت آنجناب
رفته گفتم یا ابن رسول الله جعلت فداک این جماعه در جمیع امور اخفای مرتبه و اطفای
نور شما را می خواهند لاجرم این منزل ناخوش را اسجاب آفتاب قدر تو دانسته تو را
در اینجا فرود آورده اند فرمود ای سعید تو هنوز در این مقامی پس بدست مبارک خود
اشاره که باغهای خرم و جویهای آب روان و قصور فیها جنات من نخیل
کانهن اللؤلؤ المکنون ظاهر گشته صالح گوید از مشاهده آن صورت حیرت بر من
افزود امام فرمود یا ابن سعید ما مقیم خان الصعالیک نیستیم بل هر جا هستیم بستان

منزل و لکن با ماست ایضاً منقول است که متوکل هنگام عرض لشکر خویش فرمود
هر سواری یک توبره خاک در فلان موضع بریزند و چون پشته بر مثال کوه برآمد آن تل را تل المخالی
نام کرد بر زبر آن بنشست و ابو الحسن الهادی علیه السلام را پهلوی خود بنشانید و گفت
ما سیدی تو را بجهت این در اینجا آوردم که تماشای ساز و عده لشکر من نمائی و لشکریان را
فرمود بحشمت تمام خود را عرض کنند و غرض او از این حرکت آن بود که آنجناب را داعیه
خروج باشد فسخ نماید آنحضرت بر خطره فاسده اش مشرف شده فرمود می خواهی من لشکر خود را
بر تو عرض کنم گفت آری پس آن سلطان کشور عرفان رو بجانب آسمان آورده
کلمه چند بر زبان گذرانیده فرمود ببین چون متوکل نظر کرد دید میان آسمان و زمین از مشرق
تا مغرب ملائکه مکمل و مسلح بر مراکب قدرت سوار جولان میکنند متوکل از مشاهده آن لشکر
غیب بیهوش افتاد و بعد از آنکه بافاقه آمد آنحضرت فرمود ما منازعت نمیکنیم با شما در دنیا
و بدرستی که مشغولیم باخرت باید دیگر بخاطر خود این خیال را راه ندهی و بار کدورت و ملال
بر ضمیر آسوده خویش ننهی روایت از ابو سعید سهل بن زیاد مرویست گفت
احمد بن اسرائیل از پدر خود روزی همراه منتصر نزد متوکل رفتم و او را در غایت طیش شده
دیدم چنانچه ملتفت حال منتصر نشد و بفتح بن خاقان میگفت والله میکشم این
مرائی کذاب را که طعن در دولت من میزند و در حق من چنین و چنان میگوید و فتح او را
تسکین میداد و میگفت دروغست آنچه بتو رسانیده اند و او مردیست بحال خود
مشغول و متوکل هر لحظه بر می خروشید تا طلب کرد چهار نفر جلاد را و گفت چون ابو الحسن علی
در آید او را بکشید و طلب فرمود آنجناب را و چون آنحضرت از در در آمد دیدم لبهای مبارکش
در حرکتست چون چشم متوکل بران مردم دیده ارباب ایقان افتاد خود را از زبر تخت

بزیر انداخت و پیش رفت و آن حضرت را در بر گرفت و میان هر دو چشم مبارکش را بوسید

و گفت ای سید من وای فرزند رسول الثقلین وای بهترین خلق خدا در آنوقت که آوردند ترا

فرمودم فرستادم تو گفت بغیر از رضای من بهم باز که ای سید من و مولای من وای که بفتح

و عبید الله و منتصر را در خدمت آنجناب تا به خانه اش برسانند و بعد از رفتن

آنجناب جلادان بمجرد دیدن آنجناب بسجده افتاده بودند پرسید چرا امتقاعد کشتید

از امر من گفتند بهم جواب دادند ما از شدت مهابت او و آنکه که او پیش از صد شمشیر

دیدیم و از هیبت او نزدیک بود زهره ما آب شود و در روایت دیگر منقول است شعبده

هندی نزد متوکل آمده مثل آن حقه باز فلک نیرنگ ساز شعبده باز در فانوس خیال

خویش ندیده بود بالتماس متوکل خواست با حضرت ابو الحسن علی الهادی علیه السلام لعب بازد

و آنجناب را خجل سازد پس گفت نانهای چند تنک مهیا سازند و هنگام گستردن خوان

ملا بهلوی نادر جادوی بهید و بعد از تمهید مقدمات چون حضرت شرف حضور ارزانی داشت

و خوان گسترده شد دست بجانب یکی از آن نانها دراز کرد آن ناپاک لعین باختن

آن نان پرواز داد و همچنین سه مرتبه آن شعبده باز شعبده انگیخت و اهل فرح خندیدند

آن مظهر بوارق خشم قهاری و مصدر آثار قهر جباری دست مبارک بر صورت شیری که در پرده

کشیده بودند زده و فرمود بگیر او را آن صورت شیر بر جست و شعبده باز را گرفته فرو برد

و بجای خود معاودت نمود اهل مجلس از مشاهده آن خرق عادات متعجب گشته و حضرت

امام از مجلس برخاست متوکل بخشوع و خضوع تمام گفت بنشین و آن زمان

کار را باز بحال خود آر جناب امام علیه السلام فرمود بخدا قسم که بعد از این آن لعین

دیده نخواهد شد و تو مسلط می سازی دشمنان خدا را بر دوستان خدا پس گویند

خرامید و دیگران آن بازیگر را اکثر باز ندیدند از ابو هاشم منقول است که گفت ترکی در راه
دچار ما شد ابو الحسن علی النقی علیه السلام بترکی با او سخن گفت آن مرد در ساعت
خود را از اسب بزیر انداخت و سم مرکب آنحضرت را بوسید پرسیدم از آن ترک
که چه گفت امام بتو ترک گفت از من سؤال کرد که [illegible] است جواب دادم فرزند
رسول خداست گفت مرا بنامی خواند که در سن صبی ببلاد ترک مرا بدان نام می خواندند
و غیر از من احدی بران اطلاع نداشت ایضا از ابو هاشم مرویست که رفتم بخدمت امام علی النقی
و با من سخن گفت بزبان هندی چون زبان فهم آن لغت نبود در جواب در ماندم سنگ ریزه در پیش
آنحضرت افتاده بود در دهن مبارک نهاد و بمکید و بمن داد در دهن گرفتم بحق خداوند سخن آن کس
از خدمت آنحضرت برفتم تا متکلم شدم بهفتاد و دو زبان در کشف الغمه مسطور است
که جمعی از اهل اصفهان در یکی از آن جمله ابو العباس احمد بن النضر است روایت کرده
در اصفهان مردی بود عبد الرحمن نام و قایل بامامت علی النقی علیه السلام چون از سبب آن پرسیدند
گفت بر مانند از آنجناب دیدم که حجت امامتش بود سوال کردند چه چیز دیده جواب داد که من
مردی بودم فقیر اما بصفت جرات و طلاقت لسان گوی سابقت میربودم از برنا و پیر
در یکی از سنوات اهالی اصفهان مرا با جمعی جهت تظلم بدرگاه متوکل فرستادند روزی بر در
دار الخلافه ایستاده بودم که حکم باحضار امام علی النقی علیه السلام صادر شد من از بعضی پرسیدم
که کیست او گفتند مردیست علوی و جمعی اعتقاد دارند که امام بحق و خلیفه مطلق اوست
ظاهرا متوکل می خواهد او را بقتل رساند ناگاه جناب امامت پناه بر اسبی سوار مانند
خورشید جهاندار طالع گشت خلایق بر یمین و یسار ایستاده در او می نگریستند چون چشم
من بر جمال جهان آرای او افتاد محبتی تمام از او در دل اخلاص منزل من پیدا شد و در دل خود

دعا کردم که ایزد جل شانه شر متوکل را از او مندفع گرداند و بعد از آنکه مراجعت نمودم نزدیک
رسید بجانب من بنظر ملتفت شده فرمود حق تعالی دعای ترا مستجاب کرد و دراز گرداند عمر تو
و کثیر شود مال تو و بسیار گرداند فرزندان ترا از استماع این کلام لرزه بر اندام من افتاد چنانچه
بعضی از حضار از تغیر حال من مطلع شده پرسیدند ترا چه می‌شود گفتم خیر است
و چون بوطن خود باز آمدم واهب حقیقی ابواب رزق بر من گشاد و کثرت مال من بمرتبه رسید
که حالا آنچه در خانه منست قیمت آن هزار هزار درم می‌شود سوای اسباب و املاک و وجوهات
که در خوارج سرات و خداوند بی مانند ده فرزند کرامت فرمود و اکنون سن
عمر من بهفتاد و چند مرحله رسیده همچنین روایتست از فتح بن یزید جرجانی منقول است
که بخدمت علی الهادی علیه السلام در حینی که از مکه معظمه عازم خراسان بودم و آنجناب از مدینه
بعراق تشریف می‌بردند و مسموع من شده بود که آن حضرت فرموده که هر که از خداوند جل و علا
بترسد نگاهدار خداوند تعالی او را از شر مخلوق و هر که اطاعت کند باری سبحانه را اطاعت
کنند مردم او را اما خود ابد تشنه بودم که این کلام در نشانه را از کسان که در بارگاه آن عالیمقدار
استماع نمایم چون بهره اندوز بزم حضور شدم سلام کردم بعد از جواب سلام فرمود بنشین
و اول سخنی که فرمود این بود که فتح کسی که اطاعت خالق حقیقی بجا آورد از خشم مخلوق در امان
ماند و هر که بجهت رضای مخلوق خدا را بخشم آورد منتقم جبار او را بغضب مخلوق گرفتار
گرفتار گرداند و بدان بدرستی که ایزد تعالی وصف کرده نمی‌شود مگر آنچه خود وصف فرموده خود را
گر ثنائی سزاوار او باشد * از لب کبریای او باشد * پس چگونه وصف می‌توان کرد او را
که عاجز است حواس از ادراک آن و قاصر است اوهام از معرفت کنه آن و محرومست
نور ابصار از احاطه آن و منزه است از توصیف بلغا و مبراست از توحید فصحا

پاک از آنچه جاهلان گفته پاکتر از آنچه عاقلان گفته هر رشد در قرب خود و قرب شبیه
در بعد خود پس در دوری خود نزدیکست و در نزدیکی خود دور کیفیت را کیفیت بخشد او پس هر
کیفیت را در او مدخل نباشد و آنچه است او داده این را پس نتوان گفت این هو بعض
کجاست او برتر از ذات اقدس او منقطع الکیفیه و الاینیه است هو الواحد
الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و همچنین وصف
ذات ستوده کاینات و مفخر موجودات حبیب خالق انس و جان باعث ایجاد کون
و مکان تاجدار کشور اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله منعزل متعذر است
چه قرین ساخته او را حق سبحانه با اسم جلیل خود و شریک ساخته در عطای خود و واجب نموده
جزای طاعت خود هر کسی را که اطاعت آنحضرت کند کما قال عز و جل و ما نقموا
الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله و قال تعالی شانه یا لیتنا
اطعنا الله و اطعنا الرسولا و او هر کس که ترک اطاعت آنحضرت کند
به تحقیق معذب میکند خدای قادر مختار او را در میان طبقات دوزخ و سرابیل قطران
و همچنین نمیتوان کرد توصیف کسانیکه قرین کرده الله تعالی اطاعت ایشان را
با طاعت رسول خود حیث قال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم و فرموده است تبارک و تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
و فرموده عظیم برهانه فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس همچنانکه وصف
رب جلیل نمیتوان کرد وصف رسول خلیل و اولاد بتول نیز نتوان کرد و نیز وصف مؤمنین
که کردن نه آنکه باشد امر ما را در بیان نتوان آورد پس نبی ما افضل انبیاء است
و خلیل ما فاضلترین اخلا و وصی ما گرامی‌ترین اوصیا و نام ایشان بهترین نامهاست

و گفت ایشان نیکوترین کیشها اگر مجالست نمیکردیم مگر با همسر خویش پس تحقیق
که جلیس و هم صحبت نمیشدیم با هیچکس و بدانکه بهترین ایشان از روی تواضع و خلق
کریم و لطف عمیم و علم نافع و حلم اوسع افضل ایشانست و بدرستی میراث گرفته اند
از علی و ولی او و اوصیاء علم ایشان را پس تسلیم در امر ایشان نمایید همه عطا بر اند امثال
اموات ایشان و زنده سازد مانند احیای ایشان راوی گوید بعد از استماع این کلمات
هدایت سمات بیرون آمدم از خدمت آنجناب و روز دیگر باز شرف بساط بوس حاصل
کردم و گفتم ای فرزند رسول خدا دیشب خطره بخاطرم گذشته اگر رخصت باشد عرض نمایم
فرمود بپرس اگر شرح کنم مختارم و اگر تغافل ورزم از بیان آن اختیار دارم اما تو راست ساز
نظر خود را و ثابت شو در مسئله خود و گوش و هوش خود بگشا بجواب آن و سوال مکن از راه
تعنت که عالم و متعلم شریک در رشد ماموراند بنصیحت و منهی اند از فریب و ریب بدانکه آنچه
در آیینه ضمیرت عکس پذیر آمده اگر خواهد عالم خبر دهد تو را از آن زیرا که مطلع میگرداند عالم
الغیب والشهاده شخصی را که راضی و مرضی او باشد مثل رسول مجتبی و اوصیاء آنحضرت
تا آنکه خالی نشود زمین از حجتی که دلالت کند بر صدق مقال او و جواز عدالت او و آن فتنه نزدیک
که شیطان تو را بشک انداخته در بعضی امور که اخبار میکنیم تو را با آن و منحرف کرده از صراط
مستقیم و جاده قویم و بگوئی که ایشان معبود حقیق اند تعالی الله عما یقول الظالمین
بدان بدرستی که ایشان مخلوق‌اند مخلوقی خاشع خاضع و مطیع طایع مشعوف عبادت
پروردگار خود خایف و هراسان از جلالت او و مرجو و امیدوار از جمالیت او پس هرگز
وسوسه نماید شیطان دفع کن بانچه خبر دادم تو را راوی گوید گفتم فدای تو گردم زنگ
شبهه از آیینه دلم زدودی و مرا سبیل تحقیق نمودی و از این خطره سراپا خطر خلاصم بخشیدی

آنگاه جناب امامت سر بسجده گذاشت و در حین سجود میفرمود اغثنا لک یا خالق الخلق

و احزاحا ضعفا و بهمین حال تا هنگام نماز شام بعد از آن فرمود ای فتح قریب ظاهر یا مالک

شوی و بدو زرخ روی و خلق را بهلاکت انداز فتح گوید بعد از آن بیرون آمدم شادان و فرحان

با آنکه چنین ابر ظلمت افروز از نشر دیده عرفانم منجلی شد و روز دیگر بعزم بوس آن

مردم دیده اهل ناموس مشرف آمدم و دیدم قدری گندم بریان در پیش آنحضرت ریخته است

بخاطرم گذشت که سزاوار بجال آنجناب است که بخورند و بیاشامند و در اسواق و کوچها تردد

نفرمایند زیرا که امام باید از این چیزها منزه باشد آنجناب خطاب بمن کرده فرمود الفتح ما ابرسل

اقتدا می باید اگر چه انبیا اکل و شرب میکردند و در بازارها تردد میفرمودند و بدین جسم

ناچار است از غذا امر رازق عباد در او تجسم داده اجسام را و منزه است و از جسم

و از زیادت و نقصان مبراست از آنچه ترکیب داده است مخلوقات را احدیت پاک

از شمار و پیوند صمدیت بری از مثل و مانند منشی اشیا و محیی اموات عالم السر و المغیبات

سمیع و علیم و لطیف و خبیر و رئوف و رحیم تبارک و تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا

اگر باشد پروردگار عالم چنانچه وصف او گویند پس شناخته نشود رب از مربوب و خالق

از مخلوق و منشی از منشأ لیکن فرق است میان او و مخلوقات از هر جسم زیرا که هیچ چیز

با او شبیه نیست و هیچ مفهومی با او مانند نه نظم هر چه بشر تو بشر آن ره نیست

غایت فهم تو است الله نیست * جل شانه بری ز کیف و کمیت * بر وی اطلاق چند و چون ستمیست

برتر ارکان این جهان است او * حاش لله نه این نه آن است او * ما و اهل ابجد فرش ره نه

هیچکس جز وی از وی آگه نه * نهایت ملک را و نداند کس * همه او و بدو نماند کس *

شکفته رنگ گل صد برگ بیان در گلشن همیشه بهار اخبار مقتدای انس و جان

زیب دهندهٔ کشور امامت و دین پروری امام همام حسن ابن علی العسکری علیه السلام
نادرهٔ مجموعهٔ علم لدن ؛ تازه ترین نقش دبستان کن ؛ زبدهٔ اولاد نبی و ولی
مظهر الطاف خفی و جلی ؛ مفخر کونین و امام زمن ؛ همچو حسن رات بخلق حسن
عسکریان منبع جود و عطا ؛ یافته زو کشور دلها نوا ؛ گوهر آن مظهر الطاف حق
گشته درخشنده ز اوصاف حق ؛ ذات قدسی صفات امام واجب الاحترام ابو محمد حسن
عسکری علیه السلام آفتابی بود از افق فضل در برج یازدهم امامت درخشنده و لوامع فیض
طوالع وجه فایض الجودش لبان انوار فیوضات الهی عرصهٔ عالم را صفت اضائت بخشیده
و نسیم اخلاق کریمش چمن سرای گلشن کون و مکان و شمیم مکارم شمایلش عنبر بیز مشام
جان جهانیان مفاخر عالی ماثرش بر صحایف لیالی و ایام سطور و وجوب آستان آن گرامی
کرامت امودت بر جبین مهر و ماه منقوش عندلیب ناطقهٔ کافهٔ فضلا و امم بر محامد صفات
و کرایم تشریفات آن گل بوستان سرور کاینات شکر ریز و تار قانون رموز شناسان
و مقامات طریق تحقیق در پردهٔ محاسن اطوار و مفاخر آثار آن مقتدای اخیار از حضیض
سمک تا اوج سماک در نغمه خیز عبارا اقدام خدام کیوان غلامش کحل الجواهر بصر ارباب
بصیرت و نقش قدوم هدایت لزومش عینک دیدهٔ اصحاب طریقت صحبت اثر
بموجب نص آبای کرام ولادت شریفش در دار الهجرت سید انام فی سنهٔ اثنین و ثلثین
و مائتین هشتم ربیع الاخر و قیل سنه احدی و ثلثین و مائتین مادر آن جناب ام ولد بود کنیت
و نام این امام عالی مقام موافق است با کنیت و نام امام همام حضرت امیر المؤمنین
حسن ابن علی علیهما السلام لقبش زکی و عسکری و خالص و سراج نقش خاتمش
انا الله شهید و آن جناب در زمان ارتحال پدر ستوده خصال چه بیست و دو سال داشت

و هشتم ربیع الاول سنه ستین و مائتین هجری بیست و هشت مرحله از سن شریف
منقضی شده بود بر دست معتمد عباسی بزهر مسموم گشت مدفن همایونش در سر من راه
نزدیک مرقد منور پدر عالی گهر اوست و بثبوت پیوسته که امام حسن عسکری علیه السلام
غیر از امام ابو القاسم المهدی علیه السلام فرزندی نبوده و رغبت بزوجه و سراری دیگر سوای
والده ماجده حضرت مهدی نفرموده بود مجملی از مفاخر و مآثر آن زیبنده دواج
سروری ابو محمد حسن عسکری علیه و علی آبائه السلام ما دار الشهور و الاعوام روایت
از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابن جعفر الصادق علیه السلام مرویست که نوبتی
بی نوائی ما از حد گذشت و احوال ما مضطر گشت پدرم گفت بیا تا نزد ابو محمد که بصفت
بذل و ایثار شهره روزگار است رفته شاید منتفع گردیم گفتم سابقه معرفتی با هم داریم
گفت نه ولا زبس افتقار و اضطرار ما با عدم آشنائی بخدمت آن قدوه ابرار شتافتیم
پدرم در اثنای راه گفت چه باشد که پانصد درم بمن دهد تا دویست درم در وجه رخت و لباس
صرف کنم و دویست درم در بهای آرد بدهم و صد درهم در سایر مایحتاج خرج نمایم و من
با خود اندیشیدم که او مرا سیصد درم عطا فرماید تا صد درم جامه سازم و صد درم
دراز گوشی بدست آورم و صد درم دیگر در سفر کوهستان خرج کنم چون بدر خانه آنجناب رسیدیم
پیش از آنکه با کسی سخن گفته باشیم غلامی بیرون آمده و گفت علی ابن ابراهیم و پسر او محمد
هر دو بدرون در آیند در رفتیم و تحیت و سلام بجا آوردیم فرمود ای علی چه باز داشت ترا
که در اینمدت نزد ما نیامدی پدرم گفت یا سیدی شرم میداشتم که باین حال بخدمت
تو آییم و بعد از آنکه مرخص شدیم غلام حضرت امام متعاقب ما بیرون آمده صره بپدرم
داد و گفت که این پانصد درم است دویست برای کسوت و دویست برای آرد و صد دیگر

برای اخراجات و صره دیگر بمن داد و گفت در این سیصد درم است صد درم برای لباس
و صد درم برای دراز گوش و صد جهت نفقه اما باید بجانب کوهستان نزول نفلان موضع
نه فرمائی و بموجب اشاره امام بدان مقام رفته و عفیفه بحباله نکاح در آوردم و در همان
روز مبلغ چهار هزار درم بمن رسید از حسن بن ظریف مرویست که گفت مسئله را
خواستم با بو محمد علیه السلام بنویسم یکی آنکه هرگاه قایم آل محمد ظهور کند چگونه خواهد بطریق
حکم او در میان مردم و دیگر در علاج تب ربع و در محل نوشتن ذکر تب از خاطرم رفت
و رقعه را بآنحضرت فرستادم در جواب نوشت که سوال کرده بودی از قایم بدانکه هرگاه او ظهور نماید
حکم خواهد کرد در میان مردم بعلم خود مثل قضای داود و میخواستی سوال کنی از علاج ربع
و فراموش کردی اکنون بنویس این آیه را یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
و بر محموم به بند تا شفا یابد بموجب فرموده عمل نمودم و آن بیمار شفا یافت از ابو حمزه
نصیر خادم مرویست که گفت شنیدم از ابو محمد علیه السلام بکرات و مرات که با غلامان
ترک و رومی و سقلابی بزبان و لغت ایشان تکلم میفرمود تعجب کردم با خود گفتم این مرد
در مدینه متولد شده آیا این لغات را از کجا یاد گرفته بجانب من ملتفت شده فرمود
حق سبحانه و تعالی برگزیده است حجت خود را از سایر خلق و عطا کرده او را معرفت بهر شی
پس او عارف و داناست بلغات مختلفه و اسباب حوادث اگر چنین نبودی فرق میان
حجت و محجوج نباشد از اسمعیل بن علی بن اسمعیل بن علی بن عبد الله
بن عباس مرویست که روزی نشستم بر سر راه ابو محمد علیه السلام چون گذر آنجناب بر من
افتاد اظهار افلاس و احتیاج خود کردم قسم خوردم که یکدرم ندارم و برای شام و صبح عاجزم
آنحضرت فرمود سوگند دروغ بزبان می آری و حال آنکه مبلغ دویست دینار در فلان

موضع مدفون داری و این را بجهت آن نمیگویم که بتو چیزی ندهم بلکه بر این صدا اشعر فرا مادر بکفافات
این قسم که روغ محروم ساختی خود را از چیزی که تو را خبر دادم و روزی محتاج خواهی شد بان راوی گوید
بعد از چندی ضرورتی مرا دست داد و بغایت مضطر شدم و راه بیرون شو ندیدم بجز تصرف
در آن دینارها نیز محزونه پس در موضعی که دفن کرده بودم باز جستم اثری از آن نیافتم چه پسرم
بر حال آن اطلاع داشته و وقت فرصت آن را ربوده و راه فرار پیموده بود روایت
از علی ابن محمد مرویست که صالح طالع فرجام آنحضرت را بنابر اغوای عباسیه و رغم
زن خود همیشه در محامد صفات آنحضرت تر زبان بودان که سعادت را از سخط
و غضب الهی بحریر و تخویف می نمود و بر برکه السباع انداخت و جناب امامت مشغول طاعت
و عبادت گشته سباع بخشوع و سکنت تمام بر دور آنجناب حلقه زدند و معاندین چون
آنحال را معلوم کردند از کرده و گفته خود خجل منفعل گشتند و خلیفه بر آن اطلاع یافته امر نمود که
آنحضرت را از آنمکان بمنزل فیض نشان برند روایت از ابو هاشم منقول است که رقعه
بحضرت ابو محمد علیه السلام نوشتم و در آن اظهار تنگدستی خود نمودم و در حالت تحریر حدیث
حضرت ابو عبدالله جعفر الصادق علیه السلام که فقر با ما بهتر است از غنا با غیر ما و قتل
با ما بهتر است از حیات که باشد با عدو ما بخاطرم گذشت آنجناب در جواب قلمی فرموده که غافر الذنب
والخطیات مخصوص سختها دوستان ما را با علاء درجات و گاهی جرایم ایام ایشان
می افزاید بفقر و تنگدستی کفاره آن میفرماید و به تحقیق که از اکثر آن عفو می نماید و بدرستی چنانچه نشست
که بخاطرت خطور نموده درویشی با ما بهتر است از توانگری با غیر ما چه ما پناه آنکسانیم که پناه آورند
بما کحل الجواهر نوریم کسی را که بینائی جویند بما و در آورنده اعنی الآرام و امانیم کسی را
که دست اعتصام و ولا در دامن ما زده اند و گل محبت ما در چمن دل هر تازه نهال گلشن محبت

واقبال شکفته و با یادا علاّ مدارج قدس و والا معارج انس برآمده در گلشن نعیم
مقیم است و بهرا افسرده دل تیره روان که از شعله عداوت ما در کانون ضمیر کینش شرر ریز
گشته در گلخن جحیم گرفتار حال عذاب الیم است ایضا از ابو هاشم منقول است که احرام طواف
آستان کعبه نشان انسان عین امامت هادی بن پرور ابو محمد حسن العسکری علیه السلام
بستم و با خود مصمم کرده که قدری نقره از آن بحر مکرمت و کان سخا بجهت انگشتری طلب نمایم
و بدست آوردن خاتم فیروزه فلک را از دست اعتبار بیرون کنم چون شرف عطیه
بوسی آن صدر نشین ایوان کرامت که از رسائی بخت رسا دست داد از غایت فیضان
کرسی آن بارگاه عرش اشتباه خود را باز ایوان سرادق کبریا جدا دست دیدم و از نهایت هیبت
هجوم فیض و لذت دیدار سودائی که با خود پخته بودم از دست دل افتاده دست در آغوش
نسیان نشست و بعد از ادراک سرمایه سعادت نشاتین دست در ذیل رخصت زدم
در آنحال امام کرامت دستگاه انگشتر از دست حق پرست خود بیرون کرده و بدست کرم
پیشم افکنده فرمود دست تمنا بگشا و بردار نقره می خواستی انگشتری بستد دادم سعادت باشد
نگین و دست نزد آن روایت از علی ابن الحسین بن شاپور مرویست که در زمان
مستعین غلای عظیم در سامره چنان شیوع یافته بر خوان دهر جز کرده مهر و ماه
نمودار نبود و داس آبروی دستگاهان در خیال درو خرمن فلک چنین طایر کرم که آشیان
تمام شب بال پریدن میکشود و ابر رحمت سایبان فیض از مفارق سکان آن بلاد
بدست خشک سالی در نورد دیده و مردمی از آثار زمان چنان بطاق بلند نشسته که در هیچ
فردی دیده نمیشد مگر خال خالی در نورد دیده عرض سخن خشک بیش از این نتوان گفت
چون کار نان تنگ جان و کارد باستخوان رسید مستعین با اکابر و اصاغر [illegible] نزد...

بدعا استسقا رفت و اثری بر آن مترتب نگشت جاثلیق در سامره بعد روز چهارم با جمعی
از اراذل بصحرا خرامید و دست بدعا برداشت بمجرد آن غمام فیضان الهی بر هوا نمودار آمده
غبار ملال و اختلال از چهره روزگار بآب رحمت فرو نشاند روز دیگر بدین منوال بدعا
جاثلیق برکت آمده مستسقیان شوریده حال بزلال رحمت و افضال ابر و متعال مالامال
گشت بسیاری از عوام کالانعام بشک افتاده کلمه ژاژ آن بدبوس آن محیل مکار چنین کار
بسته بدست احتیال ستر پرده و شیشه اعتبار خلیفه را از طاق عزت فا فکند بعد رفته
کارش رونق تمام گرفت و برخی زنار را طاعتش بر میان جان بست اهل ایمان به رشته
تسبیح ایمان از کهن بیرون کرده مستعین الله از این حال چون واقف گشت خشک سالی زخم
آمیده به حال و پریشان بال گردید و معتقدی بخدمت نتیجه شجر گلشن امجاد حضرت شجره سداد
بهار ریاض سرمد حضرت ابو محمد علیه السلام در حبس بود فرستاد و آنحضرت را طلب داشته گفت
اندیشه کن در باره امت جد امجد خود که این جاثلیق مهر باز بنای ایمان ایشان را بسیل آتش
که منهدم از پا انداخت و قصر راسخ البنیان این ملت را مانند پرده زنبوری سحاب بریزش طوفان
بلا رخنه رخنه ساخت آن حافظ مقصوره دین پرور فرمود بعنایت حضرت حق و توفیق او
بصحرا رفته زنگ از آینه دل ارباب شکوک ازین نم گرفته بمصقله پرده از روی کارش بر انداختن
جاثلیق روز سیم بر سر کار خود رفت حضرت ابو محمد حسن العسکری علیه السلام با چندی از خواص بیرون
رفته منتظر وار بایستاد چون دید راهب دست بدعا برداشت بعضی از موالیان خود را فرمود که
دست راست این نارا سترا بگیرید و آنچه در میان انگشتان اوست بر آورید فی الحال بر آن
برات موجب عمل نموده استخوانی یافتند برگرفته آنحضرت فرمود اکنون دعا کن جاثلیق
دست بدعا برداشته بتضرع هر چه تمامتر درخواست باران نمود قطره بجز سیلاب

آبرویش بر زمین ریخت و غبار رفته در انکه تخته بدست معجز بر سرش بخت می‌تفعل کفت

یا بن رسول الله بهر چه جهت رسوخ ظاهر اثر این استخوان بیان فرما جناب امامت فرمود

این مرد بمضیع بعمری کذشته و استخوانها از آن بزرگوار به پیشتر افتاده و بدان دست آویز

آب بر روی کار خود آورده و خلق را بتماشا ایشان چنین مهربانی از راه برده ایضا از ابو هاشم

مرویست که کفت جناب امامت در محبس بر فایده مستمره خویش مدام صایم می‌بود

و من نیز بان حضرت اقتدا داشتم و در خدمت افطار می‌نمودم روزی ضعف روزه

قوت کرفته بهر کاکی که بدست آوردم و بکوشه رفته میل نمودم و بجای خود آمده در لباس

روزه داران نشستم جناب امام حاکم خود را فرمود جهت ابو هاشم طعامی بیاور او در

روز بدارد من متبسم کشتم فرمود چه خنده می‌کنی اکر قوت می‌خواهی کوشت بخور

رکاک را چندان قوتی نیست از جعفر بن شریف جرجانی منقول است که کفت

سالی بحج میرفتم نخست احرام زیارت قبله ارباب سعادت ابو محمد علیه السلام بسته

بسامره شتافتم و اصحاب آنجناب مالی حواله من کرده بودند که بخدمتش برسانم

چون شرف تقبیل انامل فیض شامل آنحضرت مشرف کشتم پیش از آنکه معروض دارم

که آن نذور را بکه حواله نمایم فرمود آنچه با تو است حواله مبارک خادم نما چنان کردم و کفتم

محبان تو در جرجان اند عرض سلام بر تو میرسانند فرمود بعد از فراغ حج بخانه

میروی کفتم آری فرمود بعد از صد و نه روز سیوم شهر ربیع الآخر اول روز جمعه بمقصد

میرسی و شریف پسر ترا حیلتا فرزندی کرامت میفرماید او را صلت نام کن و خبر ده

موالیان ما را در آخر همان روز بانجا میرسم پس رخصت شدم از خدمت آنحضرت

و بعد از فراغ مقدمات طوایف و زیارت صباح سیوم ربیع الآخر روز جمعه بمنزل

و مقصود رسیده احباب را از وعده انجاب اخبار که هم غنچه خاطرها بشکفتن در آمد بعد
ملازمت آن بهار فیض آثار شده همه در خانه من جمع آمدند ناگاه وقت صلوة عصر
امام واجب الاحترام بفر قدوم کرامت لزوم صحن خانه مرا رشک سپهر خضرا ساخت
اصحاب باستقبال آن قبله امانی و آمال شتافته و غبار مقدمش را کحل الجواهر دیده
دل برای العین دیده حسب الامر عالی مسایل غامضه و مآرب متنوعه را یکیک بعز انهای آن
دادند و از الجمله نصر بن جابر بعدم بینائی پدر خود معروض داشت بموجب اشاره آنحضرت
او را حاضر آوردند جناب امامت دست فیض بخش بر چشمهایش مالیده سرمه دید
بدو بخشید و هم بر این منوال همه آنها بمقصد و مطالب خویش فایض و بهره مند آمده
تر زبان شکر موهبت آن قدوم قدوه انام گشتند و آنحضرت همان روز بسعادت قرین
روز وصال اصحاب را بشام فراق مبدل ساخت در رشته بیان کشیدن گوهر
سخن و منتظم سلک اخبار و آثار مقتدای زمن للامام المؤتمن ابو القاسم محمد بن
الحسن علیه و علی آبائه مادار الشهور و الاعوام باز درین مرحله دیر پا
خضر سیما دم فرخ لقا * حجت حق قایم آل عبا * مهدی و هادی لقب آن مقتدا
کوس هدایت بجهان برزده * شعله افروز هدایت شده * زمزمه انش بحجت قایم بنا
و هر از آن زمزمه صاحب نوا * در شرف اوست چو عنقا و را * قول بلا نقد مخالف نوا است
آمده از مطلع اعجاز هو * خاتمه فصل امامت مر او * گشته وجودش بجهان لطف هو
لطف و مکرمت ظهورش نکو * منتظر و حجت و مهدی لقب * منتظر اوست جهان بعد شب
آمده هم نام رسول خدا * صل علی سیدنا المصطفی * در اوایل اهتزاز صبا
صبا و مبادی جلوه بهار سپر انشو و نما رواج فوایح دین پروری از واردات سیر آن

تازه نهال گلشن مصطفوی و زبده و سراج منیر ذات مستنیر شرع نیر اعظم سپهر علم و دانش
بدر از مطلع مشکوة جهان مرتضوی شعشعه که بدیده دلایل امامتش بموجب آثار نامدارش
براهین ایقان در غایت ظهور و جلایل کرامتش در صحایف اخبار و آثار متقدمین
و متأخرین باقلام بلاغت اهتمام مسطور منشور امامت دین پرورش بانجام طغرای
ذاتش مختوم و جرائد اعمال و افعال ارباب ایمان ببلیغه ولایتش منظور و منتظم خورشید
مرتبه ارجمندش در برج امامت چهره پرداز عالم و عالمیان و پرتو وجه باجهتش باسط
ظلال فیض بر مفارق انس و جان تولد همایونش بقول اکثر و اشهر در منتصف
شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین در سامره والده ماجده اش ام ولد مسماة بنرجس وقیل
حکیمه و آنجناب در وقت فوت پدر بزرگوار خود بنا بر روایتی که بصحت اقرب است پنج ساله بود و ایزد
توانا آنسرور را مانند یحیی بن زکریا در حالت طفولیت علم و حکمت کرامت فرموده و در صغر سن
بکرسی بلند پایه امامت رسانید چنانچه حضرت عیسی را در اوان صبی مرتبه ارجمند نبوت
فایض گردانید و آن امام ذوی الاحترام در کنیت و نام با حضرت خیر الانام موافقت دارد
و صاحب الامر
القابش مهدی و هادی و منتظر و لطف و صالح و صاحب الزمان و حجت و قایم و خلف
نقش خاتمش انا حجة الله و آنجناب در زمان معتضد خلیفه سنه خمس و ستین و مائتین و قیل ست
وقیل ثلث و خمسین و مائتین علی اختلاف القولین در سرداب سرمن رای از نظر آبا مختفی گشت
و بنا بر قول بعضی از اهل قبله تا غایت مختفی است و هرگاه اراده قادر ذات آثار بظهور آنحضرت
تعلق پذیرد سحاب حجاب از پیشگاه جمال خورشید مثال برگیرد و لوای هدایت اعلا آرد
در ترویج شریعت بیضا و دفع بدعت ظلمه و اشقیا برافرازد و عالم را بانک مثال ارم رنگ را
یکرنگ سازد و این فرقه آنجناب را دو غیبت اثبات میکنند یکی غیبت صغری و آن از وقت

ولادت آنحضرت شصت تا زمان انقطاع سفارت چه تا مدت هفتاد سال آنحضرت با رسولان
بهانه یکی بعد از دیگری بدان امر قیام می‌نمودند و حاجات خلق را بآنجناب می‌رسانیدند و جواب آوردند
و آن سفارت بر شخصی علی نام اختتام یافت و علی بن محمد در سنه ست و عشرین
و ثلثمایه بروضه رضوان شتافت و بعد از غیبت طولی واو را از انقطاع سفارت تا وقتی
ایزد تبارک و تعالی بظهورش امر فرماید ذکر بعضی از مناقب و مفاخر آن خاتم دیوان
امامت خضر حیثیه کرامات و بیان شمه از کرامات اعجاز آیات آن زبینده
افسر هدایت و هادی کشور عنایت از حکیمه عمه زبینده وساده سروری امام حسن عسکری
مرویست که گفت روزی پیش ابو محمد رفتم فرمود ای عمه امشب در خانه ما باش که حق سبحانه و تعالی
ما را خلفی کرامت خواهد فرمود گفتم از که خواهد بود در نرجس اثر حمل مشاهده نمیکنم فرمود ای عمه
مثل نرجس مثل ام موسی است حمل او جز بوقت ولادت بظهور نخواهد پیوست حکیمه گوید
آنشب در خانه ابو محمد توقف نمودم چون نیمه شب رسید بتهجد قیام نمودم و نرجس نیز تهجد بگذارد
در وقت سحر با خود گفتم که صبح نزدیک شد و آنچه موعود است طالع نگشت و در این اثنا آواز
ابو محمد را شنیدم گفت ای عمه تعجیل مکن بعد از آن متوجه خانه گشتم و نرجس را در آنجا
دیدم لرزه بر اعضایش افتاده است او را بسینه خود منضم ساخته سوره اخلاص و انا انزلناه و آیة الکرسی
و انا انزلنا خوانده بروی دمیدم و از شکم او آواز شنیدم که هر چه من خواندم جنین او نیز
خواند و بعد از لحظه خانه روشن گشت نظر کردم دیدم مهدی بر زمین آمده و سر بسجده گذاشته
[illegible] گرفتم ابو محمد از حجره خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر چنان کردم پس او را
در کنار خود نشانید و زبان در دهان او کرد فرمود ای فرزند من سخن گو باذن الله تعالی
و بخوان آنچه نزول یافته بر انبیا دیدم که ابتدا کرد بصحف آدم و کتاب ادریس و نوح و صالح

من الشيطان الرجيم

وصحف ابراهيم وتورات موسى وزبور داود وانجيل عيسى [illegible] قرات فرمود اعوذ بالله

بسم الله الرحمن الرحيم ونريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم

ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم فى الارض ونرى فرعون وهامان

وجنودهما ما كانوا يحذرون وگفت صلى الله على محمد المصطفى وعلى المرتضى

وفاطمة الزهرا والحسن والحسين وعلى ابن الحسين ومحمد ابن على وجعفر ابن

محمد وموسى ابن جعفر وعلى ابن موسى ومحمد ابن على وعلى ابن محمد والحسن

ابن على ابى حضرت تا بانجا رسید مرغان سبز اطراف وجوانب ما را گرفتند ابو محمد یکی

از مرغان را خوانده گفت خذه فاحفظه حتى ياذن الله فيه فان الله بالغ امره

یعنی بگیر این را ونگاهدار تا آنکه رخصت دهد حق تعالی در باب او پس [illegible]

با مرا ومن از ابو محمد سوال کردم که این طایر کیست وآن دیگر کیانند فرمود این جبرئیل است و

دیگران ملایکه رحمت اند بعد از آن گفت ای عمه برگیر این را وبمادرش برسان

که تقر عینها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولكن اكثر الناس

لا يعلمون یعنی روشن شود چشم او واندوگین نشود وبداند که وعده خدا حق است

ولیکن اکثر آدمیان نمیدانند ایضا از حکیمه منقول است که حضرت محمد ابن حسن علیه السلام

تولد یافت ناف بریده وختنه کرده وبر ذراع ایمنش این مکتوب بود که جاء الحق وزهق

الباطل ان الباطل كان زهوقا از بسیاری منقول است که گفت خبر داد مرا

ماریه ونسیم که حضرت مهدی علیه السلام متولد شد بدو زانو در آمده دستهای خود را بجانب

آسمان برداشت وعطسه زد وگفت الحمد لله رب العالمين وصلى الله على

واله عبدا داخرا غير مستنكف ولا مستكبر بعد از آن فرمود ظالمان گمان بردند که حجت خدا

احضه است اگر خصت و هر جمعها ما را در کلام پسر شک و شبهات ایشان زایل کنم
از نسیم خادم حضرت ابو محمد علیه السلام مرویست که رفتم بخدمت صاحب الزمان بعد از
تولد آنجناب بده شب ناگاه عطسه زدم فرمود یرحمک الله من خوشحال شدم فرمود
بشارت دهم شما را در عطسه امانست از مرگ سه روز از ابصار حکیمه منقولست
که رفتم نزد ابو محمد علیه السلام بعد از تولد منتظر بچهل روز دیدم در صحن خانه راه میرود و تکلم
بعبارت فصیح بلیغ که هیچ لغتی از آن مسموع نگشته بود متعجب گشتم ابو محمد علیه السلام
متبسم شده فرمود ای عمه ما گروه ائمه میبالیم در روزی آنمقدار که بالد غیر ما در سالی بعد از آن روز
دیگر آنجناب را ندیدم از ابو محمد علیه السلام پرسیدم مر صاحب الامر کجاست فرمود امانت سپردم
او را بکسی که مادر موسی کلیم الله را با او حواله نموده بود از ابو نصر خادم مرویست که گفت رفتم
بخدمت صاحب الامر و آنحضرت در گهواره بود خطاب بمن کرد فرمود بجهت من صندل سرخ
بیاور بموجب فرموده عمل نمودم فرمود مرا میشناسی گفتم بلی تو سید و پسر سیدی فرمود از این
سوال نکنم جواب دادم پس تفسیر این را فدایت شوم خود بیان فرمائید فرمود منم خاتم
اوصیا و بمن رفع کند حق تعالی رنج و بلا از اهل من از سعد بن عبدالله قمی روایت است که
از مسایل مشکله داشتم همه را بقید کتابت در آوردم و بجهت انحلال آن بخدمت
برادر دواج بزرگی ابو محمد حسن عسکری علیه السلام رفتم و قبل از من احمد بن اسحاق
بخدمت آن سرور آفاق شتافته بود و احمد مصحوب خود انبانی داشت مشتمل بر یکصد و
شصت کیسه زر و نقره و مختوم بود بختام مالک هر یکی بخدمت امام فرستاده بودند
و چون بشرف زیارت مشرف گشتم دیدم پسری مانند بدر جهانتاب بر ران اقدس آن
قطب گردون جناب نشسته احمد انبان را پیش ابو محمد علیه السلام گذاشت آنجناب بصاحب الامر

فرمود مهر از بهای [illegible] بخود برندار [illegible] آورد با مهر ما روا دارید دست

بهبهانی بخ [illegible] حضرت ابو محمد علیه السلام فرمود [illegible] اق پسر فلان آورد بخ

در این انبان [illegible] تا نور دیده من جدا کند حلال را از حرام [illegible] عمل نیست

ازان میان برآورد حضرت صاحب الامر فرمود این فرستاده فلان ابن فلان [illegible] فلان

محله قم مشتمل بر شصت و دو اشرفی از بهای حجره که فروخته و چهل و پنج اشرفی [illegible]

میراث پدر خود بر آن افزوده و چهارده اشرفی از قیمت هفت جامه و سه اشرفی

از اجرت دکان نیز با آن ضم نموده حضرت ابو محمد علیه السلام فرمود حرام آن کدام است

صاحب الامر علیه السلام فرمود در این اشرفی ایست سکه ری [illegible] نصف نقش آن رفته

و بفلان سال مسکوک گشته و سه قراضه طلا بوزن دانگی و نصف دانگی در این کیسه

حرام است زیرا که صاحب کیسه در فلان ماه منتظم فلان سال نزد بافنده [illegible] جولاه است

ریسمان داشت یکمن و یک چهار یک دزدی آن را از میان برد بافنده بصاحب ریسمان خبر داد

تصدیق قول بافنده نکرده و تاوان از او گرفت یکمن و نیم ریسمان از آن باریک تر و از آن

جامه بافت و این اشرفی و قراضه از بهای آن جامه است و چون مهر ازان کیسه بر گرفت

اشرفی موصوفه و قراضه مذکوره ظاهر گشت احمد کیسه دیگر برآورد فرمود این کیسه [illegible]

فلان ابن فلان است از فلان محله قم و زر در آن پنجاه اشرفی و سزاوار نیست ما را تصرف

در آن جهت آنکه این اشرفیها از بهای گندمیست که مالک آن با مزارع خیانت ورزیده

چه حصه خود بکیل تمام برداشته و قسمت مزارع بکیل ناقص [illegible] حضرت ابو محمد علیه السلام

فرمود راست میگوید این نور دیده من و فرمود ای پسر اسحاق اینها را [illegible] بصاحبش

برسان و بگو که اینها ما را حرام است حاجتی نیست [illegible] بحال شما [illegible] حق بجوید

برسانید و خود در زمرهٔ خیانت پیشگان منسلک نگردانید بعد از آن فرمود که حکایت
با سهم فلان و بهره زنان از وجه حلال برای ما فرستاده ابن اسحق گفت یا مولای در جایی گذاشته
و از خاطر ما گذشته رفتم بیاورم بعد از آن بطرف من ملتفت شده فرمود یا سعد چه توجه
مهم آمده عرض کردم که شوق سجود آستان جناب امامت دامن جبین دلم کشیده والله الحمد
که غبار قدم خدام این عتبه را دیده نور عینین دیدم و از شاخسار امید رویت گل مراد چیده
نموده سایل مسایلی خواستی کجاست گفتم حاضر است فرمود از فرزندم بپرس گفتم یا مولای مرا
خبر ده از قول حق سبحانه که فرمود بحضرت موسی فاخلع نعلیک بالواد المقدس
طوی چه فقها میگویند آن نعل از پوست مرده بود جناب صاحب الامر فرمود هر که این را میگوید
افترا میکنند بر موسی و بجهل او منسوب مینماید چه خالی نیست از دو صورت یا صلوة موسی در آن
جایز بوده اگر جواز داشته پس لبس آن بطریق اولی مجوز بوده در آن اگرچه وادی مقدس
هم بوده صلوة در آن روا نباشد پس حضرت موسی حلال را از حرام تمیز نکرده و ندانسته
که صلوة در چه لباس جایز است و در چه غیر جایز و این کفر است گفتم یا مولای خبر ده
مرا از تاویل آن فرمود پدر تو موسی در وادی مقدس بود و در مناجات گفت خدایا من خالص
گردانیدم دل خود را بمحبت تو و پاک کرده ام سویدای دل خود را از ماسوای تو و بغایت محبت
میداشت اهل خود را حق سبحانه و تعالی فرماید فاخلع نعلیک یعنی نزع کن محبت
اهل خود را از دل خود اگر محبت خالص بمن داری و دل خود را از ماسوای من منزه میشماری دیگر
گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از تاویل کهیعص آن حضرت فرمود این حروف مخبر از خبر غیب است
که حق تعالی اطلاع داده زکریا پیغمبر را بعد از آن حکایت میکند آن حضرت یا رسول خدا
و آنچنان بود که زکریا التماس نمود از پروردگار جل و علا که تعلیم فرماید او را اسمای محمد و علی

و فاطمه و حسن و حسین پس ازان فرا گرفت آن اسمای متبرکه را همه و ازان [illegible]

و صلوات و سلام بر ایشان میفرستاد و در حالت تذکار هر گاه باسم نوبت امام

سعید ابو عبد الله الحسین میرسید خیل غموم بر شهرستان دلش هجوم می‌آورد

و طفل اشک از گاهواره دیده‌اش بر آه دامان سرشک روز بر زبان سوال [illegible]

ایزد متعال مسئلت نمود بار الها نمیدانم چه حالت است مرا هر گاه [illegible]

سنجی نعم ذکر اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن بر زبان میگذرد غنچه دل [illegible]

پیراهن سرشار [illegible] می‌بالد و در تکرار اسم حسین خاطرم [illegible]

انشراح و انفراق می‌نازد و بصر بناله و ریزش سرشک حسرت [illegible] لاله بهار [illegible]

می‌بازد پس خبر داد ایزد تبارک و تعالی آنحضرت را از قصه پرغصه حضرت امام حسین و [illegible]

چه کاف اشاره بکربلا است و ها ایماست بهلاک نور دیده [illegible]

انجم و افلاک و یا کنایت است از یزید پلید و عین رمز است از عطش آن امام سعید

بیان است از صبر آن معصوم شهید زکریا بعد از اصغاء این کلام سه روز از [illegible]

بیرون نیامد و بمصیبت قرة العین رسول مشغول بود و نوحه و زاری می‌نمود و میگفت الهی

و گوار میکنی با حبیب خود آنچه بجانم فرزند دلبند او و تو فرود می‌آوری بلیه این مصیبت بخانه

از جهت او پس [illegible] کرامت [illegible] فرزند ارجمند [illegible] که [illegible] دیده من بود روشن گردد

بمهر او مبتلا [illegible] و مبتلا گردان [illegible] در ابتلا [illegible] حبیب خود بمصیبت قرة العین او

[illegible] در مصیبت [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] هر آنچه خطور میکند در دل غیر [illegible]

[illegible] فرزند سبب همین است [illegible] این امر [illegible] امر رب [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جبه داری نماز برخواست و صاحب الامر اقتدا

بحضرت نمودند من مرخص شده بیرون آمدم دیدم احمد ابن اسحاق می آید و سیل سرشک از چشمش

[illegible] بر دیده میکشید گفتم چه واقع شده که ترا بدین حال می بینم گفت جامه را از امام حسن عسکری

[illegible] مفقود گشته گفتم اضطراب منما و انجناب را اخبار نما بخدمت انجناب رفته

[illegible] زبان و شادمان مراجعت نموده خبر داد که آن جامه در زیر پای حلقه اصفیا

[illegible] بوده است راوی گوید بعد از آن در سامره اقامت نمودم و بخدمت امام همام حضرت عسکری

شتافتم اما دیگر سعادت ملازمت صاحب الامر میسر نشد و در روز وداع احمد بن اسحاق

عروض داشت که یا ابن رسول الله زمان محنت و اندوه رسید چه از خدمت فیض موهبت

[illegible] مفارقت اختیار باید که اکنون از جناب ملایک مآب مرخص می شوم و بلبل زبان را بر گل

محمدت جد امجد شما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدر عالی گهر شما علی مرتضی علی

و والده ماجده شما فاطمه زهرا [illegible] نغمه سرا میسازم و امید میدارم که از درگاه

تبارک و تعالی این آخرین [illegible] روح افزای شما نباشد که [illegible] چون [illegible] اسحاق

باین کلمه رسید امام [illegible] فرمود که ای اسحاق مبالغه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]

[illegible]

و آنچه طلب نموده بود خواهد رسید راوی گوید چون از خدمت آن حضرت مرخص شده بسوی

حلوان رسیدیم احمد محموم گشت بمرضی اشتداد یافت چنانچه از حیات مایوس

شده شرط وصیت بجا آورد بعد از آن گفت امشب مرا تنها بگذارید چنان کردیم و ما

بجای خود رفتیم و قریب صبح دیدیم کافور خادم امام همام حسن عسکری علیه السلام

ما فارغ شدیم از تغسیل و تکفین مصاحب شما الکنون برخیزید و او را دفن کنید چون

نزد سید شما عزیز و شریف بود از نظرهم غایب شد و ما جمع آمده او را بخاک سپردیم

و داغ حرمان او را با خود بوطن بردیم از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه

گفت در سنه سبع و ثلثین و ثلثمائه قرامطه حجر الاسود را باز به بیت الله آوردند

احرام طواف بستم و غایت همت من مصروف آن بود که معلوم کنم ناصب حجر کیست زیرا

در کتب سلف دیده بودم که حجت آنرا نصب خواهد کرد چنانچه در زمان حجاج لعین امام زین العابدین علیه السلام

نصب فرموده چون به بغداد رسیدم بمرض صعبی مبتلا شدم از رفتن حج و نیل مقصود

باز ماندم نایبی گرفتم موسوم بابن هشام و رقعه نوشتم بر سوال مدت عمر خود و نیابت

غرض کلی من از وکالت تو رسانیدن این رقعه است بشخصی که نصب حجر نماید و تحصیل

جواب آن و نایب متوجه مکه معظمه شد گوید چون بحرم محترم رسیدم بر خدام آنجا دست کرم

گشادم که مرا معزز و مکرم داشته مکانی خاطرخواه برای من مقرر نمایند خادمی چند از ایشان باز داشتند

که ازدحام مردم را برابر نظر من دور کنند تا ناصب حجر را معاینه کنم و در اضطراب نموده هر گاه

کسی قصد آن میکرد که حجر را بر جای خود نصب کند اضطرابی عظیم می نمود و مستقیم نمی شد

ناگاه پسری دیدم گندمگون نیکوروی حجر را برداشت و بر جای خود قایم ساخت چنانچه گویا

هرگز از آن مکان جدا نشده بود مردم تکبیر گفتند و غلغله بلند شد و آن حضرت از میان مردم

بود و بعد از رحلت ... و ... شد ... بر ... چند ... از ...

تا ... ایام ... بهشت ... ابی ... و ...

نحف ... مشهد ... بیمار ... را ... با ... را ... ست ... و ...

حفظ فرماید فرمود که او را خویش ... نمود در این علت ... که بر خلایق ... چه

سال دیگر واقع خواهد شد تا به ... را استماع این کلام ... شدم و آن حضرت ... آن

شد چنین سال ... رسید ... شید از اسمعیل بن

... گفت بر ران چپ من ریشی پیدا شد اطبای ... و ... ند

... و از نایت مضطر ... روزی ... رفته بمجلس سید رضی الدین علی

بن طاوس در آمدم و از آن مرض شکایت نمودم سید اطبای حله را طلبیده

استعلاج فرمود گفتند این قرحه بر عرق اکحل است ... علاجش منحصر در قطع است

و قطع مستلزم خطر ... سید گفت من به بغداد میروم همراه بیا شاید اطبای آنجا

کاری توانند ساخت من در صحبت آن بزرگ به بغداد رفته حکمای آنجا نیز در علاج آن

عارضه اظهار عجز نمودند و من از ایشان مایوس گشته بمشهد روح فزای سر من رای

رفتم بعد از طواف مراقد ائمه بسردابه که صاحب الامر در آنجا از نظر غایب شده بود درآمدم

و ... از ... چند روز در آن منزل ... فیض

توقف ورزیدم بعضی از شبها ... روزی بکنار دجله رفته ... غسل ...

و جامه پاک پوشیدم و متوجه مشهد شریف گشتم ناگاه از جانب ...

شدند شمشیرها بر میان بسته و یکی از ایشان نیزه در دست ...

بودم ... شریف ... نزدیک من آمده سلام کردند جواب سلام ایشان دادم

بر طرف راست فرجی دار با اسپ سیاه و هر کس دیگر بر جانب چپ ایستاده

مرا گفت تو فردا پیش اهل خود خواهی رفت گفتم آری فرمود نزدیک آی تا ببینم آن را که ترا

نمایم پیش رفتم فرجه را بگرفت و فشرد دست مبارک آن نیزه دار گفت افلحت یا

من متعجب گشتم نام مرا چون دانست گفتم افلحنا و افلحتم انشاء الله و همان شخص

خبر داد این امام است پیش دویدم تقبیل زانوی آنجناب بپرداختم و آنحضرت روان شد

نیز مرافقت نمودم فرمود بازگرد گفتم هرگز از تو جدائی اختیار نکنم بار دیگر فرمود مراجعت

و من همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری که از اطاعت امام سر میپیچی

باز ایستادم آنجناب بطرف من ملتفت شده فرمود چون به بغداد رسی ترا ابو جعفر

خواهد طلبید زنهار از عطای او چیزی قبول نکنی و بگو بفرزند ما رضی الدین بنویسد برای تو

بعلی بن عوض تا وصیت میکنم او را آنچه تو خواسته باشی بتو دهد پس آنحضرت با اصحاب

نهروان و من در آنجا چندان توقف نمودم که ایشان از نظر من غائب گشتند

بعد از آن متوجه مشهد شدم مردم برگرد من جمع شده گفتند ترا متغیر میبینیم حال

چیست گفتم خیر است لیکن میخواهم بدانم سوارانی که از پیش شما گذشتند معرفتی

بحال ایشان دارید گفتند بلی شرفا این نواحی اند گفتم چنین است بلکه آن حضرت امام

بود سؤال کردند که امام کدام است گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را آنجناب نمودی گفتم آری

آن ملاحظه فرمود و بگرفت و فشرد گفتند بما بنما چون برهنه شدم اثری از آن فرجه نبود از غایت

حیرت بیهوشی در شک افتادم که آن مرض در این پا بود یا در پای دیگر و آن را نیز

برهنه کردم هیچ نیافتم و مردم بر سر من ریختند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و از هجوم ایشان نزدیک

و سکنه روضه مقدسه مرا از چنگ خلایق خلاصی دادند و بخزانه بردند و نام و نسب مرا پرسیدند

... از بغداد به ... آمده و ... صورت حال بیان کردم و شب ... آنجا ...

... از آنجا به بغداد باز گشتم چون بدانجا رسیدم خواهر و خاله‌ام که ... جمع آمده بودند

آن واقعه را شنیده بودند و گریستند و از ... حال مردم در آنجا چنان بود که ... بوقوع پیوست

آن ... هلاک شوم و در آن اثنا وزیر مستنصر قمی که از اهل ... سید رضی الدین را

طلبیده ... از روی تحقیق حال من ... پرسید ... بدان مجمع شتافته و پیاده شد و مرا از ازدحام

مردم نجات داد چون عضو ... مرا ملاحظه فرمود ... از مرض اثری ندید بیهوش گردید

و بعد از افاقه بمجلس وزیر رفته مرا پیش او بردند و من کیفیت حادثه را تقریر نمودم وزیر

اطبا را طلبیده از حقیقت عارضه من استفسار بجا آورد گفتند علاجش در قطع منحصر است

و در آن خطره عظیم متصور و وزیر گفت بر تقدیری که آن را قطع کنند و این شخص نمیرد

و هر چند کار علاج بجز ... گفتند بدو ماه اما در موضع قطع سفیدی خواهد ماند و موی

از آنجا نروید گفت شما این ریش را که دیده بودید جواب دادند پیش از این بده روز

وزیر بمن اشاره کرد که موضع قرحه را بایشان بنما همچنان کردم یکی از آن میان حرف

زده و گفت هذا عمل المسیح بعد از آن مرا نزد مستنصر بردند و خلیفه مبلغ هزار

دینار بمن انعام کرد بنا بر فرموده امام علیه السلام آن وجه را نگرفتم خلیفه گفت از که

میترسی گفتم از شخصی که علاج من کرد مستنصر از این حرف بگریست و مرا رخصت نمود

... سید رضی الدین بموجب امر صاحب الامر ... بعلی بن عوض نوشت و از او ...

... بحصول پیوست و صاحب کشف الغمه گوید روزی من این حکایت را میان جمعی

میگفتم یکی از آن ... گفت من شمس الدین محمدام پسر صلبی اسمعیل ...

واقعه را از او پرسیدم که تو قرحه را دیده بودی گفت من در آن اوان خورد سال بودم

را بعد از صحت بشارت دهم موی آن موضع بر آمده بود و اثر جراحت نمی نمود و گفت بعد از
وقوع این قضیه پدرم در مفارقت آنحضرت نهایت محزون می بود تا آنکه در زمستانی
رخت اقامت ببغداد کشید بامید آنکه شاید یکبار دیگر بسعادت دریابد و هر چند روز
یکنوبت بسامره میرفت چنانچه در آن زمستان چهل نوبت آمد و شد نمود روایت
از سید باقی بن عطوه العلوی الحسنی منقولست که گفت پدرم عطوه در یکی از اعضا
مرضی داشت و او بر مذهب زیدیه بود و میگفت من تصدیق باقوال شما نمی نمایم و با ما
محمد بن حسن قایل نمیشوم تا وقتی بیاید صاحب شما یعنی صاحب الامر و مرا از این مرض نجات
بخشد و این سخن را بکرات از مردم صدور یافت شبی در وقت نماز خفتن او را فریاد
و استغاثه او بگوش من و جمعی که در آنجا بودند رسید بر سبیل تعجیل خود را باو رسانیدیم
ما را گفت خود را بصاحب خویش که همین لحظه از نزد من بیرون رفت برسانید و ما از پس
او بیرون آمده هیچکس را ندیدیم مراجعت نموده کیفیت حال از او پرسیدیم گفت در آمد بر من
شخصی و گفت یا عطوه گفتم تو کیستی فرمود منم صاحب الزمان آمده ام تو را از مرضی که داری
شفا بخشم پس دست دراز کرد عضو مئوف را بفشرد و برفت من دست بآن موضع بسایم
از مرض اثری نبود و بعد از آن پدرم مدتی حیات یافت و در تمام صحت بود و این حکایت
سمت اشتهار نیز پذیرفت از رشیق حاجب منقولست که گفت معتضد عباسی ما را با سه نفر
دیگر طلبید و گفت حسن بن علی در سامره وفات یافته بتعجیل تمام بروید و خانه او را
احاطه کنید و هر که را در آنجا بیابید بکشید و سر او را نزد من آورید و ما بموجب فرموده عمل
نموده بسامره رفتیم و بدولت سرای امام در آمدیم منزلی دیدیم در نهایت نزاهت و خوبی
گویا همین زمان باتمام رسانیده اند و در آنجا پرده یافتیم از در فرو گذاشته را

بر دوش نسیم سوده به خطر افتاد با آنجا در آمدیم دریائی دیدیم ذخّار و در [illegible]

بر روی آب انداخته و شخصی که خوب‌ترین صور رقم بر حصیر و دیوار النسیار اصلاً با ملتفت

نشد یکی از رفقای من سبقت نمود خواست پیش رود در آب غرق شد و [illegible] اضطراب

من و سینه‌اش را گرفتم و از غرقاب نجات دادم دیگری خواست پیش رود او نیز همان حال

دست داد من متحیر گشته گفتم ای صاحب خانه از خدا و رسول و از تو عذر این جرأت می‌خواهیم والله

من ندانستم که حال چیست و به کجا آمده‌ایم اکنون بخدا باز گشتم و توبه کردم هر چند از این

مقوله سخن گفتم اصلاً التفات نفرمود و ما را مراجعت نمود کیفیت واقعه باز گفتم معتضد گفت

[illegible] این راز را پنهان دار [illegible] شما را گردن زنند ذکر علامات آن امام همام صاحب الامر

[illegible] از امام بحق ناطق ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام منقول است چون خاتم آل

محمد ظاهر شود پشت مبارک بر دیوار خانه کعبه نهد و سیصد و سیزده مرد با او بیعت کنند

و اول کلامی که آن امام با آن ناطق شود این باشد که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین

بعد از آن بگوید منم بقیة الله خلیفه و حجت او بر شما پس سلام کنند مسلمانان بدین نحو

السلام علیک یا بقیة الله فی الارض و فرود آید جبرئیل و بگوید من اول کسی ام

[illegible] می‌کنم و قائم در مکه اقامت نماید تا ده هزار کس بر او مجتمع شوند آنگاه از آنجا به

مدینه منوره آید جبرئیل از یمین و میکائیل بر یسار او باشد با پنج هزار فرشته در آن

منزل شریف [illegible]

[illegible]

خوانده [illegible]

نهری [illegible]

بر همه ارباب دین الله اعلم بالصواب علمای ملت ثبوت نبوت نسبت بصاحب الامر نمایند

داود پیغمبر علیه السلام در میان معشر بشر حکم بعلم خود فرماید و طلب شهود و بینه ننماید و عیسی بن

مریم نازل گردد و با او اقتدا آورد و مدت خلافت آنجناب نیز اختلاف است از پنج سال تا نوزده

ذکر کرده اند لکن هر سالی از آن برابر ده سال متعارف خواهد بود العلم عند الله الواحد

از عبدالله بن عمر روایت که گفت فرمود رسول خدا صلعم که قایم نشود قیامت تا بیرون

آید قایم مهدی از اولاد من و بیرون نیاید مهدی تا وقتی شصت کذاب بیرون آیند و همه

دعوی نبوت کنند ایضا از ابن عمر روایت که گفت فرمود رسول خدا صلعم بیرون آید

مهدی در حالتی که بر سر او ابر پاره باشد و ندا کند از میان آن ندا که این مهدی است خلیفه خدا

متابعت کنید او را و از جمله علامات ظهور قایم خروج سفیانی است از شام و یمانی از یمن و خراسانی

از خراسان و ذبح جوانی از آل محمد میان رکن و مقام محمد ابن الحسن نام نفس زکیه و کسوف

شمس در منتصف رمضان و خسوف قمر در آخر ماه و شنیدن اهل زمین ندا از آسمان

و اقبال اعلام سیاه از جانب خراسان و نزول اتراک در جزیره عرب و سرخی پیدا

شدن در آسمان و پوشیدن آفاق را و در آمدن رایات قیس بمصر و رایات کنده بخراسان

و بیرون آمدن عبیده از اطاعت سادات و قتل ایشان مالکان خود را و انهدام دیوار

مسجد کوفه و خروج دوازده کس از بنی هاشم که همه دعوی امامت کنند و تشبه مردان بزنان

و زنان بمردان و شیوع زنا و لواطه و طبقه و شهادات دروغ و اکل ربا مسلم گوید شنیدم

از ابو عبدالله علیه السلام که فرمود پیش از ظهور قایم بلوا از ایزد تعالی نازل

خواهد شد گفتم فدای تو گردم آن چه خواهد بود پس قرائت نمود ولنبلونکم بشیء

من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین

بعد از آن فرمود بشارت [illegible] بر [illegible] مردی که این ولد [illegible] قائم علیه السلام

[illegible]

[illegible] حکایت [illegible] کنند [illegible] و بطریق [illegible] شهر [illegible]

در مشرق و مغرب [illegible] اقالیم [illegible] امروز مکان حضرت صاحب الامر علیه السلام

در جزیره [illegible] از جزایر مغرب است و [illegible] مذکور آنحضرت طاهر و قاسم و ابراهیم

و هاشم و عبدالرحمن سلام الله علیهم در جزیره از آن جزایر حاکمند و زوجه آنحضرت

از دختران اهل بیت است و حکایت انگشتر [illegible] مبارک آنحضرت است یکی از امام حسین

منقش است مستحیی بکبریاء امام الخالقین و یکی از امام حسن منقش است

واثق بوعده الله [illegible] که سید صالح شیعه از ولایت شهر جرین از شام گفت

ما در مکه شخصی را دیده بودم در بازار [illegible] میکشید و زری در دست داشت می خواست چیزی بخرد

و کسی از او نمیگرفت [illegible] بدو گفتم تو را چه حالت است گفت چند درهم دارم کسی از من نمیگیرد

گفتم بنما چون نظر کردم سکه آن الله ربنا و محمد نبینا و المهدی امامنا

بعد پرسیدم تو از کجایی گفت [illegible] ام میان دریای اخضر و ولایت [illegible]

نام است و این سکه بنام مبارک [illegible] گفتم [illegible] هر کدام حال [illegible]

لب گزید و گفت حرف مزن [illegible] شیعه [illegible] من آن دراهم [illegible]

پاره از او ستدم و در عوض دراهم شامی باو دادم چند بولایت جهه اعدام [illegible]

برسم تبرک از من بردند و دیگر فرنگی طلب [illegible]

جزایر دریای اخضر سیاحت و تجارت میکردم [illegible]

نظر میکردم شهری میدیدم عظیم و وسیع و همه آن شهر [illegible]

اند و شد میکردند و با هم سخن میگفتند و گاه بعضی از ایشان هم میدیدیم چون

شهر میرسیدیم کسی را نمیدیدیم و علامات شهر نبود و گاهی تشخیص می نمودیم از جهت مردی را

که ریش او سیاه یا سفید یا سرخ موی است چنانچه ملاحظه میکردیم اثری از آن نمیدیدیم

[illegible]

در سال پانصد و چهل و سه بماه رمضان در بلده طیبه مدینة السلام وزیر سعید عالیشان

عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی بسیار بضیافت طلبید پس جمعی از خواص را توقف

فرمود و بصحبت مشغول شد آمدن باران یاران را مانع حرکت از آنجا شد و از هر جا

سخن میگفتند و از هر باب حکایتی بمیان می آمد تا سر رشته کلام بمذاهب و ادیان

کشید و بحسب اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر مردی عزیز با وقار و تمکین نشسته بود

که هرگز من او را ندیده بودم و وزیر با او در کمال ادب سلوک می نمود و با او بمقام توقیر

و احترام پیش آمد چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت شیعه جمعی قلیل اند و بنظر دیگران

خوار و ذلیل و اهل سنت و جماعت کثیر و صاحب اعتبار آن مرد عزیز خواست برای ظاهر سازد

که کثرت دلیل حقیت و قلت دلیل بطلان نیست بوزیر گفت اطال الله بقاءک

اگر رخصت باشد حکایت واقعه برای العین مشاهده نموده ام معروض دارم و الا

ساکت باشم وزیر تامل نمود و گفت بفرمائید تا منتفع شویم گفت بدانید چون نشو و نمای من

در شهری است که آن را باریه (?) میگویند شهری عظیم بغایت عظیم است چنانکه هزار و چند بیت ضیاع و قریه دارد

و کثرت مردم آن شهر و انواع حصری ندارد و همه نصرانی اند و در حدود جزایر بسیار است و صحاری آن

منتهی میشود بنوبه و حبشه و عدد خلقش بجز خدا کسی نداند و همه نصرانی اند و سلطان حبشه

و نوبه را نیز حدی ندارد و همه نصرانی اند بر ملت عیسی علیه السلام و گمان دارم که عدد مسلمانان در مقابل ایشان

آنها هم همچو بهشتیان باشند نسبت بدوزخیان و آنها را گفتیم غیر اهل فرنگ اند و روم و عراق
و حجاز چنانچه بر شما هم ظاهر است پس خواست که بوزیر ظاهر شود اگر کثرت دلیل حقیقت است
شیعه از سنی بیشتر اند گفت قبل از این به بیست و یکسال با پدرم بعزم تجارت از شهر ما به
بیرون رفته سفر دریا نمودیم و باید بتقدیر موجب خدا کشتی آنجا را خواهد برد اگر ما خدا اجابه درین درد
کشتی ما را بجزیره برده از آنجا گذشته کشتی بر ساحل و مدینه عظیمه بساحل روان رسانیده
چنانکه از ما خدا استفسار نمودیم گفت و الله من همچو شما آنجا را ندیدم و نه از کسی هم شنیدم
چنانکه بشهر اول رسیدیم شهری دیدیم در نهایت لطافت هوا و مردمی در نهایت پاکیزگی
و نزاهت ما از شهر پرسیدیم گفتند مدینه مبارکه از والی آن پرسیدیم گفتند فلان از مقر سلطنت
سوال نمودیم گفتند شهری است ناهره نام از اینجا تا آنجا براه دریا ده روز و بصحرا یکماه راه
تخت سلطان آنجاست گفتیم عمال و گماشتگان حاکم کجا اند که اموال ما را ببینند و عشر
و خراج خود بگیرند تا ما مشغول خرید و فروش شویم گفتند حاکم این شهر را ملازم نمی باشد
تجار خراج خود را برداشته بخانه حاکم میبرند و ما را بخانه او راه نمودند چنانچه آمدیم مردی
دیدیم صوفی صفت صافی سیرت بر روش صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی بر سر کشیده
دوات و قلمی پیش خود نهاده کتابت میکرد سلام کردیم جواب و مرحبا و اعزاز و اکرام نمود صورت
حال تقریر نمودیم گفت باسلام رسیده اید یا نه گفتیم بعضی مسلمانیم و برخی بدین موسی و عیسی
علیهما السلام باقیند گفت اهل ذمه جزیه خود بدهند و مسلمانان باشند تا تحقیق مذهب ایشان
شود پس پدرم جزیه خود و من و نه نفر نصرانی را دادند و نه نفر یهود جزیه خود دادند پس از کشف
حال مسلمانان نمود چنانکه آنها بیان عقیده خود کردند و نقد معرفت آنها بر محک امتحان
زد بر بنیاد فرمود شما در زمره اهل اسلام نمی شمرید بلکه بدسلک خوارج منتظم اید

مال شما بر مسلمانان و مؤمنان حلال است و کلیه ایمان که در این معنی به رسول مجتبی و وصی

علی مرتضی و سایر ائمه تا صاحب الامر صلوات الله علیهم ندارند در زمره مسلمین هم اهل خوارج است مسلمانان

خون ایشان را حلال دانند و اموال ایشان را بعرض تلف فی دهند بسبب کفر و برده بعد از

تا مال اسیدند عاقبت همه اموال ما را بسلطان نوشته آنجماعت فرزاهره فرستند شاید از آنجا

فی‌جمله روزی چند و بعد فوت کنند فرمود برابر و رو برید و این آیه برخواند لیهلک من هلک عن بینة

ویحیی من حی عن بینة و ما آنها را بمصاحبت ایام گذشته نتوانستیم گذاشت

وکشتی بان سابق علمی بآن راه نداشت از آن شهر گشتیم و معلم گرفته روز چهارم به شهری

رسیدیم شهری و ولایتی و دیدیم لب ان بهشت و مردم همه مؤمن و در میان جمعی ما را

بخانه سلطان و نمودند و بقصری در میان باغی پر اشجار و انهار در آوردند جوانی دیدیم

با لباس فروشانه بر مسند نشسته و جمعی بخدمتش با ادب کمر بسته تا رسیدن

ما مؤذن بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد سلطان امامت کرد بعد از ادای نماز

با کمال خضوع و خشوع مردم متفرق شدند پس بجانب ما ملتفت شده فرمود تازه وارد

گشته اید گفتیم بلی ما را دلداری نمود و مرحبا گفت و از سبب ورود پرسید ما حال گذشته

عرض نمودیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بمسلمانان نمود و فرمود مسلمانان چندین فرقه اند

شما از کدام گروهید و در آن میان شخصی روزبهان بر مذهب شافعی متکلم شد اظهار عقیده

خود نمود فرمود از این جماعت کدام با تو متفق اند گفت همه شافعی اند الا یک شخص حسان

بن مالک ثابت نام که او مالکیست خراست او را براه نجات دلالت فرماید فرمود ای

شافعی باجماع قائلی و عمل بقیاس گفت بلی یا ابن صاحب الامر چون مردم آنجا اینچنین نام

او بلیر دنده فرمود ای شافعی آیه مباهله خوانده و میدانی گفت بلی فرمود کدام است خوانده

فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم
الا حضر خواند و فرمود ترا قسم میدهم بقرآن که مراد پروردگار از این آیه چیست روزبهان
خاموش شد دیگر بار فرمود ترا بخدا قسم میدهم که پیغمبر را مصطفی و مرتضی و حسن
و حسین شهید و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگر بار روزبهان گفت نه باین صاحب الامر
والله این آیه نازل نشد مگر در شان ایشان و باین مخصوص نبود بجز ایشان و بعضی
دیگر واحادیث بیک فصاحت زبان و طلاقت بیان ادا فرمود حضار مجلس را
دیده گریان شد و سینها بریان شافعی هم خواست و گفت اغفر اغفر یا ابن صاحب الامر
نسبت عالی بیان فرمایید و این سرگشته وادی ضلالت را راه هدایت فرمایید فرمود طاهر
محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی ابن ابیطالب در شان او نازل است و کل شیء احصیناه فی امام
مبین والله که مراد رب العالمین از امام مبین نیست الا حضرت امیرالمؤمنین
و قائد المحجلین صلوات الله وسلامه علیه که خلیفه بی واسطه بلا فاصله خاتم النبیین است
و هیچکس را نرسد که بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت گردد بجز شاه ولایت و خطبه
ایوان هدایت و آیه کریمه ذریة بعضها من بعض در شان ایشان جمیعا
ما را باین مرتبه عالی اختصاص داده پسر فرمود ای شافعی ما از اهل بیت رسولیم و مراد
از للام مائیم روزبهان چون استماع این سخنان از شاهزاده عالم نمود بیهوش شد و بعد از
ساعتی چون بهوش آمد گفت الحمد لله الذی هدانی بالاسلام و نقلنی
من التقلید الی الیقین بالاکرام والانعام رفقای روزبهان تمامی
از کافران و مسلمانان را الله آمرزت نصیب شد پسر آنسرور اهل دین فرمود را بدار الضیافه

[illegible] ندند و کمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند تا مدت [illegible] بر خوان [illegible] شاهزاده
[illegible] مردم [illegible] و [illegible] کردند و مرتب [illegible] و بعد از [illegible]
رخصت گرفته [illegible] تا مدت [illegible] مسلمانند
کسی از اهل شهرها را [illegible] بردند و مهربانی [illegible] و اطعمه لذیذه و البسه لطیفه با اتفاق [illegible]
طول و عرض آن شهر [illegible] ماه راه [illegible] و سکنه شهر [illegible] از این شهر گذشته مدینه [illegible]
که آن بلقه نام است و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر طول و عرضش برابر این شهر
در نهایت خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ چون مردم این شهر از آن شهر
بگذرند شهر دیگر صافیه رسند مثل این سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر بعد از آن
بهمه زینت دینی و دنیوی آراسته شهر [illegible] طلوم نام منوط آن عبدالله بن صاحب الامر
در حوالی آن رساتیق و ضیاع کثیره طول و عرض آن دو ماه راه است و ملتزم شهر
بشهر عیاطیس نام حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت آن چهار ماه
راه است القصه طول و عرض آن ممالک یکساله راه بیشتر است و سکنه آن ممالک
بالتمام شیعه اثنا عشری اند همه مومن و متقی تولا با ائمه المعصومین و تبرا از مشایخ
ثلثه می نمایند و مجموع بخشوع و خضوع نماز و روزه میگذارند و زکوة و خمس اموال خود
بمصرف میرسانند و مناهی و معاصی مجتنب [illegible] دین [illegible]
رسول رب العالمین است و امر معروف و نهی منکر و هر مستطیع بزیارت بیت الله
میروند یقین در عدد و عدت زیاده از کافه مردم عالمند و این ممالک نسبت بصاحب الامر
علیه السلام دارد و [illegible] اولاد آنحضرت اند چون [illegible] مردم آن [illegible]
بجهت لزوم الخط را مستور سازد انتظار بردیم اما ما را اندوه [illegible] دانه و بار

نه شدیم اما حسان و رزبهان ماندند با امید آنکه آن دولت را دریابند چون آنحضرت
تمام کهدو زیر برخاست بحجره خاص رفت و یکی از حضار مجلس را طلبید و پیمان
گرفت که اظهار این حکایت نکنند و مبالغه و الحاح و وعید و تهدید نمود فرشتاران آن راز
ننمایند چه هم میرسیدند بر سر ایشان اشاره با ران آن شب و انقضی بهم اکبر الله تعالی
و در این اخبار دیده همه مومنان را بغبار مرکب آنحضرت منور فرماید بمحمد و آله الطاهرین علیهم السلام

خاتمه در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلوات جمع ...

در دو مقصد مقصد اول در اثبات امامت بدلایل قطع نظر از افاده قوانین حکمت
و طریقه متکلمین بچند حجت اول عدد نقبای بنی اسرائیل اوصیای حضرت موسی علیه السلام
دوازده بودند پس اوصیای رسول صلعم هم دوازده باشند یوشع بن نون و کالوب
بن یوفنا و الیسع بن اخطوب یونس بن متی حزقیل ذی الکفل شمویل شعیا
دانیال ارمیا عزیر بن شرحیا داود بن سلیمان علیهم السلام حواریین و اوصیای
حضرت عیسی علیه السلام دوازده بودند پس اوصیای پیغمبر صلعم دوازده باشند شمعون
بن حمون الصفا و نصاری بطروس گویند و یوحنا بن زبدی و لوقا و متی
و متی و مرقوس و او را اندروس گویند برادر شمعون و یعقوب بن زبدی
و یهودا بن شمعون اسخریوطی و یونس و صادق و صدوق و فیلقوس و شمعون
قلبناکی و حضرت خالد و حنظله و جرجیس از اوصیای بعد از حواریین اند و یعقوبلی
سلمان فارسی آخرین اوصیا حضرت روح الله سیوم عدد اسباط حضرت اسرائیل
دوازده بود پس اوصیای پیغمبر صلعم دوازده باشند یوسف بن یابان یهودا لاوی
روبیل شمعون نشاخار زبلون تفتالی دان قهاب جاد چهارم عدد بروج دوازده اند

بعد او صیا هم دوازده باشند حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس

جدی دلو حوت پنجم ماهها دوازده اند محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول

جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذیقعده و ذیحجه ششم عدد سال ترک

[illegible] دوازده [illegible] اوصیا هم دوازده باید سیچقان اود بارس توشقان لوی

ئیلان [illegible] اعاظم انبیا علیهم السلام دوازده اند او صیا

[illegible] دوازده باید آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف

و موسی و هارون و داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام هشتم عدد کتب آسمانی

دوازده است او صیا هم دوازده باشند سفر آدم مجموعه یوشع صحف ابراهیم

تورات موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد صلعم مصحف فاطمه دوازده صحیفه نحو هم

کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلوات الله علی نبینا و آله و سایر الانبیا و المرسلین

نهم سلاطین انبیا دوازده اند او صیا پیغمبر صلعم دوازده باید آدم و شیث و ادریس

و نوح و ابراهیم و موسی و یوسف و داود و سلیمان و یوشع و ذی القرنین

و محمد صلی الله علیه و آله و سلم دهم ملائکه مقربین دوازده اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

و عزرائیل و روح و سطاطائیل و اسماعیل و سفحطائیل و منصور و رضوان

و مالک و دردائیل علیهم السلام یازدهم ولایت نقبا از صحاح سته عامه

[illegible] الحدیث [illegible] فی روایتهم

مسلم عن [illegible] عامر بن سعد بن وقاص قال کتبت الی جابر

بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشی سمعته من رسول الله صلعم

قال سمعته یوم جمعه عشیه رجم الاسلمی قال لا یزال [illegible]

حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثنى عشر خليفة كلهم من قريش

ثنيه عن عامر الشعبي عن جابر بن سمرة قال انطلقت الى

رسول الله صلعم ومعي ابي فسمعته يقول لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا

الى اثني عشر خليفة فقال كلمة فقلت لابي ما قال كلهم من قريش

من مسند احمد بن حنبل عن مسروق قال كنا مع عبد الله

جلوسا في المسجد يقرئنا فاتاه رجل فقال يا ابن مسعود هل

اخبركم نبيكم كم يكون من بعده خليفة قال نعم كعدة نقباء بني اسرائيل

چهارم ما رواه ابن الاثير في جامع الاصول في فصل الاول من الباب

الاول من الكتاب الرابع من حرف الخا وهو كتاب الخلافة

من الصحيح ومسلم والترمذي وابي داود عن جابر بن سمرة قال

سمعت النبي صلعم يقول يكون بعدي اثني عشر اميرا فقال كلمة

لم اسمعها فقال ابي انه قال كلهم من قريش ... وفي رواية لا يزال

امر الناس ماضيا ما وليهم اثنى عشر رجلا ثم تكلم بكلمة خفيت

علي فسألت ابي ماذا قال رسول الله كلهم من قريش ...

وفي اخرى لمسلم فانطلقت الى رسول الله فسمعته يقول ان هذا

الامر لا ينقضي حتى يمضي اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفيت

علي فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش ... وفي اخرى لا يزال الا

سلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفيت علي فقلت

لابي ما قال قال كلهم من قريش ... وفي رواية الترمذي في ...

قال النبي صلعم يكون من بعدي اثنا عشر اميرا ثم تكلم النبي ع
م [illegible] فسألت الذي يلي فقال كلهم من قريش
رواه ابو داود [illegible] سمعت رسول الله صلعم يقول لا يزال هذا
الدين قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع عليه الامة
[illegible] النبي صلعم [illegible] فقال [illegible] ما يقول قال كلهم من قريش
[illegible] لا يزال هذا الدين عزيزا الى اثني عشر خليفة
قال فكبر الناس [illegible] ثم قال كلمة خفية [illegible] اذا [illegible]
الناس بكمالات الائمة صلى الله عليهم بل علم [illegible] الاشتهار في الالسن
والنقل في الكتب ما نقلته من فضل بن روزبهان وما ذكره
من ابن ابي الحديد في مقام تعداد المفاخر الذي كان بين
بني هاشم وبني امية الذي بعد من قريش او من غيرهم
ما بعد الف لبيوت عشر في نسق كل واحد منهم عالم زاهد ناسك
شجاع طاهر زكي فمنهم خلفاء ومنهم مرشحون ابن ابن ابن
هكذا الى عشرة وهم الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى
بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن ابي طالب صلوات الله
عليهم اجمعين وهذا لم يتفق لبيت من بيوت العرب ولا من
بيوت العجم [illegible] صحيح مسلم [illegible] سند و ابو داود در سند خود باسانید
[illegible] این حدیث [illegible] روایت [illegible] والمؤلف [illegible] بعنایت خداوند
حمد [illegible] رشته سخن [illegible] خامه [illegible]

که مکرم جولان دشت بیاحوش صفیر جان بود عنان باز کشیده دست دعا بدرگاه

واهب العطایا برآورده زفاف و سوال آن خلد زنان مصطفوی و مخلص خاندان مرتضوی

که وابستهٔ ظهور شعشعهٔ لوای ولایت انتصار آن والا گوهر ولایت تاجدار قلمرو هدایت

زبدهٔ اصفیاء رسول خلاصهٔ اولاد بتول امام و مقتدای امجد قایم آل محمد مسئلت

می‌نماید و آنچه کدورت را از رنگ غلو هوا و هوس زنگ بست هواجس گشته

و غبار بیداد اغیار بر حاشیهٔ ضمیر نشسته به صیقل این حسن طلب بزداید

نظم بیا ای امام ملایک حشم * علم کن لوای هدایت بهم * بر انداز از چهره روی حجاب

که رخسار خورشید به پی سحاب * ز نور روز احباب نوروز کن * دگر یک ازین شام هجر آتش حزن

شب هجر بیش ازین نداریم تاب * و سپهر جهانشاه اقبال با بنات * نوای مخالف خیمات

به بیان خارج آهنگی ز پرده رات * دیگر تا بکی این نوا بشنویم * چه سازیم در پرده بیرون بریم

بیا کوک کن چنگ عشاق و ساز * بهم بر بهم زیر بر پنجه نواز * فضا تنگنا ما قدر قدرتا

ثریا جناب با فلک رفعتا * جهان عرصهٔ مدبران تست * ز طریدی هنگام جولان تست

بیا کوک کن ساز دین پروری * بر برج عالم سرو سروری * جهان پر شد از ظلم و بیداد ظلم

بر انداز از اصل بنیاد ظلم * بر افراز رایات عدل و کرم * بر انداز آثار ظلم و ستم

علم ساز تیغ جهاد این زمان * بهم خون اعدا به ماهی رسان * مخالف چه سازد بدان ساز

رزه ی شوق بر تنش دام مرگ * جهان چیست مهمان سرای جهت * تویی میزبان سر خوان جهت

نمانده است بی بهره کس زان نوال * ولی کور دل نیست آگه ز حال * سر و سر برو قبلگاها بیا

بر احوال زارم ترحم نما * فلک شیشهٔ طاقتم در شکست * زنگی ...

ز هجران تا در دل جگر خسته ام * جو ز بهر ناله ... ام ... بیکر دام ...





